



بررسی روش عبدالحجّت بلاغی در حجة التفسیر

ناصر دانشمندی دکتر سید عبدالمجید حسینی زاده

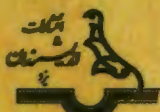
«سید عبدالحجّت بلاغی» ملقب به «حجّت علیشاه»
مفسر و تاریخ نویس، از علما و عرفای قرن چهاردهم
هجری است.

از مهم ترین آثار وی یک دوره کامل تفسیر بزرگ قرآن کریم
با عنوان «حجّة التفاسیر و بلاغ الإکسیر» یا «من لایحضره
التفسیر و المفسّر» است که از نظر گستردگی و تنوع
مباحث مطرح شده در آن قابل توجه می باشد.

بلاغی در بخشی از کتاب خود به مباحث مورد نیاز در
تفسیر قرآن نظیر تاریخ اسلام و زندگی پیامبران پیشین،
کتاب های مقدس ادیان دیگر، لغت ها و اصطلاحات قرآنی
و ریشه های آن در ادیان و زبان های دیگر اشاره نموده است؛ به
طوری که چهار جلد از حجّة التفاسیر را به صورت دو
جلد «مقدمه» و دو جلد «تعلیق» به این امر اختصاص
داده است.

بلاغی در حجّة التفاسیر از جنبه های گوناگون ادبی، عرفانی،
کلامی، فقهی، روایی، اجتماعی، علمی، زبان شناسی،
تطبیق و مقایسه معارف قرآن با کتابهای مقدس و
آموزه های ادیان دیگر، به تفسیر آیات قرآن پرداخته است.

بررسی جنبه های گوناگون این تفسیر با توجه به ویژگی
های مفسر آن از جمله: آشنایی وی با علوم دینی در حد
اجتهاد، آشنایی با تاریخ اسلام و کتابهای آسمانی و تاریخ
ادیان پیش از اسلام و نیز سلوک و مشی عرفانی او می
تواند تجربه ای از روبرو شدن با کلام وحی را در اختیار
دانش پژوهان علوم قرآن و علاقه مندان به حوزه
مطالعات قرآنی قرار دهد. هر چند سخن هیچ مفسری
فصل الخطاب نیست



اکسیر تفسیر

ناصر دانشمندی - دکتر سید عبدالمجید حسینی

۱	۱
۱۲	۱



اکسیر تفسیر

(بررسی روش عبدالحجت بلاغی در حجة التفسیر)

مؤلفان:

ناصر دانشمندی

دکتر سید عبدالمجید حسینی زاده

۹۸۷۱۶

۹۸۷۱۵



تابستان ۱۳۹۸

سرشناسه	دانشمندی، ناصر، ۱۳۴۲-
عنوان و نام پدیدآور	اکسیر تفسیر (بررسی روش عبدالحجت بلاغی در حجة التفسیر) / مؤلفان: ناصر دانشمندی / دکتر سید عبدالمجید حسینی زاده
مشخصات نشر	یزد: انتشارات اندیشمندان یزد، ۱۳۹۸
مشخصات ظاهری	ص ۳۴۲
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۴۸۴-۰۴۶-۰ / ۵۰۰۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی	فیا
یادداشت	کتابنامه
موضوع	بلاغی، عبدالحجت، ۱۲۸۳-۱۳۵۶.
موضوع	بلاغی، عبدالحجت، ۱۲۸۳-۱۳۵۶. حجة التفسیر -- نقد و تفسیر
موضوع	تفسیر شیعه -- قرن ۱۴ -- نقد و تفسیر
موضوع	Qur'an -- Shiite hermeneutics -- 20th century -- Criticism & interpretation
شناسه افزوده	حسینی زاده، سیدعبدالمجید، ۱۳۵۳ -
شناسه افزوده	Hosseinzadeh, Seyyed Abdol Majid
رده بندی کنگره	۱۳۹۷/د۲۹۹ BP۹۸
رده بندی دیویی	۲۹۷/۱۷۹
شماره کتابشناسی ملی	۵۲۵۹۶۷۳
شماره مجوز کتاب	۹۸-



اکسیر تفسیر

(بررسی روش عبدالحجت بلاغی در حجة التفسیر)

مؤلفان: ناصر دانشمندی - دکتر سید عبدالمجید حسینی زاده

ناشر: انتشارات اندیشمندان یزد

نظارت چاپ: سید محمد موسوی

صفحه آرا و طراح جلد: آتنا ماندی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۸۴-۰۴۶-۰

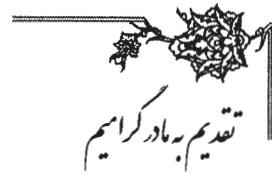
چاپ نخست: پاییز ۱۳۹۸

قیمت: ۵۰۰۰۰۰ تومان

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

نشانی ناشر: یزد، خیابان فرخی یزدی، پاساژ ۱۱۰، انتشارات اندیشمندان یزد

تلفن ۰۹۱۳۳۵۶۶۶۷۳ - ۰۳۵ - ۳۶۲۶۹۳۳۰



تقدیم به مادر گرامیم

که از هیچ کوششی برای آموختن کلام خدا، کودکی به من دریغ نکرد و هر چند با تحمل سختی، سعی نمود آموزش
فرزندانش در اولویت باشد

و به همسر عزیزم که با محبت صمیمانه خود و ایجاد محیطی آرام، همیشه همراه و مشوقم بوده است.

فهرست مطالب

مقدمه.....	۱۵
------------	----

فصل اول: کلیات و مفاهیم

آغاز تفسیر.....	۲۱
شناخت تفسیر.....	۲۲
بررسی روش تفاسیر.....	۲۴
تعاریف واژه‌ها و ترکیبات.....	۲۴
معنای لغوی و اصطلاحی تفسیر.....	۲۴
روش تفسیری.....	۲۵
گرایش‌های تفسیری.....	۲۵
سبک‌های تفسیری.....	۲۶
تفاوت روش تفسیری با گرایش‌ها و سبک‌های تفسیری.....	۲۷
تفسیر جامع.....	۲۷
منابع تفسیر قرآن.....	۲۸
روش‌شناسی تفسیری.....	۲۸

فصل دوم: زندگی و فعالیت‌های عبدالحجة بلاغی

زندگی‌نامه و شرح احوال.....	۳۱
نام و نسب.....	۳۱
تحصیلات علمی.....	۳۱
گرایش‌های عرفانی.....	۳۲
آثار علمی بلاغی.....	۳۳
فعالیت‌های مذهبی و اجتماعی بلاغی.....	۳۴
تأسیس مرکز دعوت اسلامی و جواب شبهات یهود و نصاری.....	۳۵
خاطراتی از زندگانی بلاغی.....	۳۶

فصل سوم: منابع حجة التفاسیر

منابع حجة التفاسیر.....	۴۳
تفسیر مجمع البیان.....	۴۳
تفسیر کاشفی.....	۴۹
تفسیر صافی.....	۵۱
تفسیر التبیان فی تفسیر القرآن.....	۵۳
تفسیر تنویر المعباس.....	۵۴
تفسیر البیان.....	۵۷
تفسیر روح البیان.....	۵۷
تفسیر روح الجنان.....	۵۷
تفاسیر دیگر.....	۵۸
منابع غیر تفسیری.....	۶۱
منابع علوم قرآنی.....	۶۱
کتابهای لغت.....	۶۳
منابع روایی.....	۶۳
منابع ادیان دیگر.....	۶۴

فصل چهارم: آشنایی با تصوّف و عرفان و ادیان یهود و مسیحیت

بخش اول: آشنایی با تصوّف و عرفان.....	۶۷
معنی صوفی و عارف.....	۶۹
ریشه‌ی تصوّف اسلامی.....	۶۹
تعریف تصوّف.....	۷۱
تصوّف منفی و مثبت.....	۷۲
معرفی برخی از مفاهیم صوفیه.....	۷۳
توحید.....	۷۳
عبادت.....	۷۴
زهد.....	۷۵

۷۶.....	فقر.....
۷۶.....	علم.....
۷۷.....	ملامت.....
۷۷.....	انحراف در تصوّف.....
۷۹.....	آفت مخالفت با عقل.....
۷۹.....	آفت مخالفت با علم.....
۸۰.....	آفت اندیشه‌ی ملامت.....
۸۱.....	فرقه دراویش نعمت‌اللهی.....
۸۵.....	بخش دوم: آشنایی با ادیان یهود و نصاری
۸۷.....	۱- دین یهود.....
۸۷.....	معرفی بنی اسرائیل.....
۸۹.....	تولّد موسی ﷺ.....
۸۹.....	جانشینی موسی ﷺ.....
۸۹.....	دوران پس از یوشع.....
۹۱.....	دوران پس از قضاات.....
۹۱.....	حمله بُخت النّصر و نجات یهود بدست کورش.....
۹۳.....	نقش یهود در اسلام.....
۹۵.....	خصوصیات دین یهود.....
۹۶.....	۲- آئین مسیحیت.....
۹۶.....	محیط پرورش عیسی ﷺ.....
۹۷.....	بشارت ظهور مسیح ﷺ.....
۹۸.....	تولّد عیسی مسیح ﷺ.....
۱۰۰.....	بعثت عیسی ﷺ.....
۱۰۱.....	معجزات عیسی مسیح ﷺ.....
۱۰۲.....	عیسی ﷺ و یهود.....
۱۰۴.....	وجوه تشابه یهود و مسیحیت.....

۱۰۴.....	وجوه خلاف.....
۱۰۵.....	پولس کیست؟.....
۱۰۶.....	تعلیمات مسیح و عقاید مسیحیت.....
۱۰۶.....	توحید.....
۱۰۷.....	تثلیث.....
۱۰۸.....	ملکوت خدا.....
۱۱۰.....	مفهوم گناه در مسیحیت.....
۱۱۱.....	۳- کتاب مقدس یهود و مسیحیت.....
۱۱۲.....	بخش‌های عهد عتیق.....
۱۱۴.....	بخش‌های عهد جدید.....
۱۱۴.....	نظر دانشمندان درباره اعتبار کتاب مقدس.....
۱۱۴.....	اصالت عهد قدیم (تورات).....
۱۱۶.....	اصالت عهد جدید.....

فصل پنجم: گرایش‌های تفسیری در حجة‌التفاسیر

۱۲۳.....	گرایش لغوی در حجة‌التفاسیر.....
۱۳۱.....	گرایش ادبی در حجة‌التفاسیر.....
۱۳۹.....	استفاده از ادبیات فارسی در حجة‌التفاسیر.....
۱۴۰.....	گرایش کلامی در حجة‌التفاسیر.....
۱۴۱.....	برهان‌های خداشناسی.....
۱۴۳.....	حادث یا قدیم بودن کلام الهی.....
۱۴۴.....	علم الهی.....
۱۴۵.....	ارتباط حادث و قدیم.....
۱۴۶.....	گرایش عرفانی در حجة‌التفاسیر.....
۱۴۷.....	تفسیر عرفانی آیه‌ی نور.....
۱۵۰.....	آیا فقر لازمه زهد است؟.....

۱۵۱.....	مخالفت با هواهای نفسانی.....
۱۵۲.....	اولوالالباب.....
۱۵۲.....	جلوه‌ی الهی بر موسی <small>علیه السلام</small>
۱۵۳.....	معراج پیامبر.....
۱۵۴.....	تداعی معانی.....
۱۵۵.....	گرایش اجتماعی در حجة التفاسیر.....
۱۵۵.....	آثار اجتماعی عبادت.....
۱۵۶.....	عدالت در جامعه.....
۱۵۷.....	حقوق افراد جامعه.....
۱۶۱.....	ازدواج و طلاق.....
۱۶۱.....	رسم‌های غلط زندگی زناشویی.....
۱۶۳.....	رفتار با غلامان و کنیزان.....
۱۶۵.....	مبارزه با رسوم جاهلی.....
۱۶۵.....	گرایش علمی در حجة التفاسیر.....
۱۷۶.....	گرایش تطبیقی قرآن و کتاب مقدس در حجة التفاسیر.....
۱۷۶.....	تحریف کتاب مقدس تا کجا؟.....
۱۷۸.....	میعاد موسی <small>علیه السلام</small>
۱۷۹.....	شکافتن دریا.....
۱۸۰.....	استشهاد قرآن به کتاب‌های الهی دیگر.....
۱۸۱.....	اختلافات قرآن با کتاب مقدس.....
۱۸۶.....	ازدواج در شرایع و تفاوت آن‌ها.....
۱۸۸.....	بشارت ظهور پیامبر اسلام <small>صلی الله علیه و آله</small> در کتاب‌های آسمانی پیشین و قرآن.....
۱۹۲.....	بشارت ظهور پیامبر اسلام <small>صلی الله علیه و آله</small> در انجیل.....
۱۹۳.....	گرایش فقهی در حجة التفاسیر.....
۱۹۳.....	اختلافات فقهی مذاهب.....
۱۹۴.....	ملاک پاکیزگی و سلاقی بشری.....
۱۹۵.....	طهارت اهل کتاب.....

۱۹۶	حجاب در قرآن.....
۱۹۶	احکام حج.....
۱۹۸	نماز جمعه.....
۱۹۸	اوقات شرعی در افق‌های مختلف.....
۱۹۹	تغییر قوانین فقهی در ادیان.....
۲۰۱	گرایش تفسیر قرآن با قرآن در حجة‌التفاسیر.....
۲۰۴	گرایش روایی در حجة‌التفاسیر.....
۲۱۰	سیاق در حجة‌التفاسیر.....
۲۱۳	نقد تفاسیر دیگران در حجة‌التفاسیر.....
۲۱۷	نقد تفاسیر عصر جدید.....
۲۱۹	پاسخ به برخی از ایرادها به قرآن.....
۲۲۰	تفاسیر خاص.....
۲۲۱	تفسیر آیات مشکل.....
۲۲۳	شم‌التفسیر.....
۲۲۵	اسرائیلیات.....

فصل ششم: علوم قرآنی در حجة‌التفاسیر

۲۳۳	وحی.....
۲۳۳	وحی در لغت.....
۲۳۳	وحی در قرآن.....
۲۳۴	کیفیت وحی.....
۲۳۶	اقسام وحی.....
۲۳۷	تفاوت وحی پیامبران با القائنات شیطانی.....
۲۳۸	وحی حاصل ریاضت نیست.....
۲۳۹	آغاز وحی بر پیامبر اسلام ﷺ.....
۲۴۰	نزول وحی، دفعی یا تدریجی؟.....
۲۴۰	نمونه‌هایی دیگر.....

۲۴۱	تأویل
۲۴۱	معنای تأویل
۲۴۳	تأویل به شیوهی تفسیر عرفانی
۲۴۴	تأویل به معنای مصداق خارجی کلام
۲۴۸	محکم و متشابه
۲۴۸	ناسخ و منسوخ
۲۵۲	مناسبت
۲۵۳	جمع‌آوری و ترتیب قرآن
۲۵۵	شبهه عدم وجود کاغذ در عصر پیامبر ﷺ
۲۵۵	ارتباط بین سوره‌ها
۲۵۸	نسبت آیات با یکدیگر
۲۶۰	مکی و مدنی
۲۶۴	شان نزول
۲۶۹	اعجاز قرآن
۲۷۰	فصاحت و بلاغت
۲۷۲	اعجاز از نظر محتوا
۲۷۳	خبرهای غیبی
۲۷۵	زبان‌شناسی
۲۷۵	ریشه زبان عربی
۲۷۷	مقایسه‌ی زبان‌های عربی و عبری
۲۷۸	قدرت زبان عربی
۲۸۰	تغییر خط مساوی محو تمدن و فرهنگ
۲۸۰	شناخت لغات سریانی در زبان عربی
۲۸۱	اهمیت ریشه‌یابی واژه‌ها
۲۸۳	ریشه تمام زبان‌ها یکی است

فصل هفتم: عقاید شیعه در حجة التفاسیر

توحید.....	۲۸۹
مفهوم توحید.....	۲۹۱
اصناف توحید.....	۲۹۲
صفات خدا.....	۲۹۳
دلایل توحید.....	۲۹۴
۱- دلیل ظلی.....	۲۹۴
۲- دلیل ملکی و تصرفی.....	۲۹۵
۳- دلیل بقا.....	۲۹۵
۴- دلیل فطری.....	۲۹۵
آفت‌ها و انحرافات توحید.....	۲۹۶
دلایل مشرکان برای پرستش غیر خدا.....	۲۹۷
دلایل ردّ پرستش غیر خدا.....	۲۹۸
نسبت‌های مشرکین به بت‌ها.....	۳۰۰
تنها خدا زنده است.....	۳۰۱
خدا فرزند ندارد.....	۳۰۲
ستایش، تنها برای خدا.....	۳۰۳
شیطان پرستی.....	۳۰۵
عدل.....	۳۰۷
جبر و اختیار.....	۳۰۷
نبوت.....	۳۱۳
لزوم ارسال رسولان.....	۳۱۳
پیامبر چه کسی؟.....	۳۱۵
تفکیک بین پیامبران.....	۳۱۷
عصمت پیامبران.....	۳۱۸
امامت.....	۳۲۲
امامت در قرآن.....	۳۲۲

۳۲۵.....	پیش‌بینی ظهور امام مهدی <small>عج</small>
۳۲۶.....	معاد
۳۲۶.....	دلایل وجود معاد
۳۲۹.....	انکار قیامت و پاسخ به منکران
۳۳۰.....	دلایل انکار قیامت
۳۳۱.....	چگونگی قیامت
۳۳۴.....	عقیده معاد در گروه‌ها و مذاهب عصر پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۳۳۷.....	فهرست منابع و مآخذ

«سید عبدالحجّة بلاغی» ملقب به «حجّت علیشاه» مفسر و تاریخ‌نویس، از علما و عرفای قرن چهاردهم هجری است. از مهم‌ترین آثار وی یک دوره کامل تفسیر بر قرآن کریم، با عنوان «حجة التفاسیر و بلاغ الإکسیر» یا «من لایحضرة التفسیر و المفسر» است که از نظر گستردگی و تنوع مباحث مطرح شده در آن قابل توجه می‌باشد.

بلاغی در بخشی از تفسیر خود به مباحث و لوازم مورد نیاز در تفسیر قرآن، نظیر: تاریخ اسلام و زندگی پیامبران پیشین، کتاب‌های مقدس ادیان دیگر، برخی لغت‌ها و اصطلاحات قرآنی و ریشه‌های آن در ادیان و زبان‌های دیگر اشاره نموده است؛ به طوری که چهار جلد از حجة التفاسیر به صورت دو جلد «مقدمه» و دو جلد «تعلیقه» به این امر اختصاص داده شده است.

صاحب حجة التفاسیر در تفسیر آیات قرآن به نوآوری‌هایی دست زده و از آن به حاصل تجربه‌ی خویش یا «شَمُّ التفسیر» تعبیر نموده است. تفسیر آیاتی را خاص خود می‌داند، و به قول خودش از بعضی آیات مشکل قرآن، که مفسران در تفسیر آن حیران بوده‌اند، تفسیر مناسبی ارائه نموده است.

بلاغی در ارائه نظرات تفسیری خود، از استقلال رأی و ویژه‌ای برخوردار است تا حدی که در مواردی نظرات مفسرین بزرگی چون طبرسی، صاحب مجمع‌البیان را نیز نمی‌پذیرد. و این در حالی است که درباره اهمیت تفسیر مجمع‌البیان می‌نویسد: پس از این تفسیر به تفسیر دیگری نیاز نیست نه در شیعه و نه در سنی.

در حجة التفاسیر تفسیرهای عرفانی نوآورانه‌ای از برخی آیات قرآن آمده است. از نمونه‌های آن تفسیر آیه‌ی نور در سوره‌ی نور، و آیات ابتدای سوره نجم است. در سوره‌ی نجم مفسر به رابطه میان وجوب و امکان اشاره کرده و آن را به رابطه‌ی فکر و جسم آدمی تشبیه نموده است.

بلاغی در حجة التفاسیر از جنبه‌های گوناگون ادبی، عرفانی، کلامی، فقهی، روایی، اجتماعی، علمی، زبان‌شناسی و تطبیق و مقایسه‌ی معارف قرآن با کتاب‌های مقدس و آموزه‌های ادیان دیگر، به تفسیر آیات قرآن پرداخته است. وی در مناسبت‌های مختلف به اصلاحات اجتماعی عصر پیامبر ﷺ اشاره نموده و به شبهات و ایرادات وارد شده از سوی برخی معاصرین پاسخ داده است. او به علمای عصر خود اعتراض می‌کند که چرا به زمان خود آگاه نیستند و از مسائل اصلی دینی و اجتماعی جامعه خویش غافلند.

بلاغی از ابزارهای تفسیر قرآن نظیر: عقل و تدبیر، تاریخ، لغت و قواعد ادبی، زبان‌شناسی، احادیث پیامبر ﷺ و روایات معصومین علیهم‌السلام، تفاسیر صحابه و تابعین و دیگر مفسران از فرق اسلامی، کتاب‌های ادیان پیشین و دستاوردهای علمی و تجربی انسان‌ها، در تفسیر خود استفاده کرده است.

کسب مدارج علمی و عرفانی و دغدغه‌های مفسر نسبت به مسائل دینی و اجتماعی عصر خویش، آشنایی وی با مبلمان مسیحی و گفتگو با آن‌ها، تفسیر وی را غنی‌تر و روزآمدتر ساخته است. برای مثال وقتی بلاغی بر اثر مناظره با دکتر زویمر مسیحی به این نتیجه می‌رسد که تأیید موضوع نسخ در قرآن باعث سوء استفاده مخالفان اسلام می‌شود؛ به اقلیت مخالف نسخ می‌پیوندد و پرداختن به موضوع ناسخ و منسوخ را خوض در باطل معرفی می‌کند.

بلاغی در تفسیر خود با استفاده از متون ادبی فارسی و عربی، اشعار و مثال‌های گوناگون، استفاده از زبان قابل فهم برای عموم و رعایت اختصار، تفسیری زیبا و خواندنی از قرآن کریم را فراهم آورده است.

بررسی جنبه‌های گوناگون این تفسیر با توجه به ویژگی‌های مفسر آن از جمله: آشنایی وی با علوم دینی حوزوی در حد اجتهاد، آشنایی با

تاریخ اسلام و کتاب‌های آسمانی و تاریخ ادیان پیش از اسلام، و نیز سلوک و مشی عرفانی او می‌تواند تجربه‌ای از روبه‌رو شدن با کلام وحی را در اختیار دانش‌پژوهان علوم قرآن و علاقه‌مندان به حوزه مطالعات قرآنی قرار دهد. هر چند سخن هیچ مفسری فصل الخطاب نیست.

با توجه به وجود تعداد زیاد تفاسیر قرآن، نیاز به دایرةالمعارفی در تفسیر، که نظرات مفسران را از عصر نزول تا کنون به صورت دسته‌بندی شده و جامع در اختیار محققان و پژوهشگران قرار دهد، لازم به نظر می‌رسد.

در این کتاب هر چند سعی شده است جوانب گوناگون حجةالتفاسیر مورد بررسی قرار گیرد، اما با توجه به حجم و تنوع موضوعات، این مهم به کمال میسر نگردیده است، و خواننده‌ی محقق از مراجعه به متن اصلی بی‌نیاز نیست. هر چند برای رعایت اختصار همه‌ی آنچه که در این پژوهش به دست آمده نیز مکتوب نشده است.

این متن ابتدا به عنوان پایان‌نامه کارشناسی ارشد، در رشته الهیات و معارف اسلامی، گرایش علوم قرآن و حدیث، به راهنمایی جناب آقای دکتر سید عبدالمجید حسینی‌زاده در دانشگاه پیام نور تفت (استان یزد) ارائه شده است. در اینجا لازم است از اساتید بزرگوار جناب آقای دکتر محمدرضا امینی و جناب آقای دکتر محمدجواد کوچک یزدی به خاطر همراهی در تهیه این اثر قدردانی نمایم.

فصل اول:

کلیات و مفاهیم

آغاز تفسیر

قرآن معجزه‌ی جاوید پیامبر گرامی اسلام ﷺ است و اصلی‌ترین منبع معارف دین اسلام به شمار می‌رود. و حضرت محمد ﷺ از آغاز نزول وحی علاوه بر تلاوت قرآن برای مردم، به آموزش و بیان معانی و معارف آن نیز پرداخته است.

قرآن در چند آیه به این مطلب اشاره کرده است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلنَّاسِ ۚ﴾ - سوره نحل، آیه ۶۴

﴿وَأَرْسَلْنَاكَ الذِّكْرَ لِنُبَيِّنَ لِّلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ ۚ﴾ - سوره نحل، آیه ۴۴

همواره یکی از دغدغه‌های مسلمانان در طول تاریخ فهم آیات الهی قرآن کریم بوده است. و دانشمندان در عصرهای مختلف کوشیده‌اند با کاوش در آیات قرآن از راهنمایی آن برای زندگی خود بهره‌برداری کنند؛ و پاسخ سؤالات زمان خویش را از آن متن مبارک بجویند. حاصل این تلاش‌ها انبوهی از کتاب‌های تفسیر را تشکیل داده است، که هر یک از آن‌ها دایرةالمعارفی از بحث‌های کلامی، فقهی حقوقی، ادبی، اخلاقی و اجتماعی است.

عده‌ای نیز به بررسی و تدوین مبانی و روش‌های تفسیر قرآن پرداخته‌اند تا چراغ راه مفسرین باشد، که نتیجه‌ی آن کتاب‌هایی به عنوان اصول و روش‌های تفسیر قرآن و علوم قرآنی بوده است. غنای هر تفسیر به توانایی‌های علمی و ویژگی‌های نویسنده‌ی آن بستگی دارد. مبانی فکری و مذهب کلامی مفسر نیز بطور قطع بر نوشته‌های او تأثیرگذار است.

۱- و این کتاب را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف کرده‌اند، برای آنان بیان کنی.

۲- و این قرآن را به سوی تو نازل کردیم تا برای مردم آنچه را به سویشان نازل شده است بیان کنی.

تفاسیر روایی حاصل گرایش اخباری است که اجتهاد در مفاهیم قرآن را مجاز نمی‌داند. نمونه‌های آن تفسیر اثری الجامع استاد معرفت و البرهان هاشم بحرانی است.

تفاسیر قرآن با قرآن بر مبنای (القرآن یفسر بعضه بعضا)^۱ استوار است. نمونه این روش، تفسیر المیزان علامه طباطبایی است.

شناخت تفسیر

در بررسی یک اثر تفسیری، مطالعه و تحقیق در موارد ذیل می‌تواند به فهم بهتر آن اثر کمک کند:

- مطالعه و بررسی زندگی و آثار علمی مؤلف تفسیر، باعث فهم علائق و گرایش‌های فکری وی می‌شود.
- نویسنده در تفسیر قرآن از چه روشی بهره برده است؟ شناخت روش مفسر در فهم تفسیر او مؤثر است.
- مبانی مذهبی، کلامی، فلسفی و انسان‌شناسی مفسر کدام است؟ آیا به یک نحله‌ی فکری یا سلوک عرفانی خاص وابسته است؟ دانستن گرایش‌های فکری مؤلف، ما را در فهم نظرات تفسیری او یاری می‌دهد.
- فهم و نظرات مفسر، از مباحث علوم قرآنی همچون نزول وحی، تأویل و تفسیر، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، در قضاوت‌های تفسیری او از متن اثر می‌گذارد. برای نمونه تفسیر آن کس که به نسخ باور ندارد، با کسی که آن را می‌پذیرد متفاوت است.
- آگاهی مفسرین به تاریخ انبیای گذشته و کتاب‌های آسمانی قبل از اسلام، آنان را در فهم بهتر قرآن یاری می‌دهد.

عبدالحجت بلاغی دارای توشه‌ای علمی در حد اجتهاد است، در شاخه‌ی عرفان و تصوف از نظر علمی و عملی کوشش فراوان نموده است،

۱- آیات قرآن دیگر را تفسیر می‌کنند.

با تاریخ اسلام و تاریخ انبیای پیشین آشناست، نیاز به استفاده از کتاب‌های مقدس ادیان قبل از اسلام را در تفسیر قرآن از نظر دور نمی‌دارد. همچنین فعالیت‌های اجتماعی او باعث می‌شود که نیازهای زمانه را در تفسیر خود در نظر بگیرد، و به پاسخ برخی سؤالات عصر خویش بپردازد. مطالعه و بررسی حجة‌التفاسیر به عنوان یک تفسیر جامع از نویسنده‌ای با این خصوصیات موجب آشنایی قرآن پژوهان با تجربیات و دستاوردهای او می‌شود.

هر مفسری در تفسیر خود از نظرات مفسران دیگران بهره می‌برد؛ و کتاب‌های تفسیر از نظرات مفسران دیگر سرشار است. برای نمونه در تفسیر المیزان در توضیح بسیاری از آیات قرآن، دیدگاه‌های مفسران دیگر مورد نقد و بررسی قرار گرفته است، و برخی از نظرات آنان از سوی نویسنده‌ی تفسیر المیزان رد شده است.

حجة‌التفاسیر با توجه به معاصر بودن نویسنده‌ی آن فرصت کمتری برای بررسی و نقد داشته است. اخیراً مقالات و پایان‌نامه‌هایی در مجامع علمی و دانشگاه‌های کشور در شناخت این تفسیر تدوین گردیده است.

بهاء‌الدین خرمشاهی در دانشنامه قرآن به معرفی تفسیر حجة‌التفاسیر می‌پردازد، و از ویژگی مهم آن را بهره‌گیری از معلومات عمومی درباره شناخت ادیان و مقایسه آن با دین اسلام و کتاب آسمانی قرآن می‌داند.^۱

مزیت کتاب حاضر وجود نمونه‌های بیشتری از مصادیق گرایش‌ها و نوآوری‌های تفسیری، گزیده‌هایی از تفسیرهای تطبیقی قرآن با کتاب مقدس (عهد قدیم و عهد جدید) و تفسیرهای عرفانی و خاص مفسر می‌باشد. همین طور به نظرات بلاغی در مباحث علوم قرآنی و عقاید مذهب شیعه اثنی‌عشری با آوردن نمونه‌های متعدد از تفسیر وی اشاره شده است.

۱- خرمشاهی، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، ج ۱، ص ۶۹۵.

بررسی روش تفاسیر

بررسی روش یک تفسیر و معرفی آن باعث آشنایی علاقه‌مندان به آن تفسیر می‌شود.

تهیه کتاب‌هایی در معرفی تفاسیر کمتر شناخته شده، می‌تواند موجب ترغیب به مطالعه آن‌ها در سطح وسیع‌تری از جامعه شود. بررسی دقیق یک تفسیر می‌تواند باعث آگاهی از نقاط قوت آن شود و به عنوان یک تجربه عملی در دسترس دیگران قرار گیرد. همچنین شناخت نقاط ضعف آن باعث جلوگیری از تکرار آن‌ها در آثار بعدی خواهد شد.

تعاریف واژه‌ها و ترکیبات

معنای لغوی و اصطلاحی تفسیر:

راغب در مفردات می‌نویسد «الْفَسْر»: اظهار نوعی معنی است که درباره‌ی آن تعقل و اندیشه به کار رفته و معقول است و نیز تفسیر به چیزی که مخصوص بیان مفردات الفاظ و غرائب الفاظ است، اطلاق می‌شود. و همچنین در آنچه که ویژه‌ی تأویل است.^۱

تفسیر در اصطلاح مفسران عبارت است از: زدودن ابهام از لفظ مشکل و دشوار که در انتقال معنای مورد نظر نارسا و دچار اشکال باشد.^۲

هدف اصلی علم تفسیر، دستیابی به مدلول آیات قرآن و مراد خداوند متعال است. بدیهی است که برای رسیدن به این هدف از علوم چون صرف و نحو، معانی، بیان، لغت، قرائات، اسباب نزول، ناسخ و منسوخ و ... استفاده می‌شود.^۳

۱- راغب، مفردات، ج ۴، صص ۵۸-۵۷.

۲- معرفت، تفسیر و مفسران، ج ۱، ص ۱۶.

۳- شاکر، مبانی و روش‌های تفسیری، ص ۱۸.

روش تفسیری:

روش تفسیری امری است فراگیر که مفسر آن را در همه آیات قرآن به کار می‌گیرد و اختلاف در آن باعث اختلاف در کل تفسیر می‌شود و آن چیزی جز منابع و مستندات تفسیر نیست. منابع تفسیر از نظر مفسران متفاوت است، یکی معتقد است که تنها منبع معتبر در تفسیر، روایات پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام است. دیگری بر این باور است که در تفسیر باید تنها بر قرآن و روایات تکیه کرد، سومی برای عقل در کنار قرآن و روایات نقشی به سزا قائل است. دیگری قرآن را سراسر رمز دانسته، کشف و شهود را تنها کلید این رمز می‌پندارد.^۱

بعضی از نویسندگان اصطلاح مکاتب تفسیری، مذاهب تفسیری و منهج تفسیری را در معنای «روش تفسیری» به کار برده‌اند.

مکاتب تفسیری می‌تواند به معنای نظریه‌های مختلفی باشد که درباره چگونگی تفسیر کردن قرآن ابراز شده و شیوع یافته است، و ممکن است در مورد روش‌های مختلف مفسران در بیان معنای آیات قرآن به کار رود.^۲

گرایش‌های تفسیری:

مراد از گرایش تفسیری، صبغه‌ها و لون‌های مختلف تفسیر قرآن است، که گاهی با عناوینی چون تفسیر کلامی، تفسیر ترتیبی، تفسیر اخلاقی و ... معرفی می‌شود. این امور با تمایلات ذهنی و روانی مفسران ارتباط مستقیم و تنگاتنگ دارد. مهمترین عامل پدیدآورنده‌ی گرایش‌های مختلف تفسیری، جهت‌گیری‌های عصری مفسران است. این موضوع خود معلول سه عامل دیگر است:

- ۱- دانش‌هایی که مفسر در آن‌ها تخصص دارد.
- ۲- روحیات و ذوقیات مفسر.
- ۳- دغدغه‌های مفسر نسبت به مسائل مختلف بیرونی.^۳

۱- شاکر، مبانی و روش‌های تفسیری، ص ۴۶.

۲- بابایی، مکاتب تفسیری، ج ۱، ص ۱۴.

۳- شاکر، مبانی و روش‌های تفسیری، صص ۴۸-۴۷.

گرایش تفسیری معادل اصطلاح اتجاهات تفسیری است. می‌توان اتجاهات تفسیری را به مفسران نسبت داد، و آن را به «گرایش‌های خاص مفسران، که بر اثر افکار و عقاید یا تخصص‌های علمی و یا مکتب تفسیری آنان در تفسیرشان رخ نموده است» تعریف کرد به عنوان مثال، مفسر اشعری مذهب را که در تفسیر خود به مناسبت‌های مختلف عقاید اشعری را تبیین و ترویج می‌کند و آیات قرآن را به عقاید اشعری تأویل می‌کند، می‌توان دارای اتجاه تفسیری اشعری دانست؛ و مفسر معتزلی مذهب که در تفسیر خود نسبت به عقاید معتزله همان روش را دارد، اتجاه تفسیری او را اعتزالی نامید. همچنین مفسر فقهی که در تفسیر خود به تبیین مسائل فقهی پرداخته و بیش از دیگران احکام را از آیات برداشت کرده است، می‌توان گفت: اتجاه تفسیری او فقهی است. مفسر متکلمی که در تفسیر خود نسبت به مسائل کلامی همان گرایش را داشته باشد، می‌توان گفت: اتجاه تفسیری او کلامی است. بدین ترتیب کسی که مکتب تفسیری او روایی محض یا اجتهادی روایی است، و در تفسیر به نقل روایات اکتفا کرده یا بیش از هر چیزی به روایات توجه کرده است؛ اتجاه تفسیری او روایی است. و همچنین کسی که دارای مکتب تفسیری اجتهادی ادبی بوده و بیش از هر چیز به مباحث ادبی توجه کرده است، اتجاه تفسیری او ادبی است.^۱

سبک‌های تفسیری:

مفسران علاوه بر اختلاف در «روش‌ها» و «گرایش‌ها»ی تفسیری در نحوه بیان و تنظیم مطالب نیز از شیوه‌های گوناگونی بهره می‌برند؛ دو عامل را می‌توان به عنوان مهمترین عوامل تعیین‌کننده‌ی سبک تفسیری برشمرد، این دو عامل عبارتند از:

۱- درک شرایط مخاطب.

۲- ذوق و سلیقه شخصی.

۱- بابایی، مکاتب تفسیری، ج ۱، صص ۲۰-۱۹.

مثال برای عامل اول، مفسری که می‌خواهد برای نوجوانان و جوانان تفسیر قرآن بنویسد، طبیعی است که با توجه به ظرفیت علمی مخاطبان خود از سبک ساده‌نویسی استفاده کند، و از آن رو تا ممکن است از به کار بردن اصطلاحات مشکل و مباحث پیچیده پرهیز کند. نمونه استفاده از ذوق و سلیقه شخصی، در تفسیر مفسری که دارای ذوق شعری است ممکن است تفسیر خود را منظوم عرضه کند یا مفسری که دارای مهارت ادبی است تفسیر خود را با ترکیب «شرح» و «متن آیات» عرضه کند که به آن تفسیر «مزجی» می‌گویند.^۱

تفاوت روش تفسیری با گرایش‌ها و سبک‌های تفسیری:

همانطور که از تعاریف ذکر شده به دست می‌آید، روش تفسیری مربوط به پذیرش نوع و نحوه استناد به منابع است؛ و گرایش تفسیری حکایت از جهت‌گیری‌های خاص مفسر دارد، که نوعاً در تعامل مستقیم با زمان و مکان است. و سبک‌های بیانی در تفسیر حاکی از نحوه پردازش و پرورش موضوع و تنظیم مطالب برای مخاطبان است.^۲

تفسیر جامع:

تفسیر جامع به تفسیری گفته می‌شود، که مفسر از تمامی منابع معرفتی و قواعد تفسیری در حوزه‌های مربوط بدان بهره‌برد، تا به کشف مراد خداوند برسد. برخی از پژوهشگران علوم قرآنی به درستی گفته‌اند: صحیح‌ترین و جامع‌ترین روش که هر مفسر می‌تواند با پیروی از آن به درک حداکثر معارف و علوم قرآن، نایل گردد روشی است که بر اساس استفاده هر چه بیشتر از امکانات سه‌گانه‌ی «قدرت تفکر و تدبر، مقدمات علمی تفسیر و ارتباط با مجاری وحی» استوار باشد.^۳

۱- شاکر، مبانی و روش‌های تفسیری، ص ۵۱.

۲- همان، ص ۵۵.

۳- محمدی ری شهری، درآمدی بر تفسیر جامع روایی، ص ۴۹.

منابع تفسیر قرآن:

- پژوهشگران منابع تفسیر قرآن را بدین صورت دسته‌بندی نموده‌اند:
- ۱- قرآن ۲- روایات معصومین علیهم‌السلام ۳- منابع لغوی ۴- منابع تاریخی
 - ۵- عقل ۶- دستاوردهای تجربی.
- بر این اساس تفسیر جامع، تفسیری است که مفسر سعی در استفاده از تمام این منابع در تفسیر خود از قرآن و فهم کلام وحی داشته باشد.

روش‌شناسی تفسیری:

منظور از روش‌شناسی تفسیر در این نوشتار، بررسی روش، گرایش‌ها و سبک‌های تفسیری مفسر می‌باشد. این که مفسر از چه منابعی نظیر: قرآن، روایات معصومین علیهم‌السلام، تفکر و تدبر در آیات قرآن، قواعد زبان‌شناسی (صرف و نحو، لغت‌شناسی، معانی و بیان و ...)، دستاوردهای علمی و تجربی بشری در تفسیر خود استفاده نموده است (روش تفسیری). یا تخصص‌های علمی، تمایلات و روحیات و ذوقیات و دغدغه‌های مفسر نسبت به مسائل مختلف اجتماعی عصر خویش، چه شکل و رنگی به تفسیر او داده است؟ (گرایش‌های تفسیری). همچنین چگونگی تنظیم مطالب و شیوه‌هایی که مفسر در رابطه با مخاطبین خویش در تفسیر خود به کار گرفته است (سبک تفسیری).

فصل دوم:

نرندگی و فعالیت‌های عبدالمجته بلاغی

زندگی‌نامه و شرح احوال

نام و نسب:

سید عبدالحجة حسینی عریضی مظفرآبادی، از علمای شیعه، معروف به سادات صادقیه و از محققان معارف قرآنی در قرن چهاردهم هجری است. نسب او با ۲۶ واسطه به امام جعفر صادق علیه السلام می‌رسد. او به مناسبت تأسیس دارالتبلیغ در اصفهان به بلاغی معروف شد؛ و یا چنانکه خود او می‌گوید: بلاغی به مناسبت این است که علم و تبلیغ شیوه و رویه‌ی عالی‌ی این خاندان بوده است.^۱

بلاغی در سال ۱۳۲۲ هجری قمری مطابق با ۱۲۸۳ شمسی در قریه مظفرآباد واقع در ۴۰ کیلومتری نایین و حدود ۱۵۰ کیلومتری اصفهان متولد شد.

پدر او سیدحسین عریضی از علمای نائین و صاحب آثاری چون رؤوس الشیاطین در رد بابیه و بهائیه است. او درباره‌ی پدرش عنوان حجت الاسلام، عالم جامع، ادیب فقیه، زاهد رئیس را به کار می‌برد. بلاغی، برادری به نام محمدتقی و مشهور به صدرالدین داشت، که در ادب و وعظ و خطابه معروف بود؛ و از او آثاری از جمله ترجمه‌ی صحیفه سجادیه، سخنرانی‌های بلاغی در رادیو و قصص قرآن یا فرهنگ قصص به جا مانده است.

تحصیلات علمی:

بلاغی در تحصیلات علمی خود از محضر پدرش و علمای نایین و اصفهان بهره برد و در سال ۱۳۶۳ هجری قمری، مطابق با ۱۳۲۲ هجری شمسی، به کسب اجازه روایتی از شیخ آقابزرگ تهرانی نائل گردید.

وی خود را دارای اجازه‌ی اجتهاد و روایت از:

- ۱- آیت الله سید محمد حجت کوه کمری
- ۲- آیت الله سید صدرالدین عاملی نجفی
- ۳- آیت الله سید محمدتقی خوانساری
- ۴- آیت الله شیخ محمدحسین کاشف الغطاء
- ۵- آیت الله سید ابوالحسن مدیسه‌ای اصفهانی
- ۶- آیت الله شیخ محمدباقر زند کرمانی
- ۷- آیت الله سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی می‌داند.^۱

گرایش‌های عرفانی:

عبدالحجت بلاغی در سال ۱۳۰۸ هجری شمسی به سلسله درویشان نعمت‌اللهی وارد شد، و مرید شمس‌العرفا گردید و خود را «حجت‌علیشاه» نامید.

حجت‌علیشاه معتقد است که در شش سلسله‌ی طریقت، مجاز و

مرجع است:

- ۱- سلسله شمسیه
- ۲- سلسله مونسیه
- ۳- سلسله بهاریه
- ۴- سلسله نقشبندیه
- ۵- سلسله قادریه
- ۶- سلسله رفاعیه

بدین ترتیب وی خود را جامع‌السلاسل می‌داند.^۲

۱- بلاغی، مقالات الحنفاء فی مقامات شمس‌العرفا، ص ۵.

۲- همایونی، تاریخ سلسله‌های طریقه نعمت‌اللهیه در ایران، ص ۱۶۹.

پس از درگذشت شمس‌العرفا، حجت‌علیشاه مدعی جانشینی او شد و بعدها نیز مدعی بود که هم از شمس‌العرفا و هم از مونس‌السالکین ذوالریاستین، اجازه‌ی دستگیری دارد.^۱

به اعتقاد حجت‌علیشاه، قطب باید شیعه و سید باشد و تعداد قطب در یک زمان جایز است. او قطب را به صامت و ناطق تقسیم کرده است، و خود را قطب صامت در زمان ذوالریاستین، و قطب ناطق بعد از وی می‌داند و درباره خود سروده است:

دور مونس گذشت و نوبت ماست هر کسی پنج روز نوبت اوست^۲

آثار علمی بلاغی:

۱- حجة التفاسیر و بلاغ‌الاکسیر شامل تفسیر کل قرآن در ۷ جلد و دو جلد مقدمه و دو جلد تعلیقه (انتشارات حکمت قم، ۱۳۸۶ق).

۲- مقالات الحنفاء فی مقامات شمس‌العرفا یا زندگی‌نامه شمس‌العرفا در دو جلد (تهران، ۱۳۳۰ ش). که در زندگی‌نامه و معرفی و دفاع از سلک دراویش نعمت‌اللهی است؛ و در آن به نقد آرای مخالفین تصوف پرداخته است، و بخشی از فعالیت‌های علمی و اجتماعی خود را نیز در این کتاب شرح داده است.

۳- شطرنج‌العرفا (تهران، ۱۳۶۹ق). در پنج جلد با موضوع انساب خاندان‌های مردم نایین.

۴- تاریخ نجف (تهران، ۱۳۶۸ ق). در تاریخ نجف و حیره.

۵- تاریخ نایین (تهران، ۱۳۶۹ ق). در سه جلد، که جلد سوم آن فرهنگ تاریخ نایین است. تاریخ نایین بر اساس سفارش شمس‌العرفا نوشته شده است. بلاغی در این باره می‌نویسد که مولا شمس‌العرفا مکرر می‌فرمود: اگر هر کسی تاریخ وطن خود را می‌نگاشت خدمت بزرگی به عالم علم و عرفان و اسلام کرده بود.^۳

۱- صدوقی سها، تاریخ انشعابات متأخره سلسله نعمت‌اللهیه، صص ۸۸-۸۷.

۲- مدرسی چهاردهی، سلسله‌های صوفیه ایران، ص ۱۴۵.

۳- بلاغی، تاریخ نایین، ص ۹۷.

- ۶- تاریخ تهران (قم، ۱۳۵۰ ش). در دو جلد
- ۷- اعلام الروضات (قم، ۱۳۲۷ ش). که تعلیقات وی بر روضات الجنات خوانساری است.
- ۸- یعسوب (از هر چمن گلی) (تهران، ۱۳۵۰ ش). این کتاب مجموعه‌ای است، که در آن نویسنده به خط خود بعضی از رساله‌های مهم را بازنویسی کرده است. و نیز نمونه‌ی خط علما و عرفای اسلامی، تصویر برخی مکان‌های تاریخی و نامه‌های بعضی دانشمندان ایرانی و خارجی که در مسائل علمی از وی کمک خواسته‌اند، از جمله نامه سیدحسین نصر را جمع‌آوری نموده است.
- ۹- منظومه فقیهه مستطرف (تهران، ۱۳۸۹ ق).
- ۱۰- گلزار حجت بلاغی (تهران، ۱۳۵۰ ش). که مجموعه اشعار اوست.

فعالیت‌های مذهبی و اجتماعی بلاغی:

عصر زندگی بلاغی به گفته خود او عصر به وجود آمدن موج‌های مذهبی در اصفهان بوده است؛ و مردم نایین هم هر چند مختصر از تأثیرات آن بی‌بهره نمانده‌اند. مانند عقاید شیخیه و بهائیه و همچنین تبلیغاتی که مسیحیان بدان پرداخته‌اند، چه آنکه یک تن از مردم آن سامان غسل تعمید نموده و به کیش مسیحیت درآمد.^۱

از سال ۱۳۴۲ قمری به بعد مبلغین مسیحی در اصفهان دست به تبلیغ مذهبی دامنه‌داری زده، از جمله چندی از بهائیان را در مرکز تبلیغات خود راه دادند؛ و آنان هم شروع به تبلیغ مسلک خود نمودند. و پس از مدتی آن‌ها را اخراج کردند و نجس خواندند. ولی تبلیغات خودشان دامنه‌دار شد و تنها در مردان جاهل نفوذ نمی‌کردند بلکه در افکار زنان و دختران هم تأثیرگذار بودند.^۲

۱- بلاغی، تاریخ نایین، ص ۳۳۴.

۲- همان، ص ۳۳۵.

بلاغی داشتن قدرت و پول و بیمارستان و داشتن دکترهای مردانه و زنانه و مدرسه و کتابخانه و از طرفی جهل و فقر و مرض اغلب مردم را محیط بسیار مساعدی برای نفوذ مسیحیان می‌داند و می‌نویسد: در آن موقع علمای اصفهان هیأت علمیه‌ای تأسیس کرده بودند، که زعامت و ریاست آن با مرحوم حاج آقا نورالله مسجدشاهی بود.^۱

او هیأت علمای اصفهان را دارای دو نقیصه بزرگ می‌داند: اول آنکه علمای درجه اول در علم و تقوی و در رأس آن‌ها مرحوم سید محمدباقر دُرچه‌ای داخل هیأت نبودند، و تنها یکی دو نفر از جمله آیت‌الله شیخ محمدحسین فشارکی و آیت‌الله شیخ محمدرضا نجفی مسجدشاهی، به جهاتی مانند سادگی و خویشاوندی وارد شدند. و بقیه گرچه در لباس روحانیت بودند، یا فاقد معلومات کافی بودند و یا شکم‌هاشان از موقوفات باقی‌مانده از عصر صفوی پر بود. نقیصه دوم هیأت علمیه اصفهان این بود، که افکار و مذاکرات آن‌ها پیرامون مقاصد سیاسی شخصی دور می‌زد و گاهی هم به گفته‌ی او برای پی‌گم کردن و خالی نبودن عریضه، از بستن میخانه و دکان فلان مشروب فروش صحبت می‌شد. و دیگر سخن از تبلیغ دین اسلام و مذهب شیعه و جواب شبهات و نوشتن نشریات منظم و مرتب در این باره و تربیت مبلغ برای هر کشوری به تناسب روحیه و زبان مردم آن کشور و ترجمه کتب عربی و سایر زبان‌ها به فارسی و بالعکس، حتی برای عوام‌فریبی هم نمی‌شد.^۲

- تأسیس مرکز دعوت اسلامی و جواب شبهات یهود و نصاری:

در این حال او به ایجاد مرکز دعوت اسلامی، در محله‌ی شمس‌آباد که به مدرسه مسیحیان و منزل آسقف و بیمارستان «مرسلین» نزدیک بود اقدام نمود. البته در این راه دچار مخالفت‌ها و سختی‌هایی نیز گردید.

۱- بلاغی، تاریخ نابین، ص ۳۳۵.

۲- همان.

او با مخالفین از هر دو طرف وارد گفتگو و مذاکره شد، از طرفی با هیأت علمیه علمای اصفهان گفتگو می‌کرد و از طرف دیگر با حضور در منزل اسقف با دکتر زویمر مناظره نمود، و به سؤالات و شبهات آنان پاسخ گفت. متن مناظره با دکتر زویمر به پیشنهاد خود او مکتوب شده است و در کتاب تاریخ نایین موجود است. بلاغی در شرح تأسیس مرکز دعوت اسلامی و ملاقات با دکتر زویمر می‌نویسد: در اوان سال ۱۳۴۲ هجری قمری محلی به نام «مرکز دعوت اسلامی و جواب شبهات یهود و نصاری» در اصفهان تأسیس نمودم. از جمله وقایع دعوتخانه، این بود که دکتر زویمر آمریکایی به قم وارد و سپس به اصفهان آمد، و آنگاه به مصر رفت. و سفر او برای مباحثه با علما بود. در قم در عهد آیت‌الله حاج شیخ عبد الکریم حائری یزدی دعوتی کرد و لیکن توقفش کوتاه بود. و در اصفهان هیأت علمیه اصفهان را دعوت کرد، تقاضای وی به آیت‌الله شیخ محمدرضا نجفی مسجدشاهی ارجاع شد؛ و آن جناب هم به اینجانب ارجاع فرمود. محرر این تفسیر، با فیلسوف در الهیات و طبیب و فقیه، شیخ فضل‌الله خوانساری و فاضل، سید جلال‌الدین خوانساری و شیخ نورالله، مدیر روزنامه شرق اصفهان، و یک نفر مترجم انگلیسی به منزل اسقف واقع در محله شمس‌آباد اصفهان رفتیم. اما مترجم، مورد نیاز نشد، زیرا دکتر، زبان عربی هم می‌دانست؛ مذاکرات، با زبان عربی فصیح انجام گرفت و چهار ساعت طول کشید.^۱

خاطراتی از زندگانی بلاغی

عبدالحجة بلاغی در موضوع مصیبت‌های وارد شده بر انسان در طول زندگی، آن‌ها را به چند دسته تقسیم می‌کند.

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۶، ص ۲.

۱- مصائبی که مولود قضا و قدر الهی است، و علل آن بر ما نامعلوم است، لیکن علل آن‌ها در کتاب لوح محفوظ ثبت است.

۲- مصائبی که مولود کتاب آفاقی است، و مراد از کتاب آفاقی تمام عالم به غیر از انسان است. به عبارت دیگر قسمتی از مصائب ناگوار آفاقی است، که بر حسب اقتضای تن خاکی و عالم خاکی است و تقصیر متوجه کسی نیست، زیرا مانند تقدم و تأخر سطرها یا حروف و اعداد بر یکدیگر است.

۳- مصائبی که موارد کتاب انفسی است که مولود آن خود انسان است. به عبارت دیگر قسمتی از مصائب، معلول عملکرد خودش است. مانند سکونت بشر در منطقه زلزله‌خیز و عبرت نگرفتن از زلزله‌های پیشین و مقاوم نکردن ساختمان‌ها در مقابل زلزله، یا سکونت بشر در مناطق آتشفشانی و یا ناآگاهی از خواص گیاهان شفابخش و ...^۱

بلاغی پس از تقسیم قضا و قدر از دیدگاه خود به بیان خاطراتی از زندگی خویش می‌پردازد و می‌نویسد: سپس خاطراتی بر من گذشته است، و بسی نجات یافته‌ام و تا حدی بعضی علت‌های آن را هم درک کرده‌ام و لیکن چند خطر مهم است که از من رفع شده و رفع آن‌ها اگر به دعای پدر و مادر نبوده است محققاً مربوط به کتاب قضا و قدر بوده است.^۲

در اینجا نمونه‌ای از خاطرات بلاغی در این باره را می‌آوریم:

زمانی حمام کوی پدری من (کوی چهل دختران از شهر نایین) محتاج به تعمیر شد و در نتیجه موقت تعطیل گردید. پدرم حجت‌الاسلام سید حسن (متوفی به سال ۱۳۵۲ هجری قمری) مرا که کودکی بیش نبودم در وقت اذان از خواب بیدار کرد و با خود به حمام کوی مادری من (یعنی حمام کوی پنجهه) برد. چون هر دو لباس از تن به در آوردیم ایشان به کار دیگری پرداخت و من وارد گرمخانه شدم ولی بی‌اجازه داخل خزینه گردیدم.

۱- بلاغی، حجة‌التفاسیر، ج ۶، صص ۳۱۱-۳۱۲.

۲- همان، ص ۳۱۳.

بی پیر مرو تو در خرابات هر چند سکندر زمانی

من به قیاس حمام کوی خودمان از پله‌های خزینه پایین رفتم و لیکن آب از سر من گذشت و در حالی که دستم به عروۃ‌الوثقای پله، بند نبود، با خفه شدن شاید یک ثانیه فاصله داشتم. احدی در حمام نبود. حمام با چراغی معروف به روغن چراغ روشن و بسی کم‌فروغ بود. این که می‌گویم کسی در حمام نبود درست می‌گویم، زیرا این راه و رسم حمام‌های قدیم بود که حمام‌ها موقوفه بود و حمامی در حمام کرسی نداشت، زیرا پول نمی‌گرفت و سالیانه انعامی از مشتریان حمام دریافت می‌کرد. اما دلاک در حمام نبود، زیرا هنوز وقت زود بود. بالجمله در آن حال کسی دست مرا گرفت و از آب بیرونم کشید و آب‌های خزینه را که خورده بودم برگردانیدم. پس از نجات معلوم شد که این شخص دلاک حمام است، که پس از ما لخت شده و چون وارد گرمخانه شده و آوازی از خزینه شنیده، آمده ببیند چیست؟ که مرا نجات داده است.^۱

از مجموع زندگی‌نامه عبدالحجت بلاغی که بیشتر آن نیز توسط خود او به رشته تحریر در آمده است و مجموعه تفسیر وی از قرآن معلوم می‌شود، که بلاغی به کسب علوم دینی و حوزوی اکتفا ننموده است. او پس از تحصیل دانش‌های مرسوم زمان خود به جنبه‌های رشد و کمال معنوی خویش نیز پرداخته است، و نشانه‌ی آن ورود به فرقه‌های صوفیه و تلاش در حدی که از بزرگان و اقطاب آنان گردیده است.

بلاغی در شناخت زمانه‌ی خویش نیز تلاش وافر کرده، و با پیدایش مستشرقین یهودی و مسیحی به شناخت تاریخ و کتاب‌های مذهبی آن‌ها پرداخته است.

۱- بلاغی، حجة‌التفسیر، ج ۶، ص ۳۱۴.

سخنان بلاغی در لزوم آموزش زبان‌های خارجی توسط عالمان دینی و نیاز به ترجمه کتاب‌های مفید در این حوزه، از زبان‌های دیگر به فارسی و بالعکس نشان‌دهنده آگاهی وی از عصر خویش است. عبدالحجة بلاغی، عمری را به تلاش علمی و سیر و سلوک باطنی و فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی گذراند. وی عاقبت در سال ۱۳۵۵ هجری شمسی دار فانی را وداع گفت.^۱

فصل سوم:

منابع حجة التفاسیر

منابع حجة التفاسیر

عبدالحجة بلاغی در حجة التفاسیر از منابع موجود تفسیر، حدیث، لغت، تاریخ و علوم دیگر به طور گسترده بهره‌برداری نموده است. اما استفاده‌ی او از این منابع منفعلانه نیست و در بسیاری از جاها نظرات تفسیری، تاریخی و لغوی دیگران را مورد نقد قرار می‌دهد، و پس از آن نظر خود را بیان می‌کند.

شناخت منابع مورد استفاده در یک تفسیر و چگونگی مواجهه‌ی مفسران با آراء و نظرات پدیدآورندگان آن منابع، به شناخت روش تفسیری آنان در مقایسه با تفاسیر دیگر کمک می‌کند.

این منابع به دو دسته‌ی، تفسیری و غیرتفسیری تقسیم می‌شود. با توجه به اهمیت بیشتر منابع تفسیری، ابتدا به معرفی تعدادی از مهمترین آن‌ها با ذکر نمونه‌هایی از استفاده‌ی بلاغی از آن منابع در حجة التفاسیر می‌پردازیم. در ادامه نام تعداد دیگری از منابع را نیز می‌آوریم. ترتیب منابع تفسیری بر اساس اهمیت آن‌ها در نزد بلاغی است.

بلاغی در جلد دوم تعلیقه‌ی تفسیر خود، فهرست نام منابع استفاده شده در حجة التفاسیر را آورده است.

تفسیر مجمع‌البیان:

بلاغی مجمع‌البیان را تفسیری جامع می‌داند و در مورد آن می‌گوید: با در دست داشتن تفسیر مجمع‌البیان از امین‌الدین ثقة‌الاسلام ابوعلی فضل ابن حسن طبرسی (۵۴۸-۴۶۸ ق) که به زبان عربی و در ده مجلد است، برای فهم کلام‌الله مجید نیازی به تفاسیر دیگر احساس نمی‌شود؛ نه برای اهل سنت و نه برای شیعه. و تاکنون چنین تفسیری جامع نگاشته نشده و مرا عقیده بر این است، که دیگر مادر روزگار از تحریر و تسطیر و تنمیق^۱ چنین تفسیری عقیم و نازاست. بالخصوص که علاوه بر جهات

تفسیری، مدارکی از مفسرین در دست داشته که اکنون آن مدراک و منابع وجود ندارد. بالجمله نه تنها این تفسیر تکیه‌گاهی بزرگ است، برای تمام مذاهب و فِرَق اسلام، بلکه حجت است بر تمام ارباب ملل و نحل جهان.^۱

بلاغی در تفسیر برخی از آیات، از نظرات تفسیری مجمع‌البیان استفاده می‌کند.

صاحب حجة التفاسیر در موضوع تدبّر در قرآن می‌گوید:

خدا در قرآن مجید در سوره محمد ﷺ (آیه ۲۴) فرموده:

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ یعنی آیا بر دل‌هایشان قفل‌ها زده شده است؟ که در قرآن تفکر نمی‌کنند.

بلاغی آنگاه در تأیید سخن خود مبنی بر لزوم تدبّر در قرآن، می‌گوید: صاحب تفسیر مجمع‌البیان در تفسیر آیه می‌نویسد: همین آیه دلالت دارد بر بطلان کسی که می‌گوید: تفسیر ظاهر قرآن روا نیست، مگر اینکه در خبر تفسیر شده باشد. و همین آیه هشدار می‌دهد بر فساد قول آن کس که می‌گوید: حدیث را همانگونه که هست باید روایت کرد، گرچه معنای آن مخالف با اصول ادیان باشد. و فسادش از این جهت است که خدا دعوت به تدبّر و تفکر فرموده، و تدبّر و تفکر با کار تعامی و تجاهل منافات دارد.^۲

بلاغی در بیان زندگی یعقوب علیه السلام و فرزندانش مطلبی را از تفسیر مجمع‌البیان چنین بیان می‌کند:

در تفسیر مجمع‌البیان در سوره‌ی بقره به خلاصه و ترجمه می‌نویسد: بسیاری از مفسرین گفته‌اند: که دوازده نفر (فرزندان یعقوب) پیامبر بوده‌اند.

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، تعلیقه، ج ۱، ص ۲۲۴.

۲- همان، مقدمه، ج ۱، ص ۵۵.

ولیکن مذهب ما (یعنی شیعه امامیه) بر این است که (به استثنای یوسف) بقیه پیامبر نبوده‌اند، زیرا پیامبر در نزد ما از گناهان کوچک و بزرگ معصوم است، و رفتار آنان با یوسف گناه بوده است. و در قرآن هم چیزی که بر نبوت آن‌ها دلالت کند نیست.^۱

آنگاه نظر مجمع‌البیان را با این جمله تأیید می‌کند:
مفسرین بین اولاد یعقوب و بین اولادِ اولاد که سبط نامیده می‌شود خلط مبحث کرده‌اند و آیه ۱۳۶ سوره بقره را که راجع به اولادِ اولاد است درباره اولاد تصور کرده‌اند.^۲

بلاغی در بعضی از موضوعات نقل شده در تفسیر مجمع‌البیان پس از بیان مطلب، آن را مورد انتقاد قرار داده و رد می‌کند.
تفسیر مجمع‌البیان به نقل از کتاب نبوه می‌گوید: چون یوسف در موقع ورود به مصر در هنگام استقبال از یعقوب از عرابه پیاده نشد، لذا نوری از انگشتان یوسف خارج شد و این مُشعر بود که دیگر پیامبری از صُلب یوسف بر نخواهد خواست.^۳

وی در ادامه مطلب بالا می‌نویسد:
این سخن بی‌اساس است، زیرا یوشع بن نون از سبط افرائیم بن یوسف است، و وی هم جانشین موسی و هم پیامبر بود.^۴
بلاغی در مواردی روایات نقل شده در مجمع‌البیان را در تفسیر خود آورده است.

در تفسیر آیه ۳۹ سوره بقره: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۵ روایتی را از امام محمدباقر علیه السلام به نقل از تفسیر مجمع‌البیان

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، مقدمه، ج ۱، ص ۱۹۵.

۲- همان.

۳- همان، ص ۲۳۴.

۴- همان.

۵- و کسانی که کفر بورزند، و آیات ما را تکذیب کنند، آنان اهل آتشند؛ و خود در آن جاودان خواهند بود.

بدین مضمون می‌آورد. که حی بن اخطب و کعب بن اشرف و دیگران از یهود که جیره‌ی سالیانه از یهودان داشتند، از ترس اینکه آن جیره به امر پیامبر قطع شود، آیات تورات را که مشتمل بر صفات پیامبر ﷺ و اسم او بود تحریف کردند.^۱

در تفسیر آیه ۵۱ سوره بقره: ﴿وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ أَخَذْنَا مِنَ الْعِجْلِ مِنْ

بَعْلٍ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ﴾^۲ می‌نویسد:

موضوع اول: وعده موسی است که با قوم خود قرار گذارد که چهل روزه به طور برود، تا فرامین و دستوراتی از طرف خدا بیاورد. و یا سی روزه قرار گذارد و ده روز افزوده شد، که این مطلب از سفر خروج (۱:۳۲) تلویحاً معلوم می‌شود، زیرا عبارت «تأخیر موسی» در آن به کار رفته و در تفسیر مجمع‌البیان در سوره اعراف ضمن ذکر اقوال، این قول را از حضرت امام محمدباقر علیه السلام روایت کرده است.^۳

بلاغی ادامه می‌دهد:

یک نکته دیگر هم باید دانست که در تفسیر مجمع‌البیان در ذیل همین آیات در موضوع گوساله ساختن، خبری نقل کرده که: «مصورون» لعن شده‌اند. و صاحب تفسیر می‌نویسد: مقصود از مصورون کسانی هستند که خدا را به خلقش تشبیه می‌کنند، یا معتقدند که خدا صورت دارد.^۴

صاحب حجة التفاسیر شأن نزول بعضی از آیات را از تفسیر

مجمع‌البیان نقل می‌کند.

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، مقدمه، ج ۱، ص ۳۷.

۲- و [یاد کنید] هنگامی را که با موسی چهل شب وعده گذاشتیم، سپس بعد از [رفتن] او آن گوساله را [به پرستش] گرفتید در حالی که ستمکار بودید.

۳- همان، مقدمه، ج ۱، ص ۴۲.

۴- همان.

در تفسیر آیه ۲۲۹ بقره: ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ﴾^۱ به نقل از مجمع البیان می‌گوید:

هشام بن عروه از پدرش از عایشه روایت کرده، که زنی نزد عایشه آمد و شکایت کرد که شوهرش برای آزار دادن به او مرتب طلاق می‌دهد و مرتب رجوع می‌کند. (در عهد جاهلیت طلاق حدی نداشت گرچه به هزار مرتبه می‌رسید) عایشه جریان را به سمع مبارک پیامبر ﷺ رسانید و در این باره آیه آمد که حد طلاق سه بار است، و دربار سوم باید مردی دیگر آن زن را نکاح کند و طلاق بدهد. در تفسیر مذکور آمده که به حضور پیامبر ﷺ عرض کردند: که در آیه وارد است که الطلاق مرتان پس بیان طلاق سوم کجاست؟ حضرت فرمود: ﴿فَإِنْ سَأَلْتَهُمْ لَعْنَةُ الْفَاسِقِ﴾^۲ - سورة بقره، آیه ۲۲۹ - ناظر به طلاق سوم است.^۳

بلاغی در معنای لغات و ترکیب جملات گاهی نظر مجمع البیان را ذکر می‌کند:

فرق میان «اخطأ» و «خط [ی]ء» این است، که اولی خطایی است که گاه از روی گناه است و گاه نه. و دومی خطایی است که از روی گناه است.^۴

در تفسیر آیه‌ی ابتدای سوره اعلی: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾^۵ نظر تفسیر مجمع البیان در معنای کلمه «اعلی» به معنای غیر تفضیلی آن را بیان می‌کند و سپس نظر مقابل و دلایل هر کدام را بدون قضاوت در مورد برتری یکی از آن‌ها بر دیگری می‌آورد:

در تفسیر مجمع البیان به ترجمه می‌نویسد: اعلی نظیر اکبر است و معنای آن عالی، در سلطه و قدرت است و غیر او در تحت سلطه اوست.

۱- این گونه طلاق دو بار است

۲- پس [بعد از هر طلاقی] باید یا [زن را] به طور شایسته نگه دارد و یا او را با خوش رفتاری رها کند.

۳- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۱، ص ۱۷۷.

۴- همان، ص ۲۳۸.

۵- نام پروردگار برترت را به پاکی بستای.

سپس تفسیر مزبور اعلی و اکبر را از معنای تفضیلی پیاده کرده و دلیل او این است، که تفضیل دادن چیزی بر چیزی لازمه اش این است که اولاً: دو چیز در کار باشد و ثانیاً: در مقایسه یکی بیشتر داشته باشد و یکی کمتر، ولیکن ذات خدا و صفات او را با چیزی نمی توان مقایسه کرد، زیرا چیزی در کار نیست که خدا را با آن مقایسه کنیم.

نحوی ها طرفدار معنی دوم اند. (معنای تفضیلی) زیرا: در کتاب مجمع البحرین در لغت «کبر» به ترجمه می نویسد: که «الله اکبر» را این طور معنی کرده اند: «خدا بزرگتر است از هر چیزی» و اصل جمله، **اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ** بوده و عبارت «مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» را چون مقصود واضح بوده است حذف کرده اند. بعد می نویسد: در حدیث، همین «الله اکبر» را به این گونه معنا کرده اند.^۱

در موضوعات فقهی نیز بلاغی از نظرات مجمع البیان در تفسیر خود استفاده کرده است.

وی در تفسیر آیه ۱۵۸ سوره بقره: **إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرٌ فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ**^۲ پس از توضیح درباره ی نحوه ی انجام سعی صفا و مروه و شرایط هفتگانه آن، به نقل از تفسیر مجمع البیان می نویسد: سعی بین صفا و مروه عبادت است و خلاقی در آن نیست و نزد ما طایفه امامیه سعی در حج و در عمره هر دو واجب است.^۳

در تفسیر آیه ۴ سوره مائده: **يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمُ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا**

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۷: ۲۱۶.

۲- همانا صفا و مروه از نشانه های خداست پس هر کس که حج این خانه کند یا عمره به جا آورد، بر او گناهی نیست که میان آن دو، طواف (سعی) کند. و هر کس از روی میل، کار خیری انجام دهد [خدا به او پاداش دهد] همانا خدا قدرشناس داناست.

۳- همان، ج ۱، ص ۱۱۵.

اَسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ^۱. بلاغی ابتدا از ناممکن بودن تعیین ملاک «پاکیزگی» (طیب) سخن می‌گوید. و سپس دو دیدگاه موجود و از جمله دیدگاه مجمع‌البیان را نقل می‌کند:

به دست آوردن ملاک «پاکیزگی»، با اختلاف سلیقه‌های بشری امری است غیرقابل حل. بنابراین یا هر چه نهی درباره‌ی تحریم آن نرسیده حلال است، که صاحب تفسیر مجمع‌البیان این نظر را اختیار کرده و می‌گوید: «اصل در اشیاء إباحه است.» و یا آن‌هایی است که پروردگار اذن در خوردن داده باشد از مأکولات و ذبایح و شکار، چنانکه ابوعلی جبایی و ابومسلم گفته‌اند.^۲

تفسیر کاشفی:

تفسیر حسینی به زبان فارسی از مولی کمال‌الدین حسین واعظ هروی (۹۱۰-۸۴۰ هـ ق) معروف به تفسیر کاشفی است. نویسنده‌ی این تفسیر به واسطه نگارش کتاب مقتل «روضة الشهداء» معروف است. او نویسنده‌ای پرکار، عالم جامع، منجم و مفسر قرآن در عصر تیموریان است که تحت تأثیر عبدالرحمان جامی به طریقت نقشبندی وارد شده است. از کتاب‌های دیگر وی لبّ اللباب مثنوی است. روش تفسیر کاشفی تأویلی و تاریخی است.

نویسنده حجة التفاسیر در تفسیر خود به تفسیر کاشفی بسیار اشاره کرده و از آن نقل قول نموده است. استفاده از تفسیر کاشفی بیشتر در نقل شأن نزول آیات و حوادث تاریخی صدر اسلام است. بلاغی نویسنده‌ی تفسیر کاشفی را از اهل سنت می‌داند. با وجود این با بررسی مطالب نقل

۱- از تو می‌پرسند: چه چیزی برای آنان حلال شده است؟ بگو: پاکیزه‌های دلپذیر برای شما حلال گردیده و انیز صیداً حیوانات شکارکننده که شما به عنوان آموزش‌دهنده سگ‌های شکاری از آنچه خدا به شما آموخته، به آن‌ها تعلیم می‌دهید [برای آنان حلال شده است]. بنابر این، از آنچه آن‌ها برای شما صید کرده و نگه داشته‌اند بخورید، و نام خدا را بر آن ببرید، و از خدا پروا کنید که خدا سریع‌الحساب است.

۲- همان، ج ۲، ص ۱۳۱.

شده از تفسیر کاشفی معلوم می‌شود نظر او در شأن نزول آیات به امامیه نزدیک است.

در تفسیر آیه ۵۵ سوره مائده: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۱ می‌گوید: آیه ۵۵ را شیعه و سنی درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفته‌اند. از جمله کاشفی که از علمای سنیان است، در تفسیر خود نوشته که: در اکثر تفاسیر، مذکور است که این آیات در شأن مرتضی علی علیه السلام نازل شد.^۲

بلاغی در تفسیر آیه ۱۴۳ اعراف: ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِقَاءَ رَبِّهِ قَالَ رَبِّ ارْنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۳ از تفسیر کاشفی نقل می‌کند: هر بشری که در دنیا به من نظر کند می‌میرد.^۴ و آنگاه ادامه می‌دهد:

صاحب تفسیر مجمع‌البیان موضوع دیدن خدا را به کلی منکر است. و صاحب تفسیر کاشفی تفصیل داده که در دنیا ممکن نیست و در آخرت در بهشت ممکن است. در هر حال این مسئله از مسائل علم کلام است. ضمناً دیدار را با تجلی نباید با هم اشتباه کرد.^۵

۱- جز این نیست که ولیّ شما خدا و رسول او و کسانی‌اند که ایمان آورده‌اند؛ همانان که نماز را برپا می‌دارند و در حالی که راکع هستند، زکات می‌دهند.

۲- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۱، ص ۱۵۶.

۳- و هنگامی که موسی به وعده‌گاه ما آمد پروردگارش با او سخن گفت، گفت: پروردگارا خود را به من بنمای که تو را بنگرم. گفت: هرگز مرا نخواهی دید، ولی به این کوه بنگر، پس اگر بر جای خود ثابت ماند، مرا خواهی دید. پس چون پروردگارش بر آن کوه تجلی کرد، آن را در هم کوبید و متلاشی ساخت، و موسی بیهوش افتاد، پس چون به هوش آمد گفت: تو منزهی از اینکه دیده شوی [به درگاهت توبه کردم و من نخستین ایمان آورنده [به نادیده شدن تو] ام.

۴- همان، ص ۲۷۳.

۵- همان.

بلاغی در تفسیر آیه ۹۳ مائده: **لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْحُسَيْنِينَ**^۱ می‌نویسد: آورده‌اند که چون آیت تحریم خمر نازل شد، بعضی از اصحاب گفتند: یا رسول‌الله حالِ برادران ما که شاربان خمر بوده‌اند و حال شربت اجل چشیده‌اند چون باشد؟ آیت آمد.^۲

بلاغی پس از نقل شأن نزول آیه ۹۳ مائده از تفسیر کاشفی می‌گوید: تفسیر مجمع‌البیان پس از نقل شأن نزول مذکور آن گونه که در تفسیر کاشفی آمده است، می‌نویسد: گفته شده که آیه درباره آن قوم نازل شده، که بر خودشان گوشت را حرام کرده بودند.^۳ بلاغی پس از بیان دو شأن نزول، شأن نزول دوم را مناسب‌تر دانسته و آیه را بر اساس آن تفسیر کرده است.

تفسیر صافی:

تفسیر صافی و همچنین تفسیر اصفی از فیلسوف، محدث و عارف دوره‌ی صفوی، ملا محمد محسن فیض کاشانی (۱۰۹۰-۱۰۰۷ هـ ق) است. بلاغی از او به عنوان عالمِ تحریر^۴ و عارفِ کم‌نظیر، دریایِ مواج معارف و کشفِ مشکلاتِ اخبار آل محمد ﷺ یاد می‌کند و می‌گوید: آن جناب است که کتابِ وافی را در سه مجلد ضخیم که بین اخبار اربعه [کافی و تهذیب و استبصار و من لایحضره الفقیه] جمع کرده و هر کجا اجتهاد لازم داشته است اجتهاد نموده و نظریه خود را بیان نموده است، و

۱- بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، در مورد آنچه خورده‌اند گناهی نیست هر گاه تقوا پیشه سازند و ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند، سپس تقوا پیشه سازند و ایمان بیاورند، سپس تقوا پیشه سازند و نیکی کنند. و خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.

۲- بلاغی، حجة التفاسیر، ص ۱۷۳.

۳- همان.

۴- زیرک و ماهر.

هر کجا فهم حدیث دشوار بوده توضیح داده است و ابواب اخبار را بر طبق حُسن سلیقه‌ای که داشته منظم کرده است. اما تفسیر صافی بر پیکره‌ی تفسیر قاضی بیضاوی است. النّهایه، از قاضی بر مشرب اهل سنت است و از فیض بر مشرب تشیع است. و فیض اخبار وارده از طریق شیعه را نقل کرده و گاهی هم تحقیقاتی افزوده و گاه هم از تفسیر مجمع‌البیان طبرسی استفاده کرده است. و لیکن در عین حال معلوم می‌شود که تفسیر صافی در بدایت عمر نوشته و وافی را در نهایت آن. زیرا هر چه وافی قرص و محکم و صراف‌ی شده است، تفسیر صافی صراف‌ی نشده است بلی، اگر اخبار منقوله در آن را فیض صراف‌ی نموده بودند، صافی هم برادر وافی بود.^۱

بلاغی در حجة‌التفاسیر در موارد مختلف از تفسیر صافی بهره برده و مطالب آن را در کتاب خود آورده است. فهرستی از نام سوره‌های قرآن، تعداد آیات هر سوره و مکی یا مدنی بودن آن، در جلد اول مقدمه‌ی حجة‌التفاسیر، برگرفته از تفسیر صافی است. تاریخ نزول قرآن و بعضی از کتب آسمانی نیز از صافی نقل شده است.

بیشترین استفاده‌ی حجة‌التفاسیر از تفسیر صافی در نقل روایات آن است. که دو نمونه آن در ذیل می‌آید:

الف- تفسیر صافی از کتاب کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که ذکر یا قبل از یحیی وفات کرده است. **إِذَا مَاتَ ذَكَرْتُ أَقْوَرْتُهُ** اینه یحیی الکتاب والحکمه وهوصی صغیر^۲

ب- بلاغی در تفسیر آیه ۲۸۴ سوره بقره: **وَاللّٰهُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ ۝۲۸۴** وَإِنْ تُبْذَرُوا مَا فِیْ اَنْفُسِكُمْ اَوْ تُخْرَجُوْهُ یُحَاسِبْکُمْ بِهٖ اللّٰهُ فِیْ عَزْرِ لِّمَنْ یَّشَآءُ وَیُعَذِّبُ مَنْ یَّشَآءُ ۗ وَاللّٰهُ

۱- بلاغی، حجة‌التفاسیر، ج ۱، تعلیقه، ص ۲۲۷.

۲- ذکر یا از دنیا رفت و فرزندش یحیی در کودکی وارث کتاب و حکمت او شد.

۳- همان، مقدمه ج ۱، ص ۵۳۷.

عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ^۱. می‌نویسد: فیض کاشانی در تفسیر صافی از نهج البلاغه نقل کرده است که: «وَمَا فِي الصُّدُورِ بِحَازِي الْعِبَادَةِ» «خدا بندگان را بر طبق آنچه در دل‌هاشان است مزد می‌دهد». بعداً فیض به ترجمه می‌نویسد: که من می‌گویم: «وسوسه‌ها و حدیث نفس» در آنچه انسان در نهاد خود پنهان می‌دارد داخل نیست، زیرا در گنجایش انسان نیست که خود را از وساوس و حدیث نفس نگاه دارد و لیکن آنچه عقد قلبی کرده و بر آن تصمیم گرفته داخل است. بعداً فیض در تفسیر مزبور از کتاب «کافی» از حضرت صادق (ع) نقل کرده که: پیامبر (ص) فرمود: از امت من نه خصلت وضع شده که مؤاخذه نیستند:

- ۱- خطا ۲- فراموشی ۳- چیزی را که نمی‌دانند ۴- چیزی را که طاقت ندارند ۵- چیزی را که از آن ناچار شده‌اند ۶- چیزی که بر آن اصرار شده‌اند ۷- طیره: آنچه به آن فال بد زنند ۸- وسوسه درباره تفکر در آفرینش ۹- حسد مادامی که بر زبان نیاورده یا به کار نبرده‌اند.^۲

تفسیر التبیان فی تفسیر القرآن:

تفسیر التبیان اثر ابوجعفر محمدبن حسن طوسی معروف به شیخ طوسی و شیخ الطایفه (۴۶۰-۳۸۵ ق) از علمای بزرگ شیعه است. کتاب‌های تهذیب الاحکام و استبصار وی از کتب اربعه شیعه است. بلاغی در تفسیر خود از مطالب تفسیر تبیان به صورت مستقیم یا به نقل از تفاسیر دیگر استفاده نموده است و در مواضعی پس از نقل نظر شیخ طوسی آن را نپذیرفته است.

۱- آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن خداست. و اگر آنچه در دل دارید آشکار کنید یا پنهان دارید، خداوند حساب آن را از شما خواهد کشید، پس هر که را بخواهد می‌آموزد، و هر که را بخواهد عذاب می‌کند؛ و خدا بر هر چیزی تواناست.

۲- بلاغی، حجة التفاسیر، مقدمه ج ۱، ص ۲۳۲.

بلاغی در بررسی موضوع وحدت سُورِ «ضحی» و «انشراح»، «فیل» و «قریش» می‌گوید:

جماعتی از قدما گفته‌اند: «ضحی» و «ألم نشرح» یک سوره است و همین طور «فیل» و «لأیلاف». و این مذهب جماعتی از فقهای امامیه است.^۱

وی بعضی از دلایل طرفداران وحدت سوره‌ها را بیان کرده و آن دلایل را برای اثبات مدعا کافی نمی‌داند. او در ادامه به نظر شیخ طوسی صاحب تفسیر تبیان اشاره می‌کند:

و اما جماعتی از مفسرین اصحاب امامیه (رضوان الله علیهم) مانند شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی در تفسیر تبیان و ثقه الاسلام ابوعلی طبرسی در تفسیر مجمع البیان گفته‌اند که: از ائمه ما وحدت سُورِ مورد بحث روایت شده است. جوابش این است که ما چنین روایتی ندیده‌ایم بلکه روایاتی داریم که تعدد را بیشتر تقویت می‌کند.^۲

تفسیر تنویرالمقباس:

در حجة التفاسیر در تفسیر بعضی از آیات و شأن نزول آن‌ها، معنای بعضی از لغات و اسامی تاریخی، از تفسیر تنویرالمقباس منسوب به ابن عباس استفاده شده است. علاوه بر این روایت‌های زیادی از ابن عباس در تفسیر قرآن به نقل از تفاسیر دیگر نیز در حجة التفاسیر نقل شده است. در ابتدای هر سوره در حجة التفاسیر شماره‌ی حروف و کلمات سوره‌ها آمده است، که منبع قسمتی از آن‌ها تفسیر تنویرالمقباس است. در بیان تاریخ زندگی موسی علیه السلام و ملاقات او با خضر و دیوار مرمت شده به وسیله آن‌ها به نقل از تفسیر تنویرالمقباس می‌گوید: دیوار در شهر انطاکیه بوده و موسی همان موسای معروف و رفیق سفرش «یوشع بن نون» است.^۳

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۷، ص ۲۵۶.

۲- همان.

۳- همان، مقدمه ج ۱، ص ۲۱۹.

بلاغی در بحث مکی و مدنی بودن سوره انعام به نقل از تفسیر تنویرالمقباس می‌نویسد:

«آیهی ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾^۱ - سوره انعام، آیه ۲۱ - تا آخر آیه

و آیه ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾^۲ - سوره انعام، آیه ۹۱ - و سه آیهی ﴿قُلْ تَعَالَوْا﴾^۳ -

سوره انعام، آیه ۱۵۳-۱۵۱، این پنج آیه در مدینه نازل شده است.^۴

وی در تفسیر آیه ۳۲ سوره نور: ﴿وَاتَّخَذُوا الْآيَاتِ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ

وَإِمَانِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۵ معنی لغت

آیامی را از تفسیر ابن عباس نیز نقل می‌کند: «من العیید والاماء وروی ذلك عن

أبي عبد الله - تفسیر مجمع البیان، من الاماء دون العیید - تنویرالمقباس»^۶

معنای لغت إماء بر اساس روایت نقل شده در مجمع البیان به معنای

غلام‌ها و کنیزهاست. در حالی که تفسیر تنویرالمقباس لغت إماء را خاص

کنیزان می‌داند. بلاغی در حجة التفاسیر نظر مجمع البیان را ترجیح

می‌دهد، و إماء را به معنای غلامان و کنیزان تفسیر می‌کند.

در تفسیر آیه ۶۱ سوره الزمر: ﴿وَيُجِبِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ الشُّوْءُ وَلَا

هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۷ را بر اساس بیان تفسیر تنویرالمقباس ﴿الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازِهِمْ﴾ را به

معنای کسانی که از شرک دامن برچیده‌اند به جهت ایمان و احسانشان، تفسیر می‌کند.

۱- کیست ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغ ببندد؟

۲- (آن‌ها) خدا را چنانکه که شایسته شناختن اوست نشناختند.

۳- بگو بیایید.

۴- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۲، ص ۱۹۱.

۵- مردان و زنان بی‌همسران و غلامان و کنیزان شایسته‌ی خود را همسر دهید. اگر نیازمند باشند،

خدا آنان را از فضل خویش بی‌نیاز می‌کند؛ و خدا گشایشگر داناست.

۶- همان، ج ۵، ص ۱۵.

۷- و خدا کسانی را که تقوا پیشه کرده‌اند، به سبب کامیابی شان نجات می‌دهد، در حالی که نه بدی به آنان می‌رسد و نه غمگین می‌شوند.

در تفسیر آیه ۷ سوره زمر: ﴿إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾^۱ را با استفاده از تنویرالمقباس به «زیرا پروردگار به اسرار دل‌ها آگاه است» تفسیر می‌کند. همچنین در بیان آیه ۱۵ زمر جمله: ﴿فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ﴾^۲ نظر تفسیر تنویرالمقباس به معنای وعید و توبیخ را می‌آورد.^۳

در جای دیگر بلاغی در تعریف علم فراست می‌نویسد:
علم فراست علمی است که از هیئت انسان و اشکال و الوان و اقوال او به اخلاق و فضائل و زدائل او پی می‌برند. و در قرآن کریم فرموده: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾^۴ - سوره حجر، آیه ۷۵ - نیز فرموده: ﴿تَعْرِفُهُمْ بِسْمَاهُمْ﴾^۵ - سوره بقره، آیه ۲۷۳ - نیز فرموده: ﴿وَلَتَعْرِفَهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ﴾^۶ - سوره محمد، آیه ۳۰.

وی اینگاه به تعریف انواع فراست می‌پردازد و می‌نویسد:
فراست بر دو قسم است: ۱- قسمی که برای انسان پیدا می‌شود و سبب آن را نمی‌داند و خود نوعی الهام است و بلکه نوعی از وحی است و پیامبر ﷺ از: ﴿اتَّقُوا مَن فَرَسَاةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظِرُ بِهِ نُورَ اللَّهِ﴾^۷ همین را اراده فرموده. ۲- قسمی که فراگرفتنی است و در این باره کتاب‌های بسیار نوشته شده. ابن عباس در تفسیر آیه‌ی ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾ گفته: متوسمان دانندگان علم

۱- او به راز سینه‌ها آگاه است.

۲- پس شما هر چه را جز او می‌خواهید بپرسید.

۳- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۶، صص ۴۶-۴۵.

۴- بی‌گمان، در این [واقعۀ] برای هوشمندان عبرت‌هاست.

۵- در حالی که تو آنان را از حال و وضعشان می‌شناسی.

۶- و تو آن‌ها را با نشانه‌هایشان خواهی شناخت.

۷- از فراست مؤمن بر حذر باشید که او بدین وسیله به نور خدا نظر می‌کند.

فراستند، زیرا متوسّم، طالب وسم یعنی نشان است، و چون نشان را دریابد از آنجا استدلال کند.^۱

تفسیر البیان:

البیان فی تفسیر القرآن اثر سید ابوالقاسم خویی (۱۳۷۱-۱۳۷۸ ش) مرجع تقلید شیعه و مفسر قرآن و محقق علم رجال، از علمای تأثیرگذار معاصر است.

بلاغی در معرفی البیان می‌نویسد:

البیان مشتمل است بر مقدمات تفسیری و تفسیر سوره حمد فقط. از مطالب مهم این تفسیر انکار وقوع نسخ در قرآن کریم است.^۲

تفسیر روح البیان:

تفسیر روح البیان به زبان عربی از شیخ اسماعیل حقی بُروسوی (۱۱۳۷-۱۰۶۳ ق) مفسر، شاعر و از مشایخ فرقه‌ی جَلوتیه است. روح البیان فی تفسیر القرآن یکی از تفاسیری است که در حجة التفاسیر بارها از آن نام برده شده و مطالب آن مورد استفاده قرار گرفته است.

بلاغی در موضوعات مختلفی مانند تاریخ قرآن، علوم قرآنی، لغت، ادبیات عرب، تاریخ پیامبران و تاریخ اسلام به مطالب نقل شده در تفسیر روح البیان استناد کرده است، و آن‌ها را در تفسیر خود آورده است. البته طبق روش همیشگی خود، گاهی هم به نقد گفته‌های روح البیان پرداخته است و آن‌ها را به کلماتی مانند جعل و تهمت موصوف کرده است.

تفسیر روح الجنان:

تفسیر رَوْضُ الْجَنَان و رَوْحُ الْجَنَان، معروف به تفسیر ابوالفتوح رازی به زبان فارسی از حسین بن علی بن محمد مشهور به ابوالفتوح رازی (۵۵۲-۴۷۰ ق)

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، مقدمه ج ۱، صص ۳۹۴-۳۹۳.

۲- همان، تعلیقه ج ۱، ص ۲۲۵.

از علما و مفسران شیعه است. تفسیر او از تفاسیر جامع و معتبر قرآن است. بلاغی به نقل از مجالس المؤمنین می‌نویسد: فخررازی تفسیر کبیر خود را بر اساس این تفسیر بنا نهاده است.^۱

تفسیر ابوالفتوح رازی یکی از منابعی است، که بلاغی در تفسیر خود از آن بهره فراوان برده است، و قطعه‌های تاریخی، شأن نزول آیات، معنای لغت و روایات بسیاری را از آن در تفسیر خود نقل کرده است. و گاهی برای تفصیل بیشتر، خواننده را به تفسیر ابوالفتوح ارجاع می‌دهد. منبع شماره‌ی کلمات و عدد حروفِ قسمتی از سوره‌ها در حجة‌التفاسیر نیز تفسیر ابوالفتوح رازی است.

بلاغی در معنای لغوی و اصطلاحی منافق از تفسیر ابوالفتوح رازی می‌نویسد: منافق آن باشد که در دل کفر دارد و در زبان ایمان. و اشتقاق آن از کلمه «نافق» است و آن لانه‌ی موش دشتی باشد که چند سوراخ دارد چون از یک سوراخ قصد او کنند از سوراخ دیگر بجهد. منافق هم چنین باشد، به ظاهر از در ایمان به درآید و به باطن به کفر بجهد. به زبان، مسلمان باشد و به دل با کافران. و این لفظی است شرعی و معنی آن در شرع، پنهان کردن کفر و اظهار ایمان باشد.^۲

تفاسیر دیگر:

بلاغی فهرستی از کتاب‌های تفسیری که در تألیف حجة‌التفاسیر از آن استفاده نموده است را در جلد اول تعلیقه تفسیر خود آورده است. در این جا برخی دیگر از مهمترین آثار تفسیری مورد استفاده در حجة‌التفاسیر را می‌آوریم.

۱- تفسیر آلاء الرحمن، به زبان عربی از محمدجواد بلاغی (۱۳۵۲-۱۲۸۲ ق) از فقیهان، مفسران شیعه‌ی عراقی است. در آلاء الرحمن در دو مجلد از سوره حمد تا آیه ۵۷ سوره نساء تفسیر شده است.

۱- بلاغی، حجة‌التفاسیر، تعلیقه ج ۱، ص ۲۲۶.

۲- همان، ج ۶، صص ۳۵۷-۳۵۶.

۲- تفسیر جلالین، به زبان عربی از جلال‌الدین بن احمد محلی و شاگردش جلال‌الدین سیوطی از علمای شافعی قرن نهم هجری.

۳- الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم، معروف به تفسیر طنطاوی اثر محمدسید طنطاوی (۲۰۱۰- ۱۹۲۸ م) امام جماعت مسجد الازهر و شیخ دانشگاه الازهر مصر است. خصوصیت تفسیر او گرایش به علوم تجربی است.

مفسر حجة التفاسیر در تفسیر خود در معرفی او می‌گوید:

تفسیر الجواهر به زبان عربی از استاد الحکیم شیخ طنطاوی جوهری است. طی ۲۶ جلد به قطع وزیری است. اخیراً کتابی به فارسی به چاپ رسیده است که در آن نسبت به ساحت چنین مفسری جسارت‌ها کرده است، در صورتی که طنطاوی، اول کسی است که باب بررسی بین اکتشافات جدید و بین آیات قرآنی را افتتاح کرده است، و دیگران در این موضوع بالتأمام خوسه چین او هستند.^۱

۴- تفسیر قرآن کریم، از شیخ محمود شلتوت (۱۳۸۳- ۱۳۰۰ ق) فقیه، مفسر و از رؤسای دانشگاه الازهر مصر، شامل تفسیر سوره حمد تا سوره توبه.

۵- تفسیر قرآن اثر محمدبن ابراهیم شیرازی ملقب به «صدرالمآلهین» و «ملاصدرا» (متوفی ۱۰۴۵ ق) متأله و فیلسوف شیعه و بنیانگذار حکمت متعالیه، شامل تفسیر قسمت‌هایی از قرآن به صورت غیرمتوالی.

۶- تفسیر منظوم، اثر حاج میرزا حسن اصفهانی ملقب به صفی‌علیشاه (۱۳۱۶- ۱۲۵۱ ق) از فضلا و بزرگان عرفای سلسله نعمت‌اللهی.

۷- تفسیر المنار، اثر شیخ محمد عبده، فقیه، حقوق‌دان و اصلاح‌گر دینی (۱۳۲۳- ۱۲۶۶ ق) و سید محمد رشید رضا (۱۹۳۵- ۱۸۶۵ م)، عربی شامل تفسیر قرآن از اول تا آیه ۵۳ سوره یوسف.

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، تعلیقه ج ۱، ص ۲۲۶.

- ۸- تفسیر عیاشی از محمد بن مسعود سمرقندی عیاشی (متوفی ۳۲۰ ق) مفسر، ادیب و محدث شیعی، شامل تفسیر سوره حمد تا آخر سوره کهف است. عیاشی ابتدا پیرو مذهب اهل سنت بوده و سپس شیعه شده است.
- ۹- تفسیر غرایب القرآن و رغایب الزمان، تألیف نظام‌الدین حسن بن محمد نیشابوری (متوفی ۷۲۸ ق) مفسر و ریاضی‌دان، معروف به نظام نیشابوری است. تفسیر او به تفسیر نیشابوری معروف است.
- ۱۰- تفسیر کبیر یا مفاتیح‌الغیب اثر امام فخر رازی (۶۰۶ - ۵۴۴ ق) فقیه، فیلسوف، متکلم و مفسر بزرگ ایرانی با تکیه بر اصول عقاید اشعری.
- ۱۱- تفسیر ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی (متوفی ۳۰۷ ق) از علما و مشایخ بزرگ شیعه، معروف به تفسیر قمی به زبان عربی است. بلاغی درباره تفسیر قمی می‌گوید: این تفسیر مشتمل است بر اخباری که بعضی آن‌ها حلال مشکلات تفسیری است، و بعض آن‌ها محتاج به صراف‌ی کامل است.^۱
- ۱۲- تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الاقوایل فی وجوه التأویل، اثر جار الله زمخشری (۵۳۸ - ۴۶۷ ق) از مفسرین بزرگ، در فقه پیرو مذهب حنفی و در اصول و کلام معتزلی مذهب.
- ۱۳- تفسیر منهج‌الصادقین از ملا فتح الله شریف کاشانی (متوفی ۹۸۸ ق) از علما و مفسرین شیعه‌ی عصر صفوی.
- ۱۴- تفسیر نور الثقلین تألیف عبد علی بن جمعه العروسی حویزی (متوفی ۱۱۱۲ ق) از علما و محدثان شیعه، تفسیر روایی به زبان عربی.

منابع غیر تفسیری

منابع علوم قرآنی:

در اینجا به برخی از مهمترین منابع علوم قرآنی حجة التفاسیر اشاره می‌شود.

۱- کتاب المفردات فی غریب القرآن، اثر ابوالقاسم حسین بن محمد معروف به راغب اصفهانی (متوفی ۵۰۲ ق) بلاغی در بیان معنی واژه‌های قرآن و تفسیر آن‌ها در موارد زیادی به مفردات راغب استناد کرده است.

حجة التفاسیر در تفسیر آیه ۲۶۱ سوره بقره: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۱ معنای واژه ضِعْف را از کتاب مفردات می‌آورد: «ضَاعَفْتُهُ» یعنی یک برابر افزودم و برتر هر چند بالاتر برود. و «ضِعْف» افزودن یک برابر است. پس ضِعْف ده تا بیست تاست و ضِعْف صدتا، دویست تاست و «ضِعْفِ واحد» به معنای سه برابر است و ضِعْفِین یعنی دو برابر.^۲

در تفسیر آیه ۴۵ سوره حجر: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ﴾^۳ معنای جنّات را از مفردات راغب این گونه بیان می‌کند:
در کتاب مفردات راغب در لغت «جنّ» می‌نویسد: جنّت را جنّت گفته‌اند یا از آن جهت که مانند جنّت (یعنی باغ دنیا) است - گرچه این کجا و آن کجا - و یا چون وضع نعمت‌های بهشت بر ما پوشیده است. چه خدا فرموده: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾^۴ - سوره سجده، آیه ۱۷ - و

۱- داستان کسانی که اموالشان خود را در راه خدا انفاق می‌کنند مانند این است که دانه‌ای هفت خوشه برویاند، که در هر خوشه‌ای صد دانه باشد، و خدا برای هر که بخواهد [آن را] چند برابر می‌کند، و خداوند گشایشگر داناست.

۲- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۱، ۲۱۷.

۳- بی‌گمان تقوی پیشگان در باغ‌ها و چشمه‌ساران اند.

۴- و هیچ کس نمی‌داند به پاداش اعمالی که می‌کرده‌اند، چه چشم روشنایی‌هایی برای آنان نهفته است.

ابن عباس گفته که: خدا در قرآن جنّات به لفظ جمع فرموده زیرا بهشت هفت تاست:

- ۱- جَنَّةُ الْفَرْدُوسِ ۲- عدن ۳- جَنَّةُ النَّعِيمِ ۴- دارالخلد ۵- جَنَّةُ الْمَأْوَى
- ۶- دارالسلام ۷- عَلَیْنِ.^۱

۲- کتاب معجم غریب القرآن، مستخرج از صحیح بخاری و آنچه از ابن عباس وارد شده از طریق ابن ابی طلحه و مسائلی از نافع بن الأزرق، از ابن عباس در آن آمده است.

۳- کتاب تلخیص البیان فی مجازات القرآن تصنیف سید شریف رضی ابوالحسن محمد.

۴- کتاب وجوه قرآن تصنیف ابوالفضل جُبَیش بن ابراهیم تفلیسی متوفی به سال ۵۵۸ هجری است.

۵- کتاب اسباب النّزول، تصنیف شیخ ابوالحسن علی بن احمد واحدی نیشابوری.

۶- کتاب لباب النّقول فی اسباب النّزول، از جلال الدین عبدالرحمن بن ابوبکر سیوطی شافعی متوفی به سال ۹۱۱ هجری قمری.

۷- کتاب الاتقان فی علوم القرآن، از سیوطی.

۸- کتاب تاریخ القرآن، مجتهد زنجانی.

۹- کتاب کنزالعرفان فی فقه القرآن، از علامه فاضلی مقداد سیوری مکی متوفی به سال ۸۲۶ ق.

فهرست کامل کتاب‌های با موضوعات علوم قرآنی در جلد اول تعلیقه حجة التفاسیر آمده است.

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۴، صص ۱۶-۱۵.

کتاب‌های لغت:

بلاغی در تفسیر خود برای دریافت معانی واژه‌های عربی و فارسی به فرهنگ‌ها و لغت‌نامه‌های موجود استناد نموده است. اسامی برخی از مهمترین آن‌ها چنین است:

۱- مجمع‌البحرین و مطلع‌النیرین، فخرالدین طریحی (۱۰۸۵-۹۷۹ ق) مجموعه‌ای از لغات مهم و الفاظ نا آشنایی که در قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام به کار رفته است.

۲- المنجد، اثر لؤیس معلوف (۱۳۶۵-۱۲۸۴ ق) لغت‌نامه‌نویس لبنانی، کتاب فرهنگ لغت عربی مشهور.

۳- العین، اثر خلیل بن احمد فراهیدی (متوفی ۱۷۰ ق) اولین کتاب در موضوع لغت به زبان عربی.

۴- کنز‌اللغة، از محمدبن خالق بن معروف گیلانی.

۵- صراح‌اللغة، اثر ابوالفضل محمدبن عمر بن خالد معروف به جمال قرشی.

۶- فرائد‌اللغة، از اب هنریکوس لامنس.

۷- فروق‌اللغات فی‌التمییز بین مفاد‌الکلمات، به زبان عربی از سید نورالدین بن سید نعمت‌الله جزایری.

۸- فقه‌اللغة و سر‌العریة، اثر عبدالملک ابومنصور ثعالبی (۴۲۹-۳۵۰ ق).

۹- فرهنگ معین، نوشته محمدمعین (۱۳۵۰-۱۲۹۷ ش) یکی از فرهنگ‌های مهم واژگان فارسی.

۱۰- فرهنگ نظام، اثر محمدعلی داعی‌الاسلام (۱۳۳۰-۱۲۵۴ ش).

منابع روایی

بلاغی در حجة التفاسیر علاوه بر استفاده از روایات و احادیث کتاب‌های تفسیر قرآن، روایت‌هایی را نیز از کتاب‌های حدیثی نقل نموده است.

۱- نهج‌البلاغه امام علی علیه‌السلام، تألیف سید رضی که حضرت علی علیه‌السلام بعضی آیات قرآن را در بین سخنان خود تفسیر نموده است.

- بلاغی در تفسیر آیه ۲۱ سوره ق: ﴿وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ﴾^۱ به سخن امام علی علیه السلام از خطبه ۸۵ نهج البلاغه استناد می‌کند: ﴿كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ: سَائِقٌ يُسَوِّقُهَا إِلَىٰ مَحْشَرِهَا، وَشَهِيدٌ يَشْهَدُ عَلَيْهَا بِعَمَلِهَا﴾ با هر کسی سوق‌دهنده و گواه است، سوق‌دهنده او را به سوی محشر می‌کشاند و گواه، بر کردارش گواهی می‌دهد.
- ۲- سفينة البحار و مدينة الحكم و الآثار، شیخ عباس قمی (قرن چهاردهم هجری قمری) فهرست موضوعی احادیث کتاب بحار الأنوار.
- ۳- أمالی، شیخ صدوق.
- ۴- بحار الأنوار، علامه محمدتقی مجلسی.
- ۵- لآلی الأخبار و الآثار، تألیف شیخ محمد نبی تویسرکانی (حدود ۱۳۲۰ ق).
- ۶- کافی، کلینی.
- ۷- مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی.

منابع ادیان دیگر

- ۱- کتاب مقدس (شامل عهد قدیم و عهد جدید)
- ۲- قاموس کتاب مقدس
- ۳- اوستا شامل پنج بخش یسنا (شامل: گات‌ها، یشتها، یسپرد، نذیداد و خرده اوستا).

۱- و هر کسی می‌آید در حالی که با او حرکت‌دهنده و گواهی‌دهنده‌ای است.

فصل چهارم:

آشنایی با تصوّف و عرفان
و ادیان یهود و مسیحیت

بخش اول:

آشنایی با تصوّف و عرفان

عرفان و تصوف به عنوان یکی از شاخه‌هایی که از درخت تناور اسلام جوانه‌زده و رشد یافته است، فارغ از فراز و فرودهای آن می‌تواند به عنوان یکی از جلوه‌های معارف دینی شناخته شود، که اکنون به صورت منبعی بزرگ از دانش و تجربیات بزرگان این نحله در اختیار ماست.

معنی صوفی و عارف:

مردمان اندر تحقیق این اسم بسیار سخن گفته و کتب ساخته‌اند. گروهی گفته‌اند: که صوفی را از آن جهت صوفی خوانند که جامه‌ی صوف (پشمینه) دارد. و گروهی گفته‌اند: که بدان صوفی خوانند که اندر صف اول باشند. و گروهی گفته‌اند: که بدان صوفی خوانند که تولّا به اصحاب صفّه کنند. گروهی گفته‌اند: این اسم از صفا مشتق است، اما بر مقتضای لغت این معنا بعید می‌باشد. پس صفا در جمله محمود باشد و ضد آن کدر بود و چون اهل این قصه اخلاق و معاملات خود را مهذب کردند و از آفات طبیعت تبرّا جستند مر ایشان را صوفی خواندند، مر این گروه را از اسمای اعلام.^۱

لغت صوفی بعدها مترادف با عارف شد، اعم از اینکه آن عارف لباس پشمی بپوشد یا نه. به طوری که در لغت عربی اصطلاح «لِبَس الصوف» به معنای عارف شدن و در زمره‌ی فقرا در آمدن است. مثل آنکه در فارسی هم اصطلاح پشمینه‌پوشی عیناً به همان معنی است و از مترادفات «صوفی» و «عارف» و «درویش» است.^۲

ریشه‌ی تصوف اسلامی:

تصوف در آغاز امر مانند دیگر احزاب و مسالک، ساده و بی‌پیرایه بود. ولیکن بعد از رواج فلسفه مخصوصاً طریقه‌ی حکمای اشراقی و رواقی پهلوی و اختلاط و آمیزش عقاید و آداب ملل دیگر، به مرور ایام رنگی تازه به خود گرفت، که مملو از دقایق و اسرار است. و افکار و عقاید

۱- هجویری، کشف المحجوب، صص ۳۴-۳۵.

۲- نیرومند محقق، تاریخ پیدایش تصوف و عرفان، ص ۸۵.

موروثی ملل و اقوام خصوصاً ایرانیان قطره قطره با تعلیمات پردامنه اسلام به هم آمیخت و دریای بی‌کرانی به وجود آمد که از آن تصوف اسلامی عبارت می‌کنیم.

۱- جماعتی تصوّف اسلامی را زاییده‌ی فلسفه و افکار هندی دانسته‌اند غافل از اینکه تأثیر افکار هندیان در تمدن اسلام متعلق به دوره‌های خیلی بعد است.

۲- عده‌ای آن را مأخوذ از دیانت مسیحی و رهبانیت و زهد انجیل شمرده‌اند.

۳- دسته‌ای آن را زاییده‌ی فلسفه یونان خصوصاً افلاطونیان جدید تصور کرده‌اند.

۴- بعضی سلسله‌ی این طریقت را به اصحاب صفّه و ابوبکر صدیق و علی بن ابیطالب علیه السلام و دیگر صحابه و تابعین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌رسانند.

۵- گروهی نیز تصوف را عکس‌العمل فکر ایرانی مغلوب، در مقابل مذهب سامی فاتح دانسته‌اند. و از این اشکال صرف نظر کرده‌اند که بعضی از این پیشروان تصوف از بومیان سوریه و مصر و از نژاد خالص عرب بوده‌اند، که هیچ مناسبتی با افکار آریایی نژاد ایرانی نداشته‌اند.

با اینکه نظرات فوق هر یک حقیقتی را شامل است لیکن وافی به مقصود و شامل کلیه حقایق نیست، بلکه با توجه به مدارک و شواهد موجود این طور به نظر می‌رسد که تصوف اسلامی، که اصول آن عبارت از زهد و عبادت و سعی در تهذیب اخلاق بود، مستقلاً تحت تأثیر اوضاع اقتصادی و اجتماعی مسلمانان و خصوصاً تعلیمات اخلاقی اسلام و سیرت پیامبر صلی الله علیه و آله بین مسلمانان اولیه پدید آمد. و این روش نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و بزرگان صحابه پسندیده و مقبول بود، و هیچگونه اختلاف و مباینتی با دستورات دینی نداشت.^۱

۱- نیرومند محقق، تاریخ پیدایش تصوف و عرفان، صص ۹۹-۹۸.

در تأیید همین نظریه نیکلسون در کتاب تصوف اسلامی و رابطه‌ی انسان با خدا می‌نویسد:

تصوف مانند هر جنبش دینی دیگری در اسلام ریشه در قرآن و سنت دارد و جز از طریق مطالعه‌ی منابع نخستینش نمی‌توان در باب آن سخن گفت.^۱

وی می‌گوید:

در قرآن چیزهای بسیاری وجود دارد که می‌تواند اساس حقیقی تصوف اسلامی قرار گیرد.^۲

تعریف تصوف:

اکنون به تعریف تصوف از دیدگاه برخی از بزرگان این طایفه می‌پردازیم: جُریری را پرسیدند از تصوف، گفت: نیکوخویی اختیار کردن و از خوی بد پرهیزیدن.^۳

سهل بن عبدالله گوید: صوفی آن بُود که خون خویش قصاص نبیند و مال خویش مباح داند.^۴

و گفته‌اند: تصوف دستی تهی دلی خوش. شبلی گوید: تصوف نشستن است با خدای عزوجل و تو را هیچ اندوه نه.^۵

معروف کرخی گوید: تصوف دریافت حقایق است و نومید بودن از آنچه در دست مردمان است.^۶

۱- نیکلسون، تصوف اسلامی و رابطه انسان با خدا، ص ۱۵.

۲- همان، ص ۶.

۳- ابوالقاسم قشیری، رساله قشیری، ص ۴۶۹.

۴- همان، ص ۴۷۱.

۵- همان، ص ۴۷۰.

۶- همان.

تصوف منفی و مثبت:

تصوف اسلامی ایران به دو روش تجلی کرده است:

۱- تصوف منفی که عبارت است از: إعراض از دنیا، ریاضت، ترک علایق، اختیار قناعت و پشمینه‌پوشی.

۲- تصوف مثبت که عبارت است از: سلوک، طلب، طی مراحل اخلاقی، ایثار، خدمت به خلق، تربیت نفس، محبت، کسب معرفت و وصول به مقام عشق الهی.^۱

حجت‌الیشاه نویسنده‌ی حجة‌التفاسیر تصوف را دارای دو بال علمی و عملی معرفی می‌کند. به نظر می‌رسد تشبیه به دو بال به این معناست که با نبودن هر یک از این دو وجه نتیجه‌ی مقصود به دست نمی‌آید.

بلاغی دو بال تصوف را چنین تعریف می‌کند:

۱- تصوف علمی: این است که از قرآن و نهج‌البلاغه و مطالب بزرگان عرفان که از قرآن به دست آمده است، خوانده شود و اصطلاحات دانسته شود، که سالک آسمان و ریسمان را به هم اشتباه نکند و لذا باباطاهر می‌فرماید:

تو که ناخوانده‌ای علم سماوات تو که نابرده‌ای ره در خرابات
تو که سود و زیان خود ندانی به یاران کی رسی هیهات هیهات

و حتی تا این اواخر هم مرحوم شمس‌العرفا کتاب فصوص الحکم و اسرارالحکم و شرح گلشن راز و مرصاد العباد و غیره را تدریس می‌فرمود و برای مردان جدا و زنان جدا درس می‌دادند.

۲- تصوف عملی: به رشته‌ی ذکر و فکر است که باید با تصوف علمی توأم شود و اگر توأم باشد مرغ قلب دارای دو بال شده و به سرعت پرواز خواهد کرد.^۲

۱- نیرومند محقق، تاریخ پیدایش تصوف و عرفان، ص ۱۰۰.

۲- بلاغی، مقالات الحنفاء فی مقامات شمس‌العرفا، صص ۵۱-۵۲.

معرفی برخی از مفاهیم صوفیه:

عرفا و متصوفه تعاریف خاصی از معارف دینی مانند توحید، عبادت، زهد، فقر، علم و ... دارند که به برخی از آن‌ها پرداخته می‌شود.

توحید:

رؤیم^۱ را پرسیدند که نخستین فریضه که خدای عزوجل فریضه کرد بر خلق، چیست؟ گفت: شناختن. از بهر آنکه گفت: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۲ - ذاریات، آیه ۵۶ - ابن عباس گوید: رضی الله عنه (ای ليعرفون) - که تا بشناسند مرا.^۳

اویس قرنی گوید: ﴿من عرف الله لا يخفى عليه شيء﴾^۴ - هر کس خدای را شناخت هیچ چیز بر او پوشیده نماند.

جُنید را پرسیدند از توحید گفت: آن بود که بنده یگانه گردد به حقیقت یگانگی خداوند خویش به کمال احدیت، که او یکی است که ز کس نژاد و کس از او نژاد و چون این بدانست نفی کرد اضداد و انداد را و ماندگی و چگونگی و مثال و آنچه بر وی روا نیست. ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾^۵ - شوری، آیه ۱۱-^۶

نیکلسون در کتاب «تصوف اسلامی و رابطه انسان با خدا» درباره‌ی توحید از دیدگاه صوفیه می‌نویسد: صوفیه توحید را از اموری به حساب

۱- رویم بن احمد، صوفی برجسته‌ی عراق و از مشایخ بغداد بود، او در فقه، ظاهری مذهب است.

۲- و جن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه مرا پرستش کنند.

۳- ابوالقاسم قشیری، رساله قشیریه، ص ۱۵.

۴- عطار نیشابوری، تذکرة الاولیاء، ص ۳۲.

۵- برای او ماندگی نیست و اوست که شنوای بیناست.

۶- ابوالقاسم قشیری، رساله قشیریه، ص ۱۵.

می‌آورند که عقل نیروی ادراک آن را ندارد و آن را رازی می‌شمارند از رازها، که خداوند آن را بر هر کس از بندگان خود که بخواهد می‌گشاید و در بعضی از تجارب مذهبی بر ایشان آن را متجلی می‌کند. همچنین موحد باید در وحدت الهی از نفس خود فانی شود اگر می‌خواهد که به مقام توحید برسد و آن را بطور کامل ادراک کند. و توحید را چنین تعریف کرده‌اند که: «تحقق عبد است به صفات الهی از طریق فناى او در صفات بشری» به گونه‌ای که آخر حال او به همان گونه باشد که در آغاز حال بود، و چنان باشد که بود قبل از آنکه باشد.^۱

سعید ابن عثمان گوید: از ذوالنون شنیدم گفت: علامت دوستی خدای عزوجل متابعت کردن دوست خدای است محمد ﷺ، اندر خوی‌ها و فعل‌های او و بجای آوردن امر و سنت او.^۲

عبادت:

در تصوف اسلامی نماز بزرگترین شاهی است بر شخصیت صوفی، اما نه نمازی که صورت عادت گزارده شود، (صوفیه نماز مصطلح نیز می‌گزارند) بلکه نماز آزاد یعنی دعا، و به ویژه گفتگوی عاشقانه با حق یعنی مناجات، آنگاه که صوفی از ژرفای جان خویش سخن می‌گوید. در اینجا یکی از نمونه‌های باقی‌مانده از مناجات‌های حلاج را می‌آوریم: من بدانچه از روایح نسیم محبت تو می‌شنوم و بدانچه از بوی خوش قربت تو احساس می‌کنم کوه‌های استوار و سربلند را به چیزی نمی‌شمارم و زمین‌ها و آسمان‌ها را به چشم حقارت می‌نگرم. به حق تو که اگر بهشت را به لحظه‌ای از وقت من بفروشی یا به نفسی از آتشناک‌ترین نفس‌هایم، آن را نخواهم خرید. و اگر دوزخ را به همه الوان عذابی که در آن است بر من عرضه داری، من آن را خوش‌تر می‌دارم از حالی که در آن تو از من پنهان باشی پس بر خلق ببخشای و بر من نه. بر آنان رحمت آور و بر من

۱- نیکلسون، تصوف اسلامی و رابطه انسان با خدا، ص ۲۷.

۲- ابوالقاسم قشیری، رساله قشیری، ص ۲۷.

نه. من برای خود بر تو احتجاجی نخواهم کرد و از تو چیزی در حق خود نخواهم خواست با من آنچه خواهی کن.^۱

زهد:

کهن‌ترین نوع از انواع تصوّف اسلامی تصوّف زهد و ورع بُود نه تصوّف فلسفه و نظر. کلمه‌ی «صوفی» در آغاز در آثار ادبی اسم طایفه‌ای معین از رُهاد بود. در قرن دوم جنبشی وسیع و خود به خودی در زمینه‌ی کناره‌گیری از دنیا ظهور کرد، با استوار شدن یقین از عذاب آخرت هزاران تن از مردان و زنان مسلمان از مردم کناره‌گیری کردند، و به زندگی دینی آرامی پناه بردند، گاه به تنهایی و زمانی با جمعی از یاران.^۲

سَری^۳ گوید: خدای، دنیا را از اولیای خویش برپود و دوستی او از دل دوستان خویش بیرون کرد، زیرا که ایشان را نپسندید. و گفته‌اند: زهد از قول خدای تعالی است، ﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾^۴ - سوره حدید، آیه ۲۳ - زهد آن بود که به آنچه از دنیا یابد، شاد نشود و بدانچه از وی در گردد، اندوهگین نشود.^۵

از سفیان ثوری همی آید که زهد در دنیا کوتاهی امل است، بدان نیست که جامه‌ی خشن پوشی و طعام خشن خوری.^۶

بسیاری از زاهدان مسلمان، زهد را مجموعه‌ای از قواعد و عبادات تلقی نکردند بلکه آن را حقیقتی از حقایق شناخته و احساس ایشان نسبت به زهد احساس خوف از خداوند بود، همان احساسی که ایشان را به خوف واخوانده بود. وقتی در حضور حسن بصری سخن از این رفت، که مردی را پس از هزار سال از آتش دوزخ بیرون می‌آورند، گفت: ای کاش

۱- نیکلسون، تصوف اسلامی و رابطه انسان با خدا، ص ۷۵.

۲- همان، صص ۱۸-۱۷.

۳- سَری سقطی عارف و صوفی قرن سوم و از شاگردان و مریدان کرخی بود و بسیاری از مشایخ عراق در قرن سوم از مریدان او بوده‌اند.

۴- تا بر آنچه از دست‌تان رفته است، غمگین نشوید و به آنچه به شما داده است شادمانی نکنید.

۵- ابوالقاسم قشیری، رساله قشیری، ص ۱۷۶.

۶- همان، ص ۱۷۵.

من آن مرد بودمی. اگرچه اساسی که این دیانت عاطفی بر آن استوار شده به خوف بود، اما محبت نیز از مبانی آن به شمار می‌رفت.^۱

نیکلسون با اشاره به تحول مفهوم زهد، از نظر هدف از زهدورزی در تصوف اسلامی می‌نویسد: به محض اینکه افکار هلینیستی (التقاط فرهنگی یونان) در زهد اسلامی وارد شد، زهد در حد یک زهد ساده به زهدی صوفیانه تکامل یافت، و دیگر وسیله‌ای برای رهایی از عذاب آخرت نبود، بلکه اسلوبی از اسالیب شستشوی جان و تصفیه روح بود تا روح استعداد بیشتری برای شناخت خداوند و محبت و اتصال پیدا کند.^۲

فقر:

یکی از مفاهیم، در تصوف، مفهوم فقر است، تا آنجا که گاهی صوفی را فقیر نیز می‌گویند، و صوفی شدن را به جامه فقر درآمدن گفته‌اند.

غنا مرحق را نامی است به سزا، و خلق مستحق این نام نباشد. و فقر مرخلق را نامی است سزا، و بر حق آن نام روا نباشد و آنکه به مجاز هر کسی را غنی خوانند، نه چنانکه غنی بر حقیقت بود. پس این اسم بنده را مجاز بود و حق تعالی را حقیقت. لقوله تعالی: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^۳ = فاطر، آیه ۱۵- و گفت: ﴿وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ﴾^۴ - سوره محمد، آیه ۳۸.^۵

علم:

صوفیه در مورد علم نیز نظرات خاص خود را دارند، و تحصیل هر علمی را لازم نمی‌دانند. و حتی بعضی از علوم را نه تنها مفید بلکه مانع پیشرفت و کمال می‌دانند، که «العلم حجاب الکبر» علم مانعی بزرگ است. بدان که علم بسیار است و عمر کوتاه و آموختن جمله علوم بر مردم فریضه نه. پس فرایض

۱- نیکلسون، تصوف اسلامی و رابطه انسان با خدا، ص ۱۹.

۲- همان، ص ۱۹.

۳- ای مردم! شماست که به خدا نیازمندید و خداست که بی‌نیاز ستوده است.

۴- و خداست که بی‌نیاز است و شماست که نیازمندید.

۵- هجویری، کشف المحجوب، ص ۲۴.

علم چندان که عمل بدان درست آید. و خدای عزوجل ذم کرد آنان که علوم بی منفعت آموزند، لقوله تعالی: ﴿وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ﴾^۱ - بقره، آیه ۱۰۲ - و رسول ﷺ زینهار خواست و گفت: ﴿أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ﴾^۲، پس بدان که از علم اندک عمل بسیار توان گرفت، و باید که علم مقرون عمل باشد.^۳

ملامت:

گروهی از مشایخ، طریق ملامت سپرده‌اند و مر ملامت را اندر خلوص محبت و محبت را تأثیری عظیم است و مشربی تمام، و اهل حق مخصوصند به ملامت خلق. از جمله خاصه‌ی بزرگان این امت کثرهم الله، و رسول هم کی مقتدا و امام اهل حقایق بود و پیشرو محبتان، تا برهان حق بر وی نیامده بود و وحی بدو نپیوسته، به نزدیک همه نیک‌نام بود و بزرگ، و چون خلعت دوستی در سر وی افکندند، خلق زبان به ملامت بدو دراز کردند. گروهی گفتند: کاهنست، گروهی گفتند: شاعر است و گروهی گفتند: کاذبست و گروهی گفتند: مجنونست و مانند این. خدای عزوجل صفت مؤمنان کرد و گفت: از ملامت ملامت‌کنندگان نترسند، لقوله تعالی: ﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۴ - مائده، آیه ۵۴.^۵

انحراف در تصوف:

مانند هر مسلک و مکتب دیگری صوفیه نیز در طول تاریخ حیات خویش دچار انحرافات شده‌اند، و فراز و نشیب‌هایی را گذرانده‌اند، وبالطبع منتقدانی هم داشته‌اند.

۱- و چیزی می‌آموختند که زیانشان می‌رسانید و سودشان نمی‌داد.

۲- به تو پناه می‌برم از دانشی که سودی نمی‌رساند.

۳- هجویری، کشف المحجوب، ص ۱۱.

۴- از سرزنش هیچ سرزنش‌گری بیم ندارند. این بخشش خداست که آن را به هر که بخواهد می‌دهد، و

خدا گشایشگر داناست.

۵- همان، ص ۶۸.

علامه طباطبایی دو علت عمده‌ی انحراف متصوّفه را بدین صورت بیان می‌کند:

اولاً: هر شأنی از شئون زندگی که عامه‌ی مردم با آن سر و کار دارند وقتی اقبال نفوس، نسبت به آن زیاد شد و مردم عاشقانه به سوی آن گرویدند، قاعده‌ی کلی و طبیعی این است که عده‌ای سودجو و حیل‌باز خود را در لباس اهل آن مکتب و آن سلک در آورده و آن مسلک را به تباهی می‌کشند. و معلوم است که در چنین وضعی همان مردمی که با شور و شوق روی به آن مکتب آورده بودند از آن مکتب متنفر می‌شوند.

ثانیاً: جماعتی از مشایخ صوفیه در کلمات خود این اشتباه را کردند، که طریقه‌ی معرفت نفس هر چند که طریقه‌ای است نوظهور و شرع مقدس اسلام آن را در شریعت خود نیاورده، آلا اینکه این طریقه مرضیّ خدای سبحان است. و خلاصه این اشتباه بود که من در آوردی خود را به خدای تعالی نسبت دادند و دین تراشیدن و سپس آنرا به خدا نسبت دادن را فتح باب کردند.^۱

صاحب المیزان معتقد است که اکثریت متصوّفه این بدعت را پذیرفتند و همین معنا به آن‌ها اجازه داد که برای سیر و سلوک، رسم‌ها و آداب‌ی که در شریعت، نام و نشانی از آن‌ها نیست باب کنند. و این سنت تراشی همواره ادامه داشت و رسومی تعطیل می‌شد و آداب و رسومی جدید باب می‌شد.^۲

سعدی در گلستان در باب دوم در اخلاق درویشان می‌نویسد:

یکی را از مشایخ شام پرسیدند: از حقیقت تصوّف، گفت: پیش از این طایفه‌ای در جهان بودند به صورت پریشان و به معنی جمع. اکنون جماعتی هستند به صورت جمع و به معنا پریشان.

۱- طباطبایی، المیزان، ج ۵، صص ۴۵۷-۴۵۸.

۲- همان.

چو هر ساعت از توبه جایی رود دل
به تنهایی اندر صفای نبینی
ورت جاه و مالست و زرع و تجارت
چو دل با خداست خلوت نشینی

آفت مخالفت با عقل:

یکی دیگر از نقدهایی که به صوفیه شده است، مخالفت با عقل است.
واسطی گوید: فرعون دعوی خدایی کرد، آشکارا و گفت: ﴿إِنَّا رَبُّكَ الْأَعْلَى﴾ و معتزله پنهان دعوی خدایی کنند و گفتند: ما هر چه خواهیم توانیم کرد.^۱

آفت مخالفت با علم:

مخالفت افراطی با علم نیز یکی از ایرادات وارد شده به اهل تصوف است. حجت علیشاه همان طور که پیشتر آمد از مزایای شیخ و مراد خویش شمس‌العرفا را بهره‌ی علمی او می‌داند، و در انتقاد از علم ستیزی برخی از درویشان می‌نویسد:

درویشان، امروز به این شعر باباطاهر استناد می‌کنند که:
خوشا آنانکه هر از بر ندانند نه حرفی را نویسند و نه خوانند

ولی باز خبر ندارند که مقصود باباطاهر چیست؟ زیرا از تصوف علمی بی‌بهره‌اند. در صورتی که باباطاهر عملیات مزورانه چند نفر سواد دار، یعنی عالم بی‌عمل را دیده و از آن‌ها شکایت کرده است و می‌گوید: علم مانند شمشیر بُرّان است و این سلاح به دست ناکس که افتاد فساد می‌کند. به قول آن عارف:

تیغ دادن در کف زنگی مست به که افتد علم را ناکس بدست^۲

۱- ابوالقاسم قشیری، رساله قشیری، ص ۱۸.

۲- بلاغی، مقالات الحنفاء فی مقامات شمس‌العرفا، ص ۵۱.

آفت اندیشه‌ی ملامت:

یکی از راه‌های نفوذ انحراف در تصوف، اندیشه‌ی ملامت است. که بزرگان متصوفه به آن متذکر شده‌اند و دیگران را از ابتلای به آن بر حذر داشته‌اند. آنان با تفکیک اهل ملامت از همدیگر سعی در آفت‌شناسی این شیوه داشته‌اند.

اما ملامت بر سه وجه است: یکی راست رفتن و دیگر قصد کردن و سه دیگر ترک کردن. ملامت راست رفتن آن بود که یکی کار خود می‌کند و دین را می‌برزد و معاملات را مراعات می‌کند و خلق او را اندر آن ملامت می‌کنند. و این راه خلق باشد از وی و وی از جمله فارغ.

صورت قصد کردن آن بود که یکی را جاه بسیار از خلق پیدا کند و اندر میانه‌ی ایشان نشان گردد و دلش به جاه میل کند و طبعش در ایشان آویزد، خواهد تا دل خود از ایشان فارغ کند و به حق مشغول گردد، به تکلف راه ملامت خلق بر دست گیرد تا اندر چیزی که اندر شرع زیان ندارد و خلق از وی نفرت آرند. و این راه او بود در خلق و خلق از وی فارغ.

و صورت ملامت ترک کردن آن بود که یکی را کفر و ضلالت طبیعی گریبانگیر شود تا به ترک شریعت و متابعت آن دچار گردد و گوید این ملامتی است کی من می‌کنم و این راه او بود اندرو...^۱

کشف المحجوب با اشاره به گسترش فساد و منکر در عصر خویش، متظاهر شدن به فعل منکر را موجب ملامت خلق نمی‌داند، و به طعنه می‌گوید: من که علی بن عثمان الجلابی‌ام می‌گویم: کی اندر آن زمانه مر ملامت را فعلی می‌بایست مستنکر، و پدید آمدن به چیزی برخلاف عادت. اکنون اگر کسی خواهد که مرو را ملامت کنند، گو دو رکعت نماز کن درازتر یا دین به تمامی ببرز، همه‌ی خلق به یکبار او را منافق و مُرائی خوانند.^۲

۱- هُجویری، کشف المحجوب، صص ۷۱-۷۰.

۲- همان، ص ۷۳.

فرقه دراویش نعمت‌اللهی:

شاه نعمت‌الله ولی در سال ۷۳۱ هـ ق در حلب متولد شد، و در سال ۸۳۲ ق در ماهان کرمان وفات یافت و در آنجا مدفون است. وی از اعظام عرفان ایران است و سلسله او به صفات خاصی از سایر سلاسل ممتاز است؛ از جمله ساکنان طریقه‌ی نعمت‌اللهیه کسوت مخصوصی به بر نمی‌کنند و معتقدند که حق‌پرستی در هر لباس ممکن است و کسوت فقر، جامه‌ی رضا و تسلیم پوشیدن است. ترک کسب و کار کردن و بطالت در این سلسله مذموم و ممنوع است. فقرا باید در عین خدمت به خلق در تزکیه‌ی باطنی و تصفیه‌ی قلب بکوشند، خلوت در انجمن داشتن از خصوصیات این طریقه است.^۱

نعمت‌اللهیه سلسله‌ای است شیعه، که مؤسس آن صوفی و شاعر و سید نامی، شاه نعمت‌الله کرمانی معروف به ولی می‌باشد. که می‌گویند: از طریق اسماعیل پسر امام جعفر صادق (ع) نسبتش به حضرت علی بن ابیطالب (ع) می‌رسد. عبدالله پدر وی از حلب به ایران مهاجرت کرد و در نزدیکی کرمان ساکن شد. پسرش نعمت‌الله به سال ۷۳۱ قمری متولد گردید. وی پس از فراگرفتن علوم الهی از استادان معروف وقت در سن ۲۴ سالگی برای انجام مراسم و مناسک حج رو به کشتورهای عربی نهاد. در مصر به صحبت شیخ عبدالله یافعی (متوفی ۷۶۸ ق) نایل شد و مرید وی گردید و هفت سال در صحبت او بود تا از خلفای او به شمار آمد.^۲

شاه نعمت‌الله ولی از آن دسته مشایخی است که طریقه‌ی تصوف ابن عربی را که با تصوف ایران فرق داشت، و از تصوف مغرب سرچشمه می‌گرفت، در میان ایرانیان رواج داد و آن را با معتقدات شیعه توأم ساخت. او چون یک صوفی خالص و وحدت وجودی بود، از انسان کامل سخن گفته و حلاج و دیگر عارفان وحدت وجودی را بسی بزرگ داشته است. می‌گویند: دامنه‌ی دانش او آنقدر گسترده بود که اشارات ابن سینا را تدریس می‌کرد.^۳

۱- همایونی، تاریخ سلسله‌های طریقه نعمت‌اللهیه در ایران، ص ۱۸.

۲- کیانی‌نژاد، سیر عرفان در اسلام، ص ۲۳۳.

۳- همان، ص ۲۳۴.

قاضی نورالله شوشتری، شاه نعمت الله ولی را شیعه می‌داند. ولیکن خود شاه نعمت‌الله که مرید و پیرو استاد و مرادش عبدالله یافعی حنفی مذهب بود، و سر ارادت به آستان وی ساییده بود، در دیوانش تصریح می‌کند که «رافضی نیست» و به دنبال آن آورده است که:

رافضی کیست دشمن بوبکر خارجی کیست دشمنان علی
هر که او چار یار دارد دوست امت پاک مذهب است و ولی
دوست دار صحابه‌ام به تمام یار سنی و خصم معتزلی

اما با وجود این او با امویان دشمن بود و آل علی علیه السلام را دوست می‌داشت و می‌گفت:

اگرستی محب آل علی مؤمن کاملی و بی بدلی^۱

بعد از شاه نعمت‌الله ولی جانشینان وی چون اوضاع آشفته ایران را مناسب با توسعه‌ی عرفان واقعی نمی‌دیدند، به هندوستان که مهد آزادی ادیان و افکار بود مهاجرت کردند و در حیدرآباد دکن اقامت گزیدند. بعد از صفویه در اثر جنگ‌های متمادی و پی در پی نادرشاه و هرج و مرج و درهم افتادگی وضع کشور بعد از قتل او، شورش‌ها و بلواهای مختلف در گوشه و کنار مملکت، که به ضعیف شدن نیروی حیاتی و اقتصادی کشور انجامید و فشار طاقت‌فرسای روحانی نمایان و دستگاه حاکمه بر طبقات ضعیف و زحمتکش، زمینه را برای یک جنبش اعتراضی آماده کرده بود. در چنین موقعیتی شاه علیرضا دکنی که متوطن حیدرآباد دکن و دوزادهمین قطب سلسله نعمت‌اللهیه بعد از شاه نعمت‌الله ولی بود، دو نفر از خلفای خود به نام میرعبدالمجید معصوم علিশاه و شاه طاهر دکنی را برای احیای رسوم طریقت و دستگیری طالبان حقیقت و تاسیس سلسله نعمت‌اللهیه در سال ۱۱۹۰ هجری قمری با اختیار تام به ایران فرستاد. این تاریخ را می‌توان تاریخ نهضت یا مرحله جدیدی از عرفان حقیقی در ایران نامید.^۲

۱- کیانی‌نژاد، سیر عرفان در اسلام، ص ۲۳۵.

۲- همایونی، تاریخ سلسله‌های طریقه نعمت‌اللهیه در ایران، ص ۱۹.

سعید نفیسی در کتاب سرچشمه تصوف در ایران می‌نویسد:
تصوف ایران و هند از یک سرچشمه تراویده و همیشه منتهای الفت
و یگانگی را با یکدیگر داشته‌اند.^۱

فلات دکن بزرگترین فلات هندوستان است. این فلات میان سه رشته
کوه واقع شده و هشت ایالت هند را در بر گرفته است. حیدرآباد یکی از
شهرهای بزرگ مرکز ایالت آندراپرادش است. در زمان صفویان به علت
ارتباط دوستانه با «قطب شاهیان»، حیدرآباد به (اصفهان نو) مشهور بود.
«قطب شاهیان» سلسله‌ای از حاکمان شیعه و از بنیانگذاران حیدرآباد
بودند و حدود ۲۰۰ سال در آنجا حکومت داشتند.

در شکل صفحه‌ی بعد نمودار سلسله نعمت‌اللهی در ایران از زمان ورود شاه
علیرضا دکنی و میرمعصوم علیشاه از هندوستان به ایران نشان داده شده است.

۱- نفیسی، سرچشمه تصوف ایران، ص ۱۹۷.

بخش دوم:

آشنایی با ادیان یهود و نصاری

۱- دین یهود

معرفی بنی اسرائیل:

دین یهود یکی از ادیان آسمانی است. پیامبر دین یهود حضرت موسی علیه السلام است که از قوم بنی اسرائیل برگزیده شده است. اسرائیل لقب حضرت یعقوب است و در زبان عبری به معنای بنده خدا است.

بر اساس متن تورات سفر پیدایش:

جدّ اقوام عبرانی عابر از نسل سام است و سام فرزند نوح علیه السلام است. ابراهیم علیه السلام از نسل سام است. فرزند ابراهیم، اسحاق و فرزند اسحاق، یعقوب علیه السلام است و فرزندان حضرت یعقوب را بنی اسرائیل می نامند. یکی از پسران یعقوب لاوی است و حضرت موسی از مردی از قبیله لاوی از بنی اسرائیل به دنیا آمده است.

بنی اسرائیل یا اسباط آل یعقوب که از جمله اقوام عبری بودند. در حدود ۱۶۰۰ سال قبل از میلاد، از زمان آمدن یوسف به مصر به تدریج قبیله قبیله از اراضی و بیابان هایی که بعدها فلسطین نام گرفت به مصر مهاجرت کرده و در این سرزمین متوطن شدند. فراعنه ی مصر پس از آنکه هیگزوس را از دیار خود راندند، با اقوام بیگانه عبری و بنی اسرائیل بنای بدرفتاری گذاشته و چون بردگان و حیوانات با آنان برخورد می کردند. و کارهای پرمشقت و سخت و راهسازی ها را به عهده ی آنان که به صورت بردگان در آمده بودند محوّل می نمودند. به همین جهت مصری ها برای حفاظت از منافع خود با مهاجرت بنی اسرائیل به موطن اصلی خود به هیچ وجه رضایت نمی دادند.^۱

قاموس کتاب مقدس در ریشه لغت «عبرانیان» با استنباط از تورات، این گونه توضیح می دهد: این کلمه از عابر مشتق است که به معنی گذر کردن از نهر یا مکانی دیگر می باشد. و یا اینکه از عابر مشتق است که

۱- نوری، بررسی های تاریخی درباره آیین یهود و مسیحیت، ص ۵.

جد ابراهیم خلیل بود و چون به موافق کتاب پیدایش^۱ ابرام از گذرگاه فرات گذشته و به اراضی فلسطین درآمد، کنعانیان وی را عبرانی ملقب نمودند. و از پس او این لقب در خانواده‌ی وی باقی مانده و در نزد مصریان و فلسطینیان نیز بدین لقب معروف گشتند. بعضی دیگر به استناد کاوش‌هایی که اخیراً صورت گرفته است بر این باورند که معنای کلمه عبرانی برخلاف آنچه پنداشته‌اند از ریشه‌ی «عبر» به معنای گذشتن از رود فرات و اردن درست نیست، بلکه بنا به تحقیقات اخیر دانشمندان کلمه عبری و عربی هر دو از یک ریشه و به معنای «بَدَوی و بیابانی» است. و چون آنان از بیابان‌های عربستان به سرزمین فلسطین هجوم آوردند و در آنجا ساکن شدند از آن جهت آنان را عبرانی یعنی بَدَوی گفته‌اند.^۲

اما بعد از ابراهیم، اسحق و یعقوب که مهمترین شیوخ عبرانیان بودند، لقب عبرانیان همچنان در خانواده آنان باقی ماند تا اینکه یکی از فرزندان یعقوب به نام یوسف در مصر به مقام وزارت رسید و به تقاضای او دیگر فرزندان یعقوب که در کنعان اقامت داشتند به مصر مهاجرت کرده در آن ساکن شدند، و بعد از آن به بنی‌اسرائیل (فرزندان اسرائیل) ملقب گردیدند و از آن جهت یعقوب را اسرائیل هم می‌گفتند. و تا قبل از اسارت به دست بابلیان همچنان به عبرانیان و بنی‌اسرائیل مشهور بودند و بالاخره از زمانی که از اسارت بابلیان آزادی یافتند به «یهود» مسمی گشتند. لیکن واژه‌ی عبری، به عنوان نام زبان آن‌ها باقی ماند.^۳

عبری‌ها اصلاً از نژاد سامی هستند که در نواحی شمالی بیابان عربستان پرورش یافته و قرن‌ها در آن دشت‌های بی‌کران متحرک بوده‌اند.^۴

۱- تورات، سفر پیدایش، فصل ۱۴، آیه ۱۳.

۲- شاهمرادی، تاریخ یهود، ص ۲۲.

۳- همان، ص ۲۳.

۴- ناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۳۲۶.

تولد موسی (ع):

در حدود ۱۳۵۰ سال قبل از میلاد، موسی (ع) که خود از اقوام عبری و از بنی اسرائیل بود، در زمان رامسیس دوم، فرعون مصر بدنیا آمد و در زمان سلطنت فرزند او به رسالت مبعوث گردید.^۱

اکثریت مردم مصر در زمان بعثت موسی (ع) به آلهه متعدد عقیده داشتند و گروهی نیز فراعنه را می پرستیدند. موسی (ع) بنی اسرائیل را با مجاهداتی از محیط مصر نجات داد و پس از سال‌ها توقف در بیابان «تیه» عاقبت موسی (ع) در همان سرزمین رحلت نمود. اما امت موسی (ع) سرزمین فلسطین را که سرسبز و خوش آب و هوا بود برای سکونت خود انتخاب کردند و با اعمال قدرت و زور در این سرزمین مستقر شدند.^۲

جانشینی موسی (ع):

بعد از وفات موسی (ع)، یوشع بن نون از سبط افرایم جانشین موسی و خلیفه‌ی بنی اسرائیل گردید و در صدد تصرف فلسطین برآمد.^۳

یوشع بعد از آنکه بنی اسرائیل را در فلسطین مستقر گردانید، به عنوان جانشین موسی با تدبیر و درایت به بهترین وجهی به اداره‌ی امور بنی اسرائیل پرداخت. در زمانی که وی امیر و هادی بنی اسرائیل بود آن‌ها مردانی موحد بوده در کمال امنیت و آسودگی به سر می بردند. یوشع پس از بیست سال فرمانروایی در فلسطین بر اسباط بنی اسرائیل، سرانجام در سن صد و نه سالگی در سرزمین افرایم دار فانی را وداع گفت.^۴

دوران پس از یوشع:

بعد از وفات یوشع، بنی اسرائیل دیگر جانشینی را برای وی تعیین نکرده، اسباط هر کدام به طور مستقل سرنوشت خود را بدست گرفتند؛

۱- نوری، بررسی‌های تاریخی درباره آیین یهود و مسیحیت، ص ۶.

۲- همان، ص ۷.

۳- شاهمرادی، تاریخ یهود، ص ۱۸۹.

۴- همان، ص ۱۹۴.

زیرا آن‌ها معتقد به حکومت یهوه در میان خود بودند و اعتقاد داشتند تا آخر جهان نیز فقط یهوه باید برای اسرائیلیان حکومت کند نه انسان. چرا که در نظر آنان هیچ انسانی بر انسان دیگر برتری ندارد که بر او حکم براند.^۱

این دوران به دوران قضات معروف است. که در این دوران هر سبط به وسیله پیران و ریش‌سفیدان آن، که در میان مردم اعتبار و احترام بیشتری داشتند و از علم و آگاهی و تجربه زیادی برخوردار بودند اداره می‌شد. و در مواقع لازم شورایی را که بنی‌اسرائیل آن را «زعنیم» می‌نامیدند تشکیل می‌دادند و درباره مشکلات قبیله به تبادل نظر و همکاری با یکدیگر می‌پرداختند.^۲

بنی‌اسرائیل برای جلوگیری از تهاجمات بیگانگان به خصوص شکست‌هایی که فلسطینی‌ها متحمل می‌شدند و همچنین به دلیل رشد و تکاملی که در وضع زندگانی آن‌ها به وجود آمد دیگر دریافتند که با تشتت و پراکندگی نمی‌توانند با امنیت در فلسطین زندگانی کنند، و به منظور استقرار امنیت، ناچار باید آن آداب و سنن قومی را که مانع از تشکیل سلطنت در میان آن‌ها بود کنار گذاشته و تمام اسباط پراکنده با هم متحد شوند و تحت سلطنت یک پادشاه قرار گرفته بدین وسیله دست تجاوز بیگانگان را از خود کوتاه کنند و به صلح و آرامش دست یابند، و همین موضوع موجب شد که بنی‌اسرائیل به فکر سلطنت بیفتند. به همین منظور ریش‌سفیدان اسباط در «رامه» محل زندگی «سموئیل» دور هم جمع شدند و از او خواستند که برای آن‌ها پادشاهی برگزیند که هم فرماندهی نظامی و هم حلقه‌ی وحدت کلمه‌ی آن‌ها باشد.^۳

قاموس کتاب مقدس در واژه‌ی سموئیل می‌نویسد:

او آخرین قاضی عبرانیان و بهترین ایشان بود و هنگامی که او بر سرپرستی اسباط دوازده‌گانه استقرار یافت ایشان چه از حیث اخلاق و چه

۱- شاهمرادی، تاریخ یهود، ص ۱۹۵.

۲- همان.

۳- همان، ص ۲۰۹.

از حیث سیاست در حالت بسیار پستی بودند. وی آن‌ها را به ترک بت‌پرستی ارشاد نموده، ایشان را از زیر یوغ فلسطینیان آزاد ساخت. و با عدالت و اقتدار کلی بدون مدهانت و طرفداری، حکمرانی نموده تعلیمات و مذهب حقیقی را رواج داد.^۱

دوران پس از قضات:

شائول (طالوت) اولین پادشاه اسرائیل است که شخصی خوش منظر و نیکو اندام و نجیب بود. روزی چند رأس از الاغ‌های پدرش مفقود گردید و او یکی از خُدام را به همراه خود برداشته به تفتیش الاغ‌های پدر خود به راه افتاد. و روز سوم به جایی که سموئیل نبی در آنجا سکونت داشت رسید پس آن خادم در خیال او انداخت که این مطلب را از سموئیل استفسار نماید. و چون سموئیل از طرف خدا از آمدن شائول مستحضر بود و آنچه می‌بایست درباره او معمول دارد از خدا یافته بود، شائول (طالوت) را به خانه خود دعوت نمود و نهایت عزت و احترام را درباره‌ی او مبذول داشت. و روز دوم وی را مطلع ساخت که عنقریب به سلطنت آل اسرائیل مفتخر و سرافراز خواهد گردید.^۲

حمله بُخت النّصر و نجات یهود بدست کورش:

امت موسی در فلسطین تحت سرپرستی انبیایی چون طالوت و سلیمان که مروج شریعت موسی ﷺ بودند قرن‌ها گذراندند و به تدریج سازمان و تشکیلات حکومتی آن‌ها افزون شد ولی در اثر تفرقه‌های مذهبی و منازعات داخلی، حکومت‌هایشان رو به ضعف نهاد و شاهان بابل به سرزمین آن‌ها چشم طمع دوختند. بخت‌النصر، پادشاه بابل در حدود ۶۰۰ سال قبل از میلاد، اورشلیم و بیت‌المقدس را تصرف کرد. یهود تمرّد کرده و از اطاعتش سربرداشتند. بار دیگر بیت‌المقدس را محاصره کرد و پس از کشتار بی‌رحمانه بالاخره آن را فتح نمود. شهر را غارت کرده، خزاین سلطنتی و نفایس هیکل را به غنیمت برد و بیش از ده هزار تن از

۱- هاکس، قاموس کتاب مقدس، ص ۴۸۹.

۲- همان، ص ۵۱۱.

ثروتمندان و صنعتگران و کسانی از آن‌ها را که به کاری می‌آمدند اسیر نمود و به بابل برد.^۱

بخت‌النصر در حدود ده سال بعد، پس از اعلام خود مختاری خود در بابل با قوای بسیار مجهزتر، فلسطین را محاصره کرد و قلعه‌ها را گشود و نفوس بی‌شماری را کشت. معابد و مراکز دینی آن‌ها را به کلی منهدم نمود و صندوق شهادت که نسخه تورات و کتب مورد استناد دین یهود در آن بود در همین واقعه به کلی سوخته و نابود شد و نفوس باقی‌مانده‌ی یهود اسیر شده و جملگی به بابل سوق داده شدند.^۲

قاموس کتاب مقدس در لفظ کورس می‌نویسد:

مؤسس سلطنت فارس و فاتح ممالک دیگر است و خداوند متعال وی را از برای اجرای مقاصد خیریه که نسبت به قوم یهود در نظر داشت برگزید ... مشهورترین شهرهایی که مفتوح ساخت یکی بابل است که در سال ۵۳۸ قبل از مسیح مفتوح گشت. از آن پس امر به رجوع یهود نمود در حالتی که مدت هفتاد سال به اسیری در بابل به سر برده بودند. و از خزانه‌ی خاصه، مالی فراوان از برای دوباره برآوردن آن بخشید و دانیال در این وقت در دیوانخانه کورس بود.^۳

در عهد قدیم، کتاب اشعای نبی آمده است:

خداوند کورش را برگزیده و به او توانایی بخشیده تا پادشاه شود و سرزمین‌ها را فتح کند و پادشاهان مقتدر را شکست دهد. خداوند دروازه‌های بابل را به روی او باز می‌کند. دیگر آن‌ها به روی کورش بسته نخواهد ماند. خداوند می‌فرماید: «ای کورش من پیشاپیش تو حرکت می‌کنم؛ کوه‌ها را صاف می‌کنم دروازه‌های مفرغی و پشت‌بندهای آهنی را می‌شکنم. گنج‌های پنهان شده در تاریکی و ثروت‌های نهفته را به تو

۱- نوری، بررسی‌های تاریخی درباره آیین یهود و مسیحیت، ص ۱۰.

۲- همان، ص ۱۱.

۳- هاکس، قاموس کتاب مقدس، ص ۷۴۳.

می‌دهم، آنگاه خواهی فهمید که من خدای اسرائیل هستم و تو را به نام خوانده‌ام. من تو را برگزیده‌ام تا به اسرائیل که خدمتگزار من و قوم برگزیده‌ی من است یاری نمایی. هنگامی که تو هنوز مرا نمی‌شناختی من تو را خواندم من خداوند هستم و غیر از من خدایی نیست. زمانی که تو مرا نمی‌شناختی من به تو بخشیدم تا مردم سراسر جهان بدانند که غیر از من خدای دیگری وجود ندارد و تنها من خداوند هستم. من آفریننده‌ی نور و تاریکی هستم من پدیدآورنده‌ی رویدادهای خوب و بد هستم من که خداوند هستم همه‌ی این چیزها را به وجود می‌آورم. پس ای آسمان، پیروزی را بباران و ای زمین، از آن سیراب شو تا از تو آزادی و عدالت برآید. من که خداوند هستم این را انجام خواهم داد.»^۱

از روزگار قدیم تا زمان ظهور اسلام، یهود در جزیره‌العرب بوده و خاصه در فدک و تیماه و خیبر و وادی القری و یثرب سکونت داشته، دارای اراضی و نخلستان‌ها و مشاغل و تشکیلاتی دیگر نیز بودند. در یثرب و حوالی آن بزرگترین طوایف یهود عبارت بودند از: بنی قریظه و بنی النضیر و بنی قینقاع. یهودیان یثرب به کار صنعت اسلحه سازی و آهنگری و زرگری و در عین حال کشت و کار مشغول بودند.^۲

نقش یهود در اسلام:

یهودیان جزیره العرب در تاریخ اسلام نقش مهمی داشته‌اند. از یک سو چون متدین به یکی از ادیان ابراهیمی بودند، ایمان آن‌ها به دین جدید می‌توانست باعث تشویق و اطمینان مشرکین و بت‌پرستان شود. و از سوی دیگر تأثیر مخالفت آنان از اهمیت خاصی برخوردار بود.

نویسنده‌ی کتاب «یهود از نظر قرآن» در این‌باره می‌نویسد: «از طرفی می‌توان گفت پیش‌بینی‌هایی که یهودیان راجع به بعثت پیامبر جدید در بین عرب‌ها شایع می‌کردند تا اندازه‌ای در پذیرش اسلام

۱- کتاب اشعیا، ۴۵: ۸-۱.

۲- نوری، بررسی‌های تاریخی درباره آیین یهود و مسیحی، ص ۲.

ساکنین یثرب تأثیر داشت. زیرا یهود، چنین عقیده‌ای داشتند که پیامبری ظهور خواهد کرد و بر دشمنان ملت برگزیده مسلط و پیروز خواهد گردید. وقتی پیامبر، رسالت خود را بر افرادی از قبیله‌ی خزرج عرضه داشت توجه عرب به گفته‌های یهود معطوف گردید و تصمیم گرفتند اسلام را بپذیرند. در حالی که یهودیان از روی تکبر و دوری از راه حق به بهانه‌ی اینکه چون این پیغمبر، یهود نیست به دعوت او کافر گشتند و آنچه این نظریه را تأیید می‌کند آنست که مردم مدینه بیشتر از مکه به اسلام روی آوردند.^۱

پس از هجرت پیامبر اسلام ﷺ به مدینه و افزایش جمعیت مسلمانان، پیامبر ﷺ در مدینه که پایگاه یهودیان بود با آنان روبرو گشت و رفتار خود را با آنها نیکو گردانید تا بلکه به رسالت او ایمان آورند. پیغمبر از جان و مال آنها حفاظت می‌نمود به دیدار آنها می‌رفت و به آنها اطمینان و آرامش می‌بخشید و با آنها پیمان برقرار می‌کرد و در آن پیمان‌نامه مواردی می‌گنجاند که تا زمانی که به عهد خود وفا کرده، پیمان‌شکنی ننموده‌اند، پیامبر خدا پیمان آنان را محترم خواهد شمرد. و به تمام مسلمانان دستور داد مفاد عهدنامه را مورد اجرا گذارند و از تجاوز و تعدی به اموال یهودیانی که در مدینه سکونت داشتند بر حذر داشت. چنانچه یهودیان در جنگ با دشمن به کمک مسلمانان بروند از غنیمت‌های جنگی بهره‌مند خواهند شد و نفقه‌ی آنها در آن وقت بر عهده‌ی مسلمانان خواهد بود. از این قسمت معلوم می‌شود که رابطه‌ی یهود با مسلمانان در آغاز هجرت حضرت رسول ﷺ به مدینه تیره نبوده است. و یهودیان مشاهده می‌کردند که اسلام آیین یکتاپرستی است و به پیامبران آنان نیز اعتراف دارد و برخی از احکام و دستوراتش مشابه با دستورات دیانت آنهاست و شرک و بت‌پرستی را در هم می‌کوبد.^۲

۱- طبّاره، یهود از نظر قرآن، صص ۲۴-۲۵.

۲- همان، صص ۲۵-۲۶.

اما این رابطه دیری نپایید و با دعوت آنان به اسلام از سوی پیامبر ﷺ به دشمنی بدل گردید. عداوت بین یهود و پیغمبر ﷺ از هنگامی آغاز شد که حضرت آن‌ها را به دین مقدس اسلام دعوت نمود. چنانکه «وات» در کتاب خود «محمد ﷺ در مدینه» می‌گوید: زمانی که از ایشان خواستند تا به اسلام بگروند امتناع ورزیده و از همین جا عداوت و دشمنی با رسول خدا را شروع کردند.^۱

یهود با فتنه‌گری و دامن زدن به عداوت‌های دیرینه‌ی میان اوس و خزرج در قبل از اسلام، شبهه‌افکنی در صفوف نماز مسلمانان و تضعیف ایمان قلبی مسلمانان، محاصره اقتصادی و خودداری از پرداخت مطالبات و دیون کسانی که به دین اسلام مشرف شده بودند، جاسوسی به وسیله گروهی از یهودیان که به ظاهر اسلام را پذیرفته بودند و کسب اطلاع از احوال و اخبار مسلمانان و نقشه‌های پیامبر ﷺ و حتی سعی در نفوذ بر شخص پیامبر ﷺ به دشمنی با اسلام می‌پرداختند.^۲

خصوصیات دین یهود:

می‌توان گفت که در تمام دوران سیر مذهبی قوم یهود یک موضوع بزرگ، ظاهر و آشکار می‌باشد و آن همانا اعتقاد به خدای واحد و عادل در نظام طبیعی و دستگاه اجتماعی عالم است.^۳

«هیوم» در کتاب ادیان زنده‌ی جهان، خصوصیات و نقاط ضعف و قوت دین یهود را دسته‌بندی کرده است. که در اینجا به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

نقاط قوت: ۱- توحید ۲- تأکید بر حکومت اخلاقی خداوند بر جهان ۳- مفهوم اخلاق گناه در مقابل خدا ۴- تأکید بر وظیفه دینی افراد بشر نسبت به یکدیگر ۵- رابطه‌ی مستقیم خداوند و انسان ۶- تأکید بر لذت اطاعت از قوانین خداوندی ۷- مفهوم پرستش ۸- اعتقاد به سرنوشت

۱- طباره، یهود از نظر قرآن، ص ۳۷.

۲- همان، صص ۵۲-۸۱.

۳- ناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۳۲۵.

روحانی متعالی برای بندگان واقعی خدا ۹- علاقه‌ی دین به رفاه و آسایش پیروان خود ۱۰- تأکید بر طهارت حیات خانوادگی ۱۱- توجه به آموزش دینی جوانان یهودی ۱۲- سرسختی و همبستگی آنان به هنگام محنت و مصیبت ۱۳- امید به آینده‌ی بهتر.

نقاط ضعف: ۱- انحصاری بودن کلی آن ۲- تأکید بر ممتاز بودن این قوم از سوی خداوند ۳- پافشاری بیش از حد روی یک قانون متعلق به گذشته، که امکان کمی برای توسعه و یا پیشرفت دارد ۴- تمایل به عدول از مفهوم گناه به عنوان یک امر اخلاقی، به مفهوم گناه به عنوان یک امر تشریفاتی ۵- تمایل در جهت قانونی کردن بیش از حد امور و رعایت افراطی آداب و تشریفات ظاهری ۶- کنار گذاشتن کوشش در جهت تغییر مذهب دنیا.^۱

۲- آئین مسیحیت

مسیحیت یکی از ادیان الهی است. پیامبر این آیین حضرت عیسی بن مریم علیه السلام است. به پیروان حضرت عیسی در فارسی ترسایان و در عربی نصاری گویند.^۲

محیط پرورش عیسی علیه السلام:

در کشور جلیل جایی که عیسی پرورش یافت جز یهودیان، اقوام فنیقی و یونانی زبان با فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلفی زندگی می‌کردند.^۳ عیسی که شاید آن وقت ۱۲ ساله بود خود شاهد عدم رضایت یهود ناحیه‌ی جلیل بود و دید که چگونه این عدم رضایت‌ها به طغیان و شورش منجر شد. از طرفی حکومت سعی در ترویج فرهنگ و تمدن یونانی داشت و از

۱- هیوم، ادیان زنده جهان، ص ۲۶۶.

۲- رامیار، بخشی از نبوت اسرائیلی و مسیحی، ص ۱۵۱.

۳- همان، ص ۱۴۵.

طرف دیگر تسلیم به تمدن یونانی در نظر یهودیان خودکشی مّلی بود. مردم یهودی، اهالی جلیل را مرتدان جاهل می‌شناختند و مردم را بردگانی اسیر شریعت می‌دانستند. یهود به فرقه‌های مختلف تقسیم شده بود و این فرقه‌ها آنقدر با هم اختلاف داشتند که گاهی کارشان به جنگ و جدال می‌کشید.^۱ اکثر یهودیان ساکن جلیل خود به این اوضاع تن در داده و مأنوس شده و خواه و ناخواه بر این سبک زندگی گردن نهاده بودند. و با کمال اکراه مالیات و خراج‌های مستقیم و شخصی را می‌پرداختند تا به مصرف هزینه‌های حکومت برسد. یعنی قسمتی قلیل از آن به خزینه هرودس آنتیپاس تحویل گردد و بقیه به تختگاه قیصر در اقصای مُلک یعنی شهر روم منتقل شود.^۲

بشارت ظهور مسیح ﷺ:

سال‌ها بود که یهود استقلال خود را از دست داده بود. در آن دربرداری و سرگردانی شهر بابل با مردمی تازه و عقایدی نو روبرو شد. در میان این عقاید مختلف عقیده‌ای بود که جاذبه خاصی داشت و آن سوشیانس موعود کیش زردشتی یا میترا بود که روزی خواهد آمد تا در میان مردم داوری کند و عدالت و صلح جاودانی برقرار کند. در یونان و جاهای دیگر این امید زیاد بود ولی در هیچ جا به اندازه‌ی آن محیط بیگانه این اعتقاد امیدبخش نبود. این امید آرزوی بزرگ نسل‌ها بود. مخصوصاً توده‌های ستم کشیده و فقیر برای رهایی از جور و ستم رُم سخت به این امید دل بسته بودند.^۳

یوسنوس مورخ معروف اسرائیلی در تاریخ مشهور می‌گوید: این‌ها آخرالزمان را نزدیک می‌دانستند و در انتظار ظهور مسیح، به آنزوا می‌گذرانند. و البته این امید بزرگ مخصوص این دسته خاص یهود نبود همه یهودیان یک چنین آرزویی داشتند، کتاب‌هایشان نیز چنین امیدی

۱- رامبار، بخشی از نبوت اسرائیلی و مسیحی، ص ۱۴۶.

۲- همان، ص ۵۷۹.

۳- همان، ص ۱۴۸.

را پرورده بود. حکمت سلیمان و مزامیر او از صدسال پیش به این امید دامن می‌زد. صحیفه‌ی دانیال در حدود ۱۶۵ قبل از میلاد در زیر شکنجه و آزار، یهود را دلداری و تسلی می‌داد. صحیفه‌ی ادریس از نجات بشر به وسیله مسیح و فرا رسیدن حکومت آسمان سخن می‌گفت.^۱

تولد عیسی مسیح ﷺ:

به نظر عجیب می‌آید اگر بگوییم عیسی در چهار سال قبل از میلاد یا یک و یا دو سال قبل از آن متولد شده است.^۲ از عجایب تاریخ است، که عیسی در سال میلاد مسیح به دنیا نیامده است. یک یا دو یا چهار سال پیش از میلاد بود که عیسی در بیت‌الحم از دختری باکره متولد شد.^۳

مَتّی و لوقا تولّد عیسی را به اعجاز نشان می‌دهند. ولادت عیسی مسیح چنین بود که مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود. قبل از آنکه با هم درآیند او را از روح‌القدس حامله یافتند. شوهرش یوسف چون مردی صالح بود و نخواست او را عبرت نماید پس اراده نمود او را به پنهانی رها کند. اما او در این چیزها تفکّر می‌کرد، فرشته‌ی خداوند در خواب بر وی ظاهر شده گفت: ای یوسف پسر داود، از گرفتن زن خویش مریم مترس زیرا که آنچه در وی قرار گرفته است از روح‌القدس است. او پسری خواهد زایید و نام او را عیسی خواهی نهاد.^۴

انجیل لوقا درباره تولّد عیسی مسیح می‌گوید:

«در ششمین ماه بارداری الیزابت (همسر زکریا) خدا فرشته‌ی خود جبرائیل را به ناصره، یکی از شهرهای استان جلیل فرستاد تا وحی او را به دختری به نام مریم برساند. مریم نامزدی داشت به نام یوسف از نسل داود پادشاه. جبرائیل به مریم ظاهر شد و گفت: سلام بر تو ای دختری

۱- رامیار، بخشی از نبوّت اسرائیلی و مسیحی، ص ۱۴۹.

۲- ناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۵۸۲.

۳- همان، ص ۱۵۲.

۴- شاله، تاریخ مختصر ادیان بزرگ، ص ۴۱۲.

که مورد لطف پروردگار قرار گرفته‌ای خداوند با توست. مریم سخت پریشان و متحیر شد. چون نمی‌توانست بفهمد منظور فرشته از این سخنان چیست. فرشته به او گفت: مریم نترس زیرا خدا به تو نظر لطف انداخته است. تو به زودی باردار شده پسری به دنیا خواهی آورد و نامش را عیسی خواهی نهاد. او مردی بزرگ خواهد بود و پسر خدا نامیده خواهد شد و خداوند تخت سلطنت جدش داود را به او واگذار خواهد کرد. تا برای همیشه بر قوم اسرائیل سلطنت کند. سلطنت او هرگز پایان نخواهد یافت. مریم از فرشته پرسید: اما چگونه چنین چیزی امکان دارد؟ دست هیچ مردی هرگز به من نرسیده است. فرشته جواب داد: روح القدس بر تو نازل خواهد شد و قدرت خدا بر تو سایه خواهد افکند. از این رو آن نوزاد مقدس بوده و فرزند خدا خوانده خواهد شد.^۱

از سرگذشت عیسی در اوان کودکی و جوانی وی اطلاع مستقیمی در دست نیست. مطالب مندرج در انجیل‌ها ما را ناگزیر می‌دارد که بگوییم خاندان او از طبقه‌ی مردم متوسط، ولی بسیار مؤمن و دیندار بوده‌اند. عیسی به اتفاق ایشان برای ادای مراسم عبادت، همواره به کنیسه می‌رفته و قطعات طولانی از تورات و صحف انبیا را از بر داشته است. محتمل است که وی در مکتب ضمیمه به کنیسه، برای کسب علم رفته است. و بالاخره به مقداری فراوان از اخبار و صحف انبیا اطلاع یافته، از این رو به آنچه به طور خشک و سطحی، کاتبان و فریسیان تعلیم می‌داده‌اند چندان اعتماد و اعتقادی نداشته است. شغل او نجاری بود و از همین سبب نسبت به طبقه‌ی متوسط کارگران و پیشه‌وران، پیوسته علاقه‌ی خاصی در دل داشته است.^۲

همه‌ی نویسندگان انجیل‌های چهارگانه معتقدند که موطن آن خاندان، شهر ناصره در ناحیه‌ی جلیل بوده است و در آنجا یوسف به حرفه‌ی نجاری اشتغال داشته است و مدت سی سال از عمر عیسی به استثنای چند هفته، همه در آن شهر سپری شده است.^۳

۱- انجیل لوقا، ۱: ۲۶-۳۶.

۲- ناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۵۸۳.

۳- همان: ۵۸۳.

عصر ظهور عیسی دوران آشفتگی معنوی جهانست. در رُم، یونان و بیش از آنجا در آسیای صغیر، سوریه و مصر، معجونی از خرافاتِ توأم با مقدس مآبی‌ها بدون اندک تردیدی پذیرفته می‌شود. معجزه‌بازی، ستایش، کشف و کرامات، کیمیاگری و بحث‌های دَرهَم مذهبی رواج فراوانی داشت. آیین پرستش امپراطوران و کانون‌های خانوادگی و خداسازی امپراطوران در رم رواج یافته و آیین‌های رمزی شرقی جاذبه‌ی خاصی برای مردم داشت.^۱

بعثت عیسی ﷺ:

قریب به زمانی که عیسی را حبس کردند عیسی از رود اردن گذشته به جلیل درآمد. و چنانکه مَرْقُسِ حواری گفته است به بشارت خدا موعظه می‌کرد و می‌گفت: وقت تمام شد و ملکوت خدا نزدیک است. پس توبه کنید و به بشارت انجیل ایمان بیاورید. سخنان الهی که او تکلّم می‌فرمود آنچنان اطمینان و یقینی در میان مردم ایجاد می‌کرد که در حال، چهار تن از حواریان یعنی پطرس و برادرش آندرئاس و یعقوب و برادرش یوحنا و فرزندان زابدی که همه ماهی‌گیرانی در کنار دریا بودند، دام‌های خود را رها کردند و به دنبال او روان گشتند.^۲

قریب سی سالگی آن مکاشفه روحانی پیش آمد و روز آرام عیسی را به هم زد. در سال پانزدهم سلطنت تیبروس، عیسی از ناصره به اردن رفت تا یحیی او را تعمید دهد. نخست یحیی از تعمید او منع نمود که من باید از تو تعمید یابم ولی عیسی در جواب گفت: الآن بگذار زیرا که ما را همچنین مناسب است تا تمام عدالت را به کمال رسانیم. و چون از آب درآمد در ساعت، آسمان را شکافته دید و روح را که مانند کبوتری بر وی نازل می‌شود و آوازی از آسمان در رسید که تو پسر حبیب من هستی که از تو خوشنودم.^۳

۱- رامیار، بخشی از نبوّت اسرائیلی و مسیحی، ص ۱۴۳.

۲- ناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۵۸۷.

۳- رامیار، بخشی از نبوّت اسرائیلی و مسیحی، ص ۱۶۰.

عیسی (پس از تعمید) مجدداً به جلیله بازگشت و در کنایس ایشان تعلیم داده، به بشارت ملکوت موعظه می‌کرد. نام او در تمام سوریه شهرت یافت. گروهی بسیار از جلیله و دیکاپولس و اورشلیم و یهودیه و آن طرف اردن در عقب او روانه شدند. گروه بسیار دیده، برفراز کوه برآمد آنگاه دهان خود را گشوده و اولین گفتار خود را تعلیم داد.^۱

روزی که جمعیتی انبوه گرد آمده بودند، عیسی به همراه شاگردان خود بر فراز تپه‌ای برآمد و بنشست، آنگاه شروع به تعلیم ایشان کرد و فرمود: «خوشا به حال آنان که نیاز خود را به خدا احساس می‌کنند، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.

خوشا به حال ماتم‌زدگان، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت.

خوشا به حال فروتنان، زیرا ایشان مالک تمام جهان خواهند شد.

خوشا به حال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا سیر خواهند شد.

خوشا به حال آنانکه مهربان و باگذشتند، زیرا از دیگران گذشت خواهند دید.

خوشا به حال پاکدلان، زیرا خداوند را خواهند دید.

خوشا به حال آنانکه که برای صلح در میان مردم کوشش می‌کنند،

زیرا ایشان فرزندان خدا نامیده خواهند شد.

خوشا به حال آنان که به سبب نیک کردار بودن آزار می‌بینند، زیرا

ایشان از برکات ملکوت آسمان بهره‌مند خواهند شد.»^۲

معجزات عیسی مسیح ﷺ:

از او برای اثبات دعوتش معجزات بسیاری نقل کرده‌اند: ابرصان را شفا

بخشید، کوران را بینا و کران را شنوا کرد، لنگان را به راه رفتن وا داشت،

مردگان را از نو زندگی بخشید، دیوانگان و بیماران دیگر را بهبود داد.^۳

در اناجیل چهارگانه به تعدادی از معجزات عیسی ﷺ اشاره شده است.

۱- شاله، تاریخ مختصر ادیان بزرگ، ص ۴۱۳.

۲- انجیل متی، ۵: ۱۰-۱۱

۳- رامیار، بخشی از نبوت اسرائیلی و مسیحی، ص ۱۶۱.

هنگامی که عیسی به خانه پطرس رسید. مادرزن پطرس تب کرده و در رختخواب بود اما وقتی دست او را گرفت تب او قطع شد و برخاست و به پذیرایی پرداخت. همان شب عده‌ی زیادی از دیوانگان را نزد عیسی آوردند و او با گفتن یک کلمه تمام ارواح ناپاک را از وجود آنان بیرون کرد و تمام بیماران را شفا بخشید.^۱

در انجیل‌های چهارگانه، علاوه بر گزارش معجزات عیسی (ﷺ) در زنده کردن مردگان و شفای بیماران جسمی و روحی که آن‌ها را تحقق وعده‌های اشعیاى نبی دانسته است. معجزات متعددی را از عیسی مسیح (ﷺ) نقل می‌کند، از جمله‌ی این معجزات راه رفتن عیسی (ﷺ) بر روی آب، غذا دادن به تعداد زیادی از مردم با غذای اندک، پیشگویی درباره‌ی مرگ خویش و پیشگویی تخریب خانه خدا است.

عیسی (ﷺ) و یهود

یهودیان در عصر ظهور حضرت عیسی (ﷺ) به فرقه‌های مختلفی تقسیم شده بودند. که در اینجا به برخی از مهمترین آن‌ها اشاره می‌شود: صدوقیان یا سدوکیان - تنها حضرت موسی (ﷺ) را پیغمبر آسمانی دانسته و همچنین سایر کتب تورات را قبول نداشتند آن‌ها تنها اسفار خمره را قبول داشتند.^۲

فریسیان: به عالم پس از مرگ و بقای ارواح معتقد بودند. بدین طریق که ارواح برای دادن حساب خود مبعوث و در قالب جهانی در محضر الهی حاضر و محاسبه خواهند شد. صدوقیان استقلال ملی یهود را در درجه‌ی اهمیت قرار می‌دادند ولی فریسیان به استقلال مذهبی و حفظ شعائر دینی یهود بیشتر اهمیت می‌دادند.^۳

۱- انجیل متی، ۸: ۱۷-۱۲.

۲- تاج‌پور، تاریخ دو اقلیت مذهبی یهود و مسیحیت در ایران، ص ۱۴.

۳- همان، ص ۱۵.

ایسینیان: اسارت و حقارت که مدام بال‌های شوم خود را بر سر اسرائیل گسترده بود، موجب گردید که یک نوع مسلک عرفانی در میان این ملت به وجود آید. این فرقه بر ضد مالکیت خصوصی برخاسته و جمع سیم و زر را حرام می‌شمرد. هیچ یک از افراد این فرقه خانه و ملک شخصی نداشته و همه در خانه‌های مُشاع و مشترکی زندگی می‌کردند. افراد این طایفه همگی آزاد و مساوی بوده‌اند و در بین آن‌ها رسم بردگی و بنده فروشی وجود نداشته است. ساختن اسلحه و لوازم جنگ را نیز حرام می‌شمرده‌اند و در حقیقت این فرقه در تحقق عدالت بشری افراد اهتمام بسیار داشته‌اند.^۱

استقبال مردم از عیسی، فریسیان (نگهبانان قوانین) و صدوقیان (محافظان معبد) را سخت تنگدل کرد و برای تحقیق کار او جاسوسانی روانه ساختند. اما نتیجه مطلوب به دست نیامد. ناچار چند نفر انتخاب شدند که با او مناظره کنند. این مباحث و مناظرات، مکرر به وقوع پیوست و نتیجه‌اش وضوح و روشنی بیشتر مبادی و تعالیم عیسی بود. یکی از برجسته‌ترین این مباحثات درباره‌ی روز سبت و حرمت کار در آن بود. شاگردان عیسی روز شنبه (سبت) از گندم‌زاری می‌گذشتند و خوشه‌های گندم را می‌چیدند و حال آنکه در این روز، کار روا نبود. فریسیان بر آشفته و اعتراض کردند. عیسی پاسخ داد: «سبت به جهت انسان مقرر شده نه انسان برای سبت. بنابراین پسر انسان مالکِ یوم سبت می‌باشد. داود نیز گرسنه بود. نان‌های تقدّمه را که فقط برای کاهنان حلال بود در خانه خدا خورد و کهنه حرمت روز سبت را در هیکل نگه نمی‌دارند و بی‌گناهند. اگر کسی در روز سبت مختون شود، تا شریعت موسی شکسته نشود. چرا بر من خشم می‌آورید از آن سبب که در روز سبت شخصی را شفای کامل دادم.» در این روز هیچ کس کار نمی‌کرد منجمله پزشکان از مداوای بیماران ممنوع بودند و حال آنکه عیسی بیماران را در همین روز شفا بخشید و فریسیان شکستن سبت را کفر و حشتناکی می‌دانستند. شاگردان عیسی بدون اینکه دست خود را به

۱- تاج‌پور، تاریخ دو اقلیت مذهبی یهود و مسیحیت در ایران، صص ۱۶-۱۵.

تقلید شریعت موسی، بشویند غذا می‌خوردند. این کارشان دیده شد و عیسی متهم به اِهمال در اجرای مراسم مذهبی گردید. در جواب کاتبان و فریسیان می‌گفت: «هیچ چیز نیست که از بیرون آدم داخل او گشته بتواند او را نجس سازد، بلکه آنچه از درونش صادر شود آنست که آدم را ناپاک می‌سازد».^۱

مسیحیان شریعت قدیم (یهود) و جدید (مسیحیت) را بدین طریق تطبیق می‌دهند.

وجوه تشابه یهود و مسیحیت:

- الف- هر دو شریعت از خدا صادر شده است.
- ب- هر دو شریعت حفظ ده فرمان موسی را واجب می‌شمارند چنانکه عیسی نیز آن را تأکید فرموده است.
- ج- هر دو شریعت محبت خدا را در رأس وصایا قبول دارند.

وجوه خلاف:

- جز در طلاق که مسیحیت رویه‌ی قاطعی در پیش گرفت، در موارد زیر ادعای تشریع جدید می‌کنند اما در واقع معارضه‌ای با شریعت موسی نیست بلکه بیشتر تسامح و تسهیل است.
- الف- شریعت موسی قتل را نهی کرد و عیسی حتی تفکر در آن باره را محکوم می‌ساخت و خشم بی‌سبب را مستوجب حکم می‌شناخت.
- ب- شریعت موسی در حکم هفتم از ده فرمان زنا را نهی کرده است و مجازاتش مرگ خواهد بود، اما عیسی گفت: شنیده‌اید که گفته شده است زنا مکن، اما من به شما می‌گویم: هر کس به زنی نظر شهوت اندازد همانند در دل خود با او زنا کرده است.
- ج- شریعت موسی طلاق را مباح و عیسی لغو کرد و ...

۱- تاج‌پور، تاریخ دو اقلیت مذهبی یهود و مسیحیت در ایران، صص ۱۷۲-۱۷۱.

خوب واضح است که چنین مواردی را تشریع نمی‌توانیم بدانیم بلکه بیشتر توسعه و تساهل است و تشویقی است در ترویج مبانی اخلاقی، که در طول قرون، موارد اجرایی عامی هم نیافته است.^۱

پولس کیست؟

پولس حواری را غالباً دومین مؤسس مسیحیت لقب داده‌اند و مسلماً او در این راه جهاد بسیار کرد و فرقه‌ی طرفداران اصول و شرایع موسوی را مغلوب ساخت، به طوری که آن‌ها اهمیت موقع و مقام خود را بر اثر مساعی پولس از کف دادند. ولی اهمیت او بیشتر از آن جهت است که وی اصول لاهوت و مبادی الوهی (تئولوژیک) خاصی به وجود آورد که آثار روحانی مبادی عیسی را در ضمیر و روح پیروان او ثابت و مستقر ساخت. و همین اصول سبب شد که نصرانیت عالمگیر شود و در ممالک جهان انتشار یابد. و از این جهت بزرگترین خدمت را در تحول تمدن غربی، پولس انجام داده است.^۲

پولس یک یهودی از اهالی یکی از شهرهای روم قدیم به نام طرطوس در آسیای صغیر بود. بنابراین او از شهروان رومی به شمار می‌آید. او به عنوان یک فریسی پرورش یافته بود و در واقع دشمن کسانی بود که آیین جدید مسیحیت را برگزیده بودند، اما در زندگی‌اش تغییر ناگهانی ایجاد شد و مسیحی گردید و از این رو نام یهودیش که شائل بود را رها کرد و پس از آن نام رومی‌اش که پُل یا پولس بود استفاده می‌کرد. پس از درآمدن به دین جدید او دیار خود را ترک کرد و بقیه عمر را در خارج از زادگاه خویش گذراند. او در انجمن‌های یهودی و غیریهودی به تبلیغ مسیحیت می‌پرداخت و به عنوان رسولی برای غیریهودیان شناخته می‌شد.^۳

۱- تاج‌پور، تاریخ دو اقلیت مذهبی یهود و مسیحیت در ایران، صص ۱۹۶-۱۹۵.

۲- ناس، تاریخ جامع ادیان، صص ۶۱۴-۶۱۳.

۳- لوفمارک، کتاب مقدس چیست؟، ص ۷۲.

پولس دین مسیح را به بیگانگان (غیریهودیان) تبلیغ کرد. مسیحیت یکی از فرق یونانی دین یهود گردید و آنچه توانست از دین یهود و فلسفه‌ی یونان را اقتباس کرد. به این طریق دینی تشکیل گردید که در نظر داشت جهانگیر شود و مردم دنیا را تحت شریعت عیسی متحد و متفق گرداند.^۱

تا حدود سال ۷۰ میلادی، مسیحیت در کنیسه‌ها و تنها میان یهود ابلاغ می شد. تورات تنها کتاب مقدس عیسویان بود.^۲

پس از او (مسیح) پولس حواری قدمی برداشت که حتی عیسی برنداشت‌ه بود. در حقیقت این یهودی متعصب، یهودیت را به کلی طرد ساخت و مذهب تازه‌ای بر پایه اعتقادات مسیح بنیان گذاشت.^۳

یوحنا نیز به نوبه‌ی خود در جدایی مسیحیت از کیش یهود به کار پولس ادامه داد و چنان نشان دادند، که مسیح درباره شریعت یهودیان می‌گوید: شریعت شما و ظهور مسیح تنها «برای نجات اغنام گمشده اسرائیل» نبود بلکه او پسر خداست که در ابدیت با او سهیم است و او داور آینده‌ی بشر بلکه آفریننده جهان می‌باشد.^۴

تعلیمات مسیح و عقاید مسیحیت

عقاید مسیحیان در طول تاریخ دچار تحولاتی گردیده است و بارها مورد تجدیدنظر قرار گرفته است.

توحید:

توحید متصلب یهودی از طریق پذیرش عیسی ﷺ به عنوان یک موجود الهی و نیز حضور محسوس خدا به عنوان نیرویی فعال در زندگی افراد و کلیسا از کانال روح القدس که هم تجلی خداوند بوده و هم از او

۱- شاله، تاریخ مختصر ادیان بزرگ، ص ۴۳۲.

۲- رامبار، بخشی از نبوت اسرائیلی و مسیحی، ص ۲۱۲.

۳- همان، ص ۲۱۳.

۴- همان، ص ۲۱۷.

جدا ناشدنی می‌باشد، در مسیحیت تا حدودی تعدیل گردید. آن‌ها در مورد وحدانیت خداوند مطمئن بودند. این مطلب و مطلب پیشین را در نظریه تثلیث که حاکی از وجود یک خداوند در سه شخص و یا به عبارت یونانی‌اش «اقانیم ثلاثه» می‌باشد حفظ نمودند. خداوند پدر، عیسی پسر، و روح القدس. این مطلب تا به امروز اساس اعتقادی بسیاری از مسیحیان، اعم از کاتولیک یا پروتستان و شرقی یا غربی را تشکیل داده است. اگرچه همواره گروه اقلیتی به نام «موحدین کامل» وجود داشته‌اند که مخالف جنبه‌ی الهی مسیح بوده‌اند.^۱

تثلیث:

هر چند در آغاز تمامی فرقه‌های مسیحیان به تثلیث معتقد نبودند، ولی با تشکیل کلیسا و تقویت کلیساها و حمایت امپراطورها از تثلیث، عقاید دیگر رو به ضعف گذارد و طرفداران تثلیث در اکثریت قرار گرفتند.^۲

برخی عقیده دارند که عیسی علیه السلام در تمثیلات و برخی تعبیر خود برای تجلی دادن نهایتِ رأفت و رحمت الهی در مقابل بدآموزی‌های یهود که خدا را بهانه‌گیر و انتقام‌جو معرفی می‌کردند از ذات الهی گاه به «پدر» تعبیر می‌نمود. این تمثیل و پدر نداشتن عیسی و عقاید تثلیثی، محیط‌های نشو و نماي مسیحیت و تمایل به تعدد آلهه که از دیر زمان در یونان و روم یا مراکز اولیه نشو مسیحیت وجود داشته و امثال آن سبب ورود تثلیث در آیین مسیحی شد.^۳

در هر صورت مسیحیت یک دین توحیدی است. هر چند در تاریخ آن این عقیده دستخوش تحولاتی گردیده است. و همان‌گونه که قرآن کریم نیز تأیید می‌کند، عیسی هیچ‌گاه مردم را به پرستش خود دعوت ننموده است. دین مسیح، ابتدا پیرو خدای واحد، پدر قادر متعال، خالق زمین و

۱- هیوم، ادیان زنده جهان، ص ۳۶۱.

۲- نوری، بررسی تاریخی درباره آیین یهود و مسیحیت، ص ۸۵.

۳- همان.

آسمان است. و معتقد است از طریق عقل، انسان می‌تواند خدا را بشناسد. طبق رأی شورای واتیکان هر کس خلاف آن فکر کند، کافر است.^۱

آیرنیوس یونانی که در سال ۱۷۷ اسقف لیون شد در اثر مهم خود «رد و ابطال معرفت کاذب» که به «علیه بدعت‌ها» نیز معروف است، درباره عقاید مسیحیت می‌نویسد:

«اگرچه کلیسا در سراسر دنیا و تا اقصای عالم پراکنده است اما ایمان خود را از رسولان و شاگردانشان بدین مضمون دریافت کرده است: ایمان به خدای واحد، پدر قادر مطلق، خالق آسمان و زمین و هر چه در آن‌هاست. ایمان به عیسی مسیح، پسر خدا که به خاطر نجات و رستگاری ما انسان شد. و ایمان به روح‌القدس که توسط انبیا، اعمال نجات بخش خدا را به انسان‌ها اعلام نمود. و نیز ایمان به ظهور عیسی مسیح، تولد او از باکره، مصلوب شدن، رستخیزش از مردگان و صعود جسمانی‌اش به آسمان و بازگشت ثانوی او از آسمان جلال پدر به منظور ختم امور و قیام بخشیدن به مردگان و اجرای داوری بر همه.»^۲

ملکوت خدا:

در سخنان عیسی علیه السلام به مؤمنان وعده ملکوت خدا داده شده است. قاموس در واژه‌ی ملکوت، آن را از جمله الفاظی می‌داند که معنی‌های چند دارد. از جمله حیات و تقوای قلبی، یا نظم و قاعده و قانون و اصولی که مسیح برای ترتیب آن آمد، یا برتری قوم خدا بر حسب اراده او تعالی، یا اقتدار کلی خدای تعالی بر تمام موجودات و یا ... لیکن وضوح کلی این مطالب وقتی خواهد بود که آن وجود مبارک ثانیاً ظهور فرماید.^۳

او ظهور ملکوت الهی را باور داشت و از پیروانش نیز چنین انتظاری داشت. او می‌خواست که آنان نیز با همان صفا و صداقت و خلوص آن را باور داشته باشند و به ایمان خود عمل کنند ... او از پیروان خود خلوص

۱- شاله، تاریخ مختصر ادیان بزرگ، ص ۴۳۳.

۲- لین، تاریخ تفکر مسیحی، صص ۲۶-۲۷.

۳- هاکس، قاموس کتاب مقدس، ص ۸۲۴.

کامل و تسلیم محض در برابر ملکوت خدایی می‌خواست. نفاق و ریا و خودپسندی فریسیان را به شدت محکوم می‌کرد و می‌دید ایشان مکارم و فضایل اخلاقی را در بوت‌های فراموشی گذاشته و تنها در پی انجام تشریفات ظاهری و مراسم رسمی هستند. این بود که به تندترین کلمات به آنان پرخاش می‌کرد و فریاد برمی‌داشت: وای بر شما ای کاتبیان، و ای فریسیان ریاکار، که نعنا و شیوید و زیره‌ی باغچه‌تان را زکات می‌دهید و اعظم احکام شریعت یعنی عدالت و رحمت و ایمان را ترک کرده‌اید. می‌بایست آن‌ها را به جا آورده و این‌ها را نیز ترک نکرده باشید. ای رهنمایان، که پشه را صافی می‌کنید و شتر را می‌بلعید. وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار، از آن رو که بیرون پیاله و بشقاب را پاک می‌کنید و درون آن‌ها مملو از جبر و ظلم است. ای فریسی کوردل، اول درون پیاله و بشقاب را طاهر ساز، تا بیرونش نیز طاهر شود. ای ماران و افعی‌زادگان، چگونه از عذاب جهنم فرار خواهید کرد.^۱

آیا منظور عیسی از ملکوت چیست؟ و این ملکوت آسمانی کی پدیدار می‌شود؟ شاید در آن زمان شنوندگان عیسی، ابهام و غموضی در آن درک نمی‌کردند و منظور او را به سادگی می‌دانستند. و شاید هم توضیحی داشته، که از یادها رفته. ولی امروز برای ما منظور او از این ملکوت روشن نیست. آیا آسمانی و فوق طبیعی است؟ نه زیرا همگی انتظار ملکوتی در روی زمین داشتند. او از مؤمنان می‌خواست که این دعا را بخوانند: «ملکوت تو بیاید، اراده‌ی تو همچنان که در آسمان‌هاست بر زمین نیز کرده شود». پس انتظار این بود که ملکوت خدا به خاطر اعاده‌ی قدرت قوم برگزیده به زمین فرود آید. بعدهاست که یوحنا از قول عیسی نقل می‌کند: «ملکوت من مربوط به این جهان نیست» و سلطنتی است در جهان دیگر. گاه ملکوت خداوند در انسان‌هاست. در این صورت کمال معنوی به ملکوت، مانند شده و برای نیل به آن و رستگاری باید جزء صالحین بود. و حالتی است برای پاکان و نیکان و اطاعتی است، که باید مردم نسبت به مسیح داشته باشند، که البته برای توانگران بسیار مشکل است.^۲

۱- رامیار، بخشی از نبوت اسرائیلی و مسیحی، ص ۱۶۸.

۲- همان، ص ۱۶۹.

مفهوم گناه در مسیحیت:

مسیحیان در این زمینه (گناه اولیه و فداء)^۱ به اجمال معتقدند: آدم ابوالبشر با آکل از شجره منْهیه، گناه کرده و از بهشت رانده شد. آئینه‌ی بخت وی و ذریه‌اش با این عصیان تیره گردید. و بار گناه و خطیئه بر روی دوش تمامی آدم و فرزندان، همچنان قرار گرفت. خداوند متعال اگر می‌خواست تمامی فرزندان آدم بر اثر خطای پدر به هلاکت ابدی و عذاب دائم مخلد سازد، که با رحمتش منافات داشت. و اگر می‌خواست همه را بی‌موجب بیمارزد و از این خطیئه‌ی آدم که بالطبع به ذریه‌اش سرایت کرده، بگذرد با عدالتش منافی بود. این اشکال همچنان باقی بود تا به وسیله فدای مسیح حل شد.^۲

خدا عادل است. پس لازم است، گناهکاران را مجازات کند اما تمام انسان‌ها گناهکارند. جریمه‌ی گناه مرگ است. که همه‌ی انسان‌ها از زمان آدم آن را متحمل شده‌اند. اما خداوند عیسی مسیح را فرستاد تا بر مرگ غلبه کند و کفاره‌ی گناه انسان باشد. و هر انسانی می‌تواند از طریق ایمان، خودش را به مسیح وصل کند. به این طریق او به عنوان یک عضو از جامعه‌ی مسیحی در واقع بخشی از بدن مسیح به شمار آمده و در کفاره‌ی مسیح شریک خواهد بود. از این رو او نجات یافته و زندگی ابدی بدست خواهد آورد.^۳

مستر الن آمریکایی در کتاب «شمول آئین مسیحیت» ضمن کلی و جهانی دانستن آیین مسیح می‌نویسد: آیین مسیح تعلیم می‌دهد، که خدا مقربان مخصوص ندارد و در نظر او هیچ گونه تمایزی و تفاوتی بین طبقات یا ملت‌ها یا نژادهای بشر وجود ندارد. و اوامر و نواهی راجع به پاک و ناپاک و حلال و حرام ندارد و هیچ‌گونه آیین و اصول و تشریفات و رسوم و آداب مخصوصی در آن وجود ندارد. در عوض این دین یک حقیقت بزرگ و بارز همگانی جهانی را تعلیم می‌دهد و می‌گوید: تنها

۱- باز خرید.

۲- نوری، بررسی تاریخی درباره آیین یهود و مسیحیت، ص ۸۹.

۳- لوفمارک، کتاب مقدس چیست؟، صص ۷۴-۷۵.

چیزی که باعث دوری آدمی از خدا می‌شود همانا گناه است. ولی باید دانست که منظور از گناه تنها عمل نیست، بلکه خیالی که از خاطر آدمی گذرد که به گناه آلوده باشد، و همچنین هر رفتار گناه آلوده‌ای، گناه محسوب می‌شود. هر گونه استعداد، ذوق و توانایی که آدمی داشته باشد اعم از استعداد دستی یا فکری یا قلبی، خواه به شکل استعداد وعظ یا تعلیم دادن یا ذوق نقاشی یا شاعری یا محبت با کودکان یا استعداد مکانیکی باشد، مطابق آیین مسیح دارنده‌ی آن ذوق یا استعداد از آن بخشش‌ها و عطیه‌ی فطری و جبلی می‌تواند در راه تجلیل ملکوت خدا استفاده کند، مشروط بر اینکه شخص حاضر باشد استعداد فطری خود را وقف خدمت در راه خدا کند.^۱

به نظر می‌رسد این تعریف جامع تمام ادیان الهی است. اما در نداشتن اوامر و نواهی و حلال و حرام و مراسم مذهبی در عمل، چنین آیینی وجود ندارد و مسیحیت کنونی نیز مراسم مذهبی و حلال و حرام دارد.

۳- کتاب مقدس یهود و مسیحیت

کتاب مقدس، مشمل بر ۶۶ کتاب است. این کتاب‌ها توسط تعداد زیادی از نویسندگان در دوره‌های زمانی مختلف نوشته شده است. بعداً آن‌ها گردآوری شده و به شکل کتاب، به نام «کتاب مقدس» در آمده است. کتاب مقدس دارای دو بخش اصلی است، که به عنوان عهد عتیق مشتمل بر متون مقدس یهود، و عهد جدید مشتمل بر نوشته‌های اختصاصی مسیحیان شناخته می‌شود. این دو عهد در اصل به پیمان قدیم و جدید معروف بوده است. به این معنا که خداوند نخست با یهودیان و سپس با مسیحیان پیمان بسته است.^۲

عهد عتیق متون مقدس یهودیان را در بردارد. در حالی که عهد جدید حاوی نوشته‌هایی است که تنها مورد پذیرش مسیحیان است ...

۱- آلن، شمول آیین مسیحیت، ص ۲۰.

۲- لوفمارک، کتاب مقدس چیست؟، ص ۳۸.

اگرچه عهد جدید حاوی وحی مخصوص مسیحیان است اما مسیحیان و همچنین تا حدودی مسلمانان، عهد عتیق را نیز قبول دارند.^۱

دنیای مسیحیت بر سر این نکته که چه چیزی دقیقاً کتاب مقدس مسیحیت را تشکیل می‌دهد توافق ندارد. طبق نظر پروتستان‌ها این کتاب مقدس شامل سی و نه کتاب عهد عتیق (تورات) که متن قانونی دیانت یهودی بوده و عمدتاً به زبان عبری و در طول قرون متمادی نوشته شده است، به همراه بیست و هفت کتاب عهد جدید (انجیل) به زبان یونانی که در قرن اول کلیسای مسیحی به رشته تحریر در آمده است می‌باشد. قسمت مسیحی متمایز کتاب مقدس همان بخش عهد جدید و یا انجیل است که به شرح تعلیمات و زندگانی عیسی مسیح (علیه السلام) و افکار و تجربیات دینی اولین یاران و حواریون او می‌پردازد. درباره محتوای این بخش همه مسیحیان متفق القولند. اما کتاب مقدس کلیسای یونانی و لاتین شامل چهارده کتاب دیگر نیز می‌باشد که به بخش عهد عتیق و یا تورات اضافه گردیده است. پروتستان‌ها این چهارده کتاب را به نام کتب غیررسمی نامیده و آن‌ها را شرعاً، قانونی نمی‌دانند. این اختلاف در میان یهودیان که بعضی از آن‌ها به کتاب شرع فلسطین و بعضی نیز به کتاب اسکندریه‌ای معتقدند وجود داشته است.^۲

بخش‌های عهد عتیق:

عهد عتیق یا تورات از پنج کتاب و دفتر یا «سفر» بدین ترتیب تشکیل شده است:

- ۱- سفر پیدایش که در باب کیفیت تکوین جهان خلقت و شرح برخی احوال از بدو خلقت تا استقرار قوم بنی‌اسرائیل در مصر بحث می‌کند.
- ۲- سفر خروج که در باب کیفیت خروج عبریان و بنی‌اسرائیل از مصر بحث می‌کند.
- ۳- سفر لاویان که در باب احکام و دستورات و فروع مذهبی بحث می‌کند.

۱- لوفمارک، کتاب مقدس چیست؟، ص ۳۹.

۲- هیوم، ادیان زنده جهان، ص ۳۳۶.

۴- سفر اعداد که در باب تجهیز نیروی قوم بنی اسرائیل و امور مربوط به آن است.

۵- سفر تثئیه که مثنی و مکرر لایان بوده، در باب احکام و برخی از امور به زبان و منطقی دیگر تکرار شده است.^۱

اضافه بر تورات کتب دیگری نیز به نزد یهود از جمله کتب مقدسه و متون اساسی و وحی الهی محسوب و مورد استفاده‌اند. از آن جمله: کتب انبیای بنی اسرائیل که هفده کتاب بوده و به «نبوات هفده‌گانه» معروف است. و دوازده کتاب از کتب تاریخ و داوری و پنج کتاب «سرود و شعر»، مناجات، امثال و وعظ که مربوط به انبیایی چون ایوب و سلیمان و داود می‌باشد.^۲

عهد قدیم، هم تاریخ است، هم منظومه، هم مجموعه قوانین، هم مجموعه‌ای از غیب‌گویی پیغمبران، هم سرودهای مذهبی. عهد قدیم شامل داستان‌های دوره بدوی و قانون الهی و تاریخ فلسطین و سرودهای دلپذیر می‌باشد. این کتاب در قرن سوم قبل از میلاد به یونانی ترجمه شد و بعدها به زبان لاتین درآمد. از قرن چهارم بعد از میلاد به سعی «سن ژروم»^۳ یکی از کتب مقدسه‌ی دین مسیح شناخته شد. زیرا مسیحیت از نژاد قوم اسرائیل و نتیجه‌ی دین یهود است. به این لحاظ مندرجات تورات در سرتاسر عالم مسیحیت مشهور شد و در وجود شعرا و هنرمندان مصدر الهام قرار گرفت. بنابراین نه تنها از نظر دین، بلکه از نظر هنر و ادب نیز حایز اهمیت اساسی گردید.^۴

کتب عهد قدیم بعضی از بخش‌های آن به زبان آرامی و بقیه به زبان عبری می‌باشد.^۵

۱- نوری، بررسی تاریخی درباره آیین یهود و مسیحیت، ص ۱۴.

۲- همان، صص ۱۸-۱۶.

3 -saint jerom.

۴- شاله، تاریخ مختصر ادیان بزرگ، ص ۲۶۹.

۵- همان، ص ۲۶۹.

بخش‌های عهد جدید:

معمولاً عهد جدید را به سه دسته تقسیم می‌کنند:

- ۱- اسفار پنجگانه تاریخی: اناجیل متی، مرقس، لوقا، یوحنا و اعمال رسولان.
- ۲- اسفار تعلیمی: شامل ۲۱ رساله (۱۴ رساله از پولس، ۳ رساله از یوحنا، ۲ نامه از پطرس، یکی از یعقوب و آخری از یهوذا).
- ۳- مکاشفه یوحنا^۱

کتاب عهد جدید به زبان یونانی متداول نوشته شده است و دارای عبارات و کلماتی به زبان آرامی است.^۲

عهد جدید مشتمل بر چندین کتاب است. بخش اول چهار انجیل است که از زندگی و آموزه‌های عیسی می‌گوید. به دنبال اناجیل، بخش اعمال رسولان قرار دارد، که شماری از وقایع بعد از مرگ عیسی در آن آمده است. بخش بعدی تعداد زیادی رساله یا نامه است. بسیاری از این نامه‌ها توسط پولس رسول خطاب به نخستین گروه‌های مسیحی نوشته شده است. که حاوی رؤیای اسرارآمیز یوحنا در ارتباط با پایان این جهان و داوری خداوند در مورد مردم است.^۳

نظر دانشمندان درباره اعتبار کتاب مقدس

اصالت عهد قدیم (تورات):

بسیاری از محققان از جمله «ادم الکارک» پس از تتبعات فراوان به این نتیجه رسیدند، که تورات اصلی در همان فتنه‌ها و جنگ‌های اولیه فلسطین از بین رفته است. «هورن» می‌گوید: نسخه‌ی تورات اصلی و الواح احکام عشره پس از رحلت موسی در صندوق شهادت جا داشته و علمای بنی‌اسرائیل طبق وصیت موسی هر چندی یک بار آن را بیرون آورده و بر

۱- رامیار، بخشی از نبوت اسرائیلی و مسیحی، ص ۱۲۶.

۲- شاله، تاریخ مختصر ادیان بزرگ، ص ۴۰۳.

۳- لوفمارک، کتاب مقدس چیست؟، ص ۶۹.

بنی اسرائیل می‌خواندند. آن نسخه با همان صندوق قرن‌ها قبل از میلاد مسیح طعمه جنگ‌ها و حوادث شد. سپس جمعی که از جمله‌ی آن‌ها «عزیر» یا عزرای یهود باشد، به تدریج با کمک گرفتن از محفوظات مردم و مکتوبات دیگر به نوشتن توراتی جدید پرداختند.^۱

محققان و دانشمندان اخیر در عین اینکه تألیف اسفار پنجگانه و همچنین نگارش سراسر قوانین طولانی و در هم آمیخته‌ی موسوی (تورات) را به دست موسی کما بیش منکر می‌باشند، مع ذلک برای او در تاریخ قدیم قوم یهود مقامی عالی و مرتبتی رفیع و احترامی شایان قایلند، و او را صاحب شخصیت خلاق عظیمی می‌دانند. متأسفانه قسمت عمده‌ی تاریخ اعمال او در لباس روایات مستور گردیده است.^۲

کتاب عهد عتیق در واقع یک سند کامل و متن متقن تاریخ آن قوم است که مورخان عبری آن را به قلم آورده‌اند. و این تاریخ که سرگذشت حوادث آن قوم است، از قرن هشتم قبل از میلاد آغاز می‌شود. و کاملاً صحیح و موثق است. زیرا اکتشافات باستان‌شناسی که به وسیله‌ی حفاری‌های علمی در خاک فلسطین به عمل آمده و پرده از روی فرهنگ گذشته‌ی ساکنان قدیم آن سرزمین برداشته است، همه مؤید و مثبت آن کتاب است. ولی نباید از نظر دور داشت که عبرانیان، تاریخی دینی نگاشته‌اند. و البته وقایعی که ذکر کرده و سخنانی که نقل نموده‌اند، آن ارزشی که برای آن‌ها داشته است برای ما ندارد.^۳

کارل لوفمارک در کتاب خود درباره اینکه تورات به دست موسی نوشته شده باشد می‌نویسد: در تورات مطالبی درباره موسی آمده که پرواضح است که خود موسی آن‌ها را ننوشته است.^۴

قدیمی‌ترین کتاب از کتاب‌های تورات سفر تثنیه است. برخی از بخش‌های آن احتمالاً به بیش از هزار سال قبل از میلاد مربوط است.

۱- نوری، بررسی تاریخی درباره آیین یهود و مسیحیت، صص ۲۳-۲۲.

۲- ناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۴۶۱.

۳- همان، ص ۴۸۴.

۴- لوفمارک، کتاب مقدس چیست؟، ص ۵۰.

برخی بر این اعتقاد هستند که پیش از سال ۶۰۰ قبل از میلاد در میان جامعه‌ی یهود قدرت سیاسی وجود داشته است. به هر حال تمام تورات به صورت کامل، مشتمل بر پنج کتاب تا سال ۴۰۰ قبل از میلاد برای استفاده در دسترس بوده است.^۱

اصالت عهد جدید:

در قرن چهارم میلادی پس از آنکه امپراطور روم «کنستانتین» اول به آیین مسیحیت گروید، کلیسای مسیحی با تشکیل انجمن به بحث درباره‌ی انتخاب کتب معتبر مقدس مسیحیت پرداخت. و از میان یکصد و شصت انجیل و رسائل و تواریخ که در کلیساها و مجامع مذهبی قرائت می‌شدند، تنها ۲۷ کتاب و رساله را برگزید. که همگی تحت نام عهد جدید (در مقابل کتب مقدسه‌ی آئین یهود که آن را عهد عتیق می‌نامیدند) قرار گرفتند.^۲

باید دانست که بیش از شصت انجیل موجود است، و از آن‌ها فقط چهار انجیل مورد قبول کلیسا است.

این چهار انجیل عبارت است از:

انجیل متی، انجیل مرقس، انجیل لوقا و انجیل یوحنا.^۳

شورای ترانت در سال ۱۵۴۶ میلادی شک آوردن به کتاب مقدس، از این نظر که وحی الهی است را ممنوع ساخت. کلیساهای مسیحی معتقدند کتاب مقدس وحی الهی است. گرچه فرقه‌ی پروتستان قدرت پاپ را منکرند، ولی در اعتبار و اهمیت کتاب مقدس پافشاری و اصرار دارند، و وحی الهی را محدود به مسائل دنیا و اخلاق می‌دانند. ولی کلیسای کاتولیک با این عقیده موافقت ندارد. دانشمندان نسبت به کتاب

۱- لوفمارک، کتاب مقدس چیست؟، ص ۵۰.

۲- نوری، بررسی تاریخی درباره آیین یهود و مسیحیت، صص ۵۸-۵۹.

۳- شاله، تاریخ مختصر ادیان بزرگ، ص ۴۰۶.

عهد جدید مانند کتاب عهد قدیم ایراد وارد کرده‌اند، و به کمک آن‌ها کتب و متون ادبی و تاریخی را تحقیق کرده‌اند.^۱

رامیار در کتاب «بخشی از نبوت اسرائیلی و مسیحی» تدوین اناجیل قانونی را بین سال‌های ۳۸ و ۱۰۰ میلادی توسط نویسندگانی می‌داند که یا مانند یوحنا ناشناخته‌اند، یا کسانی چون پولس و مرقس که مسیح را ندیده‌اند.

رامیار در ادامه می‌گوید:

فراموش نکنیم این قدس و حرمتی را که کلیسا در قرون بعدی برای انجیل‌ها قائل شد، در قرون اولیه وجود نداشت. و عده‌ی طرفداران آن نیز کم بود و فقط صورت تدوین روایات شفاهی را داشت. پس امکان تغییر و تبدیل در آن‌ها فراوان بوده است. گرچه بیشتر مسیحیان به الهامی بودن عهد جدید معتقدند، اما پاره‌ای هم بعضی رساله‌ها را قبول ندارند.^۲

این موضع‌گیری نویسنده کتاب «بخشی از نبوت اسرائیلی و مسیحی» به این معنا نیست که وی وحی بودن آموزه‌های انجیل را به طور کلی منکر است.

وی در جای دیگری درباره وحی بودن اناجیل می‌نویسد:

دیدیم که اناجیل در زمان عیسی مسیح نوشته نشده و تاریخ تدوین آن‌ها به دو نسل بعد از او می‌رسد، ولی مواضع اتفاق در آن‌ها فراوان دیده می‌شود. و همین امر به خوبی نشان می‌دهد که دعوت، در اصل یکی بوده و احیاناً از یک وحی صادر گردیده است. چیزی که این نکته را تأیید می‌کند به خصوص نظریه خداپرستی است که در هیچ یک از ادیان آن موقع شباهتی بر آن نمی‌یابیم.^۳

۱- شاله، تاریخ مختصر ادیان بزرگ، ص ۴۰۵.

۲- رامیار، بخشی از نبوت اسرائیلی و مسیحی، ص ۱۴۰.

۳- همان، ص ۲۰۰.

آدمی به سختی می‌تواند بپذیرد که این کتاب نوشته‌ی خداوند باشد. کتابی که بخش‌های گوناگونش به دست انسان‌ها در طول چندین قرن نوشته شده است. با این حال مسیحیان بر این باورند که آنچه را که نویسندگان کتاب مقدس نوشته‌اند، توسط روح خداوند به آن‌ها الهام شده است.^۱

البته در بین مسیحیان در این مورد اختلاف جزئی وجود دارد. در این میان عده‌ای اعتقاد دارند که خداوند واژه‌های مقدس را عیناً در ذهن نویسندگان قرار داده است. یک مبلغ مسیحی به نام دکتر بیلی گراهام کتاب مقدس را اینگونه توصیف می‌کند:

«کتابی که خدا با استفاده از سی منشی نوشته است».

گروهی دیگر از مسیحیان هم چون بسیاری از الهی دانان ترقی‌خواه کنونی بر این باورند که نویسندگان، الفاظ کتاب مقدس را خودشان خلق کرده‌اند، اما این در زمانی بوده که روح خدا بر آن‌ها القا شده است.^۲

ویل دورانت در تاریخ تمدن، چهار انجیل موجود را بازمانده‌های انجیل‌های بسیار بیشتری می‌داند که در دو قرن اول میلادی رواج داشته است.^۳

وی آنگاه هر چهار فصل انجیل را حاوی اطلاعات تاریخی مهم، شباهت‌های سوء ظن آمیز با افسانه‌های خدایان مشرکان، حوادث ساختگی برای تحقق یافتن پیشگویی‌های عهد قدیم، وجود قسمت‌های بسیاری که احتمالاً به منظور مبنای تاریخی دادن به آیین‌ها یا مراسم بعدی کلیسا است می‌داند و نیز این فرض را که گفتگوها و گفتارهایی که در انجیل‌ها نقل شده از ضعف حافظه اشخاص بی‌سواد و اشتباهات و حک و اصلاح‌های ناسخان لطمه دیده باشد را بی‌جا نمی‌داند. ویل دورانت با وجود این همه متون اناجیل را جعل صرف نمی‌داند و در ادامه توضیح می‌دهد:

با تمام این تفاسیل آنچه می‌ماند خود قابل توجه است. تناقضات، مربوط به جزئیات است و به اصل موضوع ارتباطی ندارد. انجیل‌های نظیر

۱- لوفمارک، کتاب مقدس چیست؟، ص ۳۴.

۲- همان، صص ۳۴-۳۵.

۳- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۳، ص ۴۲۷.

(متی، مرقس، لوقا) در مطالب اساسی به طور قابل ملاحظه‌ای با هم مطابقت دارند، و تصویر یک دستی از مسیح به خواننده می‌دهند. نویسنده تاریخ تمدن یکی از دلایل جعلی نبودن تمام مطالب انجیل‌ها را نقل حوادثی می‌داند که اگر نویسندگان آن جاعل صرف بودند آن را مسکوت می‌گذاشتند. مانند رقابت حواریون برای احراز مقامات تعالی در ملکوت، فرار آن‌ها پس از دستگیری حضرت عیسی، افکار پطروس، ناتوانی مسیح از معجزه کردن در جلیل، اشاره برخی از مستمعان به امکان دیوانه بودن او، عدم اطمینان نخستین خود او به رسالتش، اقرار به جهل خود درباره آینده، لحظات تلخ‌کامی‌اش و فریاد نومیدانه روی صلیب. پس از خواندن شرح این صحنه‌ها دیگر کسی نمی‌تواند در واقعی بودن شخصیت پشت آن‌ها تردید کند. اینکه تعدادی افراد ساده در طی یک نسل توانسته باشند، شخصیتی چنین نیرومند و جذاب، اخلاقی چنین عالی و رؤیایی، این اندازه الهام‌بخش از برادری بشر بی‌پرواوند معجزه‌ای است، که از هر یک از معجزات مذکور در انجیل‌ها باورنکردنی‌تر است.^۱

فصل پنجم:

گرایش‌های تفسیری در حجت‌التفاسیر

گرایش لغوی در حجة التفاسیر

یکی از روش‌های تفسیر که از ابتدای نزول قرآن مورد استفاده قرار گرفته است تفسیر لغوی است. استفاده از معنای واژه‌های یک زبان در عرف جامعه برای درک مفهوم کلام از اصول این روش تفسیری است.

سیره‌ی عقلا در محاورات و فهم و تفسیر معنای کلام بر حسب آنچه در روش‌شناسی تفسیر قرآن بیان و اثبات شده این است که: معنی و مفهوم هر کلامی را بر اساس مفاهیم عرفی کلمات و ادبیات ویژه‌ی آن کلام و با توجه به همه قرائن متصل و منفصل آن به دست می‌آورند. در روایات نقل شده از معصومین نه تنها این روش که در همه زمان‌ها و در عصر آن بزرگواران معمول بوده رد نشده است، بلکه زوایایی از آن تأیید شده است.^۱

این روش تفسیری در کلام پیامبر ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام صحابه و تابعین مورد استفاده قرار گرفته است. ابن عباس را از پیشگامان و مبدعان این روش تفسیری دانسته‌اند.^۲

به عنوان نمونه از امام صادق علیه‌السلام از «ن و القلم» سؤال شد. امام صادق علیه‌السلام پس از بیان خلقت قلم و نوشتن تمامی موجودات، در پوستی سفیدتر از نقره و روشن‌تر از یاقوت فرمود: **فَإِنَّهُوَ الْكِتَابُ الْمَكْنُونُ الَّذِي فِيهِمُ النُّسخُ كُلُّهَا** اولستم عرباً فكيف لا تعرفون معنى الكلام و احدكم يقول لصاحبه انسخ ذلك الكتاب

اولیس انما ینسخ من کتاب آخر من الاصل وهو قول: **اناکنا نستنسخ ما کنتم تعملون** علیهم‌السلام.

ترجمه: این همان کتاب مکنون است که همه نسخه‌ها از آن است. آیا شما عرب نیستید؟ پس چگونه معنای کلام را نمی‌فهمید؟ در حالی که یکی از شما به دوستش می‌گوید: از این کتاب نسخه‌برداری کن. آیا این بدان معنا نیست که از کتاب دیگری که اصل است نسخه‌برداری

۱- بابایی، مکاتب تفسیری، ج ۱، ص ۱۰۲.

۲- معرفت، تفسیر و مفسران، ج ۱، ص ۲۴۲.

می‌شود؟ و همان معنا در قول خدای متعال است که: ما آنچه شما عمل می‌کردید را نسخه‌برداری می‌نمودیم.^۱

در این حدیث بر مبنای اینکه عرب از کلمه نسخ و استنساخ کتاب معنای رونویسی از کتاب اصلی را می‌فهمد به آیه ﴿إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ...﴾ استدلال شده است، که کتاب مکنون همان کتاب اصلی است که نسخه‌برداری‌ها و رونوشت‌ها از آن است. این حدیث اعتبار و قابل استدلال بودن معنایی از کلام که بر مبنای مفهوم عرفی مفردات آن بدست می‌آید را تأیید می‌کند.^۲

بلاغی نیز در تفسیر خود با استفاده از ریشه‌یابی واژه‌ها و معنای لغات سعی در یافتن مقصود کلام وحی نموده و از فهم معنای واژه‌ها به عنوان یکی از منابع تفسیر قرآن استفاده کرده است. بلاغی در تفسیر سوره‌ی حمد با بیان اینکه کلمه «الله» یعنی ذاتی که جمیع صفات کمال را داراست، دلیل بیان صفت رحمت بعد از الله را سامان گرفتن امور با صفت رحمت می‌داند و آنگاه با طرح این سؤال که آیا بیان رحمان فقط و یا بیان رحیم فقط کافی نیست؟ و آیا چه سری در کار است که دو صفت از یک لغت بعد از الله ذکر شده است؟ دلیل آن را تغییر هیئت و شکل کلمه می‌داند. رحمان به معنی بخشایشگر است به همه خواه به مطیع و خواه به متمرّد، اما رحیم به معنای مهربان است به مطیع خواه در دنیا و خواه در آخرت.^۳

بلاغی در تفسیر آیه‌ی ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ - سوره فاتحه، آیه ۲ - به معنای واژه‌ی «حمد» می‌پردازد و آن را به معنای ستودن و ستایش می‌داند و می‌نویسد: حمد تعریف نیکویی را کردن به قصد تعظیم، برای نیکی اختیاری اوست. پس تعریف جلای مروارید حمد نیست، بلکه مدح است. زیرا جلا اختیاری مروارید نیست. پس از آنکه بلاغی برای فهم بهتر معنای حمد آن را با واژه‌ی مدح مقایسه می‌کند، آنگاه به معنای لغوی و

۱- عروسی، تفسیر نور الثقلین، ج ۵، صص ۳۸۸-۳۸۹.

۲- بابایی، مکاتب تفسیری، ج ۱، ص ۱۰۳.

۳- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۱، ص ۱۱.

اصطلاحی کلمه‌ی شکر می‌پردازد و می‌نویسد: شکر، اظهار قدردانی از نیکی کردن کسی و فارسی آن سپاس است. شکر در اصطلاح عبارت است از اینکه هر نعمتی را انسان به جای خود صرف کند. و بنابراین شکر قدرت به کار انداختن آن به وسیله‌ی سعی و کوشش است.

شکرانه بازوی توانا ————— بگرفتن دست ناتوان است^۱

بلاغی در تفسیر آیات قرآن تنها به ریشه‌ی کلمات و معنای آن‌ها بسنده نکرده است، بلکه به جایگاه لغات در جمله نیز توجه خاصی نموده است. در معنای واژه‌های «مَزْمَل» و «مَدَثَر» پس از بحث لغوی و بررسی نظرات واژه‌شناسان، آن‌ها را از باب تفعّل دانسته است و هر دو کلمه را به معنای «خود را در جامه پیچیدن» می‌داند. ولی در نهایت از آن‌ها معنای مراقبه و حراست و نگهبانی برداشت کرده و نظر خود را چنین بیان می‌کند:

«مراد از هر دو لقب «مَزْمَل» و «مَدَثَر» که خدا به پیامبر ﷺ فرموده تذکر حالت مراقبه‌ی آن حضرت است. در لغت می‌نویسد «راقبه، حرثه، راقب الله فی امره: خافه» (مراقب به معنای نگهبان و مراقبه که مصدر است یعنی به حالت نگهبان بودن). نگهبانی برای رسیدن پیامی از دوست یا کشف اسرار و یا دیدار مَنَاطِر است. در دیباجة گلستان افصح المتکلمین شیرازی چنین نوشته شده: یکی از صاحب‌دلان سر به جیب مراقبه فرو برده بود و در بحر مکاشفه مستغرق گشته، حالی که از آن حالت باز آمد. یکی از دوستان به طریق انبساط گفت: از این بوستان که بودی ما را چه تحفه‌ای کرامت آوردی. گفتا: بخاطر داشتم که چون به درختِ گل رَسَم دامنِی پر کنم هدیه‌ی اصحاب را، چون برسیدم بوی گلم چنان مست کرد که دامن از دست برفت»^۲.

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۱، ص ۱۸.

۲- همان، ج ۷، صص ۱۱۸-۱۱۷.

بلاغی در معنای واژه‌ی ابرایق جمع ابریق، با استفاده از کتاب‌های لغت می‌نویسد: ابریق، معرّب آبریز به معنای ظرفی است که با آن آب به سر می‌ریزند. و همچنین ابریق، به معنای شمشیر درخشانده و کمانی است که در آن درخشندگی‌هاست. و نیز زن صاحب جمال و درخشانده می‌باشد. او «بُراق» را به نقل از لغت‌نامه‌ها به معنی چارپایی که پیامبر ﷺ در شب معراج بر او برنشست؛ که فروتر از اُسْتَر و بالاتر از آلاغ است، معنا می‌نماید. بلاغی همچنین با بیان معنای لغت «اِسْتَبْرَق» به دیبای سِتَبَر یا دیبایی که در آن طلا کار کرده می‌شود، در مورد سه واژه ابرایق، بُراق و استبرق نظر خود را این‌گونه بیان می‌کند: در هر سه لغت معنای لمعان و درخشندگی و تَلألُو ملحوظ است و هر سه لغت عربی خالص است. و بُراق پیامبر ﷺ هم چون از نور و برق سیر بوده براق گفته شده است. و احتیاجی به چهار پا بودن ندارد البته ممکن است کلمه‌ی «استبرق» از بقایای سریانی قدیم باشد.^۱

بلاغی در برخی از واژه‌های قرآنی تأملات خاص خود را دارد. که یکی از آن‌ها ترکیب «خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ» است. وی درباره‌ی معنی این عبارت، آن را معادل «مَتَرَس» (مترسک) یعنی مجسمه یا مانکن بی‌روح می‌داند و با استفاده از کتاب لغت توضیح می‌دهد: مسنّده از باب تفعیل است و سَنَدَةٌ به معنی «لَبِيسَ السَّنَد» است. چنانکه المنجد نوشته است و سَنَد نوعی بُرد خط‌دار (پارچه) که در شرح قاموس به چادر تعبیر شده است. و بنابراین «خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ» به معنی چوب‌های بُرد به تن کرده است. وی در معنای مترس یا مترسک در فارسی می‌نویسد: مجسمه‌ای است، به شکل آدم که در کشتزار برای ترساندن و دور کردن جانوران به خصوص پرندگان، کار می‌گذارند. و معادل لولوی سر خرمن است.^۲

بلاغی در جاهایی با استفاده از زوج لغات مترادف یا متضاد سعی کرده است با مقایسه‌ی معانی و تفاوت آن‌ها به فهم بهتر معنای واژه‌ها کمک کند.

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۶، صص ۲۹۶-۲۹۷.

۲- همان، ج ۷، ص ۲۷.

وی در معنی واژه‌های انفجار و انبجاس در آیات ﴿فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا﴾^۱

- سوره بقره، آیه ۶۰ - و ﴿فَانْجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا﴾^۲ - سوره اعراف، آیه ۱۶۰ - به نقل از تفسیر مجمع‌البیان می‌نویسد: انبجاس به معنی بیرون آمدن آب جاری به کمی و انفجار بیرون آمدن آب به بسیاری. و آبی که از سنگ بیرون می‌آمده در آغاز کم بوده و رفته رفته بسیار می‌شده است. پس سوره اعراف ناظر به آغاز بیرون آمدن آب و سوره بقره ناظر به ما بعد آن است.^۳

در معنی واژه‌های مجرمین و مسرفین که به عنوان صفات قوم لوط در سوره‌ی ذاریات آمده است. مجرمین یعنی گناهکاران و گناه قوم لوط شرک و پیروی نکردن از لوط پیامبر ﷺ و از ابراهیم ﷺ بوده است. اما مسرفین یعنی کسانی که از مرز فطرت و فطریات تجاوز کرده‌اند و اسراف قوم لوط، انحراف اخلاقی و جرایم جنسی بوده است.^۴

بلاغی در معنی واژه‌های سائل و محروم در آیه‌ی ﴿وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ

وَالْمَحْرُومِ﴾ - سوره ذاریات، آیه ۱۹ - می‌نویسد: مراد از سائل مستحقّی است که

چیزی می‌طلبد و محروم مستحقّی است که سؤال نمی‌کند. و آیه را در بیان صفات متّقین، این گونه تفسیر می‌کند: و معتقد بودند که حق سائل و محروم در اموالشان است (و آن را می‌پرداختند).^۵

بلاغی کلمات هُمَزَه و لُمَزَه را در آیه‌ی ابتدای سوره هُمَزَه به ترتیب

به معنای عیب‌کننده در حضور، و عیب‌گوینده در پشت سر معنا می‌کند.^۶

۱- پس دوازده چشمه از آن جوشید.

۲- پس دوازده چشمه از آن جاری شد.

۳- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۶، ص ۲۸۰.

۴- همان، ص ۲۳۳.

۵- همان، صص ۲۲۳ و ۲۳۰.

۶- همان، ج ۷، ص ۳۰۰.

درباره تفاوت واژه‌های قلب و صدر از المنجد نقل می‌کند: یکی از حکما گفته: خدا هر جا که قلب فرموده به عقل و علم اشاره فرموده و هر جا که صدر فرموده است به عقل و علم و سایر قوا از شهوت و هوا و غضب و امثال آن اشاره فرموده است.^۱

بلاغی درباره‌ی کلمات سبط و قبیله می‌نویسد: سبط عبارت آخرای قبیله است. یعقوب علیه السلام دوازده پسر داشته است که هر پسر یعقوب با اعقابش یک سبط را تشکیل داده‌اند. اولاد اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام و نژاد آن‌ها را سبط نگفته‌اند بلکه قبیله گفته‌اند. این اسباط صورت رسمیت نداشت تا عهد موسی علیه السلام که رسمیت قانونی پیدا کرده، به این معنی که چون مراجعین موسی بسیار شدند و موسی فرصت رسیدگی نداشت لذا از هر سبطی یک نفر به عنوان ریاست بر آن سبط معین و مقرر فرمود که او با موسی در تماس باشد.^۲

بلاغی پس از بررسی در لغت‌نامه‌ها، تفاسیر و روایات رسیده از معصومین

علیهم السلام «مَا مَلَكَ أَیْمَانُهُنَّ» در آیه ۳۱ سوره نور را به معنای غلامان و کنیزان

زر خرید ترجمه می‌کند. و در آیه «وَأَنْكِحُوا الْأَيَّامَ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ

وَأِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» - سوره نور، آیه

۳۲ - کلمه «أَلایامی» را به معنای زنان بی‌شوهر و مردان بدون همسر می‌داند. و آیه را چنین تفسیر می‌کند:

و مردان بی‌زن از خودتان را زن بدهید و زنان بی‌شوهر (از خودتان) را شوهر بدهید و (نیز) شایستگان از غلامان و کنیزکان خود را (همسر بدهید) و اگر تنگدست باشند، خدا ایشان را از فضل خود توانگر می‌سازد. و خدا وسعت معاش می‌دهد و (به وضع ارباب استحقاق) داناست.^۳

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۷، ص ۳۴۶.

۲- همان، ج ۲، ص ۲۷۹.

۳- همان، ج ۵، ص ۱۵.

بلاغی در معنای واژه‌ی اِبِل می‌نویسد: سیوطی در کتاب المزهَر نوشته که: اِبِل به معنی ابر است. و راغب در کتاب مفردات نوشته: که اِبِل به شتران بسیار گفته می‌شود. و مفرد از ریشه‌ی این کلمه ندارد. و آیه‌ی ﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ﴾^۱ - سوره غاشیه، آیه ۱۷ - به قولی مرادش توجه مردم است به خلقت ابر. آنگاه راغب می‌گوید: اگر این قول صحیح باشد ابر را به شتران و احوال شتران تشبیه کرده است.

وی آنگاه به نکته‌ای در فرهنگ ملت‌ها اشاره می‌کند، که چون عرب امرار معاششان بر چهار پایان بوده، به خصوص شتر. از این جهت است که در قرآن کریم شتر را بر آسمان و زمین مقدم داشته است. و هر گروهی از مردم به آنچه انس دارند، دلخوشی دارند. و در سخنان خود به کار می‌برند. و لذا در اشعار عرب از شتر بسیار یاد شده است. و هندیان از گاو یاد کرده‌اند زیرا گاو در بلاد هند بسیار است و هنوز آن را می‌پرستند. و لذا عمرو بن کلثوم عرب، ذراع (قسمتی از دست از آرنج تا مچ) معشوقه را به ذراع شتر تشبیه کرده است. و هندی‌ها راه رفتن معشوقه را به راه رفتن فیل تشبیه می‌کنند. و راه رفتن فیل زیبایی‌ای دارد که پس از انس به آن آشکار می‌شود. و بینی معشوقه را به بینی طوطی تشبیه می‌کند. (زیرا فیل و طوطی در هند فراوان است) و فارسی زبان‌ها راه رفتن معشوقه را به راه رفتن کبک تشبیه می‌کنند.^۲

بلاغی در آیه‌ی ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ بَنَاتُهُ ثُمَّ يَهِيْجُ فَرَّاهُ مُضْفَرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا﴾^۳ - سوره حدید، آیه ۲۰ - واژه‌ی غیث را با اشاره به سخن المنجد (الكلاء الذی ینبت بماء الغیث) به گیاهی که از آب باران روییده است تفسیر

۱- آیا به شتران نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده‌اند؟

۲- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۷، صص ۲۲۱ - ۲۲۰.

۳- بدانید که زندگی دنیوی بازی و سرگرمی و زینت و فخر فروشی میان خودتان و فزون خواهی در اموال و اولاد است. [وصف زندگی دنیوی] مانند این است که بارانی بیارد و [گیاه روییده از آن کشاورزان را به وجد آورد سپس خشک شود و آن را زرد شده بینی، آنگاه خرد شود.

می‌کند و نه خود باران. و در تفسیر این بخش از آیه می‌نویسد: (و این جمله زندگانی دنیا در سرعت زوال) مانند داستان گیاهی است که از آب باران روییده (باشد و) طراوتش کشاورزان را به تعجب در بیاورد. سپس خشک شود. پس بعد از خرمی آن را می‌بینی زرد شده، سپس درهم شکسته و ریزه ریزه گردد.^۱

بلاغی به آفت ترجمه‌ی لغات نیز آگاه است. و گاهی معنای یک واژه از سوی یک لغت‌شناس را ناشی از تعصب و غرض او دانسته است. وی ترجمه‌ی کلمات حدیبیه و تبوک در المنجد را غلط و ناشی از غرض و مسیحی بودن نویسنده‌ی آن دانسته است.^۲

بلاغی در آیه‌ی ﴿بِالْكَوَابِ وَالْبَارِقِ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ﴾^۳ - سوره واقعه، آیه ۱۸ - واژه‌ی کأس را به نقل از قاموس قرآن به معنی جامی که از آن آشامیده می‌شود و یا مادامی که آشامیدنی در آن است و به معنی آشامیدنی است تفسیر می‌کند. و سخن المنجد که کأس به معنی جامی است که از آن آشامیده می‌شود و نیز به معنی خمر است، را اشتباه صاحب المنجد می‌داند و می‌گوید: مدرک خمر معلوم نشد، شاید در ترجمه‌ی شراب به خمر اشتباه کرده است.^۴

بلاغی در جای دیگر ترجمه‌ی بعضی از مترجمین که واژه‌های مَصْدَقِین و مَصْدَقَات را به تصدیق‌کنندگان برگردانده‌اند، ناشی از کم توجهی آنان دانسته و این واژه‌ها را به معنای مردان صدقه‌دهنده و زنان صدقه‌دهنده ترجمه می‌کند.^۵ در عین حال توضیح می‌دهد، که مَصْدَقِین و مَصْدَقَات به تخفیف صاد و تشدید دال به معنای مردان تصدیق‌کننده و زنان تصدیق‌کننده صحیح است.

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۶، صص ۳۰۵ - ۳۰۴ و ۳۱۰.

۲- همان، ج ۱ مقدمه، ص ۱۷.

۳- با تُنگ‌ها و آبریزها و پیمانهای از شراب جاری.

۴- همان، ج ۶، ۲۹۷.

۵- همان، ص ۲۹۷.

به هر حال تفسیر بلاغی از نظر لغوی غنی است و بررسی همه ابعاد آن از این جنبه فرصت بیشتری را طلب می‌کند.

گرایش ادبی در حجة التفسیر

یکی از روش‌های فهم معنای کلام، استفاده از قالب ادبیات ویژه‌ی آن است.^۱ در برخی روایات معصومین علیهم‌السلام، نیز به نکات ادبی کلام توجه شده است. در روایتی از امام باقر علیه‌السلام آن حضرت بعد از ذکر «الحمد لله» فرمودند: با ذکر الحمد لله چیزی از حمد خدا را ترک نکرده و باقی نگذاشته‌ام. زیرا همه انواع حمدها را برای خدای عزّ وجلّ قرار دادم. هیچ حمدی نیست مگر در آنچه گفتم داخل است. در این روایت به وجه این که الحمد لله همه‌ی حمدها را در بر دارد تصریح نشده است، ولی معلوم است که این معنی از «الف و لام الحمد که برای استغراق جنس است، استفاده شده است».^۲

بلاغی نیز مانند سایر مفسرین از علوم ادبی مانند صرف و نحو و علوم بلاغی نظیر معانی و بیان، در فهم آیات قرآن و تفسیر آن‌ها استفاده کرده است. وی در موقعیت‌های مختلف با بحث‌های ادبی به تفسیر خود غنای بیشتری بخشیده است.

بلاغی در تفسیر آیه‌ی ۵۷ سوره‌ی کهف عبارت «وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا»^۳ آمدن واژه‌ی «ابدأ» پس از «لن يهتدو» را دلیل بر این می‌داند که کلمه «لن» برای نفی ابد نیست.^۴

وی در تفسیر آیه‌ی «فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا»^۵ - سوره نبأ، آیه ۳۰ - می‌گوید: «(و به آنان گفته می‌شود) پس به کیفر اعمال خود (عذاب

۱- بابایی، مکاتب تفسیری، ج ۱، ص ۱۰۳.

۲- همان، ج ۱، صص ۱۰۵-۱۰۳.

۳- واگر آن‌ها را به هدایت فراخوانی هرگز هدایت نخواهند یافت.

۴- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۴، صص ۱۲۲-۱۲۳.

۵- پس بچشید [نتیجه‌ی کردارتان را] که برای شما جز عذاب نیفزاییم.

جهنم را) بچشید و از این پس ما کاری نمی‌کنیم، مگر اینکه عذابی بر عذاب شما می‌افزاییم (همچنان که در دار دنیا شما بر تکذیب و انکار می‌افزودید).^۱

بلاغی سخن صاحب المنجد را در واژه‌ی «لن» دلیلی بر ادعای خود می‌داند و می‌نویسد: «مترجمین ترجمه‌ی کلمه‌ی لن را به هرگز تعبیر می‌کنند، یعنی می‌گویند: «لن» برای نفی ابد است ولیکن صحیح نیست و لن برای نفی ابد نیست. در منجد می‌نویسد: لن، حرف نصب و نفی و استقبال نحو: ﴿لَنْ أَفْعَلَ الْمُنْكَرَ مَا بَقِيتُ﴾^۲ و تأتي للدعاء نحو: ﴿لَنْ تَزَالُوا مَلْجَا الْفَقِي﴾^۳

بلاغی در تفسیر آیه‌ی ﴿قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ﴾ - سوره اعراف، آیه ۱۵ - می‌نویسد: «خدا گفت: البته تو از مهلت داده‌شدگانی. و وجود «مین» را دلیل وجود مُعَمَّرانی غیر از ابلیس می‌داند.»^۴

بلاغی در بیان آیه‌ی ﴿وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ﴾ - سوره هود، آیه ۵۹ - می‌نویسد: «و آن (آثاری که در دیار احقاف می‌بینید آثار قوم) عاد است، که آیات پروردگار خود انکار می‌کردند و پیامبران پروردگار را نافرمانی نمودند و فرمان هر سرکش ستیزه کار را پیروی کردند.» وی آنگاه آمدن لفظ (رُسُلَه) یعنی پیامبران به صیغه جمع را به نقل از تفسیر مجمع‌البیان به این دلیل می‌داند که انکار یکی از رسولان مانند انکار همه آنان است.^۵

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۷، ص ۱۵۹.

۲- تا زنده‌ام کار زشت نخواهم کرد.

۳- همیشه پناهگاه فقیر باشید.

۴- همان، ج ۲، ص ۲۴۴.

۵- همان، ج ۳، ص ۱۸۸.

بلاغی همچنین در تفسیر عبارت ﴿وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾ در آیه ۱۰

سوره‌ی جمعه می‌نویسد: «در قرآن کریم فرموده: ﴿وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾ و نفرموده ﴿وَابْتَغُوا أَفْضَلَ اللَّهِ﴾ زیرا تمام مواهب را نتوان به دست آورد بلکه بعضی از آن را می‌توان به دست آورد، که معنای جمله اول است.^۱

بلاغی در تفسیر آیه‌ی ﴿قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ

يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ - سوره احقاف، آیه ۳۰ - می‌نویسد: «آن گروه گفتند: ای قوم ما، بعد از موسی (و کتاب تورات او) کتابی نازل شده که ما آن را شنیدیم و این کتاب (که نامش قرآن است) در حالی که تصدیق‌کننده است آنچه را که در حضور اوست (یعنی مطالبی را که در کتب انبیای سلف است و راست است تصدیق می‌کند، اما آنچه محرف یا دروغ است تصدیق نمی‌کند) خود به سوی حق و به سوی راه راست رهبری می‌کند.^۲

وی دلیل ترجمه و تفسیر عبارت ﴿مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾ را به «آن چه

را که در حضور اوست.» چنین توضیح می‌دهد: «﴿مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾ را مفسرین چنین تفسیر کرده‌اند: تصدیق‌کننده‌ی چیزی که پیش از آن بوده است. ولی محرر این تفسیر می‌گوید: ﴿بَيْنَ يَدَيْهِ﴾ به معنی حضور است. و شما عبارت «عبدک بین یدیک» را ببینید که معنایش این است: بنده‌ی تو در حضور توست و معنای آن این نیست که بنده تو پیش از تو است.»^۳

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۷، ص ۱۰.

۲- همان، ج ۶، ص ۴۱.

۳- همان، ص ۱۴۴.

بلاغی در آیهی «فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْنَةً أَمْثَلْتُ فَتَنْفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمُ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ» - یونس، آیه ۹۸ - کلمه‌ی «إِلَّا» را به معنای «لیکن» تفسیر می‌کند و می‌نویسد: «پس چرا شهری نبود که ایمان بیاورد پس ایمانش سود به آن برساند (یعنی چرا اهل شهری موجود نبود و به عبارت دیگر چرا کفار مکه آن نبودند که قبل از محکوم شدن به عذاب ایمان بیاورند که در نتیجه ایمانشان سود به ایشان برساند. لکن قوم یونس (اهل شهر نینوا) چون (قبل از محکوم شدن به عذاب) ایمان آوردند عذاب رسوایی را در زندگانی دنیا از ایشان برطرف کردیم و آنان را تا مدتی (از زندگانی) برخوردار ساختیم (تا عمرشان سرآمد و مردند).^۱ آنگاه بحثی را درباره‌ی معانی گوناگون «إِلَّا» در کلام عرب مطرح می‌کند و دلیل معنی نمودن «إِلَّا» به لیکن را خراب کردن یک قاعده‌ی کلی می‌داند که «ایمان اضطراری که پس از محکوم شدن به عذاب حاصل شود بی‌نتیجه است.» و این بدان معنی است که قوم یونس، عزیز بی‌جهت بوده‌اند، که مستثنا از قاعده کلی شده‌اند. بلاغی در ادامه شواهدی را بر درستی سخن خود اقامه می‌کند و می‌گوید: شهاب‌الدین قیومی در کتاب مصباح‌المنیر به خلاصه و ترجمه نوشته است: که «إِلَّا» حرف استثنا است و گاهی برای استیناف به کار می‌رود. به معنی «لکن». و آن وقتی است که جمل بر استثنا نتوان کرد. مثل (ما رأیت إلّا حماراً) که به معنی (لکن حماراً) است. یعنی قوم را ندیدم لکن خری را دیدم. و از این مقوله است آیه‌ی شریفه‌ی «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمُوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» - سوره شوری، آیه ۲۳ - یعنی مزدی از شما نمی‌خواهم و لکن مودّت ذوالقربی را انجام بدهید. (و این مودّت مزد نیست که مورد درخواست قرار

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۳، ص ۱۶۴.

گرفته باشد.) و گاهی **إِلَّا** به معنی «واو» است مثل آیهی **لَّيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا**^۱ - بقره، آیه ۱۵۰ - که معنای آن چنین است: و تا مردم بر شما حجتی نداشته باشند و کسانی که ظلم کردند نیز حجتی بر شما نداشته باشند. و مانند قول شاعر:

و كل أخ مفارقة أخوه لعمر أبيك إلا الفرقدان

یعنی قسم به جان پدرت که هر برادری از برادر خود مفارقت می‌کند و ستاره‌ی «فرقدان» هم. و این بنابر مذهب علمای نحو کوفه است که می‌گویند: **إِلَّا** حرف عطف است در استثنا بخصوص. و بعد نوشته که «**إِلَّا**» را به معنی «غیر» گفته‌اند. هر گاه تابع جمع منکر نامحصور بشود. مثل آیه **لَوْ كَان فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا**^۲ - سوره انبیا، آیه ۲۲ - که «**إِلَّا اللَّهُ**» به معنی «غیرالله» است. در تفسیر ابوالفتوح رازی از ابو عبیده نقل کرده که **إِلَّا** در آیه، به معنی واو عطف است و تقدیر، آن است که (و قوم یونس لما آمنوا كشفنا). یعنی و قوم یونس چون ایمان آوردند عذاب از آنها برداشته شد.^۳

بلاغی در تفسیر آیهی **وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ**^۴ - قصص، آیه ۴۶ - می‌نویسد: «ای پیامبر تو در کنار (کوه) طور نبودی آنگاه که موسی را آواز دادیم (و با او سخن گفتیم و الواح تورات را به او دادیم) و لیکن اعلام این اخبار رحمت است از جانب پروردگارت تا بیم دهی هر گروهی را که آمده است آنان را (هر گونه) بیم‌دهنده

۱- تا برای مردم - غیر از ستمگران - بر شما محبتی نباشد.

۲- اگر در آنها [زمین و آسمان] جز خدا خدایانی [دیگر] وجود داشت قطعاً [زمین و آسمان] تباه می‌شد.

۳- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۳، صص ۱۶۸-۱۶۷.

پیش از تو، باشد که اندیشه کنند.» وی تفسیر عبارت «لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ» را به معنی «تا بترسانی گروهی را که نیامده بود به ایشان هیچ ترساننده‌ای» را از سوی مفسرین صحیح نمی‌داند و چنین توضیح می‌دهد:

«با ملاحظه آیهی ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ - فاطر، آیه ۲۴ - یعنی هر امتی دارای نذیر بوده است. و ملاحظه آیهی ﴿مَّا أَنْذِرَ آبَاؤُهُمْ﴾ در سوره‌ی «یس» که بعضی ما را، موصوله گرفته‌اند و ملاحظه‌ی فہوای آیهی ﴿وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱ - قصص، آیه ۴۷ - راجع به فرستادن عذاب، این آیه را تفسیر کردم و کلمه «ما» در «قوماً ما» موسوم به «ما»ی ابهامیه است چنان که در المنجد نوشته است.^۲

المنجد در معنای کلمه «ما» می‌نویسد: «ما» به چند معنی است:

- ۱- نفی، مانند ﴿مَّا هَذَا بَشَرًا﴾ - سوره یوسف، آیه ۳۱ - این بشر نیست.
- ۲- به معنی تا، در آیه ﴿وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾ - سوره مریم، آیه ۳۱ - تا زنده‌ام به من سفارش خواندن نماز و دادن زکات کرده است.
- ۳- به معنی چه، چه چیزی و چیست، (ما عندک) چه چیزی نزد تو است.
- ۴- به معنی آنچه و هر چه، ﴿مَّا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾ - سوره نحل، آیه ۹۶ - آنچه نزد شماست از بین می‌رود و آنچه نزد خداست باقی می‌ماند.
- ۵- به معنی یک چیزی، که دلالت بر مبهم بودن دارد ﴿أَعْطَانِي كِتَابًا مَّا﴾ یک نامه‌ای به من داد.^۳

۱- و اگر نه این بود که به سبب کارهایی که پیش تر به دست خود کرده‌اند مصیبتی به آنان برسد، پس گویند: پروردگارا، چرا پیامبری به سوی ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم و از مؤمنان شویم؟

۲- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۵، صص ۱۰۶-۱۰۷.

۳- بستانی، المنجد الطلاب، ترجمه: بندرریگی، ص ۵۲۰.

بلاغی در تفسیر آیه‌ی ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ - سوره اعلی، آیه ۱ - بحثی در رابطه با اینکه آیا واژه‌ی «اعلی» صفت تفضیلی است یا صفت ساده؟ مطرح می‌کند و می‌نویسد: «هر دو تعبیر طرفدار دارد. در تفسیر مجمع‌البیان به ترجمه می‌نویسد: اعلی نظیر اکبر است و معنای آن عالی در سلطه و قدرت است و غیر از او تحت سلطه اوست. پس تفسیر مزبور اعلی و اکبر را از معنی تفضیلی پیاده کرده و دلیل او این است که تفضیل دادن چیزی بر چیزی لازمه‌اش این است که اولاً دو چیز در کار باشد و ثانیاً در مقایسه یکی بیشتر داشته باشد و یکی کمتر. ولیکن ذات خدا و صفات او را با چیزی نمی‌توان مقایسه کرد، زیرا چیزی در کار نیست که خدا را با آن چیزها مقایسه کنیم. نحوی‌ها طرفدار معنی دومند. زیرا در کتاب مجمع‌البحرین در لغت «کبر» به ترجمه می‌نویسد: که ﴿الله اکبر﴾ را این طور معنی کرده‌اند: خدا بزرگتر است از هر چیزی و اصل جمله، ﴿الله اکبر من کل شیء﴾ بوده و عبارت ﴿من کل شیء﴾ را چون مقصود واضح بوده است حذف کرده‌اند.» بلاغی خود آیه را با فرض صفت ساده و غیر تفضیلی تفسیر می‌کند و می‌نویسد: «ای پیامبر اسم پروردگارت را که بلند است بپاکی یاد کن (و از توصیفات نکوهیده‌ی بت‌پرستان و تشبیهات نامناسب یهودیان و ننگ تثلیث مسیحیان پیراسته ساز).»^۱

بلاغی در تفسیر آیه‌ی ﴿الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ - سوره نحل، آیه ۴۲ - با ردّ نظر تفسیر روح‌البیان که تعبیر «یتوکلون» به صیغه مضارع ولی معنای آن را ماضی دانسته است، می‌نویسد: «آیه در صدد توصیف عهد هجرت مهاجرین است. بنابراین، همان معنی مضارع مراد است نه ماضی.» و آیه را چنین تفسیر می‌کند: «(این مهاجرین کسانی

هستند که بر فراق شهر و دیار و دوستان و جدایی از حرم خدا) صبر کردند و بر پروردگار خود توکل می‌کنند.^۱

بلاغی در تفسیر آیهی ﴿يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ

يَرْضَوْهُ إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ - سوره توبه، آیه ۶۲ - می‌نویسد: «منافقین برای شما مسلمانان (درباره تخلف از حرکت به اردوی اسلام) به خدا قسم یاد می‌کنند تا شما را خشنود کنند و حال آنکه خدا و پیامبرش سزاوارتر است که او را خشنود سازند اگر مسلمانند.» وی آوردن ضمیر مفرد «یرضوه» پس از نام خدا و رسول را به نقل از تفسیر کاشفی به دلیل تلازم رضائین می‌داند و می‌نویسد: یعنی خشنودی خدا وابسته به خشنودی رسول اوست پس خدا و رسول خدا را باید خشنود ساخت.^۲

بلاغی درباره‌ی قید شرط، در آیات ۳۵ و ۳۶ اعراف ﴿يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا

يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ﴾^۳ می‌نویسد: «در سوره‌ی توبه هم در آیات ۳۸ و ۳۹ به همین مضمون بیان شده است. و لیکن این شرط از شرط‌های محقق الوقوع است و لذا با قید تأکید بیان شده است یعنی به خلاصه مردم سرخود و بلا تکلیف واگذار نخواهند شد.»^۴

وی همچنین در آیهی ﴿قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ

مَكْرُومُهُ فِي الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجُوا مِنهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾ - سوره اعراف، آیه ۱۲۳ - اذن را به معنای دستور و فرمان می‌داند و آیه را چنین تفسیر می‌کند: «فرعون گفت: (آیا) ایمان آوردید به موسی (و او را تصدیق کردید) پیش از اینکه شما را دستوری

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۴، ص ۲۸.

۲- همان، ج ۳، ص ۱۰۸.

۳- ای فرزندان آدم، هر گاه پیامبرانی از خودتان برای شما بیایند.

۴- همان، ج ۲، ص ۲۵۰.

بدهم؟! البته این بی‌گمان مکری است که آن را (مکارانه) اندیشیده‌اید در این شهر مصر، تا بیرون کنید از شهر، أهل شهر را (و این شهر در بست ملک شما و بنی‌اسرائیل بشود) پس البته در آینده‌ی دوری نتیجه‌ی کار خود را خواهید دانست.^۱

استفاده از ادبیات فارسی در حجة التفاسیر:

بلاغی در حجة التفاسیر برای شرح و تفسیر بعضی از آیات قرآن به مناسبت‌های گوناگون از متون ادبی و اشعار فارسی استفاده کرده است و به این وسیله، متن را برای خواننده‌ی فارسی زبان خود دلپذیرتر نموده است.

در تفسیر واژه‌ی «الرَّحْمَن» نویسنده، با استفاده از متن گلستان سعدی به شرح این واژه‌ی قرآنی می‌پردازد. وی با بیان اینکه غیر خدا کسی توانایی مهربانی ندارد، مهر پدر و مادر نسبت به فرزند خویش را که بزرگترین مهرهاست را نیز القا شده از سوی خداوند دانسته و جز مهربانی خدا باقی مهرها را غیر حقیقی می‌شمارد.

«یکی را از ملوک ماضی مرضی هایل بود که اعادت ذکر آن ناکردن اولی. طایفه‌ی حکما متفق شدند که مر این درد را دواپی نیست، مگر زهر آدمی به چندین صفت موصوف. بفرمود: طلب کردن، دهقان پسری یافتند بر آن صورت که حکیمان گفته بودند. پدرش و مادرش را بخواند و به نعمت بیکران خشنود گردانید و قاضی فتوی داد که خون یکی از آحاد رعیت ریختن سلامت نفس پادشاه را روا باشد، جلاد قصد کرد، پسر سر به سوی آسمان کرد و تبسم کنان چیزی زیر لب در همی گفت، پرسیدش که در این حالت چه جای خندیدن است گفت: ای پادشاه ناز فرزندان بر پدران باشد و دعوی پیش قاضی برند و داد از پادشاه خواهند. اکنون پدر و مادر به علت خطام دنیا مرا به خون در سپردند و قاضی به

کشتنم فتوی داد و سلطان مصالح خویش اندر هلاک من همی بیند به
جز خدای عزوجل پناهی نمی‌بینم.

پیش که برآورم ز دستت فریاد هم پیش تو از دست تو می‌خواهم داد

سلطان را دل از این سخن به هم برآمد و آب در دیده بگردید و گفت هلاک
من اولی‌تر است از خون بی‌گناهی ریختن. سر و چشمش ببوسید و در کنار گرفت
و نعمت بی‌اندازه بخشید و آزاد کرد. گویند: هم در آن هفته شفا یافت.^۱

بلاغی در تفسیر آیهی ﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ
فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا﴾ - سوره اسراء، آیه ۱۱۱ -
می‌نویسد: «و ای پیامبر، بگو: ستایش، خاص خدایی است که فرزند نگرفته است،
و نیست او را شریکی در پادشاهی، و نیست او را دوستی از خواری (و اگر دوستی
دارد از عزت و غلبه است). و ای پیامبر، خدا را به بزرگی توصیف کن توصیف
کردنی (که در حدود قدرت تو است).»

وی آنگاه به بزرگی یاد کردن خداوند از سوی بندگان را در حد توانایی آنان
می‌داند نه شأن بزرگی خدا، و به این دو بیت از گلستان سعدی اشاره می‌کند:
ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم وز هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم
مجلس تمام گشت و به پایان رسید عمر ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم^۲

گرایش کلامی در حجة التفاسیر

علم کلام در زمانی که عقیده‌ی اسلامی مورد هجوم فلسفه‌ی یونانی
قرار گرفته بود، برای دفاع از این عقیده به وجود آمد و رشد کرد و همان
شیوه‌ی برهانی را که در خدمت فلسفه بود به خدمت گرفت.^۳

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۱، صص ۱۴-۱۵.

۲- همان، ج ۴، ص ۹۱.

۳- مظفر، دلائل الصدق، ترجمه: سپهری، ص ۱۰۲.

ابن خلدون در تعریف علم کلام می‌گوید: «کلام علمی است متضمن دفاع از عقاید ایمانی به وسیله دلایل عقلی و ردّ بر مبتدعه که از اعتقادات سلف و اهل سنت منحرف شده‌اند.»^۱

بلاغی با فلسفه و کلام اسلامی آشناست. او عقل به معنی فلسفی آن را به رسمیت می‌شناسد و از همین رو در تفسیر او از آیات قرآن به مفاهیم کلامی برمی‌خوریم. او در تفسیر برخی از آیات با زبان علم کلام سخن می‌گوید.

برهان‌های خداشناسی:

بلاغی آیات ۱۷-۳۳ سوره انبیاء را برهان‌هایی بر وجود خدای یکتا و نفی معبودهای دیگر می‌داند.

برهان حکمت: بلاغی آیهی ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِینَ﴾ - انبیاء، آیه ۱۶ - را چنین تفسیر می‌کند: «و آسمان‌ها و زمین را و آنچه در میان آن‌هاست (از روی حکمت و اساس آفریده‌ایم و) و بازچه نیافریده‌ایم.»

برهان ملکیت: بلاغی در تفسیر آیهی ﴿وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ﴾ - سوره انبیاء، آیه ۱۹ - می‌نویسد: «و از آن خداست هر که در آسمان‌ها و زمین (که همه مخلوق و مملوک اویند) و کسانی (یعنی فرشتگانی) که نزد او هستند (سر در آستانه‌ی اطاعت او دارند و) از بندگی او سرکشی (و سرپیچی) نمی‌کنند و خسته نمی‌شوند، در شب و روز او را تسبیح می‌گویند (و) سستی نمی‌کنند.»

برهان تمناع: مفسر حجة التفاسیر آیهی ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ - سوره انبیاء، آیه ۲۲ - به عنوان برهانی بر یکتایی خدا، چنین تفسیر می‌کند: «(و مدعی هستند که این خدایان زمینی در برابر

۱- الفاخوری، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه: آیتی، ص ۱۴۲.

خدای آسمانی است، و لیکن) اگر در آسمان و زمین خدایانی بودند غیر از «الله»، البته زمین و آسمان فاسد (و تباه) می‌شدند».

برهان مسئولیت: در تفسیر آیه‌ی ﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾ - سوره انبیاء، آیه ۲۳ - بلاغی می‌گوید: «خدا پرسیده نمی‌شود از آنچه می‌کند و ایشان (یعنی بت‌ها و مردم) پرسیده می‌شوند (زیرا خدا ما فوق ندارد از این رو مسئول کردارهای خود نیست ولی خدایان و مردم چون مافوق دارند مسئولند)».

برهان اجماع پیامبران: بلاغی در تفسیر آیه‌ی ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ - سوره انبیاء، آیه ۲۵ - دعوت تمامی پیامبران از آدم تا خاتم صلی الله علیه و آله را دلیلی بر یکتایی خداوند بیان می‌کند و می‌نویسد: «و نفرستادیم از پیش از تو هیچ پیامبری را مگر اینکه به سوی او وحی می‌فرستادیم که البته مطلب اساسی این است که نیست هیچ‌گونه خدایی (و معبود شایسته‌ای) مگر من، پس مرا بپرستید».

برهان قدرت: بلاغی در تفسیر آیات ۳۰ تا ۳۳ سوره انبیاء می‌نویسد: «گسترش آسمان‌ها و زمین، آفرینش زندگی از آب، آفرینش نیروهای جاذبه‌ی بین کرات، قراردادن جو زمین به عنوان سقف محفوظ برای زمین و گردش کرات و پیدایش شب و روز، دلیل بر قدرت تام خداوند است.»^۱ وی قدرت تام را از نظر عقلی مختص خدای یکتا می‌داند و می‌نویسد: «آیا ممکن است دو قادر تام وجود داشته باشد که هر یک هر کار بخواهند بکنند بتوانند؟ در این صورت اگر یکی از دو قادر فرضی بخواهد آن دیگری را از میان بردارد، پس توانای تام یکتاست و او خداست.»^۲

برهان نظم: بلاغی آیه‌ی ﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَافُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ﴾ - سوره ملک، آیه ۳ - را شکلی از

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۴، صص ۱۸۹-۱۹۳.

۲- همان، ج ۴، ص ۱۵۱.

برهان نظم در یکتایی خدا می‌داند و در تفسیر آن می‌نویسد: «همان‌که هفت آسمان را به نظم و ترتیب آفرید، که اختلاف در بین آن‌ها نیست، در آفرینش بخشایشگر هیچگونه خلل و اختلاف و تناقض و عیب و انحرافی نمی‌بینی.» و آنگاه توضیح می‌دهد: «که همین نظام، برهان بر وجود صانع و وحدت اوست، زیرا چیزی بدون صانع مُدرکِ قاهر مستقل، منظم نمی‌شود.»^۱

بلاغی همچنین آیات ۶۴-۵۹ سوره شعرا را به عنوان برهان‌های چهارده گانه بر یکتایی خداوند تفسیر می‌کند.^۲

حادث یا قدیم بودن کلام الهی:

یکی از مباحث علم کلام حادث یا قدیم بودن قرآن است، که برخی آن را از اولین مباحث علم کلام دانسته‌اند. مفسر حجة التفاسیر قرآن را حادث می‌داند و می‌نویسد: «همان‌گونه که بوجود آمدن ساختمانی به دست ما، مراتب متعدده را یکی بعد از دیگری طی می‌کند. مراتب علم مکنون، توجه علمی، نقشه مغزی، کتابت در اوراق نقشه، و پیاده شدن در روی زمین و بنای ساختمان، به همین گونه قرآن هم مراتب متعدده را یکی بعد از دیگری طی کرده است، زیرا اصل این قرآن اول در علم مکنون و مخزون حق تعالی است و بعد مرتبه توجه علمی است، که مراد، توجه حق تعالی است به علم مکنون و مخزون خود. و پس از آن مرتبه لوح محفوظ «امّ الكتاب» است که احدی به آن مطلع نمی‌شود و از آن به بعد مرتبه انتقال به لوحی است که فرشته به آن مستحضر تواند شد و از آن پس مرتبه‌ی ظهور تامّ است که در بوت‌های حروف و کلمات و آیات و سُور ریخته می‌شود که در دسترس بشر تواند قرار گرفت که هم اکنون قرآن در دسترس بنی نوع بشر گذارده شده است.»^۳

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۷، ص ۵۷.

۲- همان، ج ۵، صص ۸۶-۸۷.

۳- همان، ص ۷۶.

علم الهی:

بلاغی در تفسیر بعضی از آیات، به موضوع «علم خدا» پرداخته و دیدگاه خود را در این زمینه بیان کرده است.

وی در تفسیر آیهی «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ... وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ

بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» - حدید، آیه ۲۵ - می‌نویسد: «قسم است که محققاً پیامبران خود را با معجزات فرستادیم ... تا خدا کسی را که خدا و پیامبرانش را در غیاب پیامبران، یاری می‌کند (از دیگران که ظالمند) جدا سازد. البته، خدا نیرومند و (فرمانش بر همه) غالب است.»^۱

بلاغی «لِيَعْلَمَ اللَّهُ» در آیهی یاد شده را به معنی مشخص کردن و معلوم شدن می‌داند و آن را همانند آیهی «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعَ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ»^۲ - بقره، آیه ۱۴۳ - می‌شناسد. و از کتاب مجمع‌البحرین نقل می‌کند: «که در ضمن کلمه‌ی علم، معنای تمییز و تشخیص وجود دارد و با علم تشخیص داده می‌شود و علم صفتی است که اقتضای مشخص شدن معلوم را دارد. پس معنی آیهی سوره حدید این است که خدا به وسیله‌ی پیامبران ظاهر و باطن، مطیعان و متمرّدان را از هم جدا می‌سازد.»^۳

وی در تفسیر آیهی «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَتَبْلُوَ

أَخْبَارَكُمْ» - محمد، آیه ۳۱ - می‌نویسد: «و ای مسلمانان، البته البته، با قید قسم می‌گویم که شما را به وسیله جهاد خواهیم آزمود تا جهادکنندگان شما را از

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۶، ص ۳۰۷.

۲- و قبله‌ای را که بر آن بودی قرار ندادیم مگر برای اینکه کسی را که از این پیامبر پیروی می‌کند از آن کس که عقب‌گرد می‌کند مشخص سازیم.

۳- همان، ص ۳۱۰.

متقاعدان، و صابران در میدان جنگ را از غیر صابران، جدا کنیم و صحت و سقم گفتارهای شما را بیازماییم.^۱ آنگاه در توضیح آیه می‌گوید: «گرچه خدا برای جدا کردن نیکان و بدان از هم نیازی به آزمایش ندارد ولیکن اگر آزمایش در کار نباشد همه‌ی مردم خود را مطیع معرفی می‌کنند و برای صدور حکم درباره‌ی آنان دلایلی در کار نیست. و اگر گفته شود که خدا به علم خود عمل کند در جواب می‌گوییم قاضی در دستگاه منظم الهی به علم خود عمل نمی‌کند، زیرا محکوم علیه به حکم صادر شده به اتکای علم قاضی قانع نیست.»^۲ و سنت آزمایش الهی برای حجت بر مردم است نه دانستن خداوند.

ارتباط حادث و قدیم:

بلاغی در بحث ربط حادث و قدیم مدعی است که با استنباط از آیات قرآن و کتاب‌های مقدس این مسئله به سادگی توسط وی حل شده است. و نظریه خود را در این رابطه چنین بیان می‌کند: «جهت اینکه تمام اشیاء نور است برای این است که نحوه پیدایش مخلوقات از خالق و ربط مخلوقات با او همچون نحوه پیدایش افکار است از انسان. و نیز همچون نحوه پیدایش کلمات است از متکلم. و لذا در قرآن کریم از مخلوقات به «کلمه - کلمات» تعبیر شده است. نظیر آیه **﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾**^۳ - سوره کهف، آیه ۱۰۹ - و همانگونه که افکار انسان بزرگ و عالی مقام، بزرگوار است «کلام الملوک، ملوک الکلام» همین‌گونه کلمات خدای بزرگ، بزرگوار و عالی و نور است.

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۶، ص ۱۵۳.

۲- همان، ص ۱۵۶.

۳- بگو اگر دریا برای [نوشتن] کلمات [آفریده‌های] پروردگارم مرکب شود پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان پذیرد، دریا به پایان خواهد رسید. هر چند مانندش را به یاری بیاوریم.

اما ظلمت امری است عارضی و لذا در قرآن کریم فرموده: ﴿يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ

النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾ - سوره بقره، آیه ۲۵۷ - یعنی: خداوند خارج می کند آنان را از نور به سوی تاریکی ها. موضوع ربط حادث به قدیم در مسئله ی آفرینش که معرکه ی آرای فلاسفه جهان واقع شده، با این مقایسه که محرر این تفسیر استنباط نموده است، به آسانی حل شده است. و لذا در تورات سفر تکوین باب اول شماره ۲۷ وارد است که: ﴿فَخَلَقَ اللَّهُ الْإِنْسَانَ عَلَى صُورَتِهِ، عَلَى صُورَةِ اللَّهِ خَلَقَهُ﴾ خدا انسان را بصورت خود آفرید. و مراد از این صورت، نه آن است که مفهوم عوام است بلکه مراد تقریب مفاهیم اراده و شنیدن و دیدن و گفتن و دانش و قدرت و حیات و ادراک و آفرینش سخن و امثال آن به اذهان است.^۱

گرایش عرفانی در حجة التفسیر

طرفداران تفسیر عرفانی با دست کشیدن از ظاهر قرآن به معنای باطنی آن پرداخته و معتقدند که اصل معنای قرآن در باطن آن خوابیده است و افراد ظاهر بین حقایق را درک نمی کنند.^۲

مبانی و اصول عرفانی که در تفسیر مورد استفاده قرار می گیرد عبارت است از: توجه به بعد توحیدی، تهذیب نفس به عنوان یکی از راه های معرفت، تعقل و تفکر، تقسیم جهان هستی به عوالم ناسوت، جبروت، لاهوت و احدیت، در عالم مفارقات حجاب وجود ندارد، امکان ارتباط با غیب وجود دارد و رسیدن به کشف و شهود و توحید.^۳

از ویژگی های تقریباً فراگیر تفسیر عرفانی جهت گیری مشخص آن به سوی تهذیب و آراسته شدن به مکارم اخلاق است. مفسران در این روش

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۵، ص ۲۹.

۲- علوی مهر، روش ها و گرایش های تفسیری، ص ۱۹.

۳- همان، صص ۲۲۲-۲۲۳.

عموماً به دنبال همین هدف و در پی آنند، که از درون قرآن وسیله‌ای برای رسیدن به آن به دست آورند.^۱

تفسیر عرفانی آیه‌ی نور:

هر چند حجة التفاسیر یک تفسیر عرفانی نیست اما نویسنده‌ی آن از سلسله‌ی دروایش نعمت‌اللهی است و جانشین شمس‌العرفا و ملقب به حجت‌علیشاه است. وی به مناسبت‌های گوناگون در تفسیر آیات قرآن به مباحث عرفانی اشاره نموده و نظرات خود را بیان کرده است.

در مقدمه‌ای بر تفسیر آیه‌ی نور از سوره‌ی نور، مفسر ابتدا به نظریات علمی جدید در رابطه با نور اشاره می‌کند. و پس از توضیح و نقد آن‌ها مفهوم نور را دارای اقسام و جنبه‌های دیگری نیز می‌داند، و در ادامه می‌نویسد: «چیزهایی که علاوه بر تحقیقات دانشمندان به دست می‌آید این است که اولاً به اتکای دید اهل‌الله و اهل‌عرفان، مبدأ تمام موجودات نور است. و ثانیاً تاریکی امری است نسبی، یعنی کمی نور نه فقدان آن. و ثالثاً نور منحصر به خورشید و آتش و رادیو و فسیل و الکتریسیته و امثال آن‌ها نیست، نور عالم خواب هم از اقسام نور است. دید پس از مرگ هم همین دید عالم خواب است. و رابعاً تمام موجودات به یک اصل و سپس به یک موجد برمی‌گردند.»^۲

بلاغی با ذکر مقدماتی در تفسیر آیه‌ی ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارُ نُورٍ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ - نور، آیه ۳۵ -

۱- معرفت، تفسیر و مفسران، ص ۳۶۹.

۲- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۵، ص ۴.

می‌نویسد: «الله، آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین است در حالی که آسمان‌ها و زمین نور است، مثل نور خدا (در خلقت) همچون چراغدانی است که در آن چراغی است، که آن چراغ در قندیلی بلورین است، که آن قندیل در درخشندگی گویی ستاره‌ای درخشان است. چراغ، از تک درخت مبارک زیتون افروخته می‌شود، همان تک زیتونی که نه طلوع دارد و نه غروب. و روغن آن تک درخت روشنایی می‌دهد و گرچه آتش به آن نرسیده باشد (برای افروختن احتیاجی به آتش ندارد) نور بالای نور است. خدا هر کسی را بخواهد به نور (نور لاهوتی) خود رهبری می‌فرماید و خدا به سود مردم مثل‌ها می‌زند و خدا به هر چیزی داناست.»^۱

بلاغی در مقدمات خود بر تفسیر این آیه می‌نویسد:

۱- ذات خدا، گاه به عنوان غیب مطلق در مدّ نظر است که به «هو» تعبیر می‌شود و گاه به عنوان مستجمع تمام صفات کمال در مدّ نظر است که به «الله» تعبیر می‌شود.

۲- آسمان‌ها و زمین و آنچه در آن‌ها و مابین آن‌هاست «نور» است. موجودات، همه روشن و در جنبش است و دمی سکون و آرام ندارد. خواه جنبش به صورت دورانی، خواه جنبش به صورت پرتابی، خواه به صورت‌های طولی و یا عرضی و یا به صورت‌های دیگر.

۳- نور، گاه ناسوتی است، گاه ملکوتی، گاه جبروتی، گاه لاهوتی (هر یک منفرداً) و گاهی بعض این مراتب با یکدیگر جمع می‌شود.

۴- عوالم نور در قوس صعود به شرح شماره‌ی سوم است و در قوس نزول عبارتست از: لاهوت، جبروت، ملکوت، ناسوت (عالم مُلک).

۵- هر انسان، واجد سه نور ناسوتی، ملکوتی و جبروتی است. یعنی تن و به عبارت دیگر بدن عنصری او از عالم ناسوت است و بدن مثالی او از عالم ملکوت است (بدن مثالی حد فاصل ما بین تن و روح است به عبارت

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۵، ص ۱۹.

دیگر تن همچون کفش، و بدن مثالی همچون جوراب، و روح همچون پاست) و روح او از عالم جبروت است.

۶- انسان‌ها بالفطره از نور لاهوتی بهره دارند ﴿الطرق الى الله بعدد أنفاس الخلق﴾ (در هیچ سری نیست که سِری ز خدا نیست) پس کافر هم بهره دارد.

۷- تفاوت انسان‌ها در تفاوت بهره از نور فطری لاهوتی است.

۸- تفاوت انسان‌ها (پس از آنچه در شماره هفتم ذکر شد) در حفظ نور فطری و نیز در تقویت و رشد دادن نور فطری است. اما کافر، نور لاهوتی فطری خود را چون حفظ نمی‌کند، به کلی از بین می‌برد و در ظلمت قرار می‌گیرد. و به عبارت دیگر نه تنها به نور لاهوتی فطری روغن نمی‌رساند بلکه در محو نور فطری تا سر حد امکان می‌کوشد ﴿ظلماتٌ بعضها فوق بعض﴾.

۹- حق تعالی در آیه‌ی نور، هر چهار «نور» را به این گونه مثل زده و تشبیه فرموده است:

الف: نور ناسوتی همچون «مشکوة» یعنی چراغدانِ نورانی است.

ب: نور ملکوتی همچون «زُجَاجَه» یعنی قندیل و به عبارت دیگر شیشه بلورین شفاف بسیار روشن و نورانی درخشان، مانند یکی از ستارگان درخشان است.

ج: نور جبروتی همچون «مصباح» یعنی چراغ است.

د: نور لاهوتی همچون «زیت» یعنی روغن آن چراغ است.

۱۰- مبدأ روغن این چراغ از کجاست؟ روغن آن چراغ از درخت مبارک زیتون است.

۱۱- درخت زیتون در کجاست؟ درخت از جایی سر نزده، درخت نه طلوع کرده و نه غروب دارد (همیشه بوده و خواهد بود) (أول بلا أول و آخر بلا آخر است).

۱۲- آتش این چراغ از کجا و چگونه است؟ روغن آن چراغ از بس نورانی است، کار شعله و آتش را انجام می‌دهد - بی‌مدد آتش - به خلاصه نور بالای نور است.^۱

آیا فقر لازمه زهد است؟

بلاغی در توضیح آیهی ﴿وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ﴾^۲ - عادیات، آیه ۸- با طرح این پرسش که آیا زهد حتماً باید با فقر و بینوایی همراه باشد؟ در پاسخ به این سوال می‌گوید: از گذشت‌های مالی پیامبر ﷺ و علی علیه السلام درباره‌ی مردم و سر بردن با زهد در دار دنیا، چنین در اذهان عکس‌العمل گذارده است که: «زهد» حتماً باید با «فقر» و بینوایی توأم باشد. و لیکن، مطلب چنین نیست که مردمان ضعیف‌العقل پنداشته‌اند.^۳

بلاغی آیهی ﴿مَنْ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾

- سوره حدید، آیه ۲۷- را در رابطه با پیروان عیسی علیه السلام و پیدایش رهبانیت در میان آنان را چنین تفسیر می‌کند: «و تابعان عیسی (یعنی رهبانان عیسوی، ترک دنیا و) رهبانیت (یعنی گوشه‌نشینی) را که از پیش خود (ابتداع و) اختراع کردند. ما بر آن‌ها مقرر نکرده بودیم فقط و فقط به طلب خشنودی خدا (ابتداع و) اختراع کردند- (زیرا خواستند از کافران فاصله بگیرند). پس، تابعان (رهبانان) حق رعایت رهبانیت را (آن‌گونه که شایسته رهبانیت بود) رعایت نکردند (زیرا، بعض دیرهای رهبانان مرکز عیاشی و فحشا شد. به علاوه، به

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۵، صص ۱۸-۱۷.

۲- و به یقین او بسیار مال دوست است.

۳- همان، ج ۷: ۲۸۷.

گناه بخشی مبادرت کردند با اینکه بخشش گناه خاص خداست. و نیز در کتاب انجیل دست بردند و تثلیث و انکار ظهور خاتم پیامبران را به مردم تلقین کردند) بالنتیجه مزد مردان و زنان راهب را که ایمان داشتند دادیم، و بسیاری از رهبانان از راه حق و صواب (دین خود) خارجند».^۱

نویسنده در ادامه مطالبی را درباره سرآغاز رهبانیت در مسیحیت و گسترش آن در جهان و نیز مخالفت اسلام با رهبانیت به دلیل مخالفت با حقوق طبیعی انسان‌ها، به نقل از معجم القرآن بیان می‌کند.^۲

مخالفت با هواهای نفسانی:

بلاغی در تفسیر آیهی ﴿فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ﴾^۳ - سوره بلد، آیه ۱۱ - اقتحام عقبه را بر خود هموار کردن رنج، طی گذرگاه سخت مخالفت هواهای نفسانی تفسیر می‌کند، که از مصادیق آن آزاد کردن غلام و کنیز از قید بردگی و خوراندن طعام در روز گرسنگی به یتیمان و بینوایان و ... در آیات بعد بیان شده است.^۴

حجة التفاسیر در تفسیر آیهی ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ

الْهَوَىٰ﴾^۵ - سوره نازعات، آیه ۴۰ - پیروی از هوای نفس را مادر تمام بیماری‌های روانی می‌داند و با اشاره به مقابله‌ی بشر با بیماری‌های عفونی به وسیله آنتی‌بیوتیک‌ها می‌نویسد: «امروز مسئله‌ی بیماری روانی به صورت یکی از عمومی‌ترین و در عین حال پیچیده‌ترین مشکلات بشریت در آمده است».^۶

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۶، ص ۳۰۸.

۲- همان، ص ۳۲۰.

۳- ولی او در آن گردنه وارد نشد.

۴- همان، ج ۷، ص ۲۳۱.

۵- و آن کس که از ایستادن [در پیشگاه عدل] پروردگارش ترسیده و نفس خود را از هوس بازداشته.

۶- همان، ص ۱۶۷.

اولوالالباب:

مفسر در شرح واژه‌ی «اولوالالباب» در آیه‌ی ۱۰ سوره طلاق به نقل از تفسیر محی‌الدین ابن عربی چنین می‌نویسد: «ألباب جمع لبّ و آن عقل خالص و خالی از شائبه‌های وهم است و با خالص نمودن قلب از آلودگی‌های صفات نفس و رجوع به فطرت به دست می‌آید. بلاغی آنگاه نظر خود را این گونه بیان می‌کند: «اختلاف انسان‌های عاقل در کارها به دلیل پاک نبودن خردهایشان از آلودگی‌هاست و اگر چنین نبود عقول مردم در جهت‌گیری‌ها، رفتارها و قضاوت‌هایشان با یکدیگر اختلاف نمی‌کردند و این یکی از پیچیدگی‌های عقلی است و خدای را برگشایش آن سپاس می‌گوییم.»^۱

جلوه‌ی الهی بر موسی ﷺ:

بلاغی در تفسیر آیه‌ی ﴿فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ

اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ - سوره نمل، آیه ۸- می‌گوید: «پس چون موسی نزدیک آتش رسید، ندا داده شد به اینکه مبارک باد کسی که در آتش است و کسی که در پیرامون آتش است و پاکست خدای، پروردگار جهانیان (از داشتن جا و محدودیت و ...)»^۲

وی آنگاه درباره عبارت ﴿مَنْ فِي النَّارِ﴾ و منظور از آن می‌نویسد: «جلوه‌ای که بر موسی در درخت شد، در نظرش آتش می‌آمده ولیکن تجلی‌ای بوده نورانی که در درختی سبز ظاهر شده است. همین آتش یا همین نور است که در سیمای خوبان به تفاوت سر می‌زند و بر شعاع خود می‌افزاید تا به حد نصاب استعدادهای محل برسد. و پس از رسیدن به حد کمال کم کم از شعاع خود

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۷، ص ۴۰.

۲- همان، ج ۵، ص ۷۷.

می‌کاهد تا به کلی دامن برچیند و برود. بنابراین تجلی نور الهی بر خاک ابدان بشری از روز پیدایش بشر تاکنون بوده و ادامه خواهد داشت تا انقراض نسل بشر. عشق، از مشاهده این نور به پا می‌شود و نور به پا می‌کند. این نور مشهود هر کس نیست، بسا کسی سال‌ها در جوار آن نور زندگی می‌کند و نمی‌بیند و کسی دیگر با یک نظر آن را می‌بیند ولیکن در عین حال از این نور چون دامن برمی‌چیند در حقیقت عشق به رنگ است. پس چه باید کرد؟ باید به نور آفرین توجه کرد یعنی به تجلی‌کننده‌ی همه حُسن‌ها، نه به محل تجلی غلط‌انداز. شما خود فکر کن که اگر موسی دامن همان درخت محل تجلی را می‌چسبید (همان درختی که بامدادان نور از آن دامن برچید و رفت) غیر از بت پرستی اسمی و محملی دیگر داشت؟ البته موسی می‌دانست که آن درخت چندی دیگر دستخوش خشکی و فنا می‌شود و لذا درخت را به حال خود گذارد و با توجه به جلوه، راه مصر را در پیش گرفت.^۱

معراج پیامبر:

بلاغی در تفسیر آیه **﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ﴾** می‌نویسد: «سپس در شب معراج نزدیک شد، پس (وجودش به قوس وجوب) در آویخت آنگاه فاصله به اندازه دو قوس شد (از دو قوس که هر یک ۱۸۰ درجه است یک دایره پیدا می‌شود و چون وتر دو قوس را نصف کنیم، مرکز دایره به دست می‌آید. و مراد از دو قوس، قوس امکان و قوس وجوب است. بنابراین، محمد ﷺ در مرکز این دو دایره قرار گرفت که سر حد قوس امکان و سر حد قوس وجوب است). بلکه، نزدیکتر (یعنی قوس امکان یک سره برداشته شد و پیامبر ﷺ در قوس وجوب فانی شد و خدا ماند و بس).»^۲

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۵، صص ۹۴-۹۳.

۲- همان، ج ۶، ص ۲۴۵.

تداعی معانی:

بلاغی در مورد برخی از آیات قرآن نکاتی را بیان می‌کند که می‌توان آن را یک نوع تداعی معانی دانست. صاحب حجة التفاسیر اشاره به سرنوشت قارون در آیات ۷۶-۸۴ سوره قصص را نوعی هشدار به اهل مکه می‌داند که دین اسلام را برای رسیدن به مال دنیا ترک نکنند. وی می‌نویسد: «قارون بر منصب نبوت موسی و هارون حسد برد و از پرداخت زکات امتناع نمود همانگونه که اهل مکه بر منصب نبوت پیامبر ﷺ حسد بردند و از ترس اموالشان اسلام نیاوردند.»^۱

وی در جای دیگر بیان چهار موضوع شتر، آسمان، کوه و زمین در سوره غاشیه را زنگ خطری برای کفار عهد پیامبر ﷺ دانسته و آن را اشاره‌ی ضمنی می‌داند به معذب شدن قوم صالح (پی‌کننده‌ی شتر صالح) و معذب شدن دیگر اقوام به صیحه آسمانی و معذب شدن قوم ثمود که خانه‌های خود را در کوه تراشیده بودند و معذب شدن قارون که زمین او را بلعید.^۲

در تفسیر آیات ابتدای سوره تین هر یک از نام‌های انجیر و زیتون و طورسینا و مکه را تداعی‌کننده یک معنا می‌داند و می‌نویسد: «قسم به انجیر (همان انجیری که انسان را به یاد عهد آدم ابوالبشر و حوا علیهما السلام می‌اندازد که در بهشت پس از مقدمه‌ی کوتاهی لباس‌هاشان از تنشان ریخت و خود را به ناچار با برگ انجیر پوشانیدند) و قسم به زیتون (همان زیتونی که انسان را به یاد عهد نوح، شیخ المرسلین ﷺ - آدم دوم - می‌اندازد که در اثر نافرمانی مردم، طوفان حکمفرما شد و چون مدتی بر آن گذشت، نوح ﷺ از کشتی، کبوتری بیرون فرستاد تا خبری از وضع طوفان بیاورد، و چون کبوتر برگشت، برگ زیتونی به منقار گرفته و

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۵، ص ۱۱۳.

۲- همان، ج ۷، ص ۲۲۱.

مراجعت نمود، و نوح و همراهان آگاهی یافتند که آب فرو نشسته. زیرا، درخت زیتون سر از آب به در کرده بود.) و قسم به طور سینا ا همان کوه سینا که انسان را به یاد عهد فراعنه و مظالم آنان و اقدامات موسی کلیم‌الله برای نجات بنی‌اسرائیل و دریافت وحی (و نزول تورات) در کوه سینا می‌اندازد، و قسم به این شهر جای امن و امان (یعنی شهر مکه معظمه که انسان را به یاد اولین بنای خانه‌ی خدا به دست آدم ابوالبشر ﷺ و به یاد تجدید خانه توحید بدست شیخ الانبیا ابراهیم ﷺ با کمک اسماعیل بن ابراهیم جد پیامبر ختمی مرتبت ﷺ و به یاد تولد سر سلسله کاینات حضرت محمد ﷺ خاتم پیامبران و به یاد نزول بزرگترین و آخرین امانت خدا یعنی قرآن کریم در این شهر می‌اندازد). بلاغی این چهار موضوع را به عنوان چهار سربند تاریخ جهان بشریت معرفی می‌کند.^۱

گرایش اجتماعی در حجة التفاسیر

تفسیر اجتماعی قرآن یکی از گرایش‌های تفسیری در عصر جدید است. که به تفسیر آیاتی از قرآن که مسائل اجتماعی را بیان می‌کند می‌پردازد. مفسر با تدبیر در آیات قرآن روش درمان مشکلات اجتماعی زمان خویش را جستجو می‌کند و پاسخ شبهه‌های تازه را می‌جوید.

آثار اجتماعی عبادت:

بلاغی به جنبه‌های اجتماعی آیات قرآن توجه نموده و به مناسبت‌های گوناگون به تشریح آن‌ها پرداخته است. وی برخی از فرامین عبادی قرآن را نیز دارای جنبه‌های اجتماعی می‌داند که برای دوام جامعه تشریع گردیده است. وی در بیان جنبه‌های اخلاقی و اجتماعی روزه می‌نویسد:

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۷، ص ۲۶۴.

«اسلام در مسئله‌ی روزه به جنبه‌های اخلاقی که ضامن بقای اجتماع و موجب تحکیم پیوندهای اجتماعی است، توجه خاصی مبذول داشته است. طبع جامعه و اصولاً موجودیت آن نیاز شدیدی به دو اصل کلی دارد، یکی اعتماد عمومی و دیگر مهر و محبت عمومی. در مسئله‌ی روزه نیز حداکثر استفاده را در راه وصول به این هدف مقدس نموده است. پیغمبر اسلام ﷺ می‌فرماید: پنج چیز، روزه را از بین می‌برد: ۱- دروغ ۲- غیبت ۳- سخن‌چینی ۴- قسم دروغ ۵- نگاه به شهوت. اینها عوامل بر هم زننده اعتماد و محبت و عفت اجتماعی است. و پیغمبر اسلام ﷺ می‌کوشد تا در پرتو دستور روزه و با مداومت یک ماهه آن، این عادت را در مردم به وجود آورد که هیچگاه گِرد دروغ و غیبت و سخن‌چینی و سایر اموری که ضربه به اعتماد و محبت اجتماعی می‌زند نگردند.»^۱

عدالت در جامعه:

بلاغی دنیای عصر ظهور حضرت رسول ﷺ را پر از آشوب و هرج و مرج و روابط ظالمانه، بی‌دینی و عقاید باطله و رسوم جاهلانه می‌داند که پیامبر اسلام بر اساس قرآن به اصلاح جامعه و از جمله اصلاح رسوم اجتماعی و برخوردهای ظالمانه با زنان و دختران و اصلاح روابط خانوادگی، تنظیم و اصلاح امور اقتصادی و تحریم ربا، تنظیم امور مالی جامعه، دستورات بهداشتی و تحریم خوراکی‌های پلید و زیاده‌روی نکردن در خوردن و آشامیدن و تعیین آداب و حدود و قیود برای خوردن و آشامیدن و ذبح حیوانات و ... پرداخت.^۲

یکی از سرفصل‌های دعوت پیامبران دعوت به برپایی عدل بوده است و عدل، در زندگی اجتماعی مفهوم پیدا می‌کند.

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۱، صص ۱۲۸-۱۲۷.

۲- همان، ج ۱ مقدمه، صص ۶۵-۶۰.

بلاغی در تفسیر آیهی ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يُعْظِمُ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾^۱ - سوره نحل، آیه ۹۰ - آن را جامع آسایش دنیا و آخرت برای انسان‌ها توصیف می‌کند.^۲

وی در تفسیر سوره‌ی مطففین شأن نزول آیه را اوضاع نابسامان توزین و پیمانه‌ی مواد غذایی از سوی فروشندگان می‌داند.^۳ و در ادامه می‌نویسد: «قرآن کریم برای تثبیت اصل عدل و داد هر کجا نقطه‌ی مخالفی دیده است به مبارزه با آن قیام فرموده است. از جمله مظاهر عدل و داد و حیف و میل، ترازو و پیمانه است.»^۴

حقوق افراد جامعه:

اسلام در احقاق حقوق پایمال شده افراد جامعه از جمله بردگان، یتیمان و زنان و دیگر اقشار تحت ستم، اقدامات مؤثری انجام داده است، که نشانه‌های آن در آیات قرآن به خوبی قابل مشاهده است. بلاغی نیز در تفسیر خود به مناسبت‌های گوناگون به شرح نحوه‌ی رفتارهای ظالمانه‌ی دوران جاهلیت و چگونگی مبارزه‌ی قرآن با آن‌ها پرداخته است. یکی از اصول دعوت اسلام برابری انسان‌ها از هر نژاد و طبقه است.

بلاغی در تفسیر آیهی ﴿فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ هُم وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَتْنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حِجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾ - سوره شوری، آیه ۱۵ -

۱- همانا خدا به عدالت و احسان و انفاق برخویشان فرمان می‌دهد، و از فحشا و کار ناپسند و ستمگری نهی می‌کند، [و] پندتان می‌دهد، شاید تذکر بیابید.

۲- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۴، ص ۴۲.

۳- همان، ج ۷، ص ۱۹۰.

۴- همان، ج ۱، ص ۱۹۴.

می‌نویسد: «پس ای پیامبر، به سوی همان دینی که خدا تشریع فرموده و پیامبران را درباره‌ی آن توصیه فرموده است و درباره‌ی آن کارشکنی می‌کنند مردم را دعوت کن. و در دعوت خود مطابق امری که به تو شده است پافشاری کن و ثابت قدم باش و هواهای نفسانی باطل مشرکان را (که به تو پیشنهاد داده‌اند که اگر از دین خود برگردی نصف دارایی خود را به تو می‌بخشیم و دختر خود را به نکاح تو در می‌آوریم و یا فقرا و مساکین را از نزد خود بران تا ما که از توانگران هستیم به نزد تو بیاییم و گوش به سخنان تو بدهیم) پیروی مکن و به آن‌ها بگو که به کتاب‌هایی که خدا فرو فرستاده است ایمان دارم و مأموریت دارم که میان بشر عدل و مساوات کنم (تمام طبقات از هر نژاد به دین اسلام دعوت کنم و کسی را محروم نسازم خواه مشرک و خواه ملحد و خواه اهل کتاب و خواه غنی و خواه فقیر. و عدل حکم می‌کند که) خدا هم پروردگار ماست و هم پروردگار شما. (عدل حکم می‌کند که) از آن ماست مزد کردارهای ما و از آن شماست مزد کردارهای شما (خوب یا بد هر کردار دامنگیر مرتکب آن است.) (و عدل حکم می‌کند که بر شما حجت تمام کنم و) حجتی میان ما و شما ناگفته نمانده است. خدا همه‌ی ما را در روز قیامت برای رسیدگی به حساب جمع می‌کند و بازگشت همه به سوی اوست (و او بین ما حکم می‌کند، به راستی و درستی. پس به پا شدن قیامت و جمع‌آوری مردم و محاسبه و بودن سر و کار مردم با یک حاکم عادل و دادن مزد کردارها خواه خوب و خواه بد همگی به حکم عدل است.)»^۱

بلاغی در تفسیر آیه‌ی ۲ سوره‌ی نساء ﴿وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَبْدَلُوا الْحَبِثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا﴾ می‌نویسد: «در عهد جاهلیت در اموال یتیم هر گونه که می‌خواستند تصرف می‌نمودند و از جمله گوسفندان لاغر خبیث خود را با گوسفندان فربه طیب یتیم عوض می‌کردند.

وقتی که اسلام آمد دستور داد که قبل از بلوغ یتیم بر ایشان سخت مگیرید و از اموالشان به ایشان بدهید. و هنگامی که بالغ شدند و رشد مالی داشتند تمام اموالشان را به ایشان تسلیم کنید. اموال یتیم بر شما حرام است. با مال حلال خودتان بدل مکنید و اموال خوب یتیم را با اموال پست خود مخلوط نکنید و مخورید. البته خوردن مال یتیم و خیانت در آن، «حوب کبیر» است یعنی گناهی بزرگ است.^۱

وی در تفسیر آیه ۳ سوره نساء به نقل از تفسیر کاشفی می‌نویسد: «در عهد جاهلیت اگر دختری یتیم در زیر نظر و تحت اداره‌ی آن‌ها بود او را به زنی می‌گرفتند و با او رفتار مقرر با زنان را روا نمی‌داشتند و به نظر تحقیر به او نگاه می‌کردند. و چون ازدواج با او غالباً برای طمع در اموالش می‌بود اموالش را تصرف می‌کردند. لذا دستور آمد که اگر دختر یتیمی در دامن تربیت شما بود و ولایت مالی او تعلق به شما داشت و نتوانستید در نکاح و مهر و اموال او عادلانه رفتار کنید او را ندیده بگیرید و آزاد بگذارید و با زنان دیگر که می‌پسندید ازدواج کنید.»^۲

بلاغی درباره به رسمیت شناختن، و حکم اسلام در مورد مالکیت زنان بر مهر خود می‌گوید: «چون مردی، دختری و یا زن بی‌شوهری را شوهر می‌داد، مهرش را خود می‌گرفت و به آن دختر و یا زن نمی‌داد، حق تعالی در آیه ﴿وَأَوْآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً﴾^۳ - سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۴ - مردم را از این عمل نهی فرمود و بالجمله به موجب آیه‌ی مذکور، مهر زنان را باید به خودشان داد.»^۴

حجة التفاسیر در مقدمه‌ای بر تفسیر آیه‌ی ۷ سوره‌ی نساء می‌نویسد: «در عهد جاهلیت به زنان میّت و اولاد خردسالش گرچه پسر هم بود چیزی نمی‌دادند و فقط به مردان بزرگ ارث می‌دادند و می‌گفتند: ارث را باید به کسی داد که اسب

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۲، ص ۸.

۲- همان، ج ۲، ص ۹.

۳- و مهر زنان را با طیب خاطر به آنان بدهید.

۴- همان، ص ۱۱.

سوار شود و جنگجو باشد و غنیمت به دست آورد. تا این که آیهی ﴿لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرُ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا﴾ - سوره نساء، آیه ۷ - نازل شد که: برای مردان بهره‌ای است (خواه خردسال و خواه بزرگسال) از مالی که پدر و مادر و خویشاوندان نزدیک باقی گذارند. و برای زنان (نیز) بهره‌ای است از مالی که پدر و مادر و خویشاوندان نزدیک باقی گذارند از آنچه کم باشد از مال، یا بسیار باشد، بهره‌ی واجب کرده شده است.^۱

بلاغی همچنین در تفسیر آیهی ﴿وَلْيَسْتَفْتُوْكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيْكُمْ فِيْهِنَّ وَ مَا يَمْلِكُ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَاىِ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُوْنَهُنَّ مَا كَيْبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُوْنَ اَنْ تُنْكِحُوْهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِيْنَ مِنَ الْوُلْدَانِ وَاَنْ تَقُوْمُوا لِلْيَتَاىِ بِالْقِسْطِ وَ مَا تَفْعَلُوْا مِنْ خَيْرٍ فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِهِ عَلِيْمًا﴾ - سوره نساء، آیه ۱۲۷ - بیان می‌کند: «و ای پیامبر، درباره زنان از تو فتوی می‌طلبند بگو: خدا درباره زنان شما را فتوی می‌دهد و آنچه (فتوی داده می‌شود و) خوانده می‌شود بر شما، در کتاب (یعنی قرآن) است. ۱- درباره زنان یتیم همان‌ها که (سابقاً یتیم بوده‌اند و بالغ شده‌اند و) به آنان نمی‌دهید آنچه را که برای ایشان واجب کرده شده است (از آزادی در ازدواج و در اختیار ایشان گذاشتن اموالشان) و رغبت ندارید که با آنان ازدواج کنید. ۲- درباره فرزندان عقب مانده، (خواه پسر که جنگجو نباشد و خواه دختر که ارث به آنان نمی‌دهید). ۳- و اینکه برای یتیمان تعهد (در حال و مال و ارث آنان) کنید به انصاف و عدل، و آنچه از نیکویی می‌کنید پس البته خدا به آن داناست.»^۲

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۲، ص ۱۴.

۲- همان، صص ۷۸-۷۹.

ازدواج و طلاق:

بلاغی در تفسیر آیه‌ی ۲۷ سوره قصص ضمن بیان روایاتی درباره‌ی اهمیت ازدواج و تشکیل خانواده، در مورد پیشنهاد شعیب به موسی علیه السلام برای ازدواج با یکی از دخترانش و استخدام او برای هشت یا ده سال می‌نویسد: «حضرت شعیب پیغمبر دید، برای اصلاح حال موسی دو چیز لازم است، یکی همسر و دیگری تأمین معاش، لذا حضرت شعیب هر دو را به یک بار فراهم فرمود.»^۱

صاحب حجة التفاسیر در مقدمه‌ای بر تفسیر آیات ابتدای سوره طلاق می‌نویسد: «طلاق و فراق بین زن و شوهر حلال است ولی از حلال‌هایی که پسندیده نیست، اما باید گفت: که اگر عدم توافق بین زن و شوهر سطحی باشد و عمیق و ریشه‌دار نباشد تشریع حدود و قیود پنج گانه از شرط طهر غیرمواقع و حضور دو شاهد عادل در هنگام اجرای صیغه‌ی طلاق و عده و نگاهداری زن در منزل عهد زناشویی در ایام عده و پرداخت مطالبات و خرج ایام عده، راه را برای التیام مجدد باز گذاشته است. و اگر زندگانی طرفین اصلاح‌پذیر نباشد و غیرقابل تحمل باشد همین طلاق مبعوض موجب سعادت و راحتی است، زیرا اگر کار به آنجا برسد که پای هتک حرمت و انتحار و قتل یکی از طرفین و یا هر دو در کار بیاید چه امری بهتر از طلاق می‌توان دانست. بلی، ممکن است به طور موقت مشکلاتی زود گذر در معاش و یا در منزل و یا در مورد سرپرست و یا در اقناع روابط جنسی پیش آمد بکند، ولی علاج همه این‌ها همان چشم داشت به خدا و توکل به اوست.»^۲

رسم‌های غلط زندگی زناشویی:

بلاغی درباره‌ی حقوق متقابل زندگی زناشویی به نکته‌ی جالبی اشاره کرده است. وی در تفسیر آیه‌ی ۱۲۸ سوره نساء می‌نویسد: «قبلاً (آیات ۳۴

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۵، ص ۱۰۳.

۲- همان، ج ۷، ص ۱۰۳.

و ۳۵ همین سوره) حکم نشوز (سرپیچی از وظایف زندگی مشترک) از سوی زنان بود، و اکنون حکم نشوز شوهران بیان می‌شود. آنگاه در تفسیر آیهی ﴿وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ مُحْسِنًا وَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾ - سوره

نساء، آیه ۱۲۸- می‌گوید: «و اگر زنی ترسید از شوهرش سرباززدنی از انجام وظایف شوهری را و یا روگردانیدنی از مجالست و مکالمت با او و تمایل به غیر راه، پس هیچ گناهی بر آن دو نیست که بین خودشان سازش کنند، به نوعی از سازش (به گذشتن زن از بعض حقوق زوجیت از نفقه یا کسوه و یا خوابیدن چهار شب، یک شب و یا تماس هر چهار ماه یک بار و امثال آن‌ها) و سازش (و آشتی) خوب است، ولی افراط در نفوس، حضور و غلبه دارد [شوهران به زنان گذشت نمی‌کنند و زنان به شوهران گذشت نمی‌کنند]. و اگر نیکو کاری کنید و از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید، پس البته خدا به کرداری که می‌کنید آگاه (و خوب، با خبر) است.»^۱

یکی از رسوم جاهلی، طلاقِ ظهار بود. که فرد با گفتن «إِنِّي كَظْهَرٍ أُنْتِ» به همسر خود، او را همانند مادر خود حرام همیشگی می‌شمرد. قرآن در آیات ابتدای سوره مجادله و آیهی ۴ سوره احزاب، این رسم جاهلی را باطل داشته است. و برای آن کفارهی آزاد کردن یک بنده و در صورت ناتوانی دو ماه روزهی پیاپی و در صورت ناتوانی اطعام شصت مسکین قرار داده است.^۲

اهل مدینه در عهد جاهلیت و در آغاز اسلام رَوِّیه‌شان چنین بود که اگر مردی وفات می‌کرد و وی زنی داشت پسر آن مرد که از زن دیگرش بود یا خویش مرد، از غصبه‌ی او بود، می‌آمد و جامه‌ی خود را بر آن زن می‌افکند و

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۲، صص ۷۹-۸۰.

۲- همان، ج ۵، ص ۱۸۰.

دیگر وی از خود زن و یا دیگری آحق بود اگر می‌خواست با او بدون مهر ازدواج می‌کرد و اگر می‌خواست به دیگری شوهر می‌داد و مهر او را می‌گرفت ولی به آن زن نمی‌داد. و اگر می‌خواست مانع شوهر کردن آن زن می‌شد و او را تحت فشار قرار می‌داد تا آنچه از میّت ارث برده است، بدهد یا بمیرد تا ارث آن زن را ببرد. بلاغی پس از بیان شأن نزولی در مورد رسم جاهلی یاد شده آیهی ۲۲ سورهی نساء را تحریم‌کنندهی این رسم ناپسند می‌داند.^۱

رفتار با غلامان و کنیزان:

بلاغی درباره گرامی داشتن غلامان و کنیزان در اسلام، با اشاره به آیه ۳۳ سورهی نور می‌نویسد: «در اصطلاح قرآن کریم و اسلام از غلام و غلامان و کنیز و کنیزان به ترتیب به قتی، فتیان، فتیّه، فتاة و فِتیات تعبیر شده است و کلمه فتا به معنی جوان و بخشنده و بزرگوار است. بنابراین بهترین القاب به این صنف از بشر داده شده است.»^۲

قرآن در آیهی ۳۲ سورهی نور به همسر دادن غلامان و کنیزان که شایستگی ازدواج داشته باشند، فرمان داده است. قرآن همچنین در جهت آزادی غلامان و کنیزانی که درخواست آزادی را دارند به مالکانشان توصیه می‌نماید تا در صورتی که شایستگی دارند با کمک مالی خود نسبت به آزادی آنان اقدام کنند.

بلاغی در تفسیر آیهی ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الْكِتَابَ يَمْلَكُكُمْ أَيْمَانُكُمْ

فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتَوْهُمْ مِنْ مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ﴾ - سورهی نور، آیهی ۳۳ - می‌نویسد: «کسانی که به ملکیت شما در آمده‌اند (از غلامان و کنیزکان) و طلب مکاتبه می‌کنند (یعنی به اقساط، مالی بدهند که آزاد شوند) پس با آنان مکاتبه کنید اگر در آنان شایستگی بدانید. و از مال خدا که به شما داده است به متقاضیان مکاتبه بدهید (که بتوانند خود را باز خرید کنند).»^۳

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۲، ص ۲۵.

۲- همان، ج ۵، ص ۲۹.

۳- همان، ص ۱۶.

قرآن همچنین از وادار کردن کنیزان با تقوا به زنا نهی فرموده است. بلاغی در تفسیر آیهی ﴿وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنِ ارْتَدْنَ تَخَصُّصًا لِّتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهْنَهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ - سوره نور، آیه ۳۳ - می‌گوید: «و کنیزان خود را اگر اراده‌ی پرهیز از زنا دارند، به طمع اینکه مال زندگانی (زودگذر) دنیا را به دست بیاورید بر زنا اکراه مکنید. و هر کس آن کنیزان را اکراه کند پس البته خدا از پس اکراه کنیزان آمرزگار است (آن کنیزان را می‌آمرزد) و مهربان است (و گناه بر گردن اکراه‌کننده است).»^۱

وی آنگاه به نقل از کتاب عیون الاخبار ابن ابی أصبیعه می‌نویسد: «عمر ابن الخطاب گفته: ﴿لَا تُكْرِهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الرَّجُلِ الْقَبِيحِ فَانَّهُنَّ يَحِبْنَ مَا حَتُون﴾ بنابر گفته‌ی عمر معنی آیه این است، که کنیزکان خود را مجبور به شوهر کردن با مردان زشت نکنید، زیرا آنان هم آنچه را شما دوست می‌دارید دوست می‌دارند، و تزویج با مرد زشت منجر به زنا می‌شود.»^۲

بلاغی در تفسیر آیهی ۱۴ سوره جاثیه با تفسیری خاص، بر اساس حدیثی از پیامبر ﷺ عبارت ﴿لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ﴾ را به کسانی که امید به روزگار خوش ندارند، تفسیر می‌کند:

«قَوْلُ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِحِزِّي قَوْمًا يَأْكُلُوا وَيَكْسِبُونَ»

- سوره جاثیه، آیه ۱۴ - (چون از پیامبر ﷺ پرسش شد درباره طرز رفتار با کسانی که امید به روزگار خوش ندارند، مانند غلامان و کنیزان و خدمتکاران و زندانیان و یتیمان و بینوایان و بیماران صعب‌العلاج و دیوانگان و بعضی زنان و دختران، خدا در جواب فرمود: ای پیامبر، بگو: از گناهان و تقصیرهای کسانی که به روزهای (راحتی و خوشی) خدا امید ندارند بگذرند، تا (اگر از لغزش این

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۲، ص ۱۶.

۲- همان.

اشخاص در گذشتند) خدا از لغزش‌های آنان درگذرد و عاقبت، خدا هر قومی را بر طبق کاری که می‌کنند جزا می‌دهد.^۱

مبارزه با رسوم جاهلی:

«یکی از اقدامات اسلام، مبارزه با رفتارهای ناپسند و رسوم باطل جاهلی جامعه است. یکی از این رسوم به «خُمس» موسوم است که قریش و کِنانه و جَدیله و تابعین آن‌ها در عهد جاهلیت به خُمس ملقب بودند. خُمس مقرراتی در حج داشتند از جمله غذاها که حُجَّاج از حِلّ به حرم می‌آوردند، تحریم کرده بودند. و در عرفات وقوف و افاضه نمی‌کردند ولی مردم، مأمور به وقوف و افاضه بودند. و از جمله حاجیان، در اولین طواف باید لباس از خُمس بگیرند و در آن طواف کنند، اگر چنین لباسی بدست نمی‌آوردند برهنه طواف می‌کردند. و اگر کسی حاضر نمی‌شد که برهنه طواف کند و در لباس‌های خودش طواف می‌کرد پس از طواف آن لباس را به دور می‌انداخت و احدی در آن تصرف نمی‌کرد. قرآن کریم کلیه مقررات خُمس را باطل کرده است.»^۲

گرایش علمی در حجة التفاسیر

منظور از تفسیر علمی همان توضیح دادن آیات قرآن به وسیله‌ی علوم تجربی است.^۳

هدف این شیوه‌ی تفسیری آن است که نشان دهد قرآن - که سخن حق است - حاوی اشاراتی است گذرا بر بسیاری از اسرار طبیعت که علم به تازگی آن را کشف کرده یا در آستانه‌ی کشف آن است. روشنفکرانی که در کنار قرآن به علوم جدید هم توجه داشته‌اند به این سو روی آورده‌اند تا

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۶، ص ۱۲۸.

۲- همان، ج ۲، ص ۲۴۸.

۳- رضایی، درآمدی بر تفسیر علمی قرآن کریم، ص ۲۷۴.

روشن کنند دین با علم هماهنگ است.^۱ و بدین طریق یکی از وجوه اعجاز قرآن را اثبات کنند و رمز بقا و جاودانگی این کتاب الهی را نشان دهند.^۲

در این شیوه‌ی تفسیر چندگونه عمل شده است یا می‌تواند عمل شود:

۱- استخدام علوم مانند فلسفه، منطق، علوم تجربی برای روشن کردن مطالب آیات قرآن و اثبات الهی بودن آن که در نهایت منجر به اثبات اعجاز قرآن می‌گردد.^۳

۲- تطبیق آیات قرآن با علوم و تحمیل علوم بر ظواهر قرآنی، در این مورد بعضی سعی کرده‌اند کشفیات و نتایج تئوری‌های علمی را با آیات قرآن تطبیق دهند.^۴

۳- استخراج علوم از ظواهر قرآن، که بعضی از مفسران خصوصاً در گذشته سعی می‌کردند که تمام علوم را از آیات قرآن به دست آورند. از این رو علومی مانند ریاضی، تاریخ، ستاره‌شناسی و طب را به آیات قرآن نسبت می‌دادند و با تکلف از آیات قرآن استخراج می‌کردند که در نتیجه به تأویل غیرمعتبر منتهی می‌شد.^۵

نویسنده‌ی حجة التفاسیر به مناسبت‌های گوناگون در تفسیر خود به بحث درباره‌ی آیات قرآن از دیدگاه علوم جدید پرداخته است. گاهی به اهمیت آب در خلقت از دیدگاه قرآن و علم می‌پردازد، به علم هیئت از دیدگاه دانشمندان قدیم و جدید اشاره می‌کند، پیش‌بینی قرآن در کشف وسایل نقلیه جدید در آینده را به عنوان معجزه بیان می‌کند، بعضی از آیات قرآن را نشانه‌ی وجود موجودات زنده در کرات دیگر می‌داند. و آیات دیگری را دلیل باطل بودن قانون بقای ماده و انرژی می‌شمارد.

۱- معرفت، تفسیر و مفسران، ج ۲، ص ۴۶۷.

۲- همان، ص ۴۶۸.

۳- رضائی، درآمدی بر تفسیر علمی قرآن کریم، ص ۱۰۵.

۴- همان، ص ۱۰۶.

۵- همان، ص ۱۰۷.

در ادامه به برخی از نمونه‌های تفسیر علمی حجة التفاسیر اشاره می‌کنیم:

بلاغی در تفسیر آیات ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ - بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾^۱ -

سوره الرحمن، آیه ۲۰-۱۹- می‌گوید: «بخشایشگر دو دریا را به هم راه داده، که با هم تماس بگیرند و میان آن دو مانعی است (از خود آب) که یکی از این دو به دیگری شوریده نمی‌شود.» وی آنگاه می‌نویسد: «دریا طبقه به طبقه است و هر طبقه یک حکمی دارد از حیث وزن آب و مزه‌ی آب و خواص آن و جانورانی که در آن زندگی می‌کنند. و در عین حال که دیواری حائل نیست، اهل طبقه بالا به زیر و طبقه پایین به بالا نمی‌روند. علاوه بر آن گُلَف استریم که یک جریان قوی آب گرم است که وارد آب سرد اقیانوس اطلس می‌شود و به چند شاخه تقسیم می‌شود. شاخه‌ی شمالی این جریان نیمکره شمالی را از حمله یخ مصون می‌دارد و شاخه‌ی مرکزی آن هوای اروپا را معتدل می‌کند. و امکان رشد تمدن را در آن قاره فراهم می‌سازد. و شاخه‌ی جنوبی آن به غرب آفریقا می‌رود.»^۱

آنگاه به دلیل اهمیت دادن قرآن کریم به آب می‌پردازد و چنین می‌گوید: «علاوه بر آب‌هایی که به صورت اقیانوس‌ها و دریاها و دریاچه‌ها در سطح زمین وجود دارد، قسمت عمده‌ی بدن انسان و حیوانات و نباتات را آب تشکیل می‌دهد. ۶۷ در صد بدن یک انسان معمولی آب است. در نوزاد این میزان، به ۷۷ در صد می‌رسد، و ۹۷ در صد جنین را آب تشکیل داده است. حتی در خون انسان نیز آب وجود دارد، و پنج در صد آب بدن در خون است. میزان آب در برخی نباتات خیلی بیشتر است، و نسبت آب موجود در بعضی میوه‌ها مانند خیار، تا صد در صد می‌رسد. و با این ترتیب همه‌جا و همه‌چیز آب است.»^۲

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۶، ص ۲۸۶.

۲- همان، ص ۲۸۸.

بلاغی از آیات ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ﴾^۱ - سوره هود، آیه ۷ - و آیهی ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾^۲ - سوره انبیاء، آیه ۳۰ - نتیجه گیری می کند که عرش، یعنی تخت آفرینش، در این عالم حیات روی آب گذارده شده است.^۳

بلاغی در تفسیر آیهی ﴿أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۴ - سوره ملک، آیه ۲۲ - می نویسد: «آیا کسی که راه می رود در حالی که به روی نگونسار است (مانند حیوانات و کسی که اهل تفکر در حقایق عالم نیست)، راه معرفت را بیشتر تشخیص می دهد یا کسی که سربلند راه می رود و جوانب حقایق عالم را نگاه می کند و پویای راه راست است؟

وی در ادامه می گوید: در سورهی نور از قرآن کریم آیهی ۴۵ فرموده: ﴿وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۴ - سوره نور، آیه ۴۵ - حاصل آیهی سورهی نور این است که خدا هر جنبندهای را از آب آفریده است. و این جنبندگان موجود، سه دسته اند:

- ۱- دسته ای بر شکم خود راه می روند.
- ۲- دسته ای بر روی دو پا راه می روند.
- ۳- دسته ای بر روی چهار (بدون ذکر موضوع دست و پا) راه می روند.

۱- و اوست که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید، درحالی که عرش او بر آب بود.

۲- و هر چیز زنده ای را از آب آفریدیم پس آیا ایمان نمی آورند؟

۳- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۷، ص ۸۴.

۴- و خدا هر جنبندهای را از آبی (نطفه ای) آفرید؛ پس برخی از آن ها بر روی شکم راه می رود و برخی از آن ها بر روی دو پا راه می رود و برخی از آن ها بر روی چهار [پا] راه می رود. خدا هر چه بخواهد می آفریند. بی گمان خدا بر هر چیزی تواناست.

و بعد فرموده که خدا جنبنده‌هایی خلقت می‌فرماید که راه رفتن آن‌ها به شکل دیگر است.

اما حاصل آیه‌ی ۲۲ سوره‌ی ملک این است که اولاً حیوانات در راه رفتن دیدشان رو به طرف زمین است و انسان دیدش رو به جلو و راست و چپ است. و ثانیاً حیوانات در راه رفتن، سر و مؤخره‌شان افقی در هوا و فضا است و انسان در راه رفتن، سر و مؤخره‌اش، عمودی در هوا و فضا است. اما اشجار و نباتات سرشان در داخل زمین است و پاهایشان رو به هوا و فضا است (کاملاً بر عکس انسان) و چون این گونه مباحث در تورات و انجیل نیست و مسیحیان به جز چند نفری از قرآن اطلاع ندارند، لذا داروین مسیحی بی‌خبر از مکانیسم آفرینش، خود و بسیاری را با موهومات تراوش شده از مغز علیش، همراه ساخت.^۱

بلاغی آیه‌ی ﴿الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى - وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى﴾ - سوره اعلی،

آیه ۳-۲- را چنین تفسیر می‌کند: «همان پروردگاری که چیزی را آفرید پس (به حال خود نگذارد بلکه) آن چیز را به صلاح آورد و همان پروردگاری که وسایل صلاح و آسایش آن چیز را به او داد (و به سامان آورد) و بعد از آن او را به راه استفاده از آن وسایل (یا به طریق تسخیر یا به طریق تعلیم) رهبری کرد.» آنگاه ضمن انتقاد از کسانی که برخی از اعضای بدن انسان را زاید می‌دانند به فواید اعضایی چون آپاندیس و .. می‌پردازد و نمونه‌ای از به سامان آوردن را، در مورد نابینایان مثال می‌زند که خدا به آنان که از چشم محروم شده‌اند هوش اضافی عنایت فرموده که جبران ضایعه را بنماید.^۲

بلاغی در تفسیر آیه‌ی ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَلْقٍ

غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ قَاتِي تُؤَفَّكُونَ﴾ - سوره فاطر، آیه ۳- روزی‌های آسمانی را چیزهایی مانند نور و هوا و اکسیژن، آب و روزی‌های

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۷، صص ۶۴-۶۵.

۲- همان، ج ۷، صص ۲۱۴-۲۱۲.

زمینی را به جمادات نظیر غذاها و داروهای شیمیایی و نباتات و حیوانات تفسیر می‌کند و می‌نویسد: «ای مردم، نعمت خدا را بر خودتان یاد کنید (و به خاطر داشته و به خاطر بیاورید) آیا هیچ آفریننده‌ای هست غیر از خدا؟ خدایی که شما را از آسمان (نور، هوا، اکسیژن، آب و ...) (از) زمین (از جمادات: غذاها و داروهای شیمیایی و نباتات و حیوانات و ...) روزی می‌دهد (پس چون او مُنعم است باید او را پرستش کرد نه غیر او را) نیست هیچ معبودی (که شایستگی داشته باشد) مگر آن غیب مطلق (پس ای مردم گمراه از یکتاپرستی) با این حال چگونه به سوی باطل منحرف می‌شوید؟»^۱

بلاغی یکی از تفسیرهای آیهی ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ

مِنْهَا زَوْجَهَا لِسُكْنِ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَعَاشَاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفًا﴾ - سوره اعراف، آیه ۱۸۹ - را بدین صورت بیان می‌کند: «خدا آن است که شما بنی نوع بشر را از یک اسپرم مرد (حیوان ذره‌بینی) آفرید و جفت آن را که تخمک زن است از تخمدان زن از جنس همان آفرید تا به طرف اسپرم مرد اُلُفت بگیرد، پس از اینکه اسپرم مرد و تخمک زن تلاقی کردند و در رحم، جفت و جایگزین شدند حمل انجام می‌شود.»^۲

مفسر حجة التفاسیر در تفسیر آیهی ﴿وَمَا يَعْلَمُ جُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾^۳ -

سوره مدثر، آیه ۳۱ - می‌نویسد: «برای نمونه به لشکریهای ذیل توجه شود: در حدود ۱۵۰۰۰ قِسم جانور تک سلولی تاکنون شناخته شده که عموماً اندازه‌ی بسیار کوچک دارند، به طوری که از چند میکرون بزرگتر نیستند. اگر دو میلیارد مولکول آب را به دنبال هم در امتداد یک خط مستقیم قرار دهند طول همه‌ی آن‌ها یک میلیمتر می‌شود، تعداد گلبول‌های قرمز در هر قطره‌ی خون چند صد میلیون است.»^۴

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۵، ص ۲۴۱.

۲- همان، ج ۲، ص ۶.

۳- و شمار لشکریان پروردگارت را کسی جز او نمی‌داند.

۴- همان، ج ۷، ص ۱۲۷.

بلاغی در تفسیر آیات ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ﴾ - ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ - ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَارَكُ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ^۱ - سوره مؤمنون، آیات ۱۴-۱۲ - یکی از جهاتی که قرآن موضوع آفرینش انسان را شاهکار آفرینش دانسته خلقت مغز انسان می‌داند. وی به جنبه‌های پردازش و ذخیره‌سازی مغز انسان اشاره می‌کند و می‌گوید: «مغز انسان از هر ماشینی شگفت‌انگیزتر است. ماشینی که کارهای آن از نظر علمی به مراتب حیرت‌انگیزتر از ماشین‌های عجیب و غریب ساخته‌ی دست بشر مانند ربات‌ها، ماهواره‌ها، موشک‌ها و وسایل ارتباطی و ... است.»^۲

حجة التفاسیر در تفسیر آیاتی از قرآن کریم به بحث درباره‌ی خورشید، زمین و دیگر سیارات و رابطه‌ی بین آن‌ها و نظریات علم هیئت و نجوم در طول تاریخ پرداخته است.

بلاغی در تفسیر آیه‌ی ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾ - سوره یس، آیه ۳۸ - می‌گوید: «(دلیل دیگر بر یکتایی خدا) آفتاب است که خدای زبردست دانا تقدیر و مقرر فرموده که در جریان باشد.»^۳

بلاغی در تفسیر سوره شمس با مقایسه‌ی آیات ۳۸ یس (آیه مورد اشاره‌ی اخیر)، ۱۵ نحل، ۸۷ نمل، ۴۰ یس و ۳۸ شمس نتیجه می‌گیرد نباید کسی تصور کند که گردش خورشید به گرد زمین است، آن‌ها هم که می‌گویند خورشید به گرد زمین حرکت نمی‌کند نمی‌گویند که خورشید ایستاده و بی‌گردش است. بلکه، قائل‌اند به حرکت آن، آن هم

۱- و همانا ما انسان را از چکیده‌ای از گل آفریدیم. سپس آن را [به صورت] نطفه‌ای در جایگاهی استوار (رحم مادر) قرار دادیم. سپس آن نطفه را به صورت غلقه و علقه را به صورت مضغه درآوردیم. آنگاه مضغه را استخوان‌هایی ساختیم، پس استخوان‌ها را با گوشت پوشانیدیم، سپس او را در آفرینشی دیگر پدید آوردیم، پس پر برکت و والاست خدا که نیکوترین آفرینندگان است.

۲- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۴، ص ۲۴۸.

۳- همان، ج ۶، ص ۵.

حرکت شدید آن بر گرد محور خود. آنگاه زمان گردش خورشید به دور خود را مدت بیست و پنج روز و چهارده ساعت بیان می‌کند و می‌گوید: علاوه بر این خورشید با تمام سیارات خود به گرد چیزی می‌گردد.^۱

بلاغی در تفسیر آیهی ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ﴾

وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ^۲ - سوره یس، آیه ۴۰ - نیز می‌نویسد: «تمام ستارگان (اجرام آسمانی) شناور در فضا، فلکی دارند یعنی مداری دارند که در آن شناورند و زمین خود سیاره‌ای است.»^۳

بلاغی واژه‌ی «مناکبها» در آیه ۱۵ سوره ملک به معنی «دوش‌ها» را اشاره به تمام حرکات زمین از وضعی و انتقالی و تضریسی (دندانه‌ای) و دیگر حرکات که با حرکات دوش آدمی مطابقت دارد، دانسته است.^۴

وی در شرح آیهی ﴿وَجَعَلْنَا فِيهَا رِوَاسِيَّ شَامِخَاتٍ وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا﴾ - سوره

مرسلات، آیه ۲۷- می‌نویسد: «یعنی کوه‌های استوار و بلند در زمین قرار دادیم (تا لنگر زمین باشد و تا در نتیجه، گرمای سخت را تخفیف بدهد و تا باد در سراسر زمین به یک قسم نوزد و تا برف پایدار بماند و تا آب باران در زمین جلگه و هموار جمع نشود که مجمع و مولد حشرات و جانوران گردد و تا بستن سدها برای تجمع آب امکان‌پذیر شود و تا معادن را در دل خود پرورش دهد و تا انسان چابک و هشیار امروزی به وجود بیاید. و اگر زمین به کلی هموار بود و پستی و بلندی نداشت، انسان‌ها تنبل و بی فکر از کار در می‌آمدند. پس این پستی و بلندی‌های روی زمین در عوامل طبیعی آب و هوا و باران و باد و گیاه و جانور، تصرفات گوناگون کرده و آن‌ها را برای ایجاد انسان کامل و تمدن عالی، آماده ساخته است.»^۵

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۷، ص ۲۴۲.

۲- نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی جوید و هر کدام در سپهری شناورند.

۳- همان، ص ۲۴۳.

۴- همان، ص ۶۰.

۵- همان، ص ۱۵۴.

بلاغی در تفسیر آیهی ﴿وَالْجِبَالُ أَوْتَادًا﴾ - سوره نبا، آیه ۷ - نیز می‌نویسد: «و کوه‌ها را گُل میخ زمین قرار دادیم (ریشه‌ی کوه‌ها و وجود سنگ‌ها و اتصال رشته‌ای آن‌ها در داخل زمین، مانع از هم پاشیدن زمین خاکی است و در حقیقت کوه‌ها، مانند استخوان‌های بدن آدمی است).»^۱

وی در تفسیر آیهی ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ﴾ - سوره ذاریات، آیه ۷ - می‌نویسد: «قسم به آسمان دارای طُرُق ارتباطی زیبا. وی «حُبُک» را در قرآن به معنای راه‌های زیبا می‌داند و مراد از آن را جاذبه‌های بین کُرّات آسمانی و شبه کُرّات معرفی می‌کند.»^۲

نویسنده‌ی حجة التفاسیر در تفسیر آیهی ﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ - سوره زخرف، آیه ۱۰ - می‌گوید: «ای پیامبر، به آن‌ها بگو: آن توانای دانا) همانست که زمین را برای شما گسترده ساخت (تا قرارگاه شما باشد) و در زمین برای شما راه‌های ارتباط (از جاذبه و امواج و انعکاس اصوات و غیرها) برقرار ساخت تا راه یابید.»^۳

وی همچنین در این آیه «سُبُلًا» را به ابزار مسیریابی نظیر قطب نما و استفاده از امواج الکترومغناطیسی در ارتباطات تفسیر می‌نماید.

حجة التفاسیر آیهی ﴿وَأَشَقَّتِ السَّمَاءُ ...﴾ - سوره حاقه، آیه ۱۶ - را به معنای قطع جاذبه بین کُرّات تفسیر می‌کند.^۴

بلاغی آیهی ﴿وَوُفِّحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا﴾ - سوره نبا، آیه ۱۹ - را نیز ناظر به، به هم خوردن نظام منظومه‌ها می‌داند و در تفسیر آن چنین می‌گوید: «و»

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۷، ص ۱۵۷.

۲- همان، ج ۶، ص ۲۳۰.

۳- همان، ص ۱۰۵.

۴- همان، ج ۷، ص ۸۱.

شکافته شود آسمان در آن روز و در نتیجه‌ی قطع جاذبه، آسمان به صورت دروازه دروازه شده باشد.^۱

بلاغی همچنین آیه‌ی ﴿وَالْحَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لَتَرَكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا

تَعْلَمُونَ﴾ - سوره نحل، آیه ۸ - را چنین تفسیر می‌کند: «و اسبان و استران و خران را (خدا آفرید) تا بر آن‌ها سوار شوید (و بار بردارید برای رفع احتیاجات خود) و برای زینت. و خدا چیزی را که (اکنون) نمی‌دانید، می‌آفریند.» و عبارت اخیر را به معنی پیش‌بینی ساخت وسایل موتوری نظیر اتومبیل، کشتی‌های موتوری و هواپیما توسط انسان‌ها به وسیله استعدادهای خدادادی می‌داند.^۲

وی آیه‌ی ﴿وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ﴾

- سوره زخرف، آیه ۱۲ - نیز چنین تفسیر می‌کند: «و آن توانای دانا همان است که همه‌ی جفت‌ها را آفرید (تمام ممکنات جفت و مرکب‌اند) و برای شما از نوع کشتی و چهارپایان چیزی آفرید که در آینده سوار می‌شوید.» و آنگاه این آیه را خبر غیبی قرآن ناظر به کشف اتومبیل و هواپیما و ... می‌داند.^۳

بلاغی آیه‌ی ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ

عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ﴾ - سوره شوری، آیه ۲۹ - دلیل بر وجود موجودات زنده در کرات دیگر می‌داند و آن را چنین تفسیر می‌کند: «و از جمله آیات خدا آفرینش آسمان‌ها و زمین است و آفرینش آنچه جنبیده است که در آسمان‌ها و زمین پراکنده ساخته است و هم او هر وقت بخواهد بر جمع‌آوری جنبندگان تواناست.»^۴

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۷، ص ۱۵۸.

۲- همان، ج ۴، ص ۲۱.

۳- همان، ج ۶، ص ۱۰۵.

۴- همان، ص ۹۷.

بلاغی در جاهای دیگر از تفسیر خود نیز به بحث‌های علمی به تناسب آیات قرآن پرداخته است. از جمله زندگی زنبور عسل و خواص عسل، خواص زیتون، فواید سرما، منافع شتر و ساختمان و زندگی آن، بحث درباره صوت، رنگ‌ها و ... که شرح آن‌ها به مجال بیشتری نیاز دارد.

البته بلاغی با تفسیرهایی که معجزه‌ها و امور فوق طبیعی بیان شده در قرآن را به صورت طبیعی تفسیر می‌نمایند به شدت مخالفت می‌کند و از آنان را به عنوان کسانی که هوس تفسیرنویسی داشته‌اند و مُتفسِّر یا به گفته‌ی امروزی «مفسر نما» یاد کرده است.

حجة التفاسیر در تفسیر آیه‌ی ﴿وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمُ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ

أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾ - سوره بقره، آیه ۵۰ - می‌نویسد: «و (ای بنی اسرائیل، ای یعقوب‌زادگان، یاد کنید از) وقتی که به جهت شما دریا را شکافتیم پس شما را رهانیدیم و آل فرعون را غرق کردیم و حال اینکه شما (این منظره را به چشم خود) می‌دیدید.» آنگاه با اشاره به آیه‌ی ﴿فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ﴾^۱ - سوره شعرا، آیه ۶۳ -

می‌گوید: «بعض کسانی که هوس تفسیرنویسی داشته‌اند (یعنی متفسر بوده‌اند) این معجزه به این مهمی را یک امر طبیعی وانمود کرده‌اند و گفته‌اند: که موسی و همراهان در وقت جزر دریا رفته‌اند و فرعون و همراهان در وقت مدّ دریا رفته‌اند که غرق شده‌اند. و لیکن این متفسر خطا کرده خطایی فاحش، زیرا جزر و مدّ دریا امری بوده که تحت بررسی دقیق بوده است که حتی دقیقه آن هم مورد نظر اهالی بوده و هست و ممکن نبوده که فرعون در وقت مدّ دریا جرأت ورود به دریا کند. پس این شکافته شدن دریا با عصا یک امر

۱- پس به موسی وحی کردیم که عصایت را به این دریا بزن (موسی چنین کرد) پس دریا شکافت و هر پاره‌اش مانند کوهی بزرگ بود.

استثنایی بوده و اگر جزر و مد طبیعی بود که عصا زدن لازم نداشت. و نیز خدا منت نمی‌گذارد و علاوه وسط دریا شکافته نمی‌شد و مضافاً دریا در جزر و مد به صورت دو دیوار در نمی‌آید.^۱

گرایش تطبیقی قرآن و کتاب مقدس در حجة التفاسیر

تحریف کتاب مقدس تا کجا؟

یکی از خصوصیات حجة التفاسیر این است که مفسر آن با کتاب‌های مقدس و تاریخ ادیان قبل از اسلام آشناست. وی تورات و انجیل را تحریف شده می‌داند ولی نه چنانکه دیگر به کار تحقیق در تفسیر قرآن نیاید. بلاغی قسمتی از مناظره‌ی فخرالاسلام در رساله‌ی برهان المسلمین با یک مسیحی آمریکایی به نام «وارد صاحب» را در تفسیر خود آورده است، که «وارد» از فخرالاسلام می‌خواهد که تحریف تورات و انجیل را ثابت کند که آیا قبل از پیغمبر شما کتب ما تحریف و خراب شد یا بعد از آن جناب؟ فخرالاسلام پاسخ می‌دهد: هم قبل از پیغمبر ما و هم بعد از آن جناب تاکنون مشغولید و هنگامی که «وارد» مسیحی می‌پرسد: اگر کتب ما محرف بود پیغمبر شما چگونه از این کتب استدلال می‌نمود؟ فخرالاسلام پاسخ می‌دهد: معنی تحریف نه این است که کلمات حق به طور مطلق در این کتاب‌ها نباشد پیامبر اسلام ﷺ از مواضع محرفه و غیرمحرفه هر دو خبر داده است.^۲

حجة التفاسیر قرآن را شوینده‌ی تحریفات تورات و انجیل معرفی می‌کند و در مقدمه‌ی تفسیر سوره‌ی آل عمران می‌نویسد: «سوره بقره علاوه بر احکام تشریعی و مطالب تحقیقیه خلاصه و عصاره‌ی «تورات» و قسمتی از کتب ملحقات به آن را محققانه و پیراسته از تحریفات و تغییرات و تبدیلات و تصحیفات منعکس کرد. و اکنون نوبت سوره‌ی آل عمران است که «انجیل» را پیراسته از تحریفات و تغییرات و تبدیلات

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۱، ص ۴۱.

۲- همان، مقدمه ج ۲، ص ۸۰۴.

و تصحیفات به خلاصه و عصاره منعکس نماید و مطالب تحقیقی‌هی دیگر را نیز بیان نماید.» وی سوره‌ی بقره را شوینده‌ی جامه‌ی تورات به تحریف آلوده‌ی کنونی و سوره آل عمران را پاک‌کننده‌ی جامه‌ی تحریف آلوده‌ی کنونی انجیل می‌داند.^۱

بلاغی آیات ۱۶۷-۱۷۰ سوره اعراف را عصاره و خلاصه‌ی ابواب ۲۸-۳۰ سفر تثنیه تورات می‌داند.^۲

وی همچنین آیات ۲۳-۴۱ سوره اسراء را اشاره به احکام عشره (ده فرمان) در تورات، سفر خروج ۲۰: ۱-۱۷ و سفر تثنیه باب ۵ می‌داند.

بلاغی اوامر و نواهی آیات ۲۳-۳۹ سوره اسراء را در هجده عنوان به شرح ذیل دسته‌بندی می‌کند:

- ۱- یکتاپرست باش. ۲ و ۳- به پدر و مادر نیکی کن. ۴-۶- از خویشان و بینوا و رهگذر دستگیری کن. ۷- اسراف مکن. ۸- اگر مالت نیست دعای خیر کن. ۹- نه امساک کن نه اسراف. ۱۰- خداوند روزی‌رسان است. ۱۱- فرزندان خود را از ترس فقر مکشید. ۱۲- به زنا نزدیک نشوید. ۱۳- مکشید مگر به حق. ۱۴- به مال یتیم نزدیک نشوید. ۱۵- به عهد خود وفا کنید. ۱۶- درکیل و وزن عدالت را رعایت کنید. ۱۷- گوش و چشم و دل مسئولند. ۱۸- در راه رفتن تکبر مکن و مخرام.^۳

در اینجا فرامین دهگانه تورات از باب ۵ سفر تثنیه به صورت خلاصه بیان می‌شود:

- ۱- من خداوند، خدای تو هستم، تو را خدایان دیگر جز من نباشد
- ۲- هیچ‌گونه بتی به شکل حیوان یا پرنده یا ماهی برای خود درست مکن و در برابر آن‌ها زانو نزن. ۳- از نام من که خداوند، خدای تو هستم سوء

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۱، ص ۲۴۰.

۲- همان، ج ۲، ص ۲۸۴.

۳- همان، ج ۴، صص ۶۵-۶۸.

استفاده مکن اگر نام مرا با بی‌احترامی بر زبان بیاوری یا به آن قسم دروغ بخوری تو را مجازات می‌کنم. ۴- روز سبت را به یاد داشته باش و آن را مقدس بدار. ۵- پدر و مادر خود را احترام کن. ۶- قتل نکن. ۷- زنا نکن. ۸- دزدی مکن. ۹- دروغ مگو. ۱۰- چشم طمع به مال و ناموس دیگران نداشته باش و به فکر تصاحب غلام و کنیز و گاو و الاغ و زمین و اموال همسایه‌ات نباش.^۱

میعاد موسی ﷺ:

بلاغی در مقدمه‌ی تفسیر آیات ۱۴۷-۱۴۲ سوره‌ی اعراف در مورد میعاد موسی ﷺ و اربعین، ابتدا نظر نویسنده‌ی ناسخ التواریخ را بیان می‌کند، که او سه اربعین برای موسی ذکر کرده است که هر سه اربعین چهل شبانه‌روز در طور بوده و موسی در طول آن اربعین‌ها نخورده و نیاشامیده است.

- ۱- اربعین میقات است و در قرآن کریم فرموده: ﴿وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً...﴾^۲ - سوره بقره، آیه ۵۱ - این اربعین برای دریافت شریعت و الواح بوده است و در این اربعین، بنی‌اسرائیل، گوساله پرستیده‌اند و در مراجعت از این اربعین است که موسی غضب کرده و الواح را شکسته است.
- ۲- اربعین شفاعت است که یازده روز بعد از اربعین میقات بوده است و در این اربعین، موسی [با هفتاد تن از مشایخ بنی‌اسرائیل] برای شفاعت امت دربارهی پرستش گوساله به طور رفته [و هم در این اربعین، مشایخ، طالب دیدار پروردگار شده‌اند. و هم در این اربعین، موسی بی‌هوش شده و مشایخ مرده‌اند و موسی گفته: ﴿قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِيَّايَ﴾^۳ - سوره اعراف، آیه ۱۵۵ - و بار دیگر به دعای موسی زنده شده‌اند.

۱- تورات: سفر تثنیه باب ۵.

۲- و [یاد کنید] هنگامی را که با موسی چهل شب وعده گذاشتیم.

۳- گفت: پروردگارا، اگر می‌خواستی، آنان را و مرا پیش‌تر هلاک می‌کردی.

۳- اربعین ضراعت (زاری کردن) است که در این اربعین موسی برای تجدید الواح به طور رفته است و رفع طور بر بالای بنی اسرائیل در همین اربعین بوده است.

بلاغی پس از بیان نظر نویسنده‌ی ناسخ التواریخ و بیان فهرستی از مطالب تورات در این موضوع، نظر خود را اعلام می‌کند. به نظر وی تمامی وقایع رفتن موسی به کوه طور، جانشینی هارون در غیاب موسی، تقاضای رؤیت خدا از سوی موسی و بی‌هوش شدن او، دریافت الواح، گوساله پرستی قوم، شکستن الواح در مراجعت و غضب خداوند بر گوساله پرستان، بردن هفتاد تن از مشایخ و مردن و زنده شدن آن‌ها در اربعین میقات بوده و درباره دو اربعین دیگر قرآن تعهدی ندارد.^۱

شکافتن دریا:

بلاغی در تفسیر آیه‌ی ﴿وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ﴾ - سوره طه، آیه ۷۷ - می‌نویسد: «(چون فرعون و قومش از تسلیم بنی اسرائیل به موسی خودداری کردند) قسم است که به سوی موسی وحی کردیم که شبانه بندگان مرا (از مصر) ببر، پس برای بنی اسرائیل (با عصا) بزن در دریا جهت راهی خشک، در حالی که از دریافتن دشمن ترسان نباشی و (از غرق شدن) نترسی.

وی آنگاه به آیاتی دیگر از قرآن اشاره می‌کند ﴿فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اصْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ﴾^۲ - سوره شعرا، آیه ۶۳ - و ﴿وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾^۳ - سوره بقره، آیه ۵۰ -

۱- بلاغی، ۱۳۸۶، ج ۲: صص ۲۷۲-۲۶۹.

۲- پس به موسی وحی کردیم با عصای خود بر این دریا بزن تا از هم شکافت و هر پاره‌ای همچون کوهی سترگ بود.

۳- و هنگامی که دریا را برای شما شکافتیم و شما را نجات بخشیدیم و فرعونیان را در حالی که شما نظاره می‌کردید، غرق کردیم.

سپس فرازهایی از تورات در موضوع شکافته شدن دریا و نجات بنی اسرائیل را می آورد و بدین ترتیب هماهنگی قرآن و تورات را در بیان آن نشان می دهد. و تو عصای خود را به طرف دریا دراز کن تا آب آن شکافته شود و قوم اسرائیل از راهی که در وسط دریا پدید می آید عبور کنند.^۱

سپس موسی عصای خود را به طرف دریا دراز کرد و خداوند آب دریا را شکافت و از میان آب راهی برای عبور بنی اسرائیل آماده ساخت تمام شب نیز از مشرق باد سختی وزیدن گرفت و این راه را خشک کرد. بنابر این قوم اسرائیل از آن راه خشک در میان دریا گذشتند در حالی که آب دریا در دو طرف راه همچون دیواری بلند برپاشده بود.^۲

استشهاد قرآن به کتاب های الهی دیگر:

قرآن خود گاهی به مندرجات کتاب های ادیان الهی و آئین های دیگر استشهاد می کند که نمونه ای از آن در آیات ۳۳ به بعد سوره نجم آمده است. بلاغی آن را به عنوان قسمتی از مندرجات صحف ابراهیم علیه السلام و موسی علیه السلام بدین گونه بیان می کند:

«ولید ابن مغیره در پی پیامبر صلی الله علیه و آله می رفت و کلام آن حضرت را استماع می کرد مشرکان ولید را سرزنش کردند که دین پدران خود را می گذاری و ایشان را به گمراهی نسبت می دهی جواب داد: چه کنم که از عذاب خدای می ترسم. یکی از کفار گفت: این مقدار مال به من بده اگر عذاب متوجه تو شود من متحمل می شوم. ولید شرط کرد و بعضی از مال را داد و در باقیمانده ی آن بخل کرد. و لذا درباره اش آیه آمد: ﴿أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى - وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى - أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَى - أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى - وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى - أَلَا تَنزُرُ وَازِرَةً وِزْرًا خُرِي - وَأَنْ أَيْسَرَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَاسَعِي - وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يَرَى - ثُمَّ يُخْرَاهُ

۱- تورات: سفر خروج ۱۴: ص ۱۶.

۲- همان، صص ۲۲-۲۱.

الْجُزْءِ الْأَوَّلِي - وَأَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى ﴿۴﴾ - سوره نجم، آیات ۴۲-۳۳ - ای پیامبر آیا پس آن را که (از قرآن و پیروی حق) روی برتافت دیدی؟ و هم او اندکی از مال خود را برای تحمل عذاب رشوه داد و باقی آن را باز داشت. آیا علم غیب نزد اوست پس او می‌بیند (و می‌داند که کافر رشوه‌گر عذاب را از او برخواهد داشت؟) آیا او خبردار نشده است از آنچه که در صحیفه‌های موسی و در صحیفه‌های ابراهیم است؟ همان ابراهیم که در راه تبلیغ دین (از خودگذشتگی نشان داد و) وفاداری کرد. ۱- البته کسی بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد. ۲- البته انسان فقط مزد کار و کوشش خود را دریافت می‌کند (و مزد کار دیگری را به او نمی‌دهند). ۳- و البته کار و کوشش انسان در قیامت به او نمودار خواهد شد. ۴- پس (از آن که کار و کوشش انسان به او نمودار شد) جزای عملش بی‌کم و کاست داده می‌شود (اگر خوب بوده است خوب و اگر بد بوده است بد). ۵- و البته پایان کار خلاق به سوی پروردگار تو است.^۱

اختلافات قرآن با کتاب مقدس:

بلاغی در تفسیر خود به مناسبت‌های گوناگون به اختلافات موجود بین قرآن و تورات و انجیل اشاره می‌کند و به بحث درباره‌ی آن‌ها می‌پردازد. وی گاهی این اختلاف را ناشی از بدفهمی یا ترجمه‌ی غلط می‌داند و در بسیاری از موارد نیز آن را به عنوان نکات تحریف شده‌ی تورات و انجیل بیان می‌کند.

بلاغی در تفسیر آیه‌ی ﴿وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنِي لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى

أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ يَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۹﴾ - سوره قصص، آیه ۹ - می‌نویسد: «و زن فرعون گفت: این کودک مایه روشنی چشم من و تو است، او را مکشید، باشد که ما را (در دستگاه پادشاهی) سود برساند یا او را به جای فرزند بگیریم (او را نکشتند و نگهداری کردند) و حال آنکه ایشان (حقیقت کار را) نمی‌دانستند.»

وی در ادامه دلیل اختلاف قرآن با تورات را چنین توضیح می‌دهد: «این زن، دختر فرعون سابق بوده و بنابراین تورات هم که دختر فرعون گفته است بلاشکال است. و از جریان معلوم است که فرعون عهد موسی فرزند نداشته است که طفل از آب گرفته را به عنوان فرزند پذیرفته است.»^۱

صاحب حجة التفاسیر در تفسیر آیهی ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا

بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ﴾ - سوره ق، آیه ۳۸ - می‌نویسد: «و قسم است که ما آسمان‌ها و زمین را با آنچه در میان هر دو است در شش روز (شش دور) آفریدیم و هیچگونه ماندگی و رنجی به ما نرسید.»^۲

بلاغی این آیه را ردّ بر عقاید یهود می‌داند که از مشرکان بابلی در زمان اسارت یهود اقتباس کرده‌اند. مراد، باب دوم سفر تکوین تورات، شماره دوم است که به خلاصه می‌نویسد: و در روز هفتم خدا از همه‌ی کار خود که ساخته بود فارغ شد و آرامی گرفت.^۳

بلاغی در جای دیگر جمله‌ی «فارغ شد و آرامی گرفت»، را ناشی از ترجمه‌ی نامناسب دانسته است.^۴

بلاغی در تفسیر آیهی ﴿وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ

وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ﴾ - سوره بقره، آیه ۵۱ - می‌نویسد: «و (ای اسرائیل، ای یعقوب‌زادگان، یاد کنید از) وقتی که با موسی چهل شب (و روز) وعده گذاردیم سپس شما گوساله را از بعد رفتن موسی (به کوه، یعنی طور) (به پرستش) فرا گرفتید و حال اینکه شما (به جان‌هاتان) ستمکار بودید.»^۵

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۵: ۹۹.

۲- همان، ج ۶، ص ۲۱۲.

۳- همان، ص ۲۱۸.

۴- همان، ج ۷، ص ۴.

۵- همان، ج ۱، ۴۵.

وی در بیان هماهنگی قرآن با تورات می‌گوید: «وعدۀی خدا با موسی است که با قوم خود قرار گذارد که چهل روزه به طور برود تا فرامین و دستورات، از طرف خدا بیاورد و یا سی روزه قرار گذارد و ده روز افزوده شد. که این مطلب از سفرخروج ۳۲: ۱ تلویحاً معلوم می‌شود، زیرا عبارت تأخیر موسی در آن به کار رفته است.»^۱

در تورات سفر خروج ۳۲: ۱ آمده است:
وقتی بازگشت موسی از کوه سینا به طول انجامید، مردم نزد هارون جمع شدند و گفتند: برخیز و برای ما خدایی بساز تا ما را هدایت کند، چون نمی‌دانیم بر سر موسی که ما را از مصر بیرون آورد چه آمده است.

بلاغی در تفسیر آیه‌ی ﴿وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِيَ﴾ - سوره طه، آیه ۹۰ - می‌نویسد: «و قسم است که قبل از مراجعت موسی هارون برای قوم گفت: ای قوم جز این نیست که شما به این گوساله آزمایش کرده شدید. و البته پروردگار شما رحمن (یعنی بخشایشگر) است پس مرا پیروی کنید و فرمان مرا گردن بگیرید.»^۲
وی در اینجا به یکی از اختلافات قرآن و تورات اشاره کرده و آن را از نشانه‌های تحریف تورات دانسته و چنین می‌گوید: «این آیه ردّ بر تورات تحریف شده‌ی فعلی است که می‌نویسد: چون زمان غیبت موسی به طول انجامید هارون اظهار ضعف و انکسار نموده، از طاعت سرپیچاند و گوساله طلایی را برای اسکات قوم ساخت.»^۳

بلاغی یکی از تحریف‌های تورات را بیان ذبیح بودن اسحق می‌داند و می‌نویسد: «اسماعیل علیه السلام ملقب به «ذبیح‌الله» است زیرا وی پسر بزرگتر ابراهیم و یگانه پسر است. و هنوز اسحق برادرش به دنیا نیامده که

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۷، ص ۴۱.

۲- همان، ج ۴، ص ۱۷۴.

۳- همان، ص ۱۷۴.

امتحان ذبح در کار آمده است. و در تورات در همین مورد تحریف شده، که کلمه (اسحق) را اضافه کرده‌اند، تا افتخار ذبیح بودن را از اسماعیل جدّ پیامبر ﷺ سلب کنند و به اسحاق جدّ اسرائیلی‌ها تفویض کنند. و دلیل بر تحریف این است که در تورات می‌نویسد: ابراهیم مأمور به ذبح یگانه پسر خود شده است. در صورتی که اسحق پسر یگانه نیست و بلکه دوگانه است زیرا پس از اسماعیل به دنیا آمده است.^۱

اشاره بلاغی به این فراز از تورات است:

خدا فرمود: یگانه پسر ت یعنی اسحق را که بسیار دوستش داری برداشته به سرزمین موریاء برو و در آنجا وی را بر یکی از کوه‌هایی که به تو نشان خواهم داد به عنوان هدیه‌ی سوختنی قربانی کن.^۲

بلاغی برای اثبات تولد اسحق بعد از جریان ذبح اسماعیل به تورات سفر تکوین ابواب ۱۷، ۲۱ و ۲۵ استدلال می‌کند.^۳

در اینجا برای نمونه یکی از موارد اشاره شده توسط وی را از تورات می‌آوریم: خدا همچنین فرمود: اما در خصوص سارای، زن تو بعد از این دیگر او را سارای مخوان نام او ساره (یعنی شاهزاده) خواهد بود. من او را برکت خواهم داد و از وی به تو پسری خواهم بخشید. بلی او را برکت خواهم داد و از او قوم‌ها به وجود خواهم آورد. و از میان فرزندان تو پادشاهان خواهند برخاست. آنگاه ابراهیم سجده کرد و خندید و در دل خود گفت: آیا برای مرد صدساله پسری متولد شود و ساره در نود سالگی بزاید؟ پس به خدا عرض کرد: خداوندا همان اسماعیل را منظور بدار.^۴

بلاغی یکی از موارد تحریف تورات را در نسبت‌های نازوا- به پیامبران خدا می‌داند و آیاتی از قرآن را در رد آن‌ها تفسیر می‌کند: ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج اول مقدمه، ص ۹۶-۹۵.

۲- تورات، سفر تکوین ۲۲: ۲.

۳- همان، ج اول مقدمه، ص ۹۵.

۴- تورات سفر تکوین ۱۷: صص ۱۸-۱۵.

عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ - وَارَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ - وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ - وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ^۱ - سوره

انبیاء، آیات ۷۲-۶۹ - بلاغی این آیات را ردّ بر موارد تحریف شده‌ی تورات مبنی بر اهانت نسبت به این چهار پیامبر یعنی ابراهیم، لوط، اسحاق و یعقوب می‌داند.^۲ وی نسبت غذا خوردن به فرشتگان و نسبت‌های ناروایی که در تورات سفر تکوین باب ۱۹ به حضرت لوط علیه السلام داده شده است را نمونه‌ی تحریف کتاب مقدس می‌داند و انجام آن را به قصد هموار کردن راه خوشگذرانی تحریف‌کنندگان برمی‌شمارد.^۳ بلاغی زندگانی پیامبران از جمله ابراهیم را نیز در تورات فعلی تحریف شده می‌داند.^۴

حجة التفاسیر در تفسیر آیات ﴿وَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَّكُمْ مِنْ أَيْكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ - فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ﴾^۵ - سوره یوسف، آیات ۶۰-۵۹ - سخن تورات مبنی بر گرو نگه داشتن شمعون توسط یوسف برای آوردن بنیامین را صحیح نمی‌داند.

۱- [پس ابراهیم را در آتش افکندند و به آتش] گفتیم: ای آتش، برای ابراهیم سرد و بی‌آسیب باش. و خواستند نیرنگی خطرناک به او بزنند ولی ما آنان را از زیانکارترین [مردم] قرار دادیم. و او و لوط را [از سر زمین کفر و ستم] نجات دادیم [و] به سوی سرزمینی که در آن برای جهانیان برکت نهاده‌ایم رهسپار کردیم. و به او اسحاق و افزون بر آن [نوه اش] و یعقوب را به او بخشیدیم و همه را [افرادی] از شایسته قرار دادیم.

۲- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۴، ص ۱۹۹.

۳- همان، ج ۱ مقدمه، ص ۲۱۲.

۴- همان، ج ۳، ص ۲۹۳.

۵- پس هنگامی که ساز و برگشان را برایشان آماده ساخت، گفت: [در سفرهای بعدی] برادری را که از پدر دارید نزد من آورید؛ مگر نمی‌بینید که من پیمانۀ را تمام می‌دهم و بهترین میزبانانم؟ پس اگر او را نزد من نیاورید، پیش من پیمانۀ‌ای نخواهید داشت و دیگر نزدیک من نیایید.

تورات در سفر تکوین باب ۴۲: ۲۴ می‌نویسد:

«در این موقع یوسف از نزد آن‌ها (برادران) به جایی خلوت رفت و بگریست. پس از مراجعت، شمعون را از میان آن‌ها انتخاب کرده دستور داد در برابر چشمان برادرانش او را در بند نهند.»

بلاغی در تفسیر آیه‌ی ﴿اَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَاَلْقُوْهُ عَلٰی وَجْهِ اَبِيْ يٰٓأَتٰ بَصِيْرًا وَّ اَنْوٰنِيْ بِاَهْلِكُمْ اَجْمَعِيْنَ﴾^۱ - سوره یوسف، آیه، ۹۳ - می‌نویسد: «جریان فرستادن

پیراهن توسط یوسف و بینا شدن چشم یعقوب در تورات نیست.»^۲

وی همچنین در تفسیر آیات ابتدای سوره مریم می‌گوید: «قرآن کریم زکریا را پیامبر می‌داند و انجیل لوقا (۱: ۵) که او را کاهن می‌داند صحیح نیست.»^۳

ازدواج در شرایع و تفاوت آن‌ها:

بلاغی بحث مبسوطی را در تفسیر سوره‌ی نساء در مورد ازدواج و قوانین آن در ادیان مختلف از آدم تا خاتم گشوده است که به طور خلاصه در ذیل می‌آید:

بلاغی قانونگذاری در موضوع ازدواج در ادیان را به صورت قدم به قدم می‌داند و کمال آن را در شرع اسلام معرفی می‌کند. که با ملاحظه جوانب اخلاقی و وراثتی و سرایت خون و جلوگیری از بیماری روانی و اصلاح نژاد و غیره قوانینی از حلال و حرام در شعاع معین وضع و برقرار نموده است.^۴

وی دلایلی بر درستی ادعای خویش از تورات بیان می‌کند. و ازدواج برادر ابراهیم با دختر هارون یعنی دختر برادر خود از تورات سفر تکوین

۱- این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بیندازید که بینا می‌شود، و با خانواده‌ی خود همگی نزد من آیید.

۲- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۳، ص ۲۳۸.

۳- همان، ج ۴، ص ۱۴۱.

۴- همان، ج ۲، ص ۴.

باب ۲۰ و وصلت یعقوب با دختر لابان در سفر تکوین باب‌های ۲۹ و ۳۰ و نیز ازدواج عمران با عمه خود از تورات سفر خروج ۶: ۲۰ را به عنوان دلایلی بر تدریجی بودن تکامل قوانین ازدواج می‌داند.^۱

در مورد تعدد زوجات نیز بلاغی دلایلی بر شیوع آن در میان قوم یهود از تورات را بیان می‌کند. وی می‌گوید: «نوح و فرزندانش به جز یک زن نگرفتند. تعدد زوجات در مسیحیت مورد اختلاف شده است و بعضی آن را جایز دانسته و برخی به مخالفت با آن برخاسته‌اند. به هر صورت اعتقاد تعدد زوجات در کلیسای مسیحی چندان امتداد نیافت. در دوره جاهلیت تزویج زنان محدود نبود و هر کس به قدر وسع مالی خود هر چند زن که می‌خواست می‌گرفت و درباره آن‌ها هر گونه که می‌خواست رفتار می‌کرد و حدود و قیودی در کار نبود. در اواخر عمر پیامبر ﷺ مقرر شد که بیش از چهار زن عقدی نباید بگیرند. ولی تعدد مشروط است به اینکه رعایت عدالت بشود و اگر مرد بترسد از اینکه نتواند جانب عدالت را رعایت کند باید به همان یک زن اکتفا کند و انتخاب یک زن، مرد را چند قدم به عدالت و عدم ستم نزدیک می‌کند.»^۲

بلاغی در تفسیر آیه‌ی ۲۳ سوره نساء در بیان حرمت ازدواج با نزدیکان چون مادر، دختر و خواهر و عمه و خاله و ... می‌نویسد: «قبل از ایام موسی ﷺ تزویج اقارب در میان عبرانیان وجود داشته است و قصد از اجرای این مطلب آن بود که حتی‌الامکان خون را پاک نگه داشته با اجانب بت‌پرست، خویشی و اختلاط نکنند و پس از بعثت موسی ﷺ شریعت، قواعد و قوانین معین، مقرر فرمود. از کتاب تورات معلوم می‌شود تزویج اجنبیان یعنی غیر اسرائیلیان بر اسرائیلیان روا نبوده و همواره انبیا نیز این مطلب را مراعات می‌نموده‌اند، مگر به صورت استثنا و تقاضای وقت (مقتضای زمان)، مانند ازدواج یوسف با دختر «فوطی فارع» یا ازدواج

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۲، ص ۵.

۲- همان، صص ۹-۱۰.

موسی اولاً با زنی «مدی» و ثانیاً زن «کوشیه». ازدواج با اجنبیان به جز کنعانیان در شریعت موسوی ممنوع بوده است و ازدواج اقارب از جمله مادر، زن پدر، خواهر، دختر دختر، دختر پسر، دختر زن پدر و ... نزد شریعت موسوی ممنوع گردیده است.^۱

بشارت ظهور پیامبر اسلام ﷺ در کتاب‌های آسمانی پیشین و قرآن:

یکی از مباحث مهمی که حجة‌التفاسیر در پی روشن ساختن آن است، موضوع بشارت ظهور پیامبر اسلام ﷺ در کتاب‌های تورات و انجیل است. آیات قرآن در موارد متعددی به اهل کتاب از یهود و نصاری یادآوری می‌کند که شما منتظر آمدن پیامبری بودید که خصوصیات او را در کتاب‌های تورات و انجیل خوانده بودید، اما پس از ظهور پیامبر اسلام او را تکذیب کردید. بلاغی در سراسر تفسیر خود در مناسبت‌های گوناگون به این موضوع پرداخته است.

بلاغی در تفسیر آیات **لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ - رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً - فِيهَا كُتِبَ قِیمَةٌ - وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ** - سورة بینه، آیات ۴-۱ - این آیات را دلیل بر اتفاق اهل کتاب و مشرکین در انتظار ظهور پیامبر اسلام ﷺ می‌داند و می‌نویسد: «آن اهل کتابی که پس از ظهور پیامبر کافر شدند و مشرکین، از هم جدا نبودند و همه یکدل و یک جهت انتظار ظهور بینه (حجتی روشن) را می‌کشیدند. یعنی رسولی که از جانب خداست و صحیفه‌های پاکیزه (سوره‌های قرآن) را بر آنان می‌خواند، که در آن صحیفه‌ها کتاب‌های انبیای سلف (و انواع علوم و مطالب جداکننده‌ی حق و باطل) نهفته است. و اهل کتاب متفرق نشدند (و در کار پیامبر اختلاف نکردند) مگر پس از

اینکه بینه برای ایشان آمد.^۱ وی انتظار اهل کتاب و مشرکین را بر اساس اخبار کتاب‌های پیامبران سلف می‌داند.

حجة التفاسیر در آیهی ﴿أَقْمِنَ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدٌ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ - سوره هود، آیه ۱۷ - نیز بینه را به معنای اسلام و قرآن تفسیر می‌کند و می‌نویسد: «آیا پس کسی که (همچون «محمد») از پروردگار خود بر حجتی (از قرآن و اسلام مستدل و واضح البرهان) است و (دوش به دوش او) شاهدی از پروردگار، (همچون انجیل) او را از پی در می‌آید و از پیش از آن شاهد، کتاب (همان تورات) موسی (شاهد) است، از جهت پیشوا و رحمت (بر عالمیان) بودن (سزاوار پیامبری است، یا ثروتمند جاهل و متکبر و خودخواه مکه مانند ولید بن مغیره، و یا طائف، مانند عروه بن مسعود ثقفی؟) مسلمانان به چنین پیامبری می‌گروند و هر کس که به این پیامبر کافر شود از احزاب (از گروه‌های متشکل مشرکین و یا یهودان و یا مسیحیان و یا دیگران) پس آتش، وعده‌گاه او است. پس (ای شنونده)، از این پیامبر، در شک مباش زیرا البته او حق است (و مأمور است) از جانب پروردگارت، و لکن بیشتر مردم (از روی جهل یا عناد) ایمان نمی‌آورند.»^۲

بلاغی در تفسیر آیهی ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنَ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَأَمَّا وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ - سوره احقاف، آیه ۱۰ - می‌نویسد: «ای پیامبر، به کافران مکه و قریش بگو: به من خبر بدهید که اگر قرآن از نزد خدا باشد در صورتی که شما اهل مکه و قریش به آن کفر ورزیده‌اید و عالم سرشناسی از بنی اسرائیل گواهی داده است بر اینکه محمد

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۷، ص ۲۸۲.

۲- همان، ج ۳، ص ۱۷۶.

مثل موسی است، آنگاه آن عالم خودش ایمان آورده و شما سرکشی کرده‌اید (آیا برای شما جای تأسف نیست که نژاد اسحاقی اسلام بیاورد، و نژاد اسماعیلی عربی در گمراهی بماند؟ و آیا این ستمگری نیست که دوران اسلام بیاورند و نزدیکان کافر باشند؟) البته، خدا مردم ستمکار را رهبری نمی‌فرماید.^۱

بلاغی در مقدمه‌ای بر تفسیر این آیه، عالم یهودی را عبدالله سلام می‌داند و او را از اعلم علمای بنی‌اسرائیل معرفی می‌کند و می‌گوید: «عبدالله بن سلام اعلم علمای یهود در سفر تثنیه تورات در باب ۱۸ شماره ۱۸ خوانده بود که خدا وعده داده که پیامبری را خواهد فرستاد که آن پیامبر از نسل اسماعیل بن ابراهیم برادر اسحاق بن ابراهیم باشد و کلامی خواهد آورد که آن کلام الله و به شکل معجزه است. و آن پیامبر مثل موسی است در آوردن شریعت و مأمور بودن به شمشیر و داشتن پدر و زن و فرزند و در بودن حیات و مماتش بر روی زمین. چون محمد ﷺ ادعای نبوت کرد، عبد الله برای مطالعه و مقایسه، از مدینه به مکه رفت.»

بلاغی پس از برشمردن نسب و قبیله‌ی عبدالله سلام می‌گوید: «عبدالله سلام معاصر پیامبر ﷺ و پدرش که هر دو از علمای یهود بودند با دیدن علامات کتب آسمانی خود در آن حضرت و مشاهده‌ی معجزات بسیار از آن بزرگوار و امتحان بی‌شماری که از آن جناب نمودند ایمان آوردند.»^۲

در تورات، سفر تثنیه باب ۱۸ شماره ۲۲-۱۸ آمده است:

من از میان آن‌ها پیامبری مانند تو بر ایشان خواهم فرستاد. به او خواهم گفت: که چه بگوید و او سخنگوی من نزد مردم خواهد بود. فردی که به او گوش ندهد و به پیامش که از جانب من است توجه نکند او را مجازات خواهم کرد. هر پیامبری به دروغ ادعا کند پیامش از جانب من است خواهد مرد و هر پیامبری که ادعا کند پیامش از جانب خدایان دیگر

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۶، ص ۱۳۷.

۲- همان، صص ۱۳۶-۱۳۵.

است باید کشته شود. اگر دو دل هستید که پیامی از جانب خداوند است یا نه. راهش این است که اگر چیزی که او می‌گوید اتفاق نیفتد پیام او از جانب خدا نبوده بلکه ساخته و پرداخته خودش است پس از او نترسید.

بلاغی آیات ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ - لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ - ثُمَّ لَقَطَعْنَا

مِنْهُ الْوَتِينَ - فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ﴾ - سوره حاقه، آیات ۴۴-۴۷ - را نیز ناظر به تورات سفر تثنیه باب ۱۸ شماره‌های ۲۲-۱۸ می‌داند، که قرآن پس از بیان اینکه این قرآن گفته شاعر و کاهن نیست بلکه این قرآن فرو فرستاده شده از سوی پروردگار جهان‌هاست می‌فرماید: و اگر بعض سخنان را محمد (به دروغ) بر ما می‌بست البته از او دست راستش را می‌گرفتیم و رگ حیات او را قطع می‌کردیم، پس احدی از شما که به حمایت او قیام می‌کردید نمی‌توانستید مانع بشوید.^۱

بلاغی همچنین تشبیه پیامبر ﷺ به موسی در آیهی ﴿وَإِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ

رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا﴾^۲ - سوره مزمل، آیه ۱۵ - را اشاره به سخن تورات در فرستادن پیامبری مانند موسی در سفر تثنیه باب ۱۸ شماره ۱۸ می‌داند.

حجة التفاسیر در تفسیر آیات ﴿وَإِنَّهُ لَنَزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ - نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ - عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ - بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ - وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ - أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ - وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ - فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَلَّوْا بِهِ مُؤْمِنِينَ﴾ - سوره شعرا، آیات ۱۹۹-۱۹۲ - می‌نویسد: «و البته قرآن فرو

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۷، صص ۸۳-۸۲ و ۸۷.

۲- بی‌گمان ما به سوی فرستاده‌ای که گواه بر شماست روانه کردیم. همان گونه که فرستاده‌ای به سوی فرعون فرستادیم.

فرستاده‌ی پروردگار جهان‌هاست. فرود آورد روح الامین (جبرئیل) این قرآن را بر دل تو، تا از جمله بیم‌دهندگان (مردم از نافرمانی خدا) باشی. به زبان عربی روشن (که تمام اصناف مردم از عالم و جاهل و مرد و زن و ... از آن بهره ببرند و به صنفی خاص اختصاص ندارد). و البته ذکر قرآن در کتاب‌های پیشین است (که ظهور آن را خبر داده‌اند). آیا برای مشرکین قریش بر نبوت پیامبر و صحت قرآن، دلیل نباشد که علمای بنی‌اسرائیل (چون عبدالله بن سلام و اصحابش و مانند این‌ها که در مکه اسلام آورده‌اند) ظهور پیامبر را (به نعت او و قرآن را به صفت آن) می‌دانند؟ و اگر قرآن را بر کسی از مردم غیرعرب (خواه قرآن به زبان عربی و خواه به زبان غیرعربی) فرستاده بودیم پس او قرآن را بر علمای بنی‌اسرائیل خوانده بود. ایشان به آن گروندگان نبودند (زیرا اخبار پیامبران پیشین ناظر به ظهور پیامبری است از عرب، از نژاد اسماعیل بن ابراهیم و آوردن کتابی به زبان عربی که معجزه قاهره او است).^۱

قاموس کتاب مقدس در لغت اسماعیل، مسکن اولاد اسماعیل را در تمام شبه جزیره عربستان می‌داند و ذریه‌ی اسماعیل را بر حسب وعده‌ی الهی که در تورات سفر پیدایش ۱۷: ۲۰ مکتوب است، بسیار و بی‌شمار شد و مقصد نبوت در حق او و ذریه‌ی او واضح و مبرهن گشت. نویسنده‌ی قاموس در ادامه می‌نویسد: طوایف اعراب بدوی، اسماعیل را رأس سلسله خود می‌دانند.^۲

بشارت ظهور پیامبر اسلام ﷺ در انجیل:

بلاغی معتقد است که انجیل به آمدن پیغمبر اسلام ﷺ بشارت داده است، به عباراتی که متضمن «فارقلیط» است. کلمه‌ی «فارقلیط» یونانی را تفسیر نموده‌اند به «مرد ستوده» و این منطبق است بر محمد و محمود و احمد و حمید که تمامی این مشتقات در زبان عربی به معنی «ستوده

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۴، صص ۶۸-۶۹

۲- هاکس، قاموس کتاب مقدس، ص ۶۱

«خصال» می‌آید و انطباق آن‌ها بر پیغمبر اسلام ﷺ و صفاً و اسماً آشکار است. بلاغی در ادامه می‌نویسد: «در انجیل عربی چاپ لندن سال ۱۸۵۷ که در چاپخانه «ولیم وطس» طبع و نشر شده است، در انجیل یوحنا باب ۱۴: ۱۵ به کلمه‌ی «فارقلیط» تصریح دارد، همان طور که علمای اسلام از چندین قرن پیش از این به آن تمسک فرموده‌اند ولیکن در انجیل‌های چاپ امروزه به جای کلمه‌ی «فارقلیط» کلمه «المعزی» و «تسلیت‌دهنده» گذاشته‌اند یعنی تحریف کرده‌اند.»^۱

گرایش فقهی در حجة التفاسیر

اختلافات فقهی مذاهب:

قرآن یکی از منابع دریافت احکام دینی اسلام است که همواره از سوی فقیهان جهت دریافت فروع فقهی مورد استفاده قرار گرفته است. عبدالحجت بلاغی از فقه‌های امامیه‌ی عصر خویش است که با فقه دیگر مذاهب اسلامی نیز آشنایی دارد. وی در تفسیر خود از قرآن در مناسبت‌های آیات احکام به بیان برخی از نظرات فقهی و اصولی خود می‌پردازد. گاهی به نظرات دیگر مذاهب اسلامی نیز اشاره می‌کند. اما در عین حال تفسیر فقهی او بر اساس روش ائمه اهل بیت علیهم‌السلام است. بلاغی در تفسیر آیات وضو به اختلاف بین مذاهب اسلامی اشاره می‌کند و آنگاه می‌نویسد: «ما آیه را طبق وضویی که از امامان علیهم‌السلام به ما رسیده است تفسیر می‌کنیم.»^۲

وی در تفسیر آیه‌ی ﴿وَإِذَا ضَرَأْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا

مِنَ الصَّلَاةِ﴾ - سوره نساء، آیه ۱۰۱ - می‌گوید: «و چون در زمین سفر کنید پس نیست بر شما هیچ‌گونه گناهی که از نماز کوتاه کنید.» آنگاه توضیح

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۲، مقدمه، صص ۸۲۳-۸۲۴.

۲- همان، صص ۱۳۳-۱۳۲.

می‌دهد: «نماز شبانه‌روزی در خَضَر تمام است و در سفر «قَصْر» یعنی شکسته است که نمازهای صبح و ظهر و عصر و عشا دو رکعت است و نماز مغرب سه رکعت و شکسته خواندن در مذهب شیعه الزامی است.»^۱

ملاک پاکیزگی و سلايق بشری:

بلاغی در تفسیر آیه‌ی «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ» - سوره مائده، آیه ۴ - می‌نویسد: «ای پیامبر، از تو می‌پرسند که (تناول) چه چیز برای آنان حلال کرده شده است؟ (در جواب) بگو: (تناول) چیزهای پاکیزه برای شما حلال کرده شده است.» و توضیح می‌دهد: «که به دست آوردن ملاک «پاکیزگی» با اختلاف در سلیقه‌های بشری امری است غیرقابل حل، بنابراین یا هر چه نهی درباره تحریم آن نرسیده حلال است که صاحب تفسیر مجمع‌البیان این نظر را اختیار کرده و می‌گوید: «اصل در اشیاء إباحه است» و یا آن‌هاست که پروردگار اذن در خوردن داده باشد. از مأکولات و ذبایح و شکار چنانکه ابوعلی جبائی و ابومسلم گفته‌اند.»^۲

در تفسیر آیه‌ی «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ» - سوره مائده، آیه ۵ - در مورد طعام اهل کتاب، نجاست اهل

کتاب و ازدواج با اهل کتاب نظرات فقهی مشهور در کتاب‌های فقهی را نقل کرده و آیه را چنین تفسیر نموده است: «امروز فرمان صادر شد که برای شما مسلمانان (تناول) چیزهای پاکیزه حلال کرده شده است (گرچه نصی درباره‌ی آن نرسیده باشد) و طعام کسانی که کتاب به آن‌ها داده شده است برای شما حلال است و طعام شما برای آنان حلال است. و حلال کرده شده برای شما

۱- بلاغی، بلاغی، حجة التفسیر، ج ۲، مقدمه، ص ۶۹.

۲- همان، ج ۲، ص ۱۳۱.

ازدواج با عفاف زنان مسلمان و عفاف از زنانی که از پیش از شما کتاب به آنان داده شده است»^۱

در تفسیر این آیه به نظر می‌رسد بلاغی درباره حلال بودن طبیات با جمله (گر چه نصی درباره آن نرسیده باشد) نظر صاحب تفسیر مجمع‌البیان، که «اصل در اشیاء اباحه است» را برگزیده است.

طهارت اهل کتاب:

درباره‌ی جواز ازدواج با اهل کتاب گرچه در تفسیر خود بر آیه قیدی در محدود کردن ازدواج با آنان نیاورده است اما تفسیر آیه را با عنوان «تکاح منقطع و یا ملک یمین مُسَلِّمات و اهل کتاب» آورده است که نشان می‌دهد ازدواج مسلمانان با زنان اهل کتاب را تنها در ازدواج موقت و یا کنیزان آنان می‌داند.^۲

درباره‌ی طعام اهل کتاب نیز بلاغی نظر خود را بیان نکرده و در تفسیر خود کلمه طعام را بدون توضیحی آورده است.

علامه محمدتقی جعفری در کتاب «رسائل فقهی» خود درباره‌ی طهارت، ذبیح و ازدواج اهل کتاب بحث مفصلی از نظر قرآن، روایات و فقه‌های مذاهب اسلامی دارد، که مطالعه آن برای علاقه‌مندان مفید است.

علامه جعفری در مور طهارت اهل کتاب از نظر فقها می‌نویسد:

«تا دوران‌های اخیر اکثر فقهای امامیه، اهل کتاب را مانند مشرکین غیرظاهر دانسته و اجتناب از آنان را واجب دانسته‌اند، ولی بعضی از فقها نیز به طهارتشان فتوی داده‌اند. از قبیل شیخ مفید در رساله «العزیه»، ابن عقیل، اسکافی و ابن جنید و عمانی و شیخ طوسی در کتاب «نهایه» از قدما محقق اردبیلی، صاحب مدارک، صاحب مفاتیح و گروهی از متأخرین، فقیه مشهور آیت الله سیدمحسن حکیم رحمه الله که یکی از مراجع معاصر امامیه است، نیز به طهارت اهل کتاب فتوی داده است. اما از نظر فقهای اهل سنت می‌توان گفت طهارت اهل کتاب تقریباً مورد اتفاق آنان است.»^۳

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ص ۱۲۲.

۲- همان، ج ۲، ص ۱۳۲.

۳- جعفری، رسائل فقهیه، ج ۱، صص ۱۴-۱۵.

حجاب در قرآن:

بلاغی در تفسیر آیهی ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ - سوره احزاب، آیه ۵۹ - می‌نویسد: «ای پیامبر، به زنان و دخترانت (دختران خودت و دختران زنان) و زنان مؤمن بگو که از چادرهای خود بر خود فروگذارند. آن پوشش نزدیک‌تر است به این که شناخته شوند (که کنیزان و یا کافره یا بدکاره نیستند، بلکه خاتون‌هایی آزاد و با ایمان و نیک‌کردارند) پس (به وسیله مردان بدکردار) آزرده نشوند و خدا آمرزگار (به تائبان) و مهربان (به بندگان) است.»^۱

بلاغی آنگاه در ذیل این آیه نظر خود را این گونه بیان می‌کند: «دستور گرفتن جُلُباب برای امتیاز بین زنان آزاد مسلمات با کافرات و کنیزان بوده که کافرات و کنیزان سرهایشان باز بوده و پوشیده نبوده‌اند.» آنگاه شواهدی را از کتاب وسائل الشیعه در اینکه پوشش موی سر کنیزان در نماز الزامی نیست بیان می‌کند و در ادامه می‌نویسد: «امتیاز بین کنیزان مسلمان و زنان مسلمان آزاد در مورد حجاب و غیره نه از باب امتیاز طبقاتی است بلکه تسهیلی است که شریعت اسلام برای کنیزان که به علت عدم آزادی، مختار در انحراف نیستند قائل شده است.»^۲

احکام حج:

بلاغی در مقدمه‌ی تفسیر آیهی ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾^۳ - سوره بقره، آیه ۱۹۶ - می‌نویسد:

«۱- حج و عمره را خالصاً لوجه الله انجام دهید. ۲- حج و عمره را تمام کنید و ناتمام نگذارید. ۳- عمره نزد ما طایفه‌ی امامیه همچون حج

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۵، ص ۲۰۶.

۲- همان، ص ۲۱۹.

۳- و حج و عمره را برای خدا تمام کنید.

واجب است. ۴- حج بر سه نوع است: الف- قِران. ب- حج افراد. ج- حج تمتع. ۵- حج تمتع بر افراد دور از مکه (بیش از ۱۶ فرسخ شرعی) واجب است و حج افراد بر اهل مکه و اطراف آن با کمتر از فاصله مشخص شده واجب می‌شود. ۶- در حج قِران و افراد، عمره بعد از حج انجام می‌شود و در حج تمتع، عمره قبل از حج باید انجام شود.^۱

اعمال عمره در رمز (اطرست) جمع است. و اعمال حج در رمز (او وار) نخط رس طرمر (جمع است و این دو رمز را مولانا شیخ بهائی علیه الرحمه درست کرده و در این شعر بیان فرموده است:

اطرست للعمره اجعل نهج او وار نخط رس طرمر لحج

اطرست رمز عمره است: (الف) احرام بستن، (ط) طواف خانه‌ی کعبه کردن، (د) دو رکعت نماز طواف گزاردن، (س) سعی میانه صفا و مروه کردن، (ت) تقصیر (یعنی چیزی از مو یا ناخن گرفتن).

«او وار نخط رس طرمر» رمز حج است: (الف) احرام بستن، (و) وقوف کردن در عرفات، (و) وقوف کردن در مشعرالحرام، (الف) افاضه (یعنی کوچ کردن) به منی، (ر) رمی جمره (یعنی جمره عقبه را به هفت سنگریزه زدن)، (ن) نحر شتر (یا ذبح گوسفند یا بز یا گاو)، (ح) حلق (یعنی سر تراشیدن یا تقصیر کردن)، (ط) طواف زیارت خانه کعبه، (د) دو رکعت طواف گزاردن، (س) سعی میانه‌ی صفا و مروه کردن، (ط) طواف نساء کردن، (د) دو رکعت نماز طواف نساء کردن، (م) به منی رفتن بار دیگر که در منی سه شب ایام تشریق (و آن هم یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی‌الحجه است)، (ر) رمی جمره کردن در هر یک از ایام تشریق (یعنی هر یک از جمرات سه گانه را به هفت سنگریزه زدن).^۲

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۱، ص ۱۴۸.

۲- همان، ج ۶، صص ۱۷۴-۱۷۳.

نماز جمعه:

بلاغی در ذیل سوره‌ی جمعه به نماز جمعه، وجوب آن و بعضی از نکات فقهی آن می‌پردازد. وی به نقل از سیره ابن هشام می‌نویسد: «اولین نماز جمعه قبل از هجرت پیامبر ﷺ در مدینه خوانده شده است، و تاریخ نزول سوره جمعه مابین صلح حدیبیه و جنگ تبوک است. و اسم سوره از آیه‌ی نهم گرفته شده است. و این سوره نماز جمعه را تشریع نمی‌کند بلکه درباره‌ی تشریع روز جمعه به جای سبت با یهودان بحث می‌کند و وظایف نماز تشریع شده‌ی قبلی را بیان می‌کند، و مورد تخلف نمازگزاران را شرح می‌دهد. وی اهمیت نماز جمعه را، در آگاه شدن مسلمانان از اوضاع دین و کشور و کمک توانگران به بینوایان، و باعث شوکت اسلام و مسلمانان و وحدت مسلمانان در برابر دشمنان و تجدید عهد و تقویت روحیه‌ی آنان و بالاتر از آن تعظیم شعائرالله بر می‌شمارد. او با انتقاد شدید از تحریم نماز جمعه، آن را اختراع «سالار ابوعلی حمزه بن عبدالعزیز» اهل رشت که مدتی در بغداد تدریس می‌کرده است و در حلب از طرف سید مرتضی نیابت داشته است. و هم اوست که استبرای مخرج بول را واجب شمرد و ادای نماز جمعه را حرام.» بلاغی آنگاه فهرستی بلند از علمای قائل به وجوب عینی نماز جمعه را می‌آورد، که در آن نام‌هایی چون شیخ مفید، شیخ کلینی، شیخ صدوق، شهید ثانی، محمدتقی مجلسی، فیض کاشانی و محمدباقر مجلسی دیده می‌شود و آنگاه به واجبات مخصوص نماز جمعه می‌پردازد. از جمله تعداد نمازگزاران کمتر از پنج نفر نباشد و فاصله بین دو نماز جمعه کمتر از یک فرسخ نباشد و ...^۱

اوقات شرعی در افق‌های مختلف:

حجة التفاسیر برخی از فتاوای علمای اسلام قبل از گپرنیک که در قرن شانزدهم نظریه‌ی حرکت زمین به دور خورشید را ارائه کرد را دلیل بر اطلاع آنان از حرکت زمین و کروی بودن آن دانسته است.

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۷، صص ۱۷-۱۳.

۱- فقها می‌گویند: دیدن اهل مغرب زمین، ماه را بر اساس اصل وجوب روزه به دیدن هلال از طرف عده‌ای از مردم برای وجوب بر اهل مشرق زمین کافی است، اما روزه بستن و روزه گشادن را تابع افق روزه‌دار دانسته‌اند.

۲- فقها در باب نماز نوشته‌اند که در بعضی نقاط وقت‌های نماز بلند و در بعضی نقاط کوتاه می‌شود که حتی وقت نماز عشا از بین می‌رود. پس طولانی بودن یا کوتاه شدن اوقات، دلیل دیگری است بر این که خورشید بر همه یکسان نمی‌تابد.

۳- فقها در باب مواردی گفته‌اند اگر ارث برنده از یکدیگر در یک روز و یک زمان بمیرند و یکی از آن‌ها در مشرق و دیگری در مغرب زمین بوده باشد آنکه در مغرب بوده از آن مشرقی ارث می‌برد. زیرا وقت مشرقی در وجود مقدم بر وقت مغربی در زوال است و این تقدم و تأخر از محدب بودن سطح زمین حاصل می‌شود.^۱

تغییر قوانین فقهی در ادیان:

بلاغی شریعت و قوانین فقهی ادیان را قابل تغییر می‌داند، که آخرین آن‌ها در اسلام تشریع و بیان شده است. وی در مقدمه‌ای با اشاره به شأن نزول آیات ۹۳-۹۵ سوره آل عمران می‌نویسد: «ابوروق و کلبی گفته‌اند آنگاه که پیامبر ﷺ فرمود: من بر ملت ابراهیم هستم. یهود گفتند: چگونه تو بر ملت ابراهیم هستی و حال اینکه گوشت شتر و شیر شتر می‌خوری؟ پیامبر ﷺ فرمود: این‌ها برای ابراهیم حلال بوده و ما هم آن‌را حلال می‌دانیم. یهود گفتند: هر چه را ما حرام می‌دانیم بر نوح و ابراهیم هم حرام بوده است.» بلاغی می‌گوید: «این اصل که هر چه در شرع ابراهیم حلال بوده یا حرام بوده باید در شریعت اسلام هم چنین باشد از ریشه

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۷، صص ۲۴۰-۲۳۹.

خراب است. و جهت خرابی آن این است که نظر پیامبر از اینکه می‌فرماید: من بر کیش ابراهیم هستم این است که ابراهیم دارای توحید خالص و پیراسته از شرک بوده و من دارای همان کیشم و مقصود این نیست که در احکام تشریعی تابع اویم. پیامبر اسلام خود مشرع و مقنن است و قوانین مخصوص به خود دارد و بسا قوانینی که در شرع ابراهیم بوده و در شرع اسلام نقض شده یا قوانینی نبوده و در شرع اسلام تأسیس و برقرار شده است.^۱

حجة التفاسیر در تفسیر بعضی از آیات احکام به مقایسه‌ی برخی از واجبات ادیان گذشته با اسلام می‌پردازد.

به عنوان نمونه وی در ذیل تفسیر آیه‌ی ۱۸۳ سوره بقره ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ^۲ - ضمن اینکه از مهم‌ترین جنبه‌های اهمیت روزه را متصف شدن به صفات الهی می‌داند، به انواع روزه و وقت‌های آن در ادیان پیشین می‌پردازد که برخی از آن‌ها به این صورت است:

«در کیش موسوی روزه مقرر بوده و خود موسی چهل شبانه‌روز روزه داشته. (سفر تنبیه ۹: ۹) ایلای پیامبر چهل شبانه‌روز روزه داشته. (کتاب اول پادشاهان ۱۹: ۸) قوم یونس روزه داشت. (کتاب یونس ۳: ۵) یهودان متقی در عهد عیسی هفته‌ای دو دفعه یعنی روز دوم و پنجم هفته روزه می‌داشتند. (انجیل لوقا ۱۸: ۱۲) و شاگردان یحیی روزه بسیار می‌داشتند و نماز می‌خواندند. (انجیل لوقا ۵: ۳۳) و عیسی گفته که شاگردانش بعد از او روزه خواهند داشت. (انجیل لوقا ۵: ۳۴-۳۵)^۳»

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۱، ص ۲۸۲.

۲- ای کسانی ایمان آورده‌اید، روزه بر شما مقرر شده است، چنان که بر کسانی که پیش از شما بودند مقرر شده بود، باشد که تقوی پیشه کنید.

۳- همان، صص ۱۲۹-۱۲۸.

بلاغی در ادامه آثار روزه در جسم و جان را به تفصیل بیان می‌کند.

گرایش تفسیر قرآن با قرآن در حجة التفاسیر

قرآن به عنوان منبع اصلی معارف دینی و در عین حال به عنوان یک منبع مهم برای تفسیر قرآن از صدر اسلام مطرح بوده است. و پیامبر اسلام ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام برای تفسیر یک آیه از قرآن به آیه‌ی دیگری استناد نموده‌اند.

از عبدالله بن مسعود روایت است: که نزول آیه‌ی ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ هُمُ الْأَمَنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾^۱ - سوره انعام، آیه ۸۲ - بر مردم دشوار آمد. گفتند: یا رسول الله کدامیک از ما هستیم که درباره‌ی خود ظلم نکنیم؟ فرمود: منظور این نیست که شما تصور می‌کنید مگر نشنیده‌اید که بنده‌ی صالح گفت: ﴿يَا بَنِيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾^۲ - سوره لقمان، آیه ۱۳.^۳

امام علی علیه‌السلام درباره ارتباط آیات قرآن با یکدیگر می‌فرماید:

﴿كِتَابَ اللَّهِ يُبْصَرُونَ بِهِ وَتَنْطِقُونَ بِهِ وَتَسْمَعُونَ بِهِ وَيَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَيَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ﴾. این قرآن است که با آن می‌توانید راه حق را بنگرید و با آن سخن بگویید و به وسیله آن بشنوید. بعضی از قرآن از بعضی دیگر سخن می‌گوید و برخی به برخی دیگر گواهی می‌دهد.^۴

امام حسن عسکری علیه‌السلام در تفسیر ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾^۵ - سوره حمد، آیه ۷- چنین فرمود: یعنی می‌گویند: ما را به راه اشخاصی راهنمایی فرما

۱- کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را با هیچ ستمی نیامیخته‌اند، آنان‌اند که [از خشم خدا] در امان‌اند و همانان هدایت یافتگان‌اند.

۲- ای پسرکم، به خدا شرک نوز به راستی شرک ظلمی بزرگ است.

۳- طبرسی، مجمع‌البیان، ترجمه: مترجمان، ج ۸: ۱۶۶.

۴- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۲۳، ترجمه محمد دشتی.

۵- راه کسانی که به آن‌ها نعمت داده‌ای.

که خداوند در حقشان فرموده است: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾^۱ - سوره نساء، آیه ۶۹^۲

بلاغی در حجة التفاسیر برای تفسیر برخی از آیات قرآن به آیاتی دیگر تمسک جسته است.

وی در تفسیر آیه ی ﴿وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾^۳ - سوره نحل، آیه ۱۱۸ - می نویسد: «(مشرکین گفتند: شتر و پیه در کیش ها حرام است چرا شما مسلمانان می خورید؟ خدا در جوابشان فرمود:) و ای پیامبر، بر کسانی که یهود شدند آنچه را که بر تو پیش از این بیان کردیم حرام کردیم (برای عقوبت ظلمشان) و (ما) به ایشان ظلم نکردیم بلکه خودشان بر جان های خود ستم می کردند.»^۴

بلاغی این تفسیر را با اشاره به آیه ی ۱۴۶ انعام بیان می کند. ﴿وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا وَمَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَعْضِهِمْ وَإِنَّا لَاصِدُقُونَ﴾^۵ - سوره انعام، آیه ۱۴۶.

بلاغی در تفسیر آیه ی ﴿لَحَقَى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ - لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۶ - سوره

۱- و کسانی که اطاعت خدا و پیامبر کنند، [در قیامت] با کسانی خواهند بود که خدا بر آنان نعمت ارزانی داشته است، یعنی پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان، و آنان خوب همنشینانی هستند.

۲- صدوق، معانی الاخبار ج ۱، ص ۷۸.

۳- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۴، ص ۵۰.

۴- و [در زمان موسی] هر حیوان ناخن داری را بر یهود حرام کردیم، ولی از گاو و گوسفندان فقط چربی های آن دو را بر آنان حرام کردیم، مگر آنچه بر پشت آنها یا بر روده هایشان است، یا آنچه به استخوان چسبیده است. این (تحریم) را به جهت ستمشان سزای آنها کردیم. و ما قطعاً [در گزارش این خبر] راستگوییم.

مؤمنون، ۹۹-۱۰۰ - می‌نویسد: «(ای پیامبر، کفار در بیان سخنان ناروای خود می‌باشند نسبت به تو و به من) تا وقتی که مرگ یکی از ایشان فرا رسد گوید: ای پروردگار من، مرا باز گردانید (به دنیا) شاید من عمل شایسته‌ای کنم در آنچه (که از دنیا و مال) ترک کردم (و رها کردم). چنین نیست (که او باز گردد) البته این سخن سخنی است که او (یعنی آن جان به لب رسیده از نهایت حسرت) گوینده‌ی آن سخن است و از پیش ایشان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.» وی با اشاره به آیه‌ی ﴿وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا هُوَ عَنْهُمْ﴾^۱ - سوره انعام، آیه ۲۸ - نتیجه می‌گیرد که سخن آنان در درخواست بازگشت برای انجام اعمال نیک ترک شده‌شان حقیقت ندارد.^۲

بلاغی در تفسیر آیات ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا﴾ - إذا رأهم من مكان بعيد سمعوا لها تغيظاً وزفيراً^۳ - سوره فرقان، آیه ۱۲-۱۱ - می‌نویسد: «ولی این جواب برای کفار قانع‌کننده نیست زیرا قیامت را تکذیب کردند و حال آنکه سعیر را مهتاً ساخته‌ایم برای کسانی که قیامت را تکذیب کند چون سعیر آنان را از دور ببیند آواز جوشیدن سعیر را از فرط خشم و بانگ آن را بشنوند.» وی آنگاه با اشاره به جمله‌ی «چون سعیر (دوزخ) آنان را از دور ببیند.» و استناد به آیه‌ی ﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ﴾^۴ - سوره عنکبوت، آیه ۶۴ - نتیجه می‌گیرد که بهشت و دوزخ حیات دارند و مرده نیستند.^۵

بلاغی در آیات ﴿إِنْ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا﴾ - لِلطَّاغِينَ مَابًا^۶ - سوره نبا، آیه ۲۲-۲۱ -

با اشاره به آیه‌ی ﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا﴾^۷ - سوره

۱- اگر [به دنیا] بازگردانده شوند به همان چیزی که از آن نهی شده‌اند برمی‌گردند.

۲- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۴، صص ۲۴۶-۲۴۵.

۳- و حقاً که سرای آخرت است که زندگی [واقعی] است.

۴- همان، ج ۵، ص ۳۴.

۵- و هیچ‌کس از شما نیست مگر اینکه به آن در می‌آید، این بر پروردگارت حکمی حتمی است.

مریم، آیه ۷۱ - واژه‌ی مرصداً را به جای گمینگاه به گذرگاه تفسیر می‌کند. و در تفسیر آیه می‌نویسد: «البته جهنم گذرگاه (و کمینگاه) است (زیرا تمام افراد بشر از صالح و طالح، پرهیزگار و طاغی بایستی از جهنم عبور کنند و گریزی و گزیری از این رهگذر نیست در نهایت صالحان عبور می‌کنند و) برای طاغیان جهنم قرارگاه خواهد بود».^۱

صاحب حجة التفاسیر در تفسیر آیهی ﴿وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ﴾^۲ - سوره

تکویر، آیه ۲۳- به آیهی ﴿وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى﴾^۳ - سوره نجم، آیه ۷ - و آیات بعد از آن در سوره نجم، به معراج پیامبر ﷺ اشاره می‌کند و با توجه به تفسیر خود از آن سوره، «افق مبین» را همان افق امکان و وجوب می‌داند و آیه را چنین تفسیر می‌کند: و البته قسم که محمد خدا را در افق امکان و وجوب دیده است (و قرآن را شنیده است).^۴

گرایش‌های روایی در حجة التفاسیر

از آغاز نزول قرآن بر حضرت رسول ﷺ نیاز به توضیح و تفسیر آن برای مخاطبان قرآن اعم از مؤمنان، اهل کتاب و مشرکان وجود داشته است. مسلمانان برای درک بهتر بعضی از مفاهیم و اصطلاحات قرآن سؤالاتی را مطرح کرده‌اند، اهل کتاب برای یافتن هدایت و یا اشکال‌تراشی از پیامبر ﷺ درباره آیات قرآن مسائلی را طرح نموده‌اند، مشرکین و کافران عصر پیامبر ﷺ نیز با آمدن آیه‌ای درباره‌ی آن شبهاتی طرح نموده و یا سؤالاتی را پرسیده‌اند. نخستین و آگاه‌ترین مفسر قرآن و تبیین‌کننده معارف آن پیامبر گرامی اسلام

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۷، صص ۱۵۸-۱۵۹.

۲- و قطعاً فرستاده‌ی [ما] را در آن افق آشکار دیده است.

۳- در حالی که او در افق اعلی بود.

۴- همان، ص ۱۷۹.

ﷺ بوده است. قرآن خود این جایگاه را برای پیامبر ﷺ به رسمیت شناخته است. ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾^۱ - سوره نحل، آیه ۴۴.

شرح و تفصیل آیات مجمل قرآن در احکام و فروع دین نظیر: عبادات، فرائض، معاملات و ... بر عهده‌ی پیامبر ﷺ و پس از ایشان ائمه‌ی اهل بیت ﷺ است.^۲

پیامبر ﷺ به شرح اصطلاحات و مفردات قرآن پرداخته‌اند.^۳

فهم درست قرآن بدون دسترسی به سخنان پیامبر ﷺ و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام و صحابه‌ی پیامبر ﷺ امکان‌پذیر نیست. علاوه بر این ما نیازمند شناخت محیط نزول قرآن و تاریخ عصر نزول و شأن نزول آیات نیز هستیم. مکی و مدنی بودن آیات نیز در نوع تفسیر ما از آیات اثرگذار است و همه این‌ها از طریق نقل خبر بدست می‌آید.

اگر قرآن به وسیله حدیث صحیح السندی تفسیر شده باشد نزد همه پذیرفته است؛ و هیچ تردیدی بدان راه ندارد. از عوامل عدم اعتماد به تفاسیر نقل شده ضعف سند، آمیخته شدن درست و نادرست و وجود روایات متضاد است که ما را وامی‌دارد که با دقت نظر کنجکاوانه و محققانه با آن برخورد کنیم و نسبت به پیراستگی آن‌ها از تناقض و نادرستی اقدام کنیم.^۴

صاحب حجة التفاسیر به عنوان یک فقیه و مفسر به اهمیت و همچنین آفات روایات تفسیری آگاه است. او در تفسیر خود سعی می‌کند با بررسی همه شواهد، به درستی یا نادرستی روایات نقل شده در توضیح آیه پی ببرد. وی از روایات نقل شده از پیامبر اسلام ﷺ و ائمه‌ی اهل بیت

۱- و این قرآن را به سوی تو نازل کردیم تا برای مردم آنچه را به سويشان نازل شده است بیان کنی.

۲- علوی مهر، روش‌ها و گرایش‌های تفسیری، ص ۱۰۸.

۳- همان، ص ۱۰۹.

۴- معرفت، تفسیر و مفسران، ج ۲، ص ۲۴.

و نیز نقل صحابه و تابعین در تفسیر خود استفاده می‌کند. بلاغی همچنین از منابع تفسیری مفسرین شیعه و سنی بهره می‌برد.

بلاغی درباره‌ی لزوم تدبّر در قرآن به آیه‌ی «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ

عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»^۱ - سوره محمد، آیه ۲۴ - از صاحب تفسیر مجمع‌البیان

نقل می‌کند: همین آیه هشدار می‌دهد بر فساد قول آن کس که می‌گوید: «حدیث را همان گونه که هست باید روایت کرد گرچه معنای آن مخالف با اصول ادیان باشد» و فسادش از این جهت است که خدا دعوت به تدبّر و تفکر فرموده و تفکر و تدبّر با کار تعامی و تجاهل منافات دارد.^۲

بلاغی در تفسیر سوره‌ی توحید می‌نویسد: «در کتاب اعلام‌الدین تألیف ابو محمدحسن بن ابوالحسن دیلمی از مقداد بن شریح برهانی از پدرش روایت کرده که گفت: مردی در روز جنگ جمل در خدمت علی علیه السلام به پا خاست و گفت: یا امیرالمؤمنین، آیا تو می‌گویی خدا واحد است؟ در همین صحبت بود که لشکریان به او حمله‌ور شدند که ای اعرابی، این چه هنگام سؤال است؟ مگر نمی‌بینی که امیرالمؤمنین مشغول تقسیم بندی قلب لشکر است. حضرت فرمود: کاری به او نداشته باشید، مدعای این اعرابی همان است که از این قوم که با آنان در پیکاریم می‌خواهیم. آنگاه حضرت فرمود: ای اعرابی، این که گفته می‌شود خدا واحد است چهار معنی برای آن می‌توان کرد که دو معنای آن بر خدا روا نیست و دو معنای آن برای او ثابت است. اما آن دو معنی که بر خدا روا نیست:

اول - این است که گفته شود خدا واحد است و مقصود واحد (یعنی یک) از باب اعداد (یعنی شمار: یک، دو، سه تا آخر) باشد. این معنی روا نیست زیرا چیزی که دوّم ندارد به شمار در نمی‌آید. آیا نمی‌بینی گوینده‌ی «ثالث ثلاثه» که مسیحیانند کافرند.

۱- پس آیا در قرآن نمی‌اندیشند [تا حقایق آن را بفهمند] یا بر دل‌ها [شان] قفل‌های آن‌هاست؟.

۲- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۱ مقدمه، ص ۵۵.

دوم- این است که گفته شود خدا واحد است و مقصود یک نوع از جنس باشد (مانند حیوان که جنس است و یک نوعش انسان است و نوع دیگرش اسب است و ...) و این معنی هم بر خدا روا نیست زیرا (خدا هم جنس ندارد و) تشبیه خداست به غیر خدا. و خدا بالاتر و والاتر از تشبیه است.

اما آن دو معنی که برای خدا ثابت است:

اول این است که گفته شود خدا واحد است (یعنی یکتاست) و مراد این است که در چیزها شبیه و مثلی ندارد و این معنی برای پروردگار ما ثابت است.

دوم این است که گفته شود خدا واحد است، یعنی احدی المعنی است و به عبارت دیگر تجسم پیدا نمی‌کند نه در وجود و نه در عقل و نه در وهم، و این معنی هم برای پروردگار ما (عزوجل) ثابت است.^۱

بلاغی در وجوب نماز طواف حج می‌نویسد: «از جابر روایت است که چون پیامبر ﷺ از طواف حج فارغ شد، متوجه مقام ابراهیم گردید و دو رکعت نماز در آن گذارد و این آیه را بخواند که ﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا

مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾^۲ - سوره بقره، آیه ۱۲۵- و این دالّ است بر آنکه نماز طواف فریضه است در مقام ابراهیم، و آن موضعی است که در آن سنگی نشانده‌اند و اثر قدم‌های مبارک ابراهیم بر آن است.^۳

بلاغی در جاهایی که یک روایت از فریقین نقل شده است به هر دو نقل اشاره می‌کند. برای نمونه در تفسیر آیه ی ﴿الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ﴾^۴ - سوره بقره، آیه ۱۹۷- می‌نویسد: «وقت حج ماه‌های معین است. (که تبدیل و تغییر به تقدیم و تأخیر در آن ماه‌ها روا نیست چنانکه اهل جاهلیت تقدیم و تأخیر می‌کردند). وی با

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۷، صص ۳۳۷-۳۳۶.

۲- و [یاد کن] هنگامی که این خانه [کعبه] را برای مردم محلّ بازگشت و جای امنی قرار دادیم [و گفتیم]: از مقام ابراهیم نماز گاهی بر گیرید.

۳- همان، ج ۱، ص ۹۴.

اشاره به روایات نقل شده درباره ماه‌های حج می‌گوید: ماه‌های حج نزد ما امامیه شوال و ذوالقعدة و ده روز ذوالحجه است (به روایت امام محمدباقر علیه السلام) و همین قول از ابن عباس و مجاهد و حسن و دیگران گفته‌اند. و به قولی شوال و ذوالقعدة و ذوالحجه است چنانکه عطا و ربیع و طاووس گفته‌اند. و در اخبار ما هم روایت شده است.^۱

حجة التفاسیر در تفسیر آیهی **إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ** - سوره عنکبوت، آیه ۴۵ - می‌نویسد: «البته نماز از کار بی‌حیایی و فعل ناپسند منع می‌کند. [یعنی نماز می‌گوید: گرد کار بی‌حیایی (یعنی کاری که نزد عاقل زشت می‌باشد) و فعل ناپسند (یعنی عملی که به حکم شرع ممنوع می‌باشد) مگرد].» بلاغی آنگاه به نقل از تفسیر ابوالفتوح، جمله را انشائی می‌داند و در تأیید آن روایتی از امام باقر علیه السلام به نقل از تفسیر مجمع‌البیان می‌آورد: «و کسی که دوست می‌دارد که بداند نمازش قبول شده یا نه، بایستی ببیند که او را از فحشا و منکر منع کرده یا نه. پس به اندازه همان ممنوعیت نمازش پذیرفته شده است.»^۲

بلاغی در تفسیر آیهی **هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئاً مَّذْكُوراً**^۳ - سوره انسان، آیه ۱ - نیز به روایات استناد می‌کند. وی در توضیح این آیه روایتی به نقل از تفسیر مجمع‌البیان از عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: انسان در آن حال از نظر خلقت قابل ذکر نبود اما در نظر علم قابل ذکر بود.^۴

بلاغی در جاهایی نیز به نقد روایات می‌پردازد و با دلایلی آن‌ها را قابل قبول نمی‌داند.

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۱، صص ۱۵۱-۱۵۰.

۲- همان، ج ۵، ص ۱۲۸.

۳- آیا بر انسان برهه‌ای از روزگار گذشته است که چیزی قابل ذکر نبوده است؟ [آری، گذشته است].

۴- همان، ج ۷، ص ۱۴۵.

حجة التفاسیر در بیان ذبیح‌الله بودن اسماعیل علیه السلام می‌نویسد: «یک روایتی از

پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرموده: «إنا ابن الذبیحین» یعنی من پسر دو ذبیح هستم. و این دو ذبیح را یکی اسماعیل و دیگری عبدالله بن عبدالمطلب می‌گویند. البته قصه‌ای هم نقل می‌کنند که حضرت عبدالمطلب نذر کرد که اگر خدا ده پسر به او دهد یکی را قربانی کند و بر حسب قرعه نزد بت هبل قرعه به نام عبدالله درآمد، و در آخر الامر بر حسب پیشنهاد زن کاهنه‌ای قرعه‌ها تجدید شد تا قرعه به نام صد شتر بیرون آمد و لذا صد شتر را به جای عبدالله نحر کردند. ولیکن محرر این تفسیر این موضوعات را ساختگی بت‌پرستان و جهودان می‌داند، زیرا حضرت عبدالمطلب که به قول بعضی پیامبر عصر خود و به قول همه رئیس خانه کعبه بوده است، بت هبل را نمی‌پرستید و نزد هبل قرعه نمی‌زد و کشتن آدمی هم بی‌امر خدا روا نبوده است. شاید مراد پیامبر صلی الله علیه و آله این بوده که من صاحب دو ذبیح هستم یکی حسن و دیگری حسین.» سپس به نقل از کتاب «محمد» نوشته محمدرضا مصری می‌گوید: «بعضی‌ها در حکایت این نذر تردید کرده‌اند ولیکن مانعی برای ما نیست که آن را نقل کنیم زیرا در امتهات کتب تواریخ که ما از آن‌ها برداشت می‌کنیم نقل شده است. چه آنکه ابن اسحاق آن را روایت کرده و طبری و ابن اثیر و طبقات ابن سعد آن را نقل کرده‌اند. محرر این تفسیر می‌گوید: تمام منقولات به قول ابن اسحاق منتهی می‌شود و او هم از منبع محکمی گرفته ولیکن منبع یا جهود بوده و یا بت‌پرست.»^۱

حجة التفاسیر در توضیح آیه ۲۱ سوره بقره روایتی را از علقمه و حسن نقل

می‌کند، که آیاتی که به «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» مصدر است «مکی» است و آیاتی که به «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» مصدر است مدنی است. و آنگاه می‌نویسد: «این روایت و بلکه این

موضوع مسلم نیست.»^۲

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۱ مقدمه، ص ۹۷.

۲- همان، ص ۲۳۴.

حجة التفاسیر در تفسیر خود در جاهای زیادی به روایات رسیده در شأن نزول آیات اشاره می‌کند. گاهی از چند شأن نزول یکی را برمی‌گزیند و آن را مناسب‌تر می‌داند، گاهی شأن نزولی را تحریف شده می‌داند و در مواردی نیز شأن نزول را می‌پذیرد.

بلاغی در تفسیر آیهی ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلَ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزِيهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾ - سوره نساء، آیه ۱۲۳ - در شأن نزول آن می‌نویسد: «ابوصالح روایت می‌کند که گروهی از مسلمانان و اهل کتاب در مجلسی با یکدیگر مجتمع شدند. یهود و نصاری آغاز مفاخرت کردند که پیغمبر ما پیش از پیغمبر شما مبعوث شده و کتاب ما قبل از کتاب شما نازل شده و در بهشت نرود مگر یهود و نصاری. مسلمانان جواب دادند: که پیغمبر ما خاتم انبیاء است و کتاب ما ناسخ کتاب شما، پس ما به بهشت سزاواریم. که این آیه نازل شد.» سپس در تفسیر آیه با تأثیر از شأن نزول آن می‌نویسد: «(این تفاخرها را کنار بگذارید وعده خدا بسته) نیست به آرزوهای شما مسلمانان و نه آرزوهای اهل کتاب. هر کس کردار بد کند به آن جزا داده می‌شود و نمی‌یابد برای خود از غیر خدا کارسازی و نه یآوری.»^۱

سیاق در حجة التفاسیر

کسانی که در آیات قرآن از آیات دیگر به عنوان قرائن منفصله در فهم کلام کمک می‌گیرند سزاوار است از سیاق آیات به عنوان یکی از قرائن حالیه در فهم کلام غفلت نورزند تا در نتیجه معنای آیات، در ضمن سیاق آن‌ها دانسته شود.^۲

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۲، ص ۷۷.

۲- اوسی، روش علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، ص ۲۰۱.

یکی از موارد مهم فهم آیات، سیاق آیات است زیرا گاهی یک آیه به آیات قبل و بعد و حتی یک سوره با سوره‌ی قبل، یا بعد با هم مرتبط می‌باشد، و گاهی حتی دو سوره در حکم یک سوره شمرده شده است. مانند سوره فیل و قریش.^۱

از آنجا که بلاغی یک فقیه اصولی است و از طرفداران تدبّر و تفکّر در آیات قرآن می‌باشد، و استفاده از سیاق کلام در فهم آیات ریشه در تفکر اصولی دارد. بنابراین بلاغی به اهمیت سیاق جمله در فهم متن آگاه است و در تفسیر خود از آن بهره برده است.

بلاغی در تفسیر آیه‌ی «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَخَاجُونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَفْلَا تَعْقِلُونَ» - سوره آل عمران، آیه ۶۵ - شأن نزولی را از کتاب سیره ابن هشام نقل می‌کند: «که احبار یهود و نصاری نجران نزد پیامبر ﷺ جمع شدند و به نزاع پرداختند. احبار می‌گفتند: ابراهیم یهودی بوده است، و نصاری نجران می‌گفتند: ابراهیم نصرانی بوده است. در این باره آیه نازل شد.» وی در ادامه می‌نویسد: «در تفسیر کاشفی شأن نزول دیگری نقل کرده است که در اسباب نزول واحدی هم نقل شده است، و کاشفی همین شأن نزول را صحیح دانسته است. و آن این است که موضوع درباره محاجّه مجلس نجاشی در حبشه است که مشرکین ابراهیم را از خود دانسته‌اند و نجاشی این سخن را رد کرده است.» بلاغی آنگاه نظر خود را اینگونه بیان می‌کند: «شأن نزول اخیر مرضی خاطر محرر نیست، زیرا با سیاق آیات تناسب ندارد.» و آیه را بر اساس شأن نزول نقل شده از سیره‌ی ابن هشام چنین تفسیر می‌کند: «ای اهل کتاب چرا درباره ابراهیم محاجّه می‌کنید (و شما یهود، او را یهودی و تابع تورات می‌گویید، و شما نصارا او را نصرانی و تابع انجیل می‌گویید) و حال اینکه تورات و انجیل نازل نشده مگر (سال‌ها) از بعد عهد ابراهیم آیا پس تعقل نمی‌کنید.»^۲

۱- علوی مهر، ۱۳۸۱: صص ۲۰۴-۲۰۳.

۲- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۱، صص ۲۷۳-۲۷۲.

بلاغی در تفسیر آیات ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾ - قُورَبِ السَّمَاءِ

وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ^۱ - سوره ذاریات، آیه ۲۲-۲۳ - می‌نویسد:

«سیاق آیات دلالت دارد که کفار این سؤال را از پیامبر ﷺ کرده‌اند، و این دو آیه جواب داده شده است.^۱ (کفار می‌پرسند جای ارزاق که می‌گوید خزائن آن نزد خداست و جای بهشت و جهنم با آن همه عرض و طول در کجاست؟) روزی شما و آنچه از بهشت و نعمت‌هایش به شما بنی نوع بشر وعده داده می‌شود در جایگاهی بلند است. و پس قسم به پروردگار آسمان و زمین که البته آنچه گفته شده بی‌شک و شبهه است، و خزانه‌ی آن مانند این سخن است، که شما می‌گویید.»^۲

بلاغی در سوره‌ی یوسف آن جا که دو جوان زندانی برای تعبیر خواب خود نزد یوسف می‌آیند، و پس از نقل خواب خود می‌گویند: ﴿فَبُكِّنَا بِأُوتَيْلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ^۳﴾ - سوره یوسف، آیه ۳۶ - واژه‌ی محسنین را با توجه به سیاق این آیه و آیات بعد که یوسف بیاناتی در ردّ کهنات کرده است، به معنای کاهنان تفسیر کرده است.^۴

حجة التفاسیر در تفسیر آیه‌ی ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَأَمُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ

كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَجَعَلَ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ^۵﴾ - سوره

حدید، آیه ۲۸ - با توجه به سیاق آیه و آیات قبل و بعد از آن، خطاب

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ را به مسیحیان و کسانی که به عیسی ایمان آورده‌اند

می‌داند و آیه را چنین تفسیر می‌کند: «ای کسانی که به عیسی ایمان آورده‌اید

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۶، ص ۲۳۲.

۲- همان، ج ۶، ص ۲۳۳.

۳- ما را از تعبیر آن آگاه کن که ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم.

۴- همان، ج ۳، ص ۲۱۸.

از مخالفت خدا بترسید، و به پیامبر خدا (محمد) ایمان بیاورید، تا خدا شما را از دو بهره‌ی خود مرحمت کند (یکی برای ایمان به عیسی و یکی ایمان به محمد) و نوری به شما بدهد که به آن راه راست را طی کنید و شما را بیامزد، (شما فریب کشیشان را که گناه بخشی می‌کنند نخورید) و (بدانید) که خدا آمرزگار و مهربان است.^۱

بلاغی در تفسیر آیات ﴿وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا - لِنُقْتِهِمْ فِيهِ وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا﴾ - سوره جن، آیه ۱۷-۱۶ - واژه‌ی «لِنُقْتِهِمْ» را به معنی مال تفسیر نموده و اینکه نوع مفسرین فتنه را در این آیه به معنی امتحان و آزمایش گرفته‌اند، مناسب مقام نمی‌داند.^۲ وی تفسیر آیات را با توجه به سیاق آن‌ها چنین بیان می‌کند: «ای پیامبر بگو از طرف خدا به من وحی شده است) که اگر مردم مکه بر راه اسلام استقامت کرده بودند (گرفتار خشکسالی و تنگدستی نمی‌شدند) تا (آنجا که احتیاجی به مسافرت به نقاط دیگر نداشتند و) در همان شهر روزی را برایشان فراخ می‌کردیم (و این سختی نتیجه اعراض از یاد پروردگار است) و هر کس از یاد پروردگار خود اعراض کند پروردگار او را به شکنجه سخت در می‌آورد و گرفتار می‌سازد.»^۳

نقد تفاسیر دیگران در حجة التفاسیر

حجة التفاسیر در تفسیر خود از تفاسیر موجود مفسران شیعه و سنی بهره‌ی بسیاری برده است. گاهی به بیان نظر یک مفسر در تفسیر یک آیه، بسنده می‌کند، و خود چیزی بر آن نمی‌افزاید. و زمانی نظرات چندین مفسر را

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۶، ص ۳۰۸.

۲- همان، ج ۷، ص ۱۱۱.

۳- همان، ص ۱۰۹.

یک به یک بیان نموده و یکی را بر دیگران ترجیح می‌دهد. در بعضی موارد نیز یک نظر را نقد کرده و به آن اعتراض می‌کند. و گاهی نیز نظر عموم مفسران را در آیه‌ای رد می‌کند و خود تفسیری خاص ارائه می‌دهد. در اینجا به بعضی از نقدهای حجة‌التفاسیر بر تفاسیر دیگر می‌پردازیم.

بلاغی در تفسیر آیهی **﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾**^۱ - حمد، آیه ۶ - می‌نویسد:

«نوع مفسرین در نیافته‌اند که مقصود از صراط مستقیم چیست؟ و چون به این شبهه دچار شده‌اند که اگر اسلام، صراط مستقیم است دیگر درخواست پی در پی برای هدایت به اسلام معنی ندارد. لذا برای تخلص از این شبهه که شبهه‌گران مسیحی هم آتش را دامن زده‌اند، در کلمه اهدنا تصرف کرده‌اند. یعنی به جای (ما را به راه مستقیم رهبری فرما)، گفته‌اند: (ما را به راه راست ثابت بدار).» وی در ادامه صراط مستقیم را نور فطرت انسان‌ها معرفی می‌کند و می‌نویسد: «همین نور است که دست ما را در دست پیامبر اسلام ﷺ و در دامن قرآن قرار می‌دهد و درخواست ما در شبانه روز از خدا این است که ما را به نور فطرتمان رهبری کند و نگذارد این ارتباط قطع شود و یا آب این چشمه گل‌آلود گردد.»^۲

بلاغی در تفسیر آیات **﴿إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ - عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾** - سوره یس،

آیه ۴-۳ - می‌نویسد: «بی‌تردید تو از جمله فرستادگان خدایی. فرستاده شده‌ای بر راه راست (کوتاه‌ترین راه بنده به جانب خدا بدون وساطت بتان).»^۳

وی صراط مستقیم را کوتاه‌ترین راه بنده به سوی خدا و همان راه فطرت الهی انسان‌ها دانسته است، که آن یک ارتباط همیشگی است و از جنس نور است و لازم است که دائماً از سوی منبع نور تغذیه شود.

۱- به راه راست ما را راهبر باش.

۲- بلاغی، حجة‌التفاسیر، ج ۱، صص ۱۸-۱۹.

۳- همان، ج ۶، ص ۳.

نویسنده‌ی حجة التفاسیر در تفسیر آیه‌ی ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى - وَمَنَاةَ

الثَّالِثَةَ الْآخَرَى﴾^۱ - نجم، آیه ۲۰-۱۹ - می گوید: «مفسرین در تفسیر این آیه همیشه نظر داشته‌اند که بت‌های لات و عزی و منات از هم جدا بوده و هریک بتکده‌ای داشته است. پس از این لحاظ در معنی این که آیه فرموده است: «بت منات سوّم دیگر است» حیران شده و به زحمت مطالبی گفته‌اند. در صورتی که بت‌های مزبور هم به صورت تک تک و هم به صورت ثالوث وجود داشته است. اما پس از کشف بت ثالوث در حفريات الخضر^۲ که هر سه بت پهلوی یکدیگر بر روی شیرای ایستاده و سومی آن‌ها بت منات است، معلوم می‌شود که این دو آیه ناظر به این سه بت است.»^۳

بلاغی در تفسیر آیه‌ی ﴿وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوهُنَّ عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾ - یونس، آیه ۸۸ - می‌نویسد: آیه‌ی ﴿وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ

فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾ را مفسرین چنین تفسیر کرده‌اند که: موسی از جمله دعا کرد و از خدا خواست که «سخت دل‌های فرعون و فرعونیان را مَهر کن که ایمان نیاورند، تا ببینند عذاب دردهنده را» وی با نقد بر تفسیر مفسران از این آیه ادامه می‌دهد: «موسی مأمور دعوت قوم به ایمان بوده نه مأمور اینکه قوم ایمان نیاورند. و این بیان مفسران نقض غرض از ارسال رُسُل است و لذا محرر این تفسیر آیه را بدین گونه تفسیر کرده‌ام و ظاهراً تفسیری که کرده‌ایم کاملاً با موازین منطبق است: و موسی گفت: ای پروردگار ما البته تو به فرعون و سرداران او وسایل تجملی (از لباس‌ها و زیورها و لوازم) و اموالی

۱- پس به من بگویند این لات و عزی، و منات، که سومین آن‌هاست.

۲- هتّرا (الخضر) شهری باستانی که در استان نینوای عراق قرار دارد. شهر الحضر دارای معماری خاصی است که می‌توان سه نوع تمدن ایرانی، یونانی و رومی را در آن دید.

۳- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۶، ص ۲۶۲.

(از نقود و چهارپایان و املاک و قُری و مزارع) در زندگانی دنیا داده‌ای. ای پروردگار ما، (اینان به عوض سپاسگزاری) عاقبت کارشان این شده است که مردم را از راه تو گمراه می‌سازند. ای پروردگار ما، اموالشان را نابود کن و سخت کن (نابودی اموالشان) را بر دل‌هایشان پس آسایش نیابند تا عذابی دردناک (از نابودی اموالشان) ببینند.^۱

در تفسیر آیه‌ی ﴿فَلَوْلَا كَانَتْ قُرْبَةُ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا

عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ﴾ - یونس، آیه ۹۸ - نیز بلاغی نظری بر خلاف عموم مفسران دارد و می‌نویسد: «إِلَّا» ی مذکور در این آیه را به معنی لکن تفسیر و ترجمه کرده‌ام، زیرا اگر «إِلَّا» را به «مگر» تفسیر و ترجمه کنیم یک قاعده‌ی کلی را خراب کرده‌ایم. چون به حکم آیات قرآن قاعده این است که ایمان اضطراری پس از محکوم شدن به عذاب بی‌نتیجه است و آن وقت معنی آیه چنین می‌شود. [مگر قوم یونس که به عذاب محکوم شده بودند و استثنائاً نجات پیدا کردند، زیرا ایمان اضطراری آن‌ها قبول شد.] یعنی به خلاصه قوم یونس عزیز بی‌جهت بوده‌اند، که مستثنی از قاعده‌ی کلی شده‌اند. بلاغی آنگاه به سخن «مصباح المنیر» اشاره می‌کند که نوشته است إِلَّا حرف استثنا است و گاهی برای استیناف است به معنی لکن، وقتی که حمل بر استثنا نتوان کرد.^۲

بلاغی پس از شرح یاد شده آیه را چنین تفسیر کرده است:

«پس چرا شهری نبود که ایمان بیاورد پس ایمانش سود به آن برساند؟ (یعنی چرا کفار مکه آن نبودند که قبل از محکوم شدن به عذاب ایمان بیاورند و در نتیجه ایمانشان به آنان سود برساند؟) لکن قوم یونس (اهل شهر نینوا) چون (قبل از محکوم شدن به عذاب) ایمان آوردند عذاب

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۳، صص ۱۶۱-۱۶۰.

۲- همان، ص ۱۶۷.

رسوایی را در زندگانی دنیا از ایشان برطرف کردیم و آنان را تا مدتی از زندگانی برخوردار ساختیم (تا عمرشان سرآمد و مردند).^۱

نقد تفاسیر عصر جدید

در دوران معاصر با گسترش علوم جدید عده‌ای سعی کرده‌اند تا تمام مفاهیم قرآن را با نظریات جدید عصری تطبیق دهند و در این کار گاهی دچار افراط گردیده‌اند و سخنان ناروایی گفته‌اند.

کسانی هستند که شدیداً مرعوب موج تبلیغات الحادی گشته و بی‌باکانه به تفسیر مادی‌گرایانه‌ی آیات پرداخته‌اند، و در مقابل فشار شبهات تاب نیاورده خواسته‌اند هر گزاره‌ی غیبی یا پدیده‌ی غیرقابل تفسیر مادی را با تأویلات غیرمنطقی و خودسرانه توجیه کنند، و با این کار خودباختگی رسواکننده‌ای از خود نشان داده و مصداق کامل «تفسیر به رأی» را انجام داده‌اند.^۲

بلاغی در حجة التفاسیر به این‌گونه سخنان به شدت می‌تازد و آنها را مصداق خوض و فرو رفتن در باطل و بازی کردن با کلام الله می‌داند.^۳ بلاغی در ذیل سوره نمل به مناسبت داستان سلیمان مطلبی را از مجله‌ی دانشمند به نقل از کتاب «محمد پیامبری که از نو باید شناخت» درباره‌ی جنّ و انس می‌آورد، و به نقد آن می‌پردازد:

«در قرآن سوره «فتح» آیه ۳۰ که می‌فرماید: «جنّ قرآن خواندن محمد ﷺ را در «بطن نخله» شنید» مراد از جن اعراب وحشی است که در شب، نه آن‌ها محمد ﷺ را دیده‌اند و نه محمد ﷺ آن‌ها را. ولی آواز محمد ﷺ را شنیده‌اند و اعراب در قدیم سکنه‌ی شهرها را (انس) و سکنه‌ی بیابان‌ها را (جنّ) می‌خوانده‌اند و جن به معنی پوشیده است و

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۳، ص ۱۶۴.

۲- معرفت، تفسیر مفسران، ج ۲، ص ۴۶۰.

۳- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۷، ص ۹۶.

چون به ندرت اتفاق می افتاد که عرب بادیه نشین به شهر بیاید آن ها را جن می خواندند. آنگاه می نویسد: «در عین حال این موضوع مغایر بعضی آیات قرآن نیست که می فرماید: جن موجودی است که از نار یا آتش به وجود آمده است. امروز نظریه ای مربوط به تکوین کره خاک از آتش نشان می دهد که خیلی چیزها در کره زمین از آتش بوجود آمده است. تا بر اثر یک دوره ی تحول طولانی در چهار هزار و پانصد میلیون سال کره ی زمین، این شکل را که می بینید پیدا کرده است.» بلاغی آنگاه در انتقاد این نظر می نویسد: «معنی تراشی برای لغات از جمله لغات انس و جن آیین قدیم ترسهاست و نیامدن اعراب بطن نخله، حدود هشت فرسخی مکه به مکه از مهملات است. چون قطع نظر از بازارهای فصلی عکاظ و ذوالمجاز و ... که اعراب بادیه می آمده اند و اجناس می خریده اند و می فروخته اند و اشعار تازه به آن بازارها بر فصحا و بلغا عرضه می کرده اند، لزوماً تمام اعراب بادیه قبل از اسلام برای حج به مکه می رفته اند.»^۱

بلاغی همچنین سخن برخی از مفسرین متأخر در اینکه هُدهد در داستان سلیمان ﷺ نام مردی است، را از توجیهاتی که صاحبش نیز از آن راضی نمی شود می داند و آن را رد می کند. و هدهد را به معنی مرغی معروف یا هر پرنده و یا کبوتری که بسیار قَرقره می کند تفسیر و ترجمه می نماید.^۲

همان طور که پیشتر آمد، بلاغی تفسیر شکافته شدن دریا توسط موسی ﷺ به جزر و مدّ را به شدت رد می کند و می نویسد: «اکنون تعلیم یافتگان مکتب اروپاییان چنان چشمشان از معلمین ملحد ترسیده که همه ی این ها را به جزر و مد دریا تعبیر می کنند. یعنی موسی در جزر دریا و فرعون در مدّ دریا رفته است و این قدر فکر نمی کنند که فرعون و اتباع او موقع جزر و مد را به خوبی می دانسته اند، و از طرفی چه مانعی دارد که خالق چنین دریایی مهیب و عجیب تصرفی کند که جمعی را برهاند و جمعی را غرق کند.»^۳

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۵، ص ۹۶.

۲- همان، ص ۸۰.

۳- همان، ج ۱، مقدمه، ص ۲۸۸.

پاسخ به برخی از ایرادها به قرآن

بلاغی به برخی از انتقادات معاصرین از قرآن می‌پردازد و به آن‌ها پاسخ می‌دهد. وی به سخنان کسانی که به تکرار داستان موسی علیه السلام در قرآن و تکرار آیهی «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ»^۱ در سوره الرحمن ایراد گرفته‌اند اشاره می‌کند. بلاغی درباره‌ی تکرار داستان موسی علیه السلام در قرآن و سخن منتقدان می‌نویسد: «با دیدِ کوتاه نظرانه، بعضی موضوعات قرآن مکرر به نظر می‌رسد، از جمله داستان موسی علیه السلام و غیره ولیکن باید دانست که داستان‌ها مکرر نشده و در هر سوره جهتی از جهات داستان‌ها مورد بررسی قرار گرفته است. و اما موضوع موسی علیه السلام دارای خصوصیت اضافی است و آن خصوصیت این است که، پیامبر صلی الله علیه و آله شباهت تامه با موسی علیه السلام دارد.»^۲

درباره‌ی تکرار آیهی «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» در سورهی «الرحمن» و تکرار برخی دیگر از آیات در سوره‌های دیگر نیز بلاغی به سابقه‌ی تکرار در کتب مقدس پیشین و نیز ادبیات فارسی اشاره می‌کند و نیز با بیان تأثیرگذاری این شاهکار در روح شنونده می‌گوید:

«سوره الرحمن در مجامع مکه که بت پرستان بوده‌اند با این وضع خوانده می‌شد که آیات را یک نفر می‌خواند و جمله‌ی اعاده شده را جماعتی از مسلمانان با هم به آواز بلند می‌گفته‌اند، و خود این عمل تأثیری عجیب در روحیه‌ی مشرکین می‌کرده است. و لذا پیامبر صلی الله علیه و آله از جن تمجید فرموده که آنان پس از هر جمله‌ی «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» دم می‌گرفته‌اند و می‌گفته‌اند: «لَا بَشَىٰ مِنْ آلَاءِ رَبِّكَ تُكَذِّبَانِ»^۳ و حضرت از سکوت انس در برابر این جمله ناراحت شده است.»^۴

۱- پس کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

۲- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۵، ص ۱۱۸.

۳- هیچ یک از نعمت‌های پروردگارم را تکذیب نمی‌کنم.

۴- همان، ج ۶، ص ۲۷۶.

تفاسیر خاص

حجة التفاسیر در برخی از آیات تفاسیری خاص ارائه می‌کند که قابل توجه است. البته بحث درباره‌ی هر یک از این تفاسیر به فرصت بیشتری نیاز دارد. در اینجا به چند نمونه از آن‌ها اشاره می‌شود.

در تفسیر آیه‌ی ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ﴾ - سوره محمد، آیه ۲۲ - می‌نویسد: «پس آیا شما منافقان امید دارید که اگر کار حکومت به دست شما افتاد در سرزمین اسلام تبهکاری کنید؟ (و دست خود را به خون قبایل بیالایید و جنگ‌های خانگی راه بیاندازید) و رشته‌های خویشاوندی (بشریت) را قطع کنید؟»^۱

بلاغی در تفسیر آیه‌ی ﴿قَالُوا اخْرِقُوهُ وَاَنْصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾ - سوره انبیا، آیه ۶۸ - این آیه را حکم قضات، پس از محاکمه‌ی ابراهیم (ع) می‌داند که این حکم شامل اعدام ابراهیم (ع) با سوزاندن و تعمیر بت‌های شکسته شده است.

متن تفسیر بلاغی چنین است:

«قضات گفتند: ابراهیم را بسوزانید و خدایان خودتان را یاری کنید (به اینکه خدایان در هم شکسته را تعمیر کنید) اگر انجام‌دهندگان باشید (یعنی بتوانید آن‌ها را تعمیر کنید).» بلاغی تفسیر خود را به این دلیل موجه می‌داند که یاری و نصرت بت‌ها بصورت دیگری غیر از تعمیر آن‌ها ممکن نبوده است، چون به جز یک بت بزرگ بقیه‌ی بتان شکسته بوده است.^۲

در تفسیر آیه‌ی ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾^۳ - سوره بقره، آیه ۱۸۳ - بلاغی می‌نویسد: «اهمیت روزه جهات بسیار دارد و عقیده‌ی محرر این

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۶، ص ۱۵۱.

۲- همان، ج ۴، ص ۱۹۸.

۳- ای کسانی که ایمان آورده‌اید روزه بر شما مقرر شده است.

تفسیر بر این است که اهمّ جهات آن، این نکته‌ی بزرگ است که ذات خداوند خوردن و آشامیدن ندارد و شخص روزه‌دار خود را ساعت‌ها به این صفت متّصف می‌کند و در نتیجه روحانیت خاص برای او پدید می‌آید.^۱

تفسیر آیات مشکل

مفسرین در تفاسیر خود برخی از آیات قرآن را، آیات مشکل دانسته‌اند. به این معنی که یا فهم معنای آیه، پیچیدگی خاصی دارد و یا به صورت ظاهری با آیات دیگر مطابقت ندارد. بلاغی دلیل مشکل بودن فهم برخی از آیات قرآن را چنین توضیح می‌دهد: «باید دانست که موضوعات تفسیری در صدر اول اسلام چون مسلمانان در جریان کار بوده‌اند آسان بوده ولیکن بر اثر بُعد عهد و فراموش شدن محیط و ذکر سؤال به تنهایی یا جواب به تنهایی در آیات، گاهی ارباب تفسیر را به زانو در آورده است.»^۲

تفسیر مجمع‌البیان در تفسیر آیهی ﴿خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ

إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ﴾^۳ - سوره هود، آیه ۱۰۷ - می‌نویسد: «در تأویل این آیه دو جای آن بحث شده و هر دو از جاهای مشکل قرآن است. اول: در اینکه خلود و جاویدان ماندن آن‌ها در دوزخ محدود به مدت دوام آسمان‌ها و زمین شده است.

دوم: در معنای جمله‌ای که به صورت استثنا آمده که فرموده ﴿إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ﴾ مگر آنکس را که خدا بخواهد.»^۴

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۱، ص ۱۲۸.

۲- همان، ج ۳، ص ۱۷۴.

۳- تا آسمان‌ها و زمین برجاست در آن ماندگار خواهند بود مگر آنچه پروردگارت بخواهد زیرا پروردگار تو همان کند که خواهد.

۴- طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱۲، ص ۱۲۶.

بلاغی نظر برخی از مفسران را که دلیل ﴿مَادَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾ را ناظر به بهشت و جهنم برزخی بودن آیات دانسته‌اند رد می‌کند و می‌گوید: «بهشت و جهنم برزخی مورد قبول همگان نیست و هیچ ربطی به آیات ۱۰۶ و ۱۰۸ ندارد، زیرا قرآن تصریح دارد مراد از روز، روز قیامت است زیرا فرموده «یومٌ مجموع» و نیز فرموده «یومٌ مشهود» و نیز فرموده ﴿وَمَا نُوَخَّرُهُ...﴾ پس این تصریحات ناظر به روز قیامت است و با برزخ هیچگونه تناسبی ندارد.»

وی در مورد جمله ﴿إِلَّا مَآءَ رَبِّكَ﴾ نیز آن را به دلیل طبقات مختلف بهشت و جهنم می‌داند که برخی از فاسقین پس از مدتی از جهنم خارج می‌شوند و به بهشت می‌روند و عده‌ای همیشه در آنجا می‌مانند. و در مورد بهشت نیز عده‌ای مافوق طبقه اولند و دارای ترقی خاصی هستند. در هر حال هر دو طبقه از عطای پروردگار برخوردارند.^۱

بلاغی در تفسیر آیه ی ﴿فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كُتُبٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ - أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ - سوره هود، آیه ۱۳-۱۲ - مفسر این دو آیه را از مشکلات می‌داند

که حل آن را در تفاسیر موجود نیافته است. و چنین می‌نویسد: «پس ای پیامبر، (کفار می‌گویند:) شاید تو ابلاغ بعض آنچه را که به تو وحی فرستاده می‌شود ترک‌کننده باشی و به آن سینه‌ات تنگ بشود، از رهگذر اینکه (کفار) بگویند: چرا بر «محمد» گنجی فرستاده نشده است؟ یا چرا فرشته‌ای با او نیامده (که او را تصدیق کند؟) جز این نیست که تو بیم‌کننده‌ای و خدا بر هر چیزی وکیل (و نگاهبان) است، بلکه می‌گویند: «محمد» قرآن را بر بافته

است. ای پیامبر، (به کفار) بگو: (اگر قرآن را می‌توان بافت) اگر راستگو هستید پس ده سوره بافته شده که مانند این قرآن باشد (بیافید) و بیاورید، و (اگر نتوانستید بیافید) از جز خدا هر که توانستید (برای کمک) بخوانید.^۱

حجة التفاسیر در تفسیر آیات ۸۱ و ۸۲ سوره آل عمران این آیات را از آیات مشکل دانسته که در آن از پیامبران پیمان گرفته شده است، زمانی که به شما کتاب و حکمت دادم و سپس رسولی آمد، که تصدیق‌کننده دین شما بود، به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید. و آنگاه خداوند از آنان اقرار گرفته است و خود را شاهد بر آن پیمان گرفته است. بلاغی برای حل این مشکل پیمان گرفته شده از پیامبران را به پیمانی تفسیر می‌کند که آن‌ها بایستی از امت‌های خود بگیرند، تا به پیامبران بعد از خود ایمان بیاورند.^۲

شم التفسیر

بلاغی در حجة التفاسیر تفسیر نمودن برخی از آیات را به دلیل «شم التفسیر» خود می‌داند. شم التفسیر فهم خاصی است که بر اثر تجربه مطالعاتی و تحقیقاتی شخص برای او حاصل می‌شود.

وی در تفسیر آیات ۱۲۴-۹۱ سوره نحل می‌نویسد: «گرچه مفسرین این آیات را درباره موضوع مسلمانان و قریش گفته‌اند. لیکن به دلیل شم التفسیر در می‌یابم که لبهی تیز این آیات متوجه اهل کتاب و عهدهای مذکور در تورات است.»^۳

اشاره‌ی بلاغی به این آیه است: ﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَقْضُوا الْإِيمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلَهُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ كَيْلًا إِنْ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴾^۴ - سوره نحل، آیه ۹۱.

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۳، ص ۱۷۴.

۲- همان، ج ۱، ص ۲۷۹.

۳- همان، ج ۴، ص ۴۳.

۴- به عهد خدا آنگاه که پیمان بستید وفا کنید و سوگندها را پس از محکم کردنشان - که خدا را بر خود ضامن کرده‌اید - نشکنید. زیرا خدا آنچه را انجام می‌دهید می‌داند.

بلاغی همچنین آیهی ﴿وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا نَزَّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ

مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ - سوره نحل، آیه ۱۰۱ - را خطاب به اهل کتاب تفسیر می‌کند، و آن را پاسخ به عکس‌العمل آنان پس از نزول آیاتی از قرآن در نقض احکام پیشین کتب اهل کتاب می‌داند. و آیه را چنین تفسیر می‌کند: «و چون آیتی را به جای آیتی بدل کنیم و خدا داناست به آنچه فرو می‌فرستد. (اهل کتاب) می‌گویند: (ای محمد) جز این نیست که تو افتراکننده‌ای (بر خدا و از خود سخنی می‌گویی) (ای پیامبر، نه چنین است که می‌گویند). (جماعتی از رؤسا حقانیت تو و قرآن را می‌دانند و لکن از روی حسد و غرض و برای حفظ ریاست خود چنین می‌گویند) بلکه بیشتر اهل کتاب (عوام‌اند و) نمی‌دانند (و به پیروی از رؤسا چنین می‌گویند).»^۱

حجة‌التفاسیر آیهی ﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّلسَّانِ الَّذِي يُلْحِدُونَ

إِلَيْهِ أَعْجَمِي وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ﴾ - سوره نحل، آیه ۱۰۳ - را نیز دلیل دیگری در درستی سخن خود در خطاب آیات به اهل کتاب می‌داند و می‌نویسد: «این سخن مشرکین مکه نیست و مفسرین در نسبت این افترا به مشرکین مکه اشتباه کرده‌اند، زیرا مشرکین عرب فصیح بوده‌اند و فصاحت قرآن را می‌فهمیدند. و چنان سرگردان شده بودند که قرآن را حمل بر سحر و تعلیمات پریان (جن) می‌کردند و این افترای خنک و پاچرخ‌می‌مذکور در متن، از لغویات اهل کتاب است که از خود راضی بوده‌اند.»^۲

بلاغی آنگاه در تفسیر آیه ۱۰۳ نحل می‌نویسد:

و قسم است که (ما) می‌دانیم که البته (اهل کتاب) می‌گویند: «جز این نیست که بشری این قرآن را به محمد می‌آموزد. (ولی جوابشان این

۱- بلاغی، حجة‌التفاسیر، ج ۴، ص ۴۶.

۲- همان.

است که) زبان کسی را که آموختن قرآن را به او نسبت می‌دهند «اعجمی» است. (یعنی عربی نیست، گرچه به زبان دیگری به خوبی سخن بگوید، یا شکسته زبان است که فصیح نیست، و مقصود خود را نمی‌تواند بیان کند گرچه به زبان عربی سخن بگوید یا در حقیقت گنگ است) و این قرآن زبانی است عربی (و) روشن.^۱

حجة التفاسیر در تفسیر آیات ۷۶ و ۷۷ سوره اسراء و آیه ۴ سوره توبه نیز تفسیر خود را ناشی از شَمّ التفسیر می‌داند.

اسرائیلیات

واژه‌ی اسرائیلیات گرچه به ظاهر به معنای داستان‌هایی است که از یک منبع یهودی سرچشمه گرفته باشد، ولی در اصطلاح مفسران و محدثان مفهوم وسیع‌تری به خود گرفته و شامل تمام افسانه‌های کهنی است که از گذشتگان وارد تفسیر و حدیث شده است، اعم از اینکه منشأ اصلی آن یهودی، مسیحی یا غیر آن باشد. برخی از مفسران و محدثان مفهوم گسترده‌تری نیز برای آن قائل شده‌اند، و آنچه را دشمنان اسلام از سر دشمنی و کینه توزی در تفسیر و حدیث وارد ساخته‌اند، اسرائیلیات نامیده‌اند.^۲

در مورد زمینه‌های ورود اسرائیلیات در تفسیر قرآن نویسنده‌ی کتاب «پژوهشی در باب اسرائیلیات در تفاسیر قرآن» می‌نویسد: «از جمله زمینه‌های پیدایش و نفوذ اسرائیلیات و اندیشه‌های اهل کتاب و به ویژه یهودیان در میان جمعیت و فرهنگ اسلامی کوچ یهود و نصاری به سوی جزیره العرب و همجواری مسلمانان با آنان در مدینه بوده است.»^۳

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۴، ص ۴۶.

۲- معرفت، تفسیر و مفسران، ج ۲، ص ۷۱.

۳- دیاری، پژوهشی در باب اسرائیلیات در تفاسیر قرآن، ص ۱۰.

وی در مورد زمان آغاز ورود اسرائیلیات نیز می‌گوید: «به نظر می‌آید به علت نهی آشکار پیامبر اکرم ﷺ از مراجعه به اهل کتاب و نسخه‌برداری از نوشته‌های آنان، هیچ یک از صحابه در زمان حیات پیامبر ﷺ به خود اجازه نمی‌دادند که به آنان مراجعه نمایند، یا مطالبی را از آنان اقتباس و نقل کنند. بیشتر مورخان عصر صحابه را عصر پیدایش اسرائیلیات و نفوذ آن‌ها در تفسیر و حدیث به ویژه در تاریخ دانسته‌اند.»^۱

بلاغی در مواردی داستان‌های تاریخی و شأن نزول‌های نقل شده در تفسیر قرآن را جعل، و منشأ آن را اسرائیلی معرفی می‌کند.

وی در مقدمه‌ی تفسیر سوره‌ی علق می‌نویسد: «موضوعات مربوط به اینکه پیامبر ﷺ در آغاز وحی به جبرئیل فرموده: من خواننده نیستم تا آنکه سه بار جبرئیل گلوی حضرت را فشار داده و نیز موضوع آرامش دادن خدیجه، پیامبر ﷺ را و رفتن خدیجه به نزد ورقه، بالتمام مجعول است و آثار جعل از تمام قصه هویداست.» سپس به نقل از کتاب «من اشعه القرآن» اثر محمدامین زین‌الدین می‌نویسد: «ما قصه‌ی گرفتن و فشار شدید گلوی پیامبر ﷺ از سوی کسی که در آغاز وحی و در زمان نزول اولین آیات بزرگترین کتاب، بر رسول اعظم اسلام ایشان را ملاقات کرده است، را شنیده‌ایم. و این داستان از افسانه‌هایی است که بر دین خدا افزوده‌اند.»^۲

بلاغی در تفسیر سوره انشراح قصه‌ی «شق الصدر» را جعل می‌داند و به نقل از کتاب «من اشعة القرآن» می‌نویسد: «دو ملک بر پیامبر ﷺ نازل شدند و به آرامی سینه او را شکافتند و از قلب او خون بسته‌ی سیاهی که مرکز شیطان در قلب انسان است را خارج نمودند و این از افسانه‌هایی است که بر دین تحمیل گردیده است.»^۳

۱- دیاری، پژوهشی در باب اسرائیلیات در تفاسیر قرآن، ص ۱۰۱.

۲- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۷، ص ۲۶۷.

۳- همان، ج ۷، ص ۲۵۹.

بلاغی در ردّ داستان شق‌الصدر مطلبی را از سفرنامه فرهاد میرزا نقل می‌کند: «کوه حرا که حالا به جبل‌النور معروف است و مابین شمال و مشرق مکه واقع است و تا مکه معظمه تقریباً یک فرسنگ و از پایین کوه تا بالا به قدر یک ساعت طول کشید که رفتیم. اگرچه راه را ساخته‌اند باز صعوبت دارد. بالای کوه، قبه‌ای ساخته‌اند که در میان قبه سنگ بزرگی است که مورّباً به عرض شکافته شده است و می‌گویند که حضرت رسالت ﷺ را آنجا شق‌الصدر کرده‌اند و مردم را آنجا آورده می‌خوانبند که سوره الم نشر آنجا نازل شده است. و به زحمت مردم آنجا می‌خوانبند و به میان آن سنگ مشقوق می‌روند. شیخ متولّی اصرار کرد که به میان سنگ بروید. گفتیم: انشراح صدر حضرت رسول ﷺ در طایفه بنی سعد شده و سوره الم نشر در مدینه نازل گشته و دخلی به این کوه ندارد. وانگهی انشراح صدر گفته‌اند نه انشقاق کوه.»^۱

یکی دیگر از داستان‌هایی که بلاغی آن را جعل می‌داند داستان ملاقات حضرت موسی ﷺ با پیامبر اسلام ﷺ در معراج آن حضرت است، که وی پس از نقل داستان به صورت خلاصه، آن را از جعلیات و اسرائیلیات می‌داند که به هیچ وجه قابل قبول نیست.

«در داستان معراج از طُرُق اهل سنت، بحثی است که در معراج خواندن پنجاه نماز در شبانه روز بر امت اسلام واجب شد. آن حضرت در مراجعت به موسی ﷺ رسید، موسی از آن حضرت پرسید: که خدا بر امت تو چه چیز واجب فرمود؟ حضرت جواب داد: خواندن پنجاه نماز در شبانه‌روز. موسی از آن حضرت درخواست کرد که تخفیف بگیرد. به خلاصه آن حضرت به گفته‌ی موسی نه بار رفت و برگشت و از خدا تخفیف گرفت، هرباری پنج نماز، تا پنج نماز باقی ماند. موسی این پنج نماز را هم زیاد دانست و مطلبش با پیامبر ﷺ این بود که قبل از تو من مردم را آزموده‌ام و از بنی‌اسرائیل سختی کشیده‌ام. ولیکن حضرت دیگر شرم کرد برگردد و تخفیف بگیرد.» بلاغی پس از نقل این مطلب از تفسیر

روح البیان می‌گوید: «فیض در کتاب وافی دو روایت از کتاب من لایحضره الفقیه در این موضوع نقل کرده است که با بیان تفسیر مزبور اختلاف دارد ولی در اصل دلسوزی موسی علیه السلام و طرح داستان مطابقت دارد.»

صاحب حجة التفاسیر آنگاه خود به نقد داستان می‌پردازد و می‌گوید: «اولاً موسی کجا نشسته بود که مرتب در نزول دیده می‌شده است؟ ثانیاً پیامبران دیگر کجا بوده‌اند و چرا یک کلمه سخن نکرده‌اند؟ ثالثاً عظمت خدا کجا اجازه این چک و چانه‌زدن‌ها را می‌داده؟ رابعاً ملاقات با پیامبران در رفتن به معراج بوده و در بازگشت از معراج معلوم نیست. خامساً: الآن هم نماز شبانه‌روز به جای پنجاه رکعت، پنجاه و یک رکعت است که هفده رکعت واجب و بقیه نافله و مستحب است.»^۱

حجة التفاسیر در تفسیر آیهی ﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ﴾ - سوره ابراهیم، آیه ۳۷ - می‌نویسد: «ای پروردگار ما،

البته من بعض از فرزندان خودم (همان اسماعیل) را به وادی ای و (دره‌ای) بی‌کشت و کار ساکن ساختم. نزد خانه تو که (صید و قتال و تهاون و تعرض به آن) حرام کرده شده است. ای پروردگار ما، (اسماعیل و مادرش را در آنجا ساکن گردانیدم) تا (نسل در نسل) نماز را بپا دارند. پس دل‌هایی از مردم را چنان کن که به سوی ایشان رغبت کند و از میوه ایشان را روزی ده، باشد که آنان (حق نعمت تو را) سپاسگزاری کنند.»^۲

بلاغی در انتهای سوره‌ی ابراهیم بحثی را در جعل داستان سکونت هاجر و اسماعیل مطرح کرده است، که نسبتاً تازگی دارد. وی می‌گوید: «در مکه آب نبوده، اسماعیل گریه کرده پا بر زمین ساییده، آب زیر پایش

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۴، صص ۵۸-۵۷.

۲- همان، ج ۳، صص ۲۹۰-۲۸۹.

جوشیده، ابراهیم آن‌ها را گرسنه و تشنه رها کرده و رفته. محرر این تفسیر گوید: چنین عملی از وحشی‌ترین مردم نسبت به زن و بچه‌اش سر نمی‌زند تا چه رسد به ابراهیم خلیل، ابراهیمی که هیچگاه بی‌مهمان غذا نمی‌خورد.» بلاغی در تأیید سخنان خود به داستان ابراهیم در تورات اشاره می‌کند و می‌نویسد: «حضرت ابراهیم پس از مهاجرت از کلدیه مردی به تمام معنا ثروتمند بود، خدم و حشم داشت. خلاصه خدمتکاران او به حدی قوی بودند که پادشاهان دست دوم از او حساب می‌بردند و از تعدی به او می‌ترسیدند (رجوع به تورات، سفر تکوین، باب ۱۴). البته ابراهیم این نیرو را نداشت که با پادشاه مصر و امثال او دست و پنجه نرم کند؛ لیکن به تمام معنا مردی معقول و مقتدر بود. و چگونه کسی که خاک حجاز را در تصرف خود می‌خواست در بیاورد زن و بچه خود را تشنه و گرسنه در صحرا رها می‌کرده است؟»^۱

فصل ششم:

علوم قرآنی در حجۃ التفاسیر

وحی در لغت:

اصل وحی همان اشارات سریع و سری است و برای در بر داشتن معنی سرعت در این واژه گفته‌اند: امرٌ وحی.^۱

وحی در قرآن:

واژه‌ی وحی در قرآن به چهار معناست:

۱- اشاره‌ی پنهانی: همان معنای لغوی چنان که درباره زکریا در قرآن

می‌خوانیم ﴿فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا﴾^۲ - سوره مریم، آیه ۱۱.

۲- هدایت غریزی: رهنمودهای طبیعی که در نهاد تمام موجودات به ودیعت نهاده شده است. هر موجودی اعم از جماد، نبات، حیوان و انسان به طور غریزی راه بقا و تدام حیات خود را می‌داند، این هدایت طبیعی با نام وحی در قرآن یاد شده است. ﴿وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ﴾^۳ - سوره نحل، آیات ۶۸-۶۹.

۳- الهام: گاه انسانی پیامی را دریافت می‌دارد که منشأ آن را نمی‌داند، به ویژه در حالت اضطراب که گمان می‌برد راه به جایی ندارد، ناگهان درخششی در دل او پدید می‌آید و راه را بر او روشن می‌سازد ... این سروش غیبی که از عنایت الهی سرچشمه می‌گیرد، در قرآن به نام وحی تعبیر شده است. قرآن

۱- راغب اصفهانی، مفردات، ترجمه، خسروی، ج ۴، ص ۴۲۷.

۲- آنگاه، از عبادتگاهش بر قوم خود درآمد و به آنان اشاره کرد که صبح و شام خدا را به پاکی یاد کنید.

۳- و پروردگارت به زنبور عسل الهام کرد که در کوه‌ها و درختان و آنچه [از داربست‌ها] برمی‌افرازند، خانه‌هایی برای خود برگزین. آنگاه از همه‌ی میوه‌ها بخور و راه‌های پروردگارت را که - [به الهام او برای تو] هموار شده است - پیمایی.

درباره‌ی مادر موسی ﷺ می‌فرماید: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلَيْهِ فِي السَّيِّئِ وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾^۱ - سوره قصص، آیه ۷.

قرآن وحی را به معنای وسوسه‌های شیطان نیز به کار برده است. ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا﴾^۲ - سوره انعام، آیه ۱۱۲.

۴- وحی رسالی: وحی بدین معنی شاخص نبوت است و در قرآن بیش از ۷۰ بار از آن یاد شده است. ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا﴾^۳ - سوره شوری، آیه ۷.

گرچه بلاغی درباره موضوع وحی و جوانب آن بحث مستقلاً ارائه نداده است، اما با بررسی حجة التفاسیر می‌توان به برخی از نظرات او در باب وحی رسید.

کیفیت وحی:

بلاغی در تفسیر آیات ﴿وَلَوْ سَأَلُوكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا - وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا - إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا - قُلْ لَّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ

۱- به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر بده، و چون از ناحیه فرعونیان، بر او ترسیدی، او را به دریا بیفکن و از تلف شدنش [نترس و از دوری او] غمگین مباش که ما او را به تو برمی گردانیم و او را از پیامبران قرار می‌دهیم.
۲- و بدین گونه برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین جن و انس قرار دادیم. که برای فریب، سخنان زیبا و آراسته به یکدیگر القا می‌کنند.
۳- و این گونه قرآن عربی [فصیح و روشن] به تو وحی کردیم تا به مردم ام القری - مکه - و کسانی که اطراف آن اند
۴- معرفت، تاریخ قرآن، صص ۸-۱۰.

يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا - وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي

هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا^۱ - سوره ی اسراء، آیات ۸۵-۸۹

- می‌گوید: «از جمله معانی روح، قرآن است و در این صورت معلوم می‌شود که درباره‌ی کیفیت نزول وحی قرآن از پیامبر ﷺ پرسش شده است.» و همین معنا را در تفسیر آیات انتخاب کرده است.^۱

آنگاه آیات را بدین‌گونه تفسیر می‌کند: «ای پیامبر، تو را از روح (یعنی کیفیت وحی قرآن) می‌پرسند. تو (در جوابشان) بگو: روح از امر پروردگار من است و از علم، داده نشده‌اید مگر اندکی. و ای پیامبر، (کفار می‌گویند قرآن را محمد به هم بر بافته است) قسم است که اگر بخواهیم که البته آنچه را به سوی تو وحی کرده‌ایم (از سینه‌ها و مصحف‌ها) می‌بریم (محو می‌کنیم) سپس بعد از بردن آن نمی‌یابی برای خود برما کارسازی (که آن را استرداد کند). (ولیکن ما قرآن را) نبردیم، مگر برای رحمت از جانب پروردگار، زیرا البته فضل پروردگارت بر تو بزرگ است (که قرآن را به تو ارزانی داشته و پس نمی‌گیرد. ای پیامبر، (نضربن حارث و جماعتی از همفکران و هم مشربان او نمی‌گویند: اگر بخواهیم مثل این قرآن را می‌آوریم. در جوابشان) بگو: قسم است که اگر آدمیان و پریان جمع شوند (و اتفاق کنند) بر اینکه مثل این قرآن را بیاورند، مثل آن را نمی‌آورند (زیرا نمی‌توانند)، اگرچه بعضی از ایشان هم پشت و مددکار بعضی دیگر باشند. و قسم است که در این قرآن برای مردم بیان گوناگون کردیم، از هر داستانی (از ترغیب و ترهیب و قصص و اخبار و تواریخ و معارف و حقایق عالیات برای دین و دنیا و آخرتشان) پس بیشتر مردم نخواستند، مگر ناسپاسی را.»^۲

بلاغی به نقل از کشکول شیخ بهایی می‌نویسد: «عوالم کلیّه منحصر است در دو عالم. یک: عالم خلق، که به یکی از حواس پنجگانه‌ی ظاهر

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۴، ص ۸۵

۲- همان.

حس شود. دو: عالم امر و آن عالمی است که با حواس پنجگانه احساس نشود.^۱

از تفسیر او چنین دریافت می‌شود که: ۱- وحی مربوط به عالم امر است و فهم کیفیت و چگونگی آن از دسترس انسان‌ها خارج است، زیرا به انسان‌ها مقدار کمی از علم داده شده است. ۲- وحی حاصل فضل و رحمت پروردگار به پیامبر است. ۳- وحی به اختیار پیامبر نیست، بلکه در صورتی که خدا بخواهد نه تنها دیگر وحی بر او نازل نمی‌شود، بلکه همین مقداری که نازل شده است هم، از دسترس محو خواهد شد. ۴- جنّ و انس حتی با یاری و کمک همدیگر نخواهند توانست مثل قرآن را که از طریق وحی بر پیامبر نازل شده است بیاورند.

اقسام وحی:

در تفسیر آیهی ﴿وَمَا كَانَ لِشِرِّ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِلَاذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ - وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ

عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۱﴾ - سوره شوری، آیات ۵۱-۵۲ - مفسر این آیات را در پاسخ به تقاضای کفار از پیامبر می‌داند که می‌خواستند خدا را همچون بتان ببینند و ندای او را بشنوند. و آنگاه آیات را چنین ترجمه و تفسیر می‌نماید:

«ای پیامبر در جواب کافران بگو: برای هیچ بشری نمی‌شاید که خدا با او روبرو سخن بگوید و بلکه سخن خدا با بشر یا به طریق الهام است (در بیداری یا در خواب) یا به طریق شنیدن آواز است. بی‌اینکه کسی را ببیند یا خدا فرشته‌ای را می‌فرستد و آن فرشته به رخصت خدا

آنچه را که خدا می‌خواهد القا می‌کند. البته خدا بالادست و کارهایش روی اساس است. ای پیامبر ما، قرآن را که (مایه‌ی حیات دل‌ها و به مثابه) روح است (در بدن)، به همین‌گونه به سوی تو وحی کردیم. به فرمان خود (قسمتی به طریق الهام و قسمتی به طریق شنیدن آواز و قسمتی به وسیله فرشته امین وحی) و اگر فرمان ما نبود، تو از قرآن و اسلام اطلاع نداشتی ولیکن پیامبری را نوری قرار دادیم که به هر یک از بندگانمان که بخواهیم عنایت می‌کنیم. و ای پیامبر، البته تو مردم را به راه راست رهبری می‌نمایی.^۱

در تفسیر این آیه به چند مطلب اشاره شده است:

الف- اقسام و گونه‌های وحی بر پیامبران به این صورت تقسیم شده است:

۱- الهام در بیداری ۲- الهام در خواب ۳- شنیدن آواز ۴- از طریق فرشته و القای آنچه خدا می‌خواهد به رخصت او.

ب- وحی بر پیامبر ﷺ به راه‌های گوناگون انجام شده است. قسمتی به طریق الهام و قسمتی به شنیدن آواز و صدا و برخی نیز به وسیله فرشته‌ی امین وحی بوده است.

تفاوت وحی پیامبران با القائنات شیطانی:

در تفسیر آیات ﴿وَمَا نَنْزِلُ بِهِ الشَّيَاطِينُ - وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَظِيلُونَ - إِنْهُمْ

عَنِ السَّمْعِ لَئَعَزُؤِلُونَ ۝﴾ - سوره شعرا، آیات ۲۱۲-۲۱۰ - بلاغی این آیات را در ردّ

این اتهام می‌داند که قرآن از القائنات جن است. و می‌گوید: «به دلیل محتوای غنی آن، قرآن نمی‌تواند سخن شیاطین باشد.» و آیات را چنین تفسیر می‌کند:

«و قرآن را شیاطین (اعم از جنّ متمرّد و شیطان) فرود نیاورده‌اند و ایشان را نشاید که مثل این قرآن فرو فرستند (زیرا عقلایی نیست که

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۶، صص ۱۰۱-۱۰۰.

شیطان پلید، دشمن قدیم بشر بر خلاف مرام خود چنین کتاب نورانی بیاورد که سرتاپای آن از اندرز و نصایح و تعلیمات عالیّه و قوانین و نظامات دو دنیا مشهون و مملو است). و نمی‌توانند (زیرا قدرت تقریر این‌گونه آیات را ندارند) (و اگر ادعا شود شیاطین از فرشتگان فرا گرفته‌اند این نیز مردود است) زیرا البته شیاطین از شنیدن (کلام فرشتگان) معزولند.^۱

در تفسیر این آیات نیز بلاغی به تفاوت محتوایی وحی با وسوسه‌ها و القائات شیطان و جن اشاره کرده و غنی بودن محتوا را، از خصوصیات وحی بر پیامبر ﷺ به شمار آورده است.

وحی حاصل ریاضت نیست:

بلاغی در رد سخنان کسانی که می‌خواهند نزول وحی بر پیامبران را حاصل تلاش و عبادت خود ایشان جلوه دهند، و ریاضت و قطع علایق دنیوی را عامل وحی بر آنان معرفی کنند، می‌گوید:

سبب وحی بر پیامبران ریاضت و عزلت و گذشتن از دنیا و علایق و عوایق (موانع) نیست. بلکه پیامبران نوع خاصی از بشر هستند که برای وحی و نزول جبرئیل بر آنها ساخته شده‌اند، منتها اعمال صالحه و عبادات برای ایشان مَمْدَّة و مُعِدَّة است.^۲

مفسر آنگاه به آیاتی از قرآن به عنوان دلیل، بر این سخن خود اشاره می‌کند و می‌گوید:

«خدا در سوره مریم آیه ۱۲ فرموده: ﴿وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾ به یحیی حکم

دادیم در حالی که کودک بود. نیز او همین سوره در آیات ۳۰-۲۹ فرموده: ﴿كَفَّ

نُكْمٍ مِّنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا﴾ - قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾ عیسی

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۵، صص ۷۱-۷۰.

۲- همان، تعلیقه، ج ۱، ص ۱۰۰.

در حال کودکی گفت: البته من بنده خدا هستم و خدا به من کتاب داده و مرا پیامبر ساخته.^۱

آغاز وحی بر پیامبر اسلام ﷺ:

بلاغی زمان آغاز وحی را قبل از بعثت می‌داند و می‌گوید:

«پیامبر ﷺ در سن چهل سالگی به رسالت مبعوث شده و قبل از آن پیامبر بوده و روح القدس با او تماس داشته و در مدت چهل سال ماقبل بعثت به شریعت خود معتقد بوده است.»^۲

آنگاه به قول شیخ طوسی در کتاب عدة الاصول استناد کرده و می‌نویسد:

«شیخ الطائفة در کتاب عدة الاصول فصلی را منعقد کرده که آیا پیامبر ﷺ به شریعت پیامبران پیشین متعبد بوده است یا نه؟» آنگاه به ترجمه می‌نویسد: «ما طایفه‌ی امامیه قائلیم که پیامبر ﷺ پیرو شریعت پیامبران پیشین نبوده است، نه قبل از ابلاغ رسالت و نه بعد آن. و پیش از بعثت وظایف خاصی او به او وحی می‌شده و بر طبق آن رفتار می‌کرده است.»^۳

وی همچنین معتقد است موضوعات مربوط به این که پیامبر ﷺ در آغاز وحی به جبرئیل فرموده: من خواننده نیستم تا آنکه سه بار جبرئیل گلوی حضرت را فشار داده و نیز موضوع آرامش دادن خدیجه، پیامبر ﷺ را و رفتن خدیجه به نزد ورقة بن نوفل بالتمام مجعول است و آثار جعل از تمام قصه هویدا است.^۴

بلاغی در جایی دیگر به نقد سخن برخی از مستشرقان که موضع پیامبر ﷺ در قبال وحی را به طوطی تشبیه کرده و می‌گویند: پیامبر تنها بازگوکننده وحی

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۱، ص ۱۰۰.

۲- همان، ج ۷، ص ۲۶۱.

۳- همان، ص ۲۶۲.

۴- همان، ص ۲۶۷.

است، به آیات «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»^۱ - جمعه، آیه ۲ - «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»^۲ - طه، آیه ۱۱۴ - اشاره می‌کند و می‌گوید: «آیا اگر کسی دارای منتهای علم نباشد، چگونه می‌تواند معانی و مقاصد و نکات قرآن را استخراج کند؟ و آیا می‌تواند جزئیات را بر کلیات تطبیق دهد؟ و آیا می‌تواند با مردم مختلف، آن‌هم در مباحث مشکله‌ی مختلفه بحث و استدلال کند و راه مستقیم را به آن‌ها نشان دهد؟»^۳

نزول وحی، دفعی یا تدریجی؟

بلاغی معتقد است تمامی قرآن در آغاز بعثت بر پیامبر ﷺ کشف گردیده است، اما آیات قرآن به تدریج در طول ۲۳ سال بر پیامبر نازل گردیده است.

وی در تفسیر آیات ۱۱۳-۱۱۴ سوره طه و جمله‌ی «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ» می‌نویسد: «(گرچه تمام قرآن در سال اول بعثت بر تو مکشوف شده است ولیکن چون آیات قرآن بایستی به تدریج نازل شود) از پیش از اینکه وحی قرآن به تو به انجام رسانیده شود، در خواندن قرآن عجله مکن.»^۴

نمونه‌هایی دیگر:

صاحب حجة التفاسیر در تفسیر «إِنْ آيَةٌ مَلَكَهٖ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ» - سوره بقره، آیه ۲۴۸ - به نقل از مفسرین می‌گوید: «سکینه چیزی از لطیفه‌های الهی که به زبان گویای حکمت جاری می‌شود (مانند وحی که بر دل‌های پیامبران القا می‌شده) که باطن را روحانی و خوش می‌سازد و اسراری بر آن کس کشف می‌کند.»^۵

۱- و کتاب و حکمت به آنان می‌آموزد.

۲- و بگو: پروردگارا بردانش من بیفزای.

۳- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۷، ص ۲۱۵.

۴- همان، ج ۴، ص ۱۷۹.

۵- همان، ج ۶، ص ۱۷۸.

در جایی دیگر در تفسیر ﴿إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾ - سوره حجر، آیه ۷۵ - متوسمین را به انسان‌های با فراست تفسیر می‌کند و فراست را به قسم آموختنی و الهامی تقسیم کرده و می‌گوید: «قسمتی از فراست که برای انسان پیدا می‌شود و سبب آن را نمی‌داند و خود نوعی از الهام است و بلکه نوعی از وحی است و پیامبر ﷺ از ﴿اتَّقُوا مَن فَرَسَهُ الْإِنسَانُ فَانَّهُ ينظر نور الله﴾^۱ همین را اراده فرموده است.»^۲

تأویل

معنای تأویل:

واژه «التأویل» از «أَوَّل» است به معنی رجوع و بازگشت به اصل. تأویل رد کردن چیزی به سوی غایت و مقصودی است که اراده شده، چه از راه علم و چه از راه عمل، تأویل از راه و طریق علم مانند آیهی ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾^۳ - آل عمران، آیه ۷ - اما باز گرداندن عملی تأویل به سوی مقصود و مراد، مانند سخن خدای تعالی ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ﴾ - سوره اعراف، آیه ۵۳ - یعنی: انتظار تأویل آیات را دارند؟ روزی که بیان و مقصود نهایی، و عملی آن آیات آید.^۴

آیت الله معرفت در کتاب «تفسیر و مفسران» درباره معانی کلمه‌ی تأویل می‌گوید:

۱- توجیه ظاهر لفظ یا عمل متشابه به گونه‌ای صحیح، که مورد قبول عقل و مطابق با نقل باشد. که ممکن است مصداق تأویل بدین معنا در متشابه قولی، آیه

۱- از فراست و زیرکی انسان با ایمان بر حذر باشید زیرا بصیرت او از نور الهی سرچشمه می‌گیرد.

۲- بلاغی، حجة التفاسیر، مقدمه ج ۱، صص ۳۹۴-۳۹۳.

۳- با آنکه تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند.

۴- راغب، مفردات، ترجمه: خسروی، ج ۱، صص ۲۲۴-۲۲۳.

مبارک‌هی ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ﴾^۱ - سوره آل عمران، آیه ۷ - و در عمل متشابه جریان مصاحب موسی که در آیات سوره کهف بدان اشاره رفته است. ﴿سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾^۲ - سوره کهف، آیه ۷۸ - و ﴿قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾^۳ - سوره کهف، آیه ۸۲ باشد.^۴

۲- تعبیر خواب، تأویل به این معنا هشت بار در سوره یوسف آمده است.
۳- فرجام و حاصل کار، به عبارت دیگر تأویل یک موضوع یعنی آنچه که آن موضوع بدان منتهی می‌شود. مانند آیه‌ی مبارک‌هی ﴿وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْقَمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾^۵ - سوره اسراء، آیه ۳۵ - که «أحسن تأویلا» یعنی بهتر یا سرانجامی نیکوتر.^۶

۴- معنای چهارم تأویل که در قرآن نیامده ولی در کلام پیشینیان به کار رفته است عبارت است از انتزاع مفهوم عام و گسترده از آیه‌ای که در مورد خاصی نازل شده است.^۷ مثلاً در آیه‌ی ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۸ - سوره نحل، آیه ۴۳ - مفهوم عام بدست آمده عبارت است از:

- ۱- پس کسانی که در دل‌هایشان انحرافی هست، به منظور فتنه‌جویی و طلب تأویل آن، آیات متشابه آن را دنبال می‌کنند.
- ۲- به زودی تو را از حقیقت آنچه نتوانستی بر آن صبر کنی آگاه می‌کنم.
- ۳- این بود تأویل آنچه که نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی.
- ۴- معرفت، تفسیر و مفسران، ج ۱، صص ۲۲-۲۳.
- ۵- و چون پیمان‌ه کنید، پیمان‌ه را تمام بدهید، و با ترازوی درست وزن کنید که این بهتر و سرانجامش نیکوتر است.
- ۶- همان، ص ۲۴.
- ۷- همان، صص ۲۲-۲۳.
- ۸- پس اگر نمی‌دانید از اهل ذکر (آگاهان به کتاب‌های آسمانی) بپرسید.

«ضرورت رجوع جاهل به عالم» که مورد آیه «ضرورت رجوع مشرکان جاهل به جهودان عالم»، خود مصداق آن مفهوم عام است.^۱

تأویل به شیوهی تفسیر عرفانی:

تأویل، تبیین معنایی که آیه با دلالتی پنهانی در پی آن هدف می‌باشد، و نیازمند ژرف‌نگری و بسنده نکردن به ظاهر کلام بر حسب مورد نزول است. بدین جهت امام باقر علیه السلام ظاهر را به تنزیل تفسیر کرد و بطن را به تأویل، یعنی آیه دلالتی آشکار بر اساس ظاهر تنزیل دارد و دلالت پنهان دیگری که گسترده و عمیق‌تر است، بر پایه‌ی جستجو و ژرف‌نگری (تأویل) دارد.^۲

اساساً اهل عرفان خود را خواص، و برخی از سرشناسان خود را خاص‌الخواص می‌دانند. و بر این باورند که راه آنان برای دریافت مطالب و اسرار نهفته بر همگان (طبقه عامه) پوشیده است. از طرفی قرآن دارای ظاهر و بطن است، مفاهیم بلند و گسترده‌ای دارد که از اسرار پنهانی محسوب می‌شود و فهم آن‌ها مخصوص خواص است، که با اسرار شریعت سرو کار دارند. و چون قرآن این معانی باطنی را برای فهماندن به خواص با رمز و اشاره بیان کرده است، اینان نیز باید با همان شیوه‌ی رمز و اشاره، اسرار نهانی قرآن را ابراز کنند و ظاهر قرآن را برای طبقه عوام واگذارند.^۳

تُستَری در تفسیر آیه ﴿وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْلِهِمْ عِجَالًا جَسَدًا لَهُ خُؤَانٌ﴾^۴

- سوره اعراف، آیه ۱۴۸ - می‌گوید: عِجَل (گوساله)، هر آنچه برای آدمی فراهم شود، از مال و منال و اهل و عیال است. و آدمی از آن رهایی ندارد، جز با فنا کردن تمامی لذایذ و بهره‌های جسمانی، همان گونه که عبادت‌کنندگان گوساله جز با کشتن خویش رهایی نیافتند.^۵

۱- معرفت، تفسیر و مفسران، ج ۱، ص ۳۲.

۲- معرفت، تفسیر اثری الجامع، ج ۱، صص ۴۰-۴۱.

۳- معرفت، تفسیر و مفسران، ج ۲، ص ۳۶۷.

۴- و قوم موسی پس از (عزیمت) او، از زیورهای خود مجسمه گوساله‌ای برای خود ساختند که صدای گاو داشت.

۵- همان، ص ۳۸۷.

تأویل به معنای مصداق خارجی کلام:

ابن تیمیه تأویل در عرف و زبان قرآن را به معنای مصداق خارجی کلام می‌داند و می‌گوید:

«اگر کلام جمله‌ای انشائی باشد تأویلش خود عمل مطلوب است. و اگر جمله‌ای خبریه باشد تأویلش عبارت است از نفس وجود خارجی مَخْبَرٌ به.»^۱

در حجة التفسیر به مناسبت‌های گوناگون در تفسیر آیات قرآن مطالبی درباره‌ی تأویل و معانی آن آمده است.

بلاغی در تفسیر آیه‌ی ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ

وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾^۲ - سوره آل عمران، آیه ۷ - می‌گوید: و اما

تأویل کار خداست و آنچه را که راسخون در علم از خدا فراگرفته باشند.^۳
در اینجا دو مفهوم درباره تأویل از دیدگاه بلاغی به دست می‌آید:
یکی اینکه علم تأویل را خدا می‌داند. و آنچه را که راسخون در علم، که در اینجا پیامبر و امامان هستند از خدا تعلیم گرفته باشند. و دیگر تأویل غیر مجاز که از سوی افرادی که علم آن را ندارند انجام می‌شود.

بلاغی تأویل بدون علم را مصداق بازی با کلام خدا و غوطه‌ور شدن در باطل می‌داند و می‌گوید:

«تأویل کردن سیر سیداحمدخان و اذنب او معجزات مذکور در قرآن کریم را بر افکار مالیخولیایی خود، خوض در باطل و بازی با کلام الله است.»^۴

۱- معرفت، تفسیر و مفسران، ج ۱، ص ۳۴.

۲- پس کسانی که در دل‌هایشان انحرافی هست، به منظور فتنه‌جویی و طلب تأویل آن، آیات متشابه آن را دنبال می‌کنند، با آنکه تأویل آن‌ها را جز خدا کسی نمی‌داند.

۳- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۱، ص ۲۴۶.

۴- همان، ج ۷، ص ۹۶.

وی همچنین دلیل ایمان نیاوردن سران یهودیان به پیامبر اسلام ﷺ را تحریف یا تأویل بشارات تورات راجع به آن حضرت می‌داند. بلاغی در تفسیر سوره‌ی یوسف تأویل را به تعبیر خواب تفسیر می‌کند. برای نمونه وی در تفسیر آیه‌ی ﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ﴾^۱ - سوره یوسف، آیه ۶ - تعلیم تأویل احادیث به یوسف را تعبیر خواب می‌داند.^۲

وی در تفسیر آیه‌ی ﴿وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾^۳ - سوره اسراء، آیه ۳۵ - تأویل را به عاقبت و فرجام ترجمه می‌کند.^۴

معنای چهارم تأویل یعنی انتزاع مفهوم عام و گسترده از آیه‌ای که در مورد خاصی نازل شده است، نیز توسط بلاغی به کار گرفته شده است. وی در تفسیر آیات ﴿كَذَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَغُوبٍ - وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ - وَنَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَاصْكِهِمْ - كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ﴾^۵ - سوره الدخان، آیه ۲۸-۲۵ - می‌گوید: «و چه باغ‌ها و چشمه‌ها و کشتزارها و کاخ‌های آراسته و نعمتی را که در آن به آسودگی برخوردار بودند گذاشتند و رفتند. با دیگران هم که نافرمانی ما کنند چنین رفتار می‌کنیم. (بالجمله) آن اموال را به گروه دیگری از اقوام مصریان به ارث دادیم».^۵

۱- و بدین گونه پروردگارت تو را بر می‌گزیند، و از تعبیر خواب‌ها به تو می‌آموزد.

۲- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۳، ص ۲۰۹.

۳- و چون پیمان‌ه می‌کنید، پیمان‌ه را تمام دهید و با ترازوی درست بسنجید که این بهتر و خوش‌فرجام‌تر است.

۴- همان، ج ۴، ص ۶۸.

۵- همان، ج ۶، ص ۱۲۰.

بلاغی در این آیات که سرگذشت قوم فرعون و غرق شدن آنان در دریا و باقی ماندن اموال آنان را بیان می‌کند، با استفاده از عبارت «كَذَلِكَ» نتیجه می‌گیرد: گرچه مصداق این آیات فرعون و قوم اوست لیکن به عنوان یک سنت الهی و قاعده عام هر گروهی که نافرمانی خدا کند، به همین سرنوشت دچار خواهد گردید.

صاحب حجة التفاسیر در تفسیر آیهی ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي

النَّاسِ لِيَذِقَهُمْ عُصَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ^۱ - سوره روم، آیه ۴۱ - می‌گوید: چون آیات قرآن برای عصر و زمان محدودی نیامده است لذا از جمله آیات ۴۵-۴۰ سوره روم بر همه اعصار و ازمنه انطباق دارد. در عصر محرر این تفسیر، اکثر روی زمین یا مشرکند یا ملحد. و با دست‌های خود سلاح‌های جهنمی و هولناک اختراع کرده اند که هم در خشکی فعالیت می‌کنند و هم در آب. و نتیجه‌ی کسب دست‌مخترعین، فساد در خشکی و در آب‌هاست و نتیجه فساد، جنون و دلهره و اضطراب و عدم آسایش و فقدان تجمع خاطر مردم و پناه بردن آنان به انتحار و الكل و قمار است، برای فراموش کردن ناسازگاری‌های محیط.^۲

- تأویل به معنای توجیه سخن یا عمل متشابه در تفسیر حجة التفاسیر به عنوان سرّ و معنا به کار رفته است، که در ابتدا با شنیدن سخن و یا دیدن عملی متشابه انسان دچار ابهام می‌شود، ولی با آگاهی از تأویل سخن یا عمل به معنای پی بردن به راز نهفته در آن گفتار یا کردار، از آشفتگی ذهنی نجات می‌یابد.

بلاغی در داستان موسی و خضر در سوره‌ی کهف تأویل کارهای خضر را پرده برداشتن از رمز و راز آن می‌داند و در تفسیر آیهی ﴿وَذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ

۱- فساد در خشکی و دریا به سبب دستاورد مردم نمودار شده است، تا [خدا ثمره‌ی تلخ] برخی از آنچه را انجام داده‌اند به آنان بچشاند، باشد [از گناه] برگردند.

۲- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۵، ص ۱۵۳.

تَسْطَعُ عَلَيْهِ صَبْرًا» - سوره كهف، آیه ۸۲ - می‌گوید: «آنچه گفته شد سرّ (و

معنی) چیزی است که شکیبایی بر آن نداشتی.»

- تأویل به معنای مصداق عملی، نیز یکی از معانی گفته شده از سوی

مفسرین است که به نظر می‌رسد در جاهایی به عنوان معنی کلمه‌ی تأویل از

سوی بلاغی به کار گرفته شده است. وی در تفسیر آیه ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُذُوبًا﴾

بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ» - سوره

یونس، آیه ۳۹ - می‌نویسد: «بلکه (کفار مکه) قرآنی را تکذیب کردند که

دانششان به آن احاطه پیدا نکرده بود (که از راه دانش و استدلال بپذیرند) و

هنوز پرده از اخبار آینده‌ی آن برداشته نشده بود (که از راه چشم ببینند،

همچون زنده شدن مردگان در قیامت و بهشت و جهنم و محاکمه‌ی بتان و به

سخن در آمدن جمادات و حساب و کتاب و نامه اعمال و ...) این چنین،

کسانی که پیش از آنان (یعنی پیش از کفار مکه) بودند (پیامبران و کتاب‌های

پیشین را) تکذیب کردند. پس ای پیغمبر، بنگر که سرانجام کار ستمکاران

چگونه بود.»^۱

بلاغی در تفسیر آیه‌ی ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نُسُوهُ

مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ﴾ - سوره اعراف، آیه ۵۳ - می‌نویسد: «آیا

کافران (برای پذیرفتن اسلام و قرآن) انتظار می‌برند (چیزی را)؟ (انتظار

نمی‌برند) مگر مصداق وعده‌ی روز قیامت را که قرآن بیان کرده است. در روزی

که مصداق آن وعده می‌آید کسانی که آن را پیش از این در دنیا فراموش کرده

بودند می‌گویند: علی التحقیق پیامبران پروردگارمان به راستی و درستی آمده

بودند.»^۲

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۳، ص ۱۵۲.

۲- همان، ج ۲، ص ۲۵۴.

محکم و متشابه

بلاغی آیات محکم را آیات غیر قابل تأویل می‌داند.^۱
وی می‌گوید: «تمام قرآن محکمت است برای کسی که تمام قرآن را می‌داند. یعنی برای پیامبر ﷺ و برای علی (ع) که پیامبر ﷺ درباره‌ی آن حضرت دعا کرده است، و نباید ترسید و صریحاً گفت که بقیه‌ی چهارده معصوم (ع) نیز چنین‌اند. از تخت عصمت به پایین متشابه پیدا می‌شود و در این سراسیمه‌ی محکم رفته رفته کم می‌شود، و به همان نسبت متشابه زیاد می‌شود تا جایی که تمام قرآن متشابه می‌شود، یعنی شخص جاهل عامی که هیچ کجای قرآن را نمی‌داند، همه‌ی قرآن برای او متشابه است.»^۲
بر اساس این نظر می‌توان چنین گفت: که آیات محکم و متشابه در طول تاریخ و برحسب حال افراد، دستخوش تغییرات می‌شوند و گاه آیه‌ای که در زمانی و برای فردی متشابه است در زمان دیگر و برای فرد دیگری به آیه‌ای محکم تغییر می‌یابد. به بیان دیگر بلاغی قائل به سیال بودن آیات محکم و متشابه بر اساس علم افراد و جوامع می‌باشد.

ناسخ و منسوخ

نسخ یعنی زایل کردن چیزی به چیزی دیگر که به دنبال آن می‌آید، مثل خورشید و سایه یا برعکس و همچنین پیری و جوانی. و گاهی از نسخ، معنی از بین بردن و گاهی مفهوم اثبات کردن فهمیده می‌شود و زمانی هر دو معنی. نسخ کتاب یعنی حکمی را با حکم دیگر که به دنبال آن قرار می‌گیرد زایل کنیم. خدای تعالی می‌فرماید: ﴿مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا﴾^۳ - سوره بقره، آیه ۱۰۶.^۴

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۶، ص ۱۵۱.

۲- همان، ج ۲ تعلیقه، ص ۴۴۴.

۳- راغب مفردات، ترجمه: خسروی، ج ۴، ص ۳۲۳.

۴- هر آیه‌ای را نسخ کنیم یا آن را از یادها ببریم، بهتر از آن یا مانندش را می‌آوریم.

بلاغی در تفسیر خود بارها وجود ناسخ و منسوخ را در قرآن رد کرده است و آن را مصداق غوطه ور شدن و خوض در باطل و بازی با کلام خدا دانسته است.^۱

وی همچنین تألیف و چاپ کتاب ناسخ و منسوخ و شرح آن را کار لغو و بیهوده‌ای دانسته و می‌گوید: «تألیف این‌گونه کتاب‌ها همچون شمشیر داموکلس است که به عنوان یک نقطه ضعف بر علیه اسلام به کار گرفته می‌شود.»^۲

بلاغی با اشاره به نظر برخی از دانشمندان در طول تاریخ اسلام در مورد وجود نداشتن نسخ در قرآن می‌گوید: «ناسخ و منسوخ در قرآن و شریعت اسلام وجود ندارد و چنانکه ابومسلم محمد بن بحر اصفهانی مفسر معروف قائل است، و نیز سید هبت الله شهرستانی در کتاب تنزیه التنزیل می‌نویسد: ناسخ و منسوخ در قرآن وجود ندارد. و نیز آیت الله سید ابوالقاسم خویی معاصر در جلد اول تفسیر خود موسوم به البیان فی تفسیر القرآن قائل است که ناسخ و منسوخ در قرآن وجود ندارد. و بنابراین فرموده‌ی حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه که فرموده است: من ناسخ و منسوخ قرآن را می‌دانم، مراد از ناسخ احکامی است که در شرایع سابق وجود داشته و در شریعت اسلام منسوخ شده است. و در قرآن، هم حکم شریعت سابقه‌ی منسوخ و هم حکم اسلام که ناسخ است ذکر شده است، و مراد این نیست که در شریعت اسلام ناسخ و منسوخ وجود دارد و من (علی) ناسخ و منسوخ را می‌دانم.»^۳

بلاغی در تفسیر خود هر گاه به آیه‌ای رسیده که در آن ادعای ناسخ و منسوخ بودن وجود دارد، بر اساس نظر خود که انکار نسخ در قرآن است به شرح و توضیح آیه و رد دلایل ناسخ و منسوخ بودن آن پرداخته است.

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۷، ص ۹۶.

۲- همان، ص ۳۴۸.

۳- همان، ج ۱ مقدمه، ص ۵۲.

وی در تفسیر آیات ۱۸۳ تا ۱۸۵ سوره بقره در مورد حکم روزه و وجوب آن می‌گوید: «در آیات روزه دو نوع نسخ قائل شده‌اند یکی اینکه سه روز، روزه واجب قائل شده‌اند و بعد قائل شده‌اند که روزه‌ی ماه رمضان ناسخ آن است. در صورتی که چنین نیست و آیات، همگی راجع به روزه‌ی ماه رمضان است. که نخستین آیات (۱۸۴-۱۸۳ بقره) بر سبیل اجمال و دومین آن (۱۸۵ بقره) بر سبیل تفصیل.

و دیگر عمل وقاع شبانه است که اول قائل به عدم جواز آن شده‌اند و بعد ناسخ برای آن درست کرده‌اند. در صورتی که چنین نیست و آیه‌ی منع ناظر به حکم روزه‌ی امت‌های گذشته است، و آیه جواز ناظر به حکم روزه در این امت است. و اگر متمسک به خبر آحاد شوند برای اثبات این گونه نسخ می‌گوییم: با خبر آحاد نباید ناسخ و منسوخ در قرآن درست کرد.»^۱

بلاغی در تفسیر آیه‌ی ﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِّأَزْوَاجِهِمْ مَّتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَّعْرُوفٍ ۗ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ - سوره بقره، آیه ۲۴۰ - می‌نویسد:

مفسرین این آیه را منسوخ گفته‌اند و ناسخ آن را آیه‌ی چهار ماه و ده روز دانسته‌اند. ولیکن با تفسیری که از آیه می‌نمایم بدون هیچگونه تکلفی نه ناسخی در کار است و نه منسوخی. و آن گاه آیه به این صورت ترجمه و تفسیر می‌نماید: «و کسانی که از شما جانشان گرفته می‌شود (و می‌میرند) و زنان را می‌گذارند در حالی که وصیت کرده‌اند برای زنانشان بهره‌ای (نفقه) تا یک سال (به رسم عهد جاهلیت) بدون بیرون کردن از خانه (وصیت نافذ و مُمضی است) پس اگر زنان بیرون روند (خواه در سال و خواه بعد از سال) پس هیچگونه گناهی بر شما نیست، در آنچه زنان در حق خودشان از کار پسندیده (یعنی نکاح به طور مشروع پس از چهار ماه و ده روز) انجام دادند. و خدا غالب است

(برای انتقام گرفتن از کسانی که مخالفت فرمان او می‌کنند) و کارهایش از روی اساس است.^۱

در تفسیر آیات ۱۵ و ۱۶ سوره نساء، بلاغی پس از بیان نظرات مفسران از جمله مجمع‌البیان، آن را با نظر ابومسلم اصفهانی مقایسه نموده و جانب ابومسلم اصفهانی را گرفته و نوشته است: «در مورد آیات ۱۵ و ۱۶ سوره نساء اختلاف شده است. ابومسلم اصفهانی مفسر، آیهی ﴿وَاللّٰتِیْ یَاتِیْنَ الْفَاحِشَةَ.....﴾

را درباره مساحقه گفته، و آیهی ﴿وَاللَّذَانِ یَأْتِیَانِهَا مِنْكُمْ.....﴾ را درباره لواط گفته، و دیگران هر دو قسمت را درباره زنا گفته‌اند، و سخن ابومسلم را مردود دانسته‌اند زیرا قول ابومسلم حاکی از عدم حد است در مساحقه و لواط.^۲

آنگاه دلایل قائلان به نسخ را مورد بررسی قرار داده و رد می‌کند. او می‌گوید: «قول ابومسلم در مساحقه و لواط مستلزم سقوط مجازات نیست و لذا حبس در کار است، و بالخصوص در لواط که رنجانیدن هم اضافه می‌شود. ثانیاً بنا بر این که، تمام آیه در مورد زنا باشد، تفضیل بین مُحْصَن و محصنه و بالعکس از آیه استنباط نمی‌شود. ثالثاً حکم مرد زانی که محصن باشد در آیه معلوم نشده است. رابعاً نسخ آیه دلیل قطعی لازم دارد و چنین دلیلی اقامه نشده است. خامساً اجماع مفسرین که مراد از فاحشه در آیه زنا است، ردّ آن امری سهل است زیرا این اجماع اجماعی نیست که نقضش اشکالی تولید کند.^۳»

از توضیحات مفسر چنین بر می‌آید که وی معتقد به اصل عدم نسخ در قرآن است و ادعای نسخ را نیازمند دلیل می‌داند، که حتی اجماع مفسران نیز نمی‌تواند دلیل اثبات نسخ در قرآن باشد. می‌توان گفت شاید بر اثر مناظرات مفسر با دکتر زویمر و دیگر مسیحیان در اصفهان وی به

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۱، صص ۱۸۸-۱۸۷.

۲- همان، ج ۲، ص ۲۰.

۳- همان، ج ۱، صص ۲۱-۲۰.

این نتیجه رسیده است، که اثبات نسخ در قرآن به نوعی در آیات قرآن ایجاد خدشه می‌کند. و به همین دلیل تألیف کتاب ناسخ و منسوخ را بازی با کلام الله و خوض در باطل می‌داند و تألیف آن‌ها را چون شمشیر داموکلس می‌داند که مستشرقین و پیروان آنان آن را به عنوان یک نقطه‌ی ضعف بر سر مسلمین افراشته‌اند.

مناسبت

مناسبت در لغت، هم شکل بودن و نزدیک به هم بودن را گویند، و در آیات و مانند آن‌ها به معنی ربط‌دهنده‌ی بین آن‌ها برمی‌گردد. عام باشد یا خاص، عقلی یا حسی یا خیالی یا انواع دیگر علاقه‌ها و یا تلازم ذهنی مانند: سبب و مسبب و علت و معلول و دو نظیر یا دو ضد و امثال این‌ها^۱

علم مناسبت فنی ارزنده است. مفسرین به خاطر دقتی که در آن هست کمتر به آن اهتمام ورزیده‌اند. و از کسانی که بسیار درباره آن سخن آورده امام فخرالدین است که در تفسیر خود گفته: بیشتر لطایف قرآن در ترتیب‌ها و روابط سپرده شده است.^۲

مناسبت به عنوان یک موضوع در علوم قرآنی و به معنی نسبت و قرابت آیات یک سوره یا سوره‌ها نسبت به یکدیگر، به ترتیب آیات و سوره‌ها و نحوه‌ی انجام آن برمی‌گردد. آیا این ترتیب آیات و نظم سوره‌ها توقیفی و به دستور وحی و به وسیله‌ی پیامبر ﷺ انجام شده است یا این کار توسط صحابه و پس از رحلت ایشان انجام گرفته است؟ اجماع و نصوص مترادف بر این است که ترتیب آیات توقیفی است و شبهه‌ای در آن نیست. اما اجماع را بسیاری نقل کرده‌اند از جمله زرکشی در البرهان و ابوجعفر ابن زبیر در کتاب مناسبات خود آورده است.^۳

۱- سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ترجمه: حائری قزوینی، ج ۲، ص ۳۴۳.

۲- همان، ج ۲، ص ۳۴۱.

۳- همان، ج ۱، ص ۲۰۹.

آیا ترتیب سوره‌ها توقیفی است یا به اجتهاد صحابه؟ اختلافی است. جمهور علما از جمله مالک و قاضی ابوبکر در یکی از دو قولش احتمال دوم را معتقدند. ابن فارس گفته جمع قرآن دو گونه صورت گرفت، یکی تألیف سوره‌ها مانند مقدم داشتن سبع طوال و پس از آن مئین که شیوه‌ای است از صحابه و اما جمع‌آوری دیگرش گردآوری آیات در سوره‌ها توقیفی است، که پیامبر ﷺ به ترتیبی که جبرئیل به امر خداوند به آن حضرت خبر داده بود، متصدی آن شد.^۱

آیت الله معرفت تناسب آیات را در محدوده‌ای خاص می‌پذیرد: «تناسب و هماهنگی و ارتباط معنوی که در بین آیات ضرورت داشته و اثبات رسیده است، همان تناسب و ارتباط میان آیاتی است که با هم نازل گشته و یا در محدوده‌ی یک سوره قرار گرفته و از یک وحدت موضوعی جامع (که تمام اهداف مقاصد سوره را در بر گرفته) برخوردار می‌باشد. اما نسبت و تناسب برخی از سوره‌ها با بعضی دیگر بر حسب ترتیبی که در قرآن کریم فعلاً برقرار است هیچ نوع ضرورتی در آن احساس نمی‌شود. گرچه عده‌ای خود را برای اثبات آن به تکلف و مشقت فراوان افکنده‌اند، زیرا نظم و ترتیب ظاهری موجود بین سوره‌ها در قرآن کریم چیزی است که صحابه پیامبر ﷺ پس از رحلت آن حضرت به وجود آورده‌اند و هرگز برگرفته از وحی و مستند به آن نیست.»^۲

جمع‌آوری و ترتیب قرآن

صاحب حجة التفاسیر در تفسیر خود در موضوع جمع‌آوری و ترتیب آیات و سوره‌های قرآن مطالبی را بیان نموده و از جنبه‌های گوناگون موضوع را مورد بحث قرار داده است. بلاغی به جمع‌آوری و ترتیب آیه‌ها و سوره‌ها به همین شکل کنونی در عصر پیامبر ﷺ معتقد است و سخنان

۱- سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ترجمه: حائری قزوینی، ص ۲۱۳.

۲- معرفت، تناسب آیات، ترجمه: مولایی‌نیا، ص ۱۶۳.

مخالفان را از سر نادانی یا دشمنی می‌داند. وی پس از بیان اینکه لغت سور به معنای دیوار دور شهر است، سوره‌ی کتاب را به معنای قطعه‌ی مستقل از کتاب می‌داند و آن گاه دلایل خود را برای تدوین سوره‌های قرآن به صورت کنونی در عصر پیامبر ﷺ چنین توضیح می‌دهد:

«چون خدا اعلان کرده که اگر قرآن را از جانب خدا و معجزه نمی‌دانید ده تا سوره مثل آن بیاورید، یا یک سوره مثل آن بیاورید. پس بدان که سوره‌ی قرآن در زمان پیامبر ﷺ معین و مرتب بوده به علاوه در نماز بعد از حمد سوره می‌خوانده‌اند، پس قول به اینکه سوره‌ها را عثمان مرتب کرده است این قول ساختگی است. و نوایی است که از حلقوم شیاطین انسی برخاسته است، که خواسته‌اند پایه‌ی کار اسلام را تکان بدهند. و اما این که می‌گویند: حضرت علی علیه السلام پس از رحلت پیامبر ﷺ در خانه نشست و قرآن را مرتب فرمود، مقصود این است که قرآن را به ترتیبی که نازل شده است مرتب فرمود، که کدام آیه در شب و کدام آیه در روز و یا کدام آیه در سفر و کدام در حضر بوده و یا موضوع نزول آیه چه بوده است؟ و امثال این‌ها و در حقیقت حضرت تفسیر بر قرآن نوشته است.»^۱

در جای دیگری بلاغی درباره‌ی بدون تغییر ماندن قرآن از ابتدا تا کنون، دلائل آن را قرائت قرآن در نماز به همین ترتیب موجود توسط مسلمانان عصر پیامبر ﷺ و وجود آیات قرآن در ضمانت حفظ آن و نامیده شدن قرآن به عنوان کتاب می‌داند.

«در زمان پیامبر ﷺ قرآن مجید به همین روش از ترتیب سوره و آیه و حرف و کلمه بدون کم و زیادی و تقدم و تأخر و تبدیل و تغییر جمع شده و قرآن به همین ترتیب در زمان ظهور امام دوازدهم ظاهر می‌شود و اعتنائی به قول حشویه و یا نادری از شیعه که قائل به تغییرند نیست.»^۲

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، مقدمه ج ۱، ص ۸.

۲- همان، ص ۵۱.

شبهه عدم وجود کاغذ در عصر پیامبر ﷺ:

بلاغی موضوع جمع‌آوری و ترتیب قرآن را از جنبه‌ی دیگری نیز مورد بحث قرار داده است. و آن وجود کاغذ در عصر پیامبر ﷺ است. وی سخن آنان که می‌گویند: در آن زمان کاغذ وجود نداشته است و از این نظر می‌خواهند به امکان جمع‌آوری قرآن خدشه‌ای وارد کنند، را نادرست می‌داند و می‌گوید: «اما اینکه می‌گویند: قرآن روی چوب و نی و پوست و استخوان نوشته شده و کاغذ در آن روز نبوده است این هم صحیح نیست. زیرا کاغذ از جنس پوست (پوست آهو و غیره) و یا از جنس گیاه بردی^۱ مصر موجود بوده است و لذا چند نفر قرآن نوشته شده داشتند. مانند ابن مسعود و زید و خود عثمان و علی رضی الله عنه. و در سوره‌ی انعام که در مکه نازل شده موضوع قرطاس در آیه‌ی هفتم و قراطیس در آیه نود و یکم یعنی کاغذ و کاغذها ذکر شده است. و به اضافه در آن روزگار و مقدم بر آن روزگار، موضوع کتاب در تمام اقطار دنیای متمدن آن عهد در کار بوده است.»^۲

بلاغی در تفسیر آیات ﴿وَكُتَابٍ مَسْطُورٍ - فِي رَقٍّ مَّنْشُورٍ﴾^۳ - سوره طور، آیه ۳-۲ - نیز به موضوع کاغذ اشاره می‌کند و لغت رِق را به معنی پوست نازک و صحیفه‌ی نوشته شده می‌داند.^۴

ارتباط بین سوره‌ها:

صاحب حجة التفاسیر در تفسیر خود از ارتباط بین سوره‌ها و نسبت آن‌ها با یکدیگر سخن زیادی ندارد، و تنها سوره‌های فیل و قریش را در ارتباط با یکدیگر تفسیر می‌نماید. و پس از تفسیر سوره‌ی فیل می‌گوید: «چون مردان

۱- بردی گیاهی از نوع نی که مصریان در قدیم از آن کاغذ می‌ساختند.

۲- بلاغی، حجة التفاسیر، مقدمه ج ۱، صص ۸-۹.

۳- و سوگند به کتابی نوشته شده، در صفحه‌ای گشوده.

۴- همان، ج ۷، ص ۲۴۱.

قریش به جز معدودی کسی در مکه نبود، پروردگار دفاع از کعبه و مسجدالحرام را خود به عهده گرفت و اصحاب فیل را نابود ساخت». اکنون با این مرحمت‌های الهی سزاوار نیست که قریش پروردگار را نپرستند و بتان را بپرستند و در این باره سوره قریش نازل گردید و آنگاه در تفسیر سوره‌ی قریش **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** - **إِلَافِهِمْ رَحْلَ الشَّاءِ وَالصَّيْفِ** - **فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ** - **الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ** ۱ - سوره ایلاف، آیه ۴ - ۱ - می‌نویسد: «(دفاع از اصحاب فیل و حفظ خانه‌ی کعبه را ما به عهده گرفتیم) برای عادت و خو گرفتن قریش (به سفر تجارت و نبودنشان در مکه) همان عادت و خو گرفتنشان به سفر زمستانی (به طرف یمن که گرمسیر است) و تابستانی (به طرف شام که سردسیر است)»^۱

بلاغی در جای دیگر در تفسیر سوره ضحی و انشراح ضمن ردّ سخن کسانی که سوره‌های ضحی و انشراح و همچنین سوره‌های فیل و قریش را یک سوره دانسته‌اند یکی از ادله قائلین به وحدت این سوره‌ها را ارتباط معنوی بین ضحی و الم نشرح و بین فیل و قریش می‌داند، و در ردّ آن می‌گوید: میان بسیاری از سُور ارتباط موجود است و کسی نگفته است که آن‌ها متعدد نیستند.^۲

البته بلاغی به انسجام و یکپارچگی معنوی بین سوره‌ها کاملاً پایبند است تا آنجا که در بسیاری از آن‌ها آیه‌های انتهای سوره‌ها را بازگشت به مطلب ابتدای سوره می‌داند و یا آیه، یا آیات پایانی سوره را خلاصه و نتیجه‌ی سوره برمی‌شمارد.

او در تفسیر آیات انتهایی سوره‌ی انبیاء **وَإِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ أَمْ يُعِيدُنَا تِلْكَ الْأَيَّامَ الَّتِي لَا نَعْمَلُ فِيهَا وَنَحْمِلُ فِيهَا ثِقَلَكُمُومًا** - سوره انبیاء، ۱۱۰-۱۰۹ - می‌نویسد:

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۷، ص ۳۱۴.

۲- همان، ص ۲۵۶.

«و نمی‌دانم که آیا نزدیکتر است یا دور (وقت) آنچه وعده داده می‌شوید. البته خدا آشکار از گفتار (شما) را (درباره طعن به اسلام) می‌داند، و آنچه را نهان می‌کنید می‌داند. و نمی‌دانم شاید تأخیر آن وعده پرشدن پیمان‌هاست برای شما و برخورداری شماست از زندگانی تا مدت محدودی (که وقت وعده فرا رسید).» سپس در مورد این آیات می‌گوید: «چون در آغاز سوره نزدیک شدن حساب مردم اعلام و وعده داده شده بود، کفار از تاریخ آن استعلام کردند. پاسخ آنان در انتهای سوره، رجوع به موضوع معاد در اول سوره و خلاصه‌ی کلام سوره است.»^۱

بلاغی در تفسیر آیه‌ی ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ - سوره کهف، آیه ۱۱۰ - می‌نویسد: «ای پیامبر، بگو: جز این نیست که من بشری هستم مثل شما، به من وحی فرستاده می‌شود که جز این نیست که معبود شما معبودی است یکتا، پس هر کس توقع ملاقات پروردگار خود را دارد پس باید کار شایسته بکند و به عبادت پروردگارش احدی را شریک نسازد.» وی آنگاه این آیه را خلاصه‌ی کلام و رجوع به مطلب آغاز سوره‌ی کهف برمی‌شمارد.^۲

وی در تفسیر فراز انتهایی آیه ۱۱۷ سوره‌ی مؤمنون ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾ با اشاره به آیه‌ی ابتدای همین سوره ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ می‌نویسد: «در آغاز سوره فرموده: مؤمنان رستگار می‌شوند. و در اینجا فرموده کافران رستگار نمی‌شوند».^۳ این پایبندی به یکپارچگی سوره‌ها از سوی بلاغی در جاهای دیگر تفسیر او نیز به چشم می‌خورد.

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۴، ص ۲۰۸.

۲- همان، صص ۱۳۹-۱۳۸.

۳- همان، ص ۲۴۸.

وی در تفسیر آخرین آیه از سوره ی عنکبوت (آیه ۶۹) آن را رجوع به مطلب اول سوره و خلاصه‌ی کلام در جهاد معرفی می‌کند.^۱
یا آیات ۴۵-۴۸ سوره ی احزاب که همانند آیات ابتدایی سوره خطاب به پیامبر ﷺ است، را اشاره به مطلب ابتدایی سوره و در ادامه آن تفسیر می‌کند.^۲
بلاغی همچنین آیات پایانی سوره‌های توبه، فرقان، شعراء و زخرف و ... را به عنوان خلاصه و نتیجه‌ی سوره‌ها معرفی می‌کند.

نسبت آیات با یکدیگر:

صاحب حجة التفاسیر در تفسیر خود از نسبت آیات یک سوره با هم استفاده می‌کند، و گاه تفسیر مفسران دیگر را ناشی از درک نکردن نسبت آیات با یکدیگر می‌داند و پس از بیان نظر خود در نسبت آیات، تفسیر خود را ارائه می‌دهد.

بلاغی در تفسیر آیات ﴿قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى - الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَوَسَّلَكَ لَكُم فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى - كُلُوا وَارْزَعُوا أُنْعَامَكُمْ إِنِّي فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ - مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾^۳ - سوره طه، آیات ۵۵-۵۲ - وقتی در آیه ۵۳ شکل کلام از غیبت به متکلم تغییر می‌کند، ادامه‌ی سخن از ﴿فَأَخْرَجْنَا﴾ تا انتهای آیه ۵۵ را حاشیه‌ی خداوند بر کلام موسی ﷺ می‌داند.^۴

۱- همان، ج ۵، ص ۱۳۵.

۲- همان، ص ۲۰۱.

۳- گفت: علم آن در کتابی نزد پروردگار من است؛ پروردگارم نه دچار خطا می‌شود و نه فراموش می‌کند. همان کسی که زمین را برای شما بستی قرار داد، و برای شما در آن راه‌هایی پدید آورد، و از آسمان آبی نازل کرد که به وسیله‌ی آن انواعی از گیاهان گوناگون را بیرون آوردیم. بخورید و دام‌های خود را بچرانید، حقا که در این [امور] نشانه‌هایی برای صاحبان خرد است. شما را از این [زمین] آفریدیم و به آن، باز می‌گردانیم و بار دیگر از آن بیرون‌تان می‌آوریم.

۴- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۴، ص ۱۶۷.

حجة التفاسیر در تفسیر آیهی ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ

الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾^۱ - سوره بقره، آیه ۱۸۶ -

در رابطه با نسبت این آیه با آیات قبل که درباره‌ی حکم روزهای ماه رمضان است، می‌نویسد: «بعضی برآنند که مراد از این عباد و داعیان روزه دارانند، که دعای ایشان قرین اجابت است. و این که قبل از این آیه حکم روزهای روزه و بعد از این حکم شبهای روزه بیان فرمود موکّد این قول است.»^۲

بلاغی در مورد نسبت آیهی ۶۰ سورهی اسراء درباره‌ی رؤیای پیامبر اسلام ﷺ و دیدن شجره‌ی ملعونه و آیات بعد از آن در مورد داستان سرپیچی ابلیس از سجده بر آدم، وجه تناسب این آیات، با آیهی ۶۰ را امتناع شجره‌ی ملعونه از امتثال فرمان پیامبر ﷺ و امتناع ابلیس از اطاعت فرمان خدا معرفی می‌کند.^۳

در تفسیر ﴿إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ﴾^۴ - حجر، آیه ۹۵ - این آیه را به عنوان

جمله‌ی مستأنفه گرفته است، و آن را با آیات قبل و بعد مرتبط نمی‌داند. و تفسیر مفسران دیگر که این آیه را در ادامهی آیات قبل می‌دانند، نادرست می‌شمارد.^۵

بلاغی در تفسیر آیهی ﴿ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِن مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾^۶ - احزاب، آیه ۵ - می‌نویسد: «مفسرین

۱- و هر گاه بندگانم از تو درباره‌ی من بپرسند [که نزدیکم یا دور؟] بی‌گمان، من نزدیکم، دعای دعاکننده را وقتی که مرا بخواند اجابت می‌کنم. پس باید مرا اجابت کنند، و به من ایمان آورند باشد که به رشد خود برسند.

۲- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۱، ص ۱۴۳.

۳- همان، ج ۴، ص ۷۵.

۴- که بی‌گمان، ما [گزند] استهزاگران را از تو باز داشته‌ایم.

۵- همان، ص ۱۴.

۶- آنان را به نام پدرانشان بخوانید که این نزد خدا عادلانه‌تر است و اگر پدرانشان را نمی‌شناسید آنان برادران دینی و دوستانتان هستند. و بر شما در آنچه به خطا انجام داده‌اید گناهی نیست، ولی در مورد آنچه دل‌هایتان بدان تعدّد داشته است [مسئولید] و خدا بسیار آمرزنده‌ی مهربان است.

موضوع گناه نبودن خطا، در آیه‌ی پنجم این سوره را جزء صدر آیه گرفته‌اند. ولیکن محرر این تفسیر معتقد است که آن مطلب دیگری است بالاستقلال.^۱ وی در نسبت آیات ابتدای سوره عبس در مورد خلقت انسان و مرگ و زنده شدن پس از مرگ را با آیات ﴿ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرُهُ - كَلَّا لَمَا يَقْضِ مَا أَمَرُهُ - فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ - أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا - ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقَاقًا﴾ - عبس، آیات ۲۲ تا ۲۶ - این آیات را چنین تفسیر می‌کند: «انسان می‌گوید: از تولد تا قبر را دیده‌ام اما زنده شدن پس از آن را ندیده‌ام و چنین چیزی محال و دروغ است. در جواب می‌گویم: چنین نیست که انسان می‌گوید. خدا قیامتی را که فرمانش بر آن قرار گرفته است هنوز به مرحله اجرا نگذاشته است. زیرا وقتش نرسیده است. (ولی انسان، مکرر در مکرر نظیر آن را همه وقت درباره‌ی مرگ و به قبر گذاردن و زنده شدن پس از مرگ، دیده و می‌بیند). پس، آدمی باید به خوراک شبانه‌روزی خود بنگرد [که اصل آن‌ها دانه است که زمانی زنده بوده و بعد مرده و در قبر (یعنی زیر خاک) مدفون شده و برای زنده شدنش] ما از ابر با فشارهای باد و هوا و ... آب باران بر آن فرو ریختیم. سپس، (با تحولاتی که درباره‌ی آن دانه انجام دادیم، آن دانه‌ی مرده را زنده ساختیم و) زمین را (که قبر آن دانه بود) به شدت شکافتیم (تا جوانه‌ی دانه و نهال اشجار از زیر خاک و داخل قبر سر بیرون بیاورد).»^۲

مکی و مدنی

یکی از موضوعات علوم قرآنی شناخت مکی و مدنی بودن سوره‌ها و آیات قرآن است.

علما درباره ملاک مکی و مدنی قرآن سه نظریه دارند: اول که مشهورترین آن‌هاست، اینکه آیاتی که پیش از هجرت نازل شده مکی، و آیاتی که بعد از هجرت فرود آمده‌اند مدنی نامیده می‌شود. چه در شهر

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۵، ص ۱۸۰.

۲- همان، ج ۷، ص ۱۷۴.

مکه نازل شده باشد و چه در مدینه. دوم آیاتی که در مکه نازل شده گرچه بعد از هجرت باشد مکی است و آیاتی که در مدینه نازل شده مدنی است. بنابر این نظر، واسط میان مکی و مدنی لازم می‌آید، زیرا آنچه در سفرها نازل شده نه می‌شود گفت مکی است و نه مدنی. سوم این که آیاتی را مکی می‌گویند که خطاب به اهل مکه باشد و آیاتی را مدنی نامند که خطاب به اهل مدینه باشد.^۱

شناخت سوره‌های مکی و مدنی ضروری است زیرا:

الف- شناخت تاریخ و مخصوصاً تسلسل آیات و سُوَر و تدریجی بودن نزول آن‌ها از طریق شناخت سوره‌های مکی و مدنی است.
ب- فهم محتوای آیه در استدلال‌های فقهی و استنباط احکام نقش اساسی دارد.

ج- در استدلالات کلامی، آیات مورد استناد مخصوصاً آیاتی که درباره‌ی فضائل اهل بیت نازل شده، بیشتر مدنی است چون این مباحث بیشتر در مدینه مطرح بوده است. برخی از آن سوره‌ها را مکی دانسته‌اند که در آن صورت نمی‌تواند مدرک استدلال قرار گیرد. بنابراین شناخت دقیق مکی و مدنی بودن سوره‌ها و آیات یکی از ضروریات علم کلام در مبحث امامت است.^۲ گرچه بلاغی در مورد ملاک خود در مکی و مدنی بودن آیات و سوره‌ها به طور مستقیم سخن نگفته است، اما از بحث‌های وی در مورد آیات مکی و مدنی معلوم می‌شود که وی طرفدار نظریه اول است، و ملاک مکی و مدنی بودن سوره‌ها و آیات را هجرت از مکه به مدینه می‌داند. بعنوان مثال وی در تفسیر آیات ۹۳-۸۵ سوره حجر می‌گوید: «گرچه این سوره مکی است ولیکن حسن گفته که این آیات مکی نیست و محرر این تفسیر گوید: حق با حسن است زیرا مقتسمین^۳ پس از هجرت پیامبر به مدینه به کیفر رسیده‌اند.»^۴

۱- سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ترجمه: حائری قزوینی، ج ۱، صص ۴۶-۴۷.

۲- معرفت، تاریخ قرآن، صص ۴۶-۴۷.

۳- گروهی متشکل از ۲۵ تن از ثروتمندان با نفوذ از کفار قریش که بر علیه پیامبر ﷺ جلسه‌ای تشکیل دادند تا بر علیه پیامبر متحد گردند.

۴- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۴، ص ۱۷.

در جای دیگر بلاغی در مورد مکی بودن آیات با خطاب ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ و مدنی بودن آیات با خطاب ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ به روایت علقمه و حسن می‌گوید: این روایت بلکه این موضوع مسلم نیست.^۱

بلاغی در اینکه مقصود از ﴿أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾ در سوره‌ی یوسف داستان یوسف است یا نه؟ به مدنی بودن سه آیه‌ی ابتدای سوره یوسف اشاره می‌کند و چون داستان یوسف مکی است منظور از احسن القصص را قصه یوسف نمی‌داند.^۲ وی همچنین در تفسیر آیات ۴۱ و ۴۲ سوره نحل سخن تفسیر روح‌البیان در مورد مصداق ﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا﴾ به جمعیتی از مسلمانان که به حبشه مهاجرت کردند، به دلیل مکی بودن سوره نحل را بیان نموده و با استناد به قول مدنی بودن این آیات از سوی برخی، دلیل روح‌البیان را قوی ندانسته است، و امکان اینکه آیه ناظر به هجرت به مدینه باشد یا اعم از هجرت به حبشه و مدینه باشد را مطرح می‌کند.^۳

بلاغی در تفسیر آیه ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَأَمَّا وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنْ لَمْ يَأْتِ بِدَلِيلٍ مِنْ رَبِّكُمْ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ - سوره احقاف، آیه ۱۰ - با اشاره به مکی بودن سوره احقاف و سخن ابن عباس و قتاده در مدنی بودن این آیه به دلیل شأن نزول آن درباره عبدالله بن سلام که در مدینه اسلام آورده است می‌گوید: «عبدالله بن سلام در مکه پنهانی ایمان آورد ولی در مدینه ایمان خود را آشکار نمود. بنابراین آیه‌ی ۱۰ سوره‌ی احقاف همان گونه که دیگران به جز ابن عباس و قتاده گفته‌اند مکی است.»^۴

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۱، ص ۲۳۴.

۲- همان، ج ۳، ص ۲۴۶.

۳- همان، ج ۴، صص ۲۷-۲۸.

۴- بگو: به من بگوئید اگر قرآن از نزد خدا باشد و شما آن را انکار کنید و شاهی از بنی‌اسرائیل بر مثل آن شهادت دهد، و ایمان بیاورد و شما [از قبول آن] تکبر بورزید [آیا در این صورت ستمکار و گمراه نیستید؟] قطعاً خدا مردم ستمکار را هدایت نمی‌کند.

۵- همان، ص ۱۴۴.

درباره سوره‌ی مطففین بلاغی می‌نویسد: «آغاز سوره، مدنی است و اما ذیل سوره (از آیه ۲۹ الی ۳۶) که موضوع خنده در آن عنوان شده است (بشرح متن)، چون مربوط به مکه است (مکی) است.

و تفسیر کشاف ذیل سوره را مربوط به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دانسته، و نوشته است که: منافقان به حضرت خندیدند و گفتند: علی (اصلح) است یعنی پیشانیش مو ندارد. در این صورت تمام سوره، مدنی خواهد بود. زیرا، در تفسیر کشاف از «منافقان» اسم برده شده است و منافقان در مکه وجود نداشته‌اند، بلکه پیدایش آنان در مدینه بوده است.^۱

بلاغی در تفسیر سوره‌ی انسان می‌گوید: «مکی قلمداد کردن تمام این سوره، برای دشمنی با علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام است. زیرا، در این سوره واقعه‌ای درباره‌ی آنان و فضّه خادمه‌شان نقل شده است که واقعه، در مدینه اتفاق افتاده است.» او سوره را مکی خالص نمی‌داند و آیات آن را به سه دسته مکی، مدنی و مکی تقسیم می‌کند. به این تربیت که آیات ۵ تا ۲۲ سوره را که مربوط به واقعه‌ی بیماری حسنین علیه السلام و نذر حضرت علی و فاطمه علیهم السلام است مدنی و آیات دیگر سوره را مکی می‌داند.^۲

در تفسیر سوره‌ی ماعون بلاغی سوره را تماماً مکی می‌داند و می‌نویسد: «سایر مفسرین نظر به کلمه‌ی «مصلّین» و کلمه‌ی «صلاتهم» ناچار شده‌اند که ۳ آیه‌ی اول سوره را مکی بدانند و بقیه را مدنی. زیرا دیده‌اند که نهی از سهو در نماز، تناسب با حال کفار منکر خدا و قرآن ندارد.»^۳

بلاغی آنگاه کلمه‌ی «مصلّین» را به مصداق «صلی العصا علی النار او بالنار» به معنای عصا را روی آتش گرفت و صاف کرد.^۴ به عصا و چوبدستی بر گردن یتیم نواختن ترجمه و تفسیر می‌نماید و این تفسیر را با توجه به شأن نزول آن درباره‌ی ابوسفیان مناسب می‌داند. وی همچنین

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۷، ص ۱۸۹.

۲- همان، ص ۱۳۷.

۳- همان، ص ۳۱۵.

۴- بستانی، المنجدالطلاب، ترجمه: بندر ریگی، ص ۳۱۲.

کلمه «صلاتهم» در آیه‌ی بعدی را به معنای لغوی صلوٰه که دعا است، و نه معنی اصطلاحی آن (نماز) تفسیر می‌کند.^۱

حجة التفاسیر در تفسیر آیه‌ی **قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَ لِغَيْرِ اللَّهِ**

بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ^۲ - سوره انعام، آیه ۱۴۵ - می‌نویسد: «سوره انعام مکی است و سوره مائده که محرّمات دیگر نیز در آن مذکور است مدنی است و محرّمات دیگر بعد از این تاریخ افزوده و بیان شده است.»^۳

شان نزول

شناخت شأن نزول نقش مهمّی در فهم قرآن و حل مسائل مشکل و پیچیده‌ی آن در زمینه‌های مختلف دارد. شأن نزول می‌تواند موجب رفع ابهام از بسیاری از آیات قرآن گردد، که برای رفع مشکلی از مسلمین در صدر اسلام نازل شده است. اما از نظر مفهوم عام آن می‌تواند برای رفع مشکلات جامعه مسلمین در تمام زمان‌ها به کار رود و چه بسا اطلاع از یک حادثه یا مناسبتی که باعث نزول آیه‌ای گردیده است یکی از بهترین ابزارها برای رفع ابهام از معنای آیه باشد.^۴

با توجه به اهمیت نقش شأن نزول در فهم آیات، بلاغی در تفسیر خود از شأن نزول‌های نقل شده درباره‌ی آیات قرآن استفاده‌ی بسیار کرده است. تا

۱- بستانی، المنجد الطلاب، ترجمه: بندر ریگی، ص ۳۱۶.

۲- بگو در آنچه به من وحی شده است، غذایی نمی‌یابم که بر خورنده‌ای که آن را می‌خورد حرام باشد مگر آنکه مردار یا خون ریخته شده یا گوشت خوک باشد، که آن پلید است، یا حیوانی باشد که [هنگام ذبح،] به گناه نام غیر خدا بر آن برده شده باشد. پس کسی که ناچار شود [و بخورد] در صورتی که خواهان [بدون ضرورت] نباشد و [از مقدار نیاز] تجاوز نکند، قطعاً پروردگار تو بسیار آمرزنده‌ی مهربان است.

۳- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۲، ص ۲۳۲.

۴- معرفت، التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، صص ۲۴۲-۲۴۱.

آنجا که حجم قابل توجهی از تفسیر حجة التفاسیر نقل شأن نزول و حوادث پیش آمده در عصر پیامبر ﷺ است. بلاغی پیش از تفسیر یک آیه یا دسته‌ای از آیات می‌کوشد تا زمینه و بستر تاریخی نزول آن را برای خواننده تشریح نماید.

منابع مورد استفاده حجة التفاسیر در شأن نزول آیات، کتاب اسباب النزول واحدی در درجه اول و تفاسیر دیگر از جمله مجمع البیان و تفسیر کاشفی است. او از کتاب‌های تاریخی و سیره نیز در جهت شناخت موقعیت نزول آیات استفاده کرده است.

بلاغی در عین حال گاهی شأن نزول نقل شده برای برخی از آیات را نپذیرفته و آن را جعل دانسته است. او در مواردی که چند شأن نزول درباره‌ی یک آیه یا دسته‌ای از آیات وارد شده است. یکی را بر بقیه ترجیح داده است. وی حتی در بعضی از آیات، خود به صورت یک حدس، شأن نزولی را برای آیه بیان کرده است.

بلاغی ضمن بیان شأن نزول آیات در اکثر موارد مفهوم آیه را عام و برای همه زمان‌ها می‌داند. و در واقع بر اساس قاعده‌ی (العبره بعموم اللفظ لخصوص المورد) بیان شأن نزول آیه را موجب محدود شدن حکم آن آیه به مورد خاص نمی‌داند.

وی در تفسیر آیه‌ی ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ

رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾^۱ - سوره بقره، آیه ۲۰۷ - می‌نویسد: «مورد نزول آیه گرچه عام است و لیکن سه شأن نزول برای آن ذکر کرده‌اند:

۱- زبیر بن العوام و مقداد بن اسود که از مکه به مدینه رفتند و خَبِیب که در جنگ رجیع گرفتار شده و به دست اهل مکه افتاده او را بر دار کشیده بودند، از دار فروگرفته، متوجه مدینه گشتند. و هفتاد سوار

۱- و از میان مردم کسی است که برای به دست آوردن خشنودی خدا از جان خویش می‌گذرد؛ و خدا به بندگان بسیار مهربان است.

قریش از عقب ایشان آمده آغاز حرب کردند. ایشان خبیب را از اسب فروگرفته بر زمین نهادند و زمین او را فرو برد و به ﴿بَلِيعَ الْأَرْضِ﴾ ملقب شد و آن دو مرد، مردانه با هفتاد تن داعیه محاربه نمودند و کافران در حرب ایشان صرفه ندیده بازگشتند.

۲- صُهَیب رومی هر چه داشت در مکه به کافران داد تا اجازه‌ی هجرت به مدینه یافت و رضای خدا و خشنودی پیغمبر را به مال دنیا خرید.

۳- علی (رض) در شب غار بر فراش سید مختار تکیه گرفت و جان را فدای آن حضرت کرد.^۱

صاحب حجة التفسیر در تفسیر آیه‌ی ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُم مِّثْلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلاَ إِنَّا نَصْرُ اللَّهِ قَرِيبٌ﴾^۲ - سوره بقره، آیه ۲۱۴ - می‌نویسد: «مسلمانان در جنگ خندق محاصره شدند (قتاده و سدی). مسلمانان در جنگ احد تلفات دادند عبد الله بن اُبیّ به مسلمانان زمزمه کرد که شما مسلمانان تا کی خود را به کشتن می‌دهید؟ اگر محمد پیامبر بود در جنگ کشته و یا اسیر نمی‌داد (قائل).

مهاجرین مکه خانه و دارایی و اهل و عیال خود را در مکه رها کرده و در مدینه روزگار به سختی و بیماری و بدحالی می‌گذرانیدند (عطا).

بلاغی پس از نقل این سه شأن نزول از تفسیر مجمع‌البیان چنین نتیجه‌گیری می‌نماید: «پیام الهی تا روز قیامت ادامه دارد [هر که را طاوس باید جور هندوستان کشد].»^۳

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۱، صص ۱۵۸-۱۵۹.

۲- آیا پنداشته‌اید که به بهشت در می‌آیید، با این که هنوز حالت‌های آنان که پیش از شما درگذشتند برای شما پیش نیامده است؟ سختی و تنگدستی دامنگیرشان شد و دچار اضطراب شدید گشتند تا آنجا که پیامبران و کسانی که ایمان آورده و با آنان بودند می‌گفتند: یاری خدا کی خواهد بود؟ آگاه باشید که یاری خدا نزدیک است.

۳- همان، صص ۱۶۲-۱۶۱.

در تفسیر آیهی ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ - سوره بقره، آیه ۲۵۶ - بلاغی یکی از شأن نزول‌های وارد شده از کتاب اسباب النزول واحدی را انتخاب کرده و آن را به این صورت نقل می‌نماید: «جماعتی از انصار در میان خانواده‌های یهود بنی قریظه و بنی النضیر شیر خورده بودند، چون پیامبر ﷺ امر فرمود به کوچانیدن یهود بنی النضیر، پسران رضاعی که از قبیله اوس انصار بودند قسم یاد کردند که با یهود بروند و کیش آنان را بپذیرند. اما خاندان آنان مانع حرکت رضاعی‌ها شدند و تصمیم گرفتند که آن‌ها را به اسلام مجبور کنند. لذا دستور رسید که: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ آنگاه آیه را به این صورت تفسیر می‌نماید: «هیچگونه اجباری در انتخاب دین اسلام نیست ازیرا اقرار زبانی، دین محسوب نیست، و دین، محتاج به عقد قلبی است. هر کس می‌خواهد اسلام بیاورد، بیاورد و هر که نمی‌خواهد، نیاورد و با پرداخت مالیات ناچیزی (جزیه) در امان اسلام است.»^۱

بلاغی در تفسیر آیات ﴿وَإِذَا أَدْفَنَّا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ - أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ - فَاتَّذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۲ - سوره روم، آیات ۳۸-۳۶ - شأن نزولی را برای این آیات نقل می‌کند که ظاهراً در هیچ کتابی نیامده است. او این شأن نزول را با توجه به وضعیت اجتماعی زمان نزول آیه بیان می‌کند: «به نظر محرر این تفسیر، شأن نزول آیات ۳۸-۳۵ این است که: کفار مکه از افزوده شدن صحت

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۱، ص ۲۱۱.

۲- و هر گاه مردم را از رحمتی بپشانیم به آن شادمان می‌شوند و و اگر در اثر آنچه قبلاً به دست خود کرده اند صدمه ای به آنان برسد، ناگاه نومید می‌گردند. آیا [توجه نکرده] و ندیده‌اند که خدا روزی را برای هر که بخواهد گسترش می‌دهد و تنگ می‌دارد. در این [کار] برای مردمی که ایمان آورند نشانه‌هاست. حال [که دانستی توسعه‌ی رزق به دست خداست] حق خویشاوند را به او بده و به بنوا و در راه مانده [نیز مدد کن]. این برای آنانکه که خشنودی خدا را می‌خواهند بهتر است، و آنان‌اند که رستگار خواهند بود.

و ثروت خوشحال می‌شدند و از گرفتاری ناامید می‌گردیدند، و چون دایره بر آن‌ها تنگ می‌شد خود را برای انتحار حاضر می‌کردند غافل از اینکه پیدایش سختی، مولود عمل خود مردم است. و نیز غافل از اینکه گسترش و تنگی روزی به دست خداست. و نیز کفار مکه در روزگار توسعه، به فکر خویشاوندان و محتاجان و پرداخت صدقات نبودند، با اینکه پرداخت صدقات موجب ازدیاد ثروت است، همانند درخت مو که چون هرس می‌شود بیشتر بار می‌دهد. و نیز کفار مکه در صدد افزودن نقدینه به وسیله معاملات ربوی بودند در صورتی که معاملات ربوی نزد خدا با عکس‌العمل مواجه می‌گردد.^۱

بلاغی در تفسیر آیه‌ی ۱۹ سوره‌ی نساء پس از بیان شأن نزول نقل شده در اسباب النزول واحدی این شأن نزول را برای آیه‌ی ۲۲ سوره نساء مناسب می‌داند و می‌گوید: «این شأن نزول با آیه‌ی ﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا﴾^۲ - سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۲۲ - مناسبت دارد نه با آیه‌ای که واحدی ذکر کرده است.»^۳

وی در تفسیر آیه‌ی ﴿مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ ۚ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۴ - سوره انفال، آیه ۶۷ - این آیه و آیات بعد از آن را اولین دستور درباره‌ی اسیران جنگی معرفی می‌کند و می‌گوید: «چون تفاسیر دیگر به شأن نزولی توجه کرده‌اند که در آن اثر جعل مشهود است، لذا در تفسیر آیات ۶۷-۶۹ سرگردان شده‌اند و ناچار زیر بار قول به

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۵، ص ۱۵۲.

۲- و زنانی که پدران آنان به ازدواج درآورده‌اند، به ازدواج نگیرید؛ مگر آنچه گذشته است. زیرا این کاری بسیار زشت و مورد خشم [خدا] و بد راهی است.

۳- همان، ج ۲، ص ۲۵.

۴- برای هیچ پیغمبری روا نیست که پیش از آن که [دشمنان را] در زمین [سرکوب و] بی‌حرکت کند اسیرانی بگیرد. شما متاع ناپایدار دنیا (فدیه‌ی اسیران) را می‌خواهید، و خدا آخرت را [برای شما] می‌خواهد. و خدا پیروزمند حکیم است.

توبیخ بلا بیان و زیر بار پذیرش دو تناقض رفته‌اند. و علاوه بر این دو تالی فاسد، نتیجه افسدی که حاصل شده این است که، آیه برای مبلغین مسیحی - همان دشمنان اسلام - دستاویزی شده به مفاد این که: خدا، پیامبر را توبیخ فرموده است. در صورتی که در این سوره سه بار خدا پیامبر ﷺ را بعنوان «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ» که عین مرحمت است، خطاب فرموده است.^۱

بلاغی در تفسیر سوره‌ی احزاب می‌نویسد: «توجه به اینکه سوره‌ی احزاب مشتمل است بر آیاتی که در سال‌های گوناگون نازل شده و دانستن تواریخ و وقایع لازم است تا بتوان ترتیب نزول آیات را به دست آورد. و مفسرین در تفسیر بعض آیات این سوره مرتکب اشتباهاتی شده‌اند، بعضی کمتر و بعضی بیشتر.»^۲

وی آنگاه به تنظیم کلیات سوره از نظر تاریخ نزول می‌پردازد و آیات سوره احزاب را از حیث تاریخ و مناسبت نزول به بیست و دو دسته تقسیم می‌کند و درباره هر یک توضیحاتی می‌دهد.

اعجاز قرآن

اعجاز قرآن به معنی عاجز گردانیدن قرآن، مردمان را از آوردن آنچه آنان را بدان خوانده است، اما خود این عاجز گرداندن مقصود نیست بلکه هدف امر لازم آن است. و آن آشکار ساختن حقایق کتاب است و اینکه رسولی که آن را آورده، فرستاده‌ای راستگوست.^۳

آیت الله معرفت پس از تقسیم اعجاز و ناتوان ساختن به دو گونه‌ی قهری و بوسیله قدرت و یا ناتوانی از نظر هم‌آوردی، اعجاز قرآن را از نوع دوم دانسته و این بدان معناست که بلاغت، فصاحت، استواری گفتار، رسا بودن بیان، نوآوری‌های فراوان در زمینه معارف و احکام، و دیگر ویژگی‌های

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۳، صص ۵۷-۵۶.

۲- همان، ج ۵، ص ۲۰۹.

۳- زرقانی، مناهل العرفان، ترجمه: آرمین، ص ۹۴۵.

آن به اندازه‌ای اوج گرفته که دور از دسترس بشریت است، و از این جهت قرآن را معجزه جاوید گویند. و این حالت برای قرآن، همیشگی و ثابت است، چرا که این کتاب بزرگ قدر سند شریعت جاوید اسلام است.^۱

دانشمندان علوم قرآنی اعجاز قرآن را از جنبه‌های مختلفی مانند زبان و اسلوب قرآن، علوم و معارف، خبرهای غیبی، اثربخشی و توفیق قرآن و ... مورد بررسی قرار داده‌اند.

بلاغی نیز در تفسیر خود به مناسبت‌های گوناگون به جنبه‌های اعجاز قرآن پرداخته است.

فصاحت و بلاغت:

بلاغی یکی از جنبه‌های اعجاز قرآن را فصاحت و بلاغت فوق‌العاده‌ی آن می‌داند که کفار مکه نیز با شنیدن آیات قرآن از فصاحت آن به وجد می‌آمدند و مورد ستایش قرار می‌دادند. و برای مقابله با آن به نسبت‌هایی مانند سحر متوسل می‌شدند.

مسلمانان نیز برای حمایت از پیامبر ﷺ اعجاز قرآن را بر کفار استدلال می‌کردند و می‌گفتند: اگر قرآن از خدا نیست و بافته‌ی دست بشر است شما هم معارضه کنید و همانند آن را بیاورید. آنگاه آیه‌ی ﴿فَالْمُتَجَبِّبُوا لَكُمْ فَأَعْلَمُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۚ قُلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ - سوره هود، آیه ۱۴ - را دلیل بر عجز کفار می‌داند و آن را این گونه تفسیر می‌نماید: «پس ای مسلمانان، اگر کفار، شما را (در معارضه با قرآن نتوانستند اجابت کنند و لذا) اجابت نکردند پس (به کفار بگویید: که اکنون) بدانید که البته قرآن به (نیروی) دانش خدا فرو فرستاده شده است (نه نیروی دانش بشر) و (بدانید به) اینکه هیچ گونه معبود شایسته‌ای نیست مگر آن غیب مطلق، پس آیا شما (مسلمان و) گردن نهاده‌گانید؟»^۲

۱- معرفت، علوم قرآنی، صص ۳۴۳-۳۴۲.

۲- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۳، ص ۱۷۵.

بلاغی در تفسیر آیات ﴿أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاعُونَ﴾ - آیه ۳۲-۳۴

تَقُولَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ - فَلْيَاذِ الْجَدِيدِ مِثْلَهُ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ﴿۳۲﴾ - سوره طور، آیات ۳۲-۳۴
- در ادامه ی آیات قبل که پیامبر را شاعر، کاهن و مجنون می نامند، این آیات را چنین تفسیر می کند: «آیا عقول مشرکان به ایشان فرمان می دهد که یک پیامبر راستگوی امین و فرزانه را، کاهن و مجنون و شاعر بخوانند؟ یا قومی سرکش هستند که از روی شرارت و کجروی این سخنان را می گویند. آیا می گویند: که قرآن دروغ است و محمد آن را از خود گفته و به هم برافته است؟ ولی باید گفت: که دلشان با زبانشان موافق نیست و دروغ می گویند. پس، اگر راست می گویند، سخنی مانند قرآن بیاورند (در صورتی که اگر جن و انس نیروی خود را یکجا کنند نمی توانند مانند یک آیه ی قرآن بیاورند).»^۱

بلاغی در تفسیر آیه ی ﴿وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءُ

وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَسَوَّتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدَ اللَّقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^۲ - سوره هود، آیه ۴۴

- می گوید: «درباره فرمان اول نوشته اند: که منتهای فصاحت و بلاغت در آن به کار رفته، نظم ی غریب و اسلوبی عجیب دارد. و در کتاب های «مفتاح العلوم» سکاکی و «تفسیر کشاف» زمخسری و «دلائل الاعجاز» و «اسرار البلاغه» در وجوه آن سخنانی عنوان کرده اند و نکته ها گفته اند. فصحا و بلغای کفار قریش جمع شدند تا با قرآن معارضه کنند. لذا چهل شبانه روز خود را از نان گندم و گوشت و انواع اطعمه لذیذه جهت تصفیه ذهن و ذكاء منع کردند و به قوت لایموت اوقات می گذاریدند ولیکن چون این آیه: ﴿وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي...﴾ را شنیدند به یکدیگر گفتند: برای این کلام، شبیه نتوان آورد، این کلام از مخلوق نیست و لذا دنبال کار خود را رها کردند و متفرق شدند.»^۳

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۶، صص ۲۳۸-۲۳۹.

۲- و گفته شد: ای زمین، آب خود را فرو بر، و ای آسمان [از بارش] خودداری کن. و آب فرو نشست و کار به پایان رسید و کشتی بر [کوه] جودی قرار گرفت، و گفته شد: دوری [از رحمت خدا] بر گروه ستمکاران باد.

۳- همان، ج ۳، صص ۱۸۳-۱۸۲.

بلاغی در تفسیر آیات ۱۱-۲۵ سوره مدثر می‌گوید: «ولید از پیامبر ﷺ فواتح سوره «حم مؤمن» را شنید و موی بر اندام او راست شد. به میان قوم بر آمده و گفت: به خدا قسم، کلامی از محمد شنیدم که سخن انس و جن نیست و مر آن را حلاوتی و بر آن زیبایی و بهجتی است. صدرش سیرکننده و ذیلش سیراب سازنده است، و این کلام غالب است و مغلوب نمی‌گردد. قریش قسم یاد کردند که ولید اسلام آورده، و قسم یاد کردند که از اسلام او همه‌ی قریش اسلام خواهند آورد. و در ادامه‌ی ماجرا با نقشه‌ی ابوجهل از اسلام آوردن ولید جلوگیری می‌شود.»^۱

اعجاز از نظر محتوا:

از جنبه‌های دیگر اعجاز قرآن که مورد توجه بلاغی مفسر حجة‌التفاسیر قرار گرفته است، جنبه محتوای معارف و علوم قرآن است.

بلاغی در تفسیر آیه‌ی ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا

فیه اختلافاً کثیراً﴾ - سوره نساء، آیه ۸۲ - می‌نویسد: «آیا پس منکرین (خواه کافران و خواه منافقین) قرآن را تدبّر نمی‌کنند؟ (که بدانند قرآن حجت خداست و آخذی قدرت بر معارضه با آن را ندارد زیرا عبارتش نیکو، و احکامش دلچسب، و معانیش منظم، و گفته‌اش مافوق گفته‌های بشر است. نیز مشتمل است بر انواع امر و انواع نهی، و بر اخبار صدق از گذشته و آینده، و بر دعوت به اخلاق کریمه، و بر تحریم به خوبی و پارسایی و پاکدامنی، با فصاحت الفاظ و حسن نظم و صحت معانی. و بالجمله بر خلاف کلام بشر است) و اگر قرآن از نزد غیر خدا بود بی‌گمان در آن اختلاف بسیار می‌یافتند (و چون با آن همه ورود و خروج مطالب فطری و عقلی و اخلاقی و حقوقی و جزایی و قضایی و اداری و جنگی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و تاریخی و جغرافیایی و ریاضی و فلکی و طبّی و عبادی و اخبار از آینده، و ورود و خروج

۱- بلاغی، حجة‌التفاسیر، ج ۷، ص ۱۲۱.

در هر موضوع از جمادی و نباتی و حیوانی و انسانی و ملکی و ما فوق ملکی، و ورود و خروج در کلیه مباحث علوم ماوراءالطبیعه، اختلافی در قرآن وجود ندارد نه لفظاً و نه معنأ و نه در فصاحت و نه در بلاغت، و همه سخنوران و متفکران جهان بشریت از معارضه با آن عاجزند، لذا این قرآن از جانب خداست.^۱

خبرهای غیبی:

یکی دیگر از جنبه‌های اعجاز قرآن جنبه‌های غیبی آن است که بلاغی در جاهای متعددی به این وجه نیز پرداخته است.

بلاغی در تفسیر آیات ﴿وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ لَنْ يَضُرُّكُمْ إِلَّا أَذًى وَإِنْ يُلَاقُوا كُرُيُوتَكُمْ الْأَذْبَارُ ثُمَّ لَا يَنْصُرُونَ^۲ - سوره آل عمران، آیات ۱۱۱-۱۱۰ - می‌گوید: «... و اگر اهل کتاب اسلام آورده بودند بی گمان برای آنان خوب بود. بعضی از اهل کتابند مؤمنان و بیشترشان فاسقانند (که از دائره دین بیرونند) (و فسق اشد مراتب کفر و اقبح آن است). یهود به شما زیان نتوانند رسانید مگر اندک رنجی (از دعوت به کفر یا زدن بهتانی بر مسلمانی یا ترسانیدن مسلمانان به جنگ) و اگر با شما مسلمانان کارزار کنند به شما پشت کنند و یاری نمی‌یابند.»

وی آنگاه مضمون آیه را خبر غیبی دانسته و می‌نویسد: «این خبر غیبی به وقوع پیوست زیرا یهود مدینه از بنی‌قریظه و بنی‌النضیر و بنی‌قینقاع و یهود خیبر که با پیامبر ﷺ و مسلمانان جنگیدند، به هزیمت رفتند.»^۲

بلاغی در تفسیر آیات ابتدای سوره‌ی روم ﴿غُلِبَتِ الرُّومُ﴾ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ فِي بَضْعِ سِنِينَ اللَّهُ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ -

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۲، صص ۵۸-۵۹.

۲- همان، ج ۱، ص ۲۹۰.

بَنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ - وَعَدَ اللَّهُ لَا يَخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤﴾ - سوره روم، آیات ۶ - ۲ - می نویسد: «روم (شرقی) در

نزدیکترین زمین (به عربستان یعنی در شام و فلسطین و بیت المقدس) مغلوب (ایران) شد. و رومیان از بعد مغلوب شدنشان البته غالب می شوند. در بین سه تا نه سال. از آن خداست (و بس) فرمان (خواه) از پیش از مغلوب شدن روم و (خواه) از بعد مغلوب شدن روم. و در آن روز (که رومیان غالب می شوند) مسلمانان به سبب یاری خدا (ایشان را، به وسیله انعقاد پیمان صلح بین پیامبر و مشرکین مکه در حدیبیه) شاد می شوند. خدا هر که را بخواهد یاری می دهد و آن غیب مطلق غالب است (بر متمرّدان) و مهربان است (بر مطیعان) (بشنوید) وعده ی خدا را، خدا وعده ی خود را خُلف نمی کند. ولکن بیشتر مردم (یعنی مشرکین مکه) نمی دانند (که همچنان که وعده ی خدا در دار دنیا خلاف ندارد وعده ی ظهور قیامت هم که داده است خلاف ندارد).^۱

وی این آیات را شامل دو خبر غیبی می داند. یکی پیروزی روم، سه تا نه سال پس از شکست از ایران، و دیگری شادی مسلمانان به وسیله صلح حدیبیه که مقدمه ی پیروزی های مهمی در مقابل یهود مدینه و فتح مکه گردید. وی علت شادی مؤمنین را پیروزی روم نمی داند بلکه آن را به دلیل پیش آمدن پیمان صلح حدیبیه همزمان با پیروزی لشکر روم ارزیابی می کند. بلاغی سخن کسانی را که شادی مسلمانان را به علت مذهب مسیحیت رومیان که نوعی پیروزی یک مذهب است و در معادلات سیاسی به نفع مسلمانان تمام می شود می دانند را رد می کند و به مصداق (الکفر کله ملة واحدة) پیروزی هیچ یک از طرفین را به نفع مسلمانان نمی داند.^۲

صاحب حجة التفاسیر در ادامه ی سخنان خود تاریخ شکست و پیروزی روم و پیمان صلح حدیبیه را بدین شرح بیان می کند: «در سال ۶۲۱ میلادی قرآن خبر داد که دولت روم شرقی در نزدیکترین سرزمین

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۵، صص ۱۴۶-۱۴۵.

۲- همان، ج ۵، صص ۱۴۴-۱۴۳.

عرب شکست خورد. ولیکن بین سه تا نه سال دیگر کار برعکس می‌شود و دولت روم پیروز می‌گردد. و در همان اوان که دولت روم فاتح می‌شود و دولت ایران شکست می‌خورد، امری برای مسلمانان پیشامد می‌کند که مسلمانان شاد می‌شوند، یعنی صلح حدیبیه اتفاق می‌افتد که در فوریه سال ۶۲۸ میلادی (ذوالقعدة سال ششم هجری) بین پیامبر ﷺ و مشرکین مکه انجام شد، و در همین سال است که بُشرویه پدر خود را کشت و بر تخت سلطنت ایران نشست و با روم شرقی پیمان صلح منعقد کرد. دایر بر اینکه حدود دو دولت به وضع سابق برگردد.^۱

زبان‌شناسی

قرآن به زبان عربی نازل شده است و در آیات متعددی در قرآن به این مطلب اشاره گردیده است. زبان‌ها به صورت مستقل از یکدیگر به وجود نمی‌آیند بلکه در تعامل با یکدیگر ایجاد می‌شوند و به رشد و کمال می‌رسند. زبان عربی نیز در این قاعده مستثنا نیست. شناخت ریشه‌های یک زبان و فرآیند شکل‌گیری آن می‌تواند به شناخت بهتر آن زبان کمک کند.

ریشه زبان عربی:

بلاغی نیز به این نکته توجه نموده و سعی در شناخت ریشه‌های زبان عربی و خصوصیات آن دارد.

وی از نظر ریشه و اصل، زبان عربی را نزدیک‌ترین زبان به زبان سُرّیانی قدیم می‌داند. او با تفکیک زبان سُرّیانی به زبان سُرّیانی قدیم و موجود، زبان سُرّیانی قدیم را زبان آدم ابوالبشر معرفی می‌کند.^۲

بلاغی پس از بررسی نظرات واژه‌شناسان در معنای کلمه‌ی آدم می‌نویسد: «کلمه جمع نیست چنانکه در سفر تکوین گفته است و بیان

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، همان، ص ۱۴۳.

۲- همان، ج ۱ تعلیقه، ص ۷.

فرهنگ نظام هم پسندیده نیست، زیرا اسم آدم قبل از فرود آمدنش به او داده شده است. و نیز عبری بودن کلمه که قاموس گفته است پسندیده نیست، زیرا زبان عبری قرن‌ها پس از خلقت آدم پیدا شده است. و صحیح این است که کلمه، سریانی قدیم است و با معنی «گندم‌گونی»، «باروی آسمان» و «روی زمین» که در لغت برای مشتقات این ریشه گفته اند متناسب است. و اساساً ریشه‌ی کلمه (ا-د-م) و از جمله «اداما» از بقایای سریانی قدیم است. و آدم بر وزن افع‌ل است چنانکه در تفسیر تبیان ابوالبقای نحوی رازی در تفسیر سوره‌ی بقره نوشته است، بالجمله آدم ﴿۱۰۰﴾ روحش از آسمان و بدنش از زمین و رنگش از گندم گونی بهره‌مند بوده است.^۱

صاحب حجة التفاسیر زبان عربی را دارای قدمتی بالاتر از زبان عبری دانسته و به کسانی که زبان عربی را برگرفته از زبان عبری می‌دانند انتقاد می‌کند و می‌نویسد: «در زبان عربی حروف تهجی دارای ۲۸ حرف است و از ابجد، هوز، تا ثخِذ، ضَطِغ تشکیل شده است و در زبان‌های عبری و لاتین بعض این حروف موجود نیست. زبان عبری ۲۲ حرف دارد یعنی از ابجد تا قرشت و بقیه را ندارد و من عجب دارم از اینکه سید محمد علی داعی الاسلام در مقدمه‌ی فرهنگ نظام به تقلید از اروپاییان زبان عربی دارای ۲۸ حرف را فرع، و زبان عبری دارای ۲۲ حرف را اصل و مأخذ دانسته است.»^۲

بلاغی زبان عربی را برگرفته شده از زبان سریانی قدیم می‌داند و می‌گوید: «انتقال زبان سریانی که آدم و فرزندانش به آن سخن می‌گفتند به زبان عربی به وسیله «يعرب بن قحطان بن هود» انجام شده است.»^۳

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، جلد ۱، مقدمه، ص ۸۰.

۲- همان، جلد ۱ مقدمه، ص ۶.

۳- همان، ص ۱۳۵.

مقایسه‌ی زبان‌های عربی و عبری:

بلاغی درباره شباهت‌ها و تفاوت‌های زبان عربی با زبان عبری می‌نویسد: «حروف هجای عبرانی به ترتیب «ایجد» است، حروف عبرانی به هم متصل نیست و جدا جدا نوشته می‌شود. اغلب قواعد صرف و نحو عبرانی شبیه به زبان عربی است ولیکن اواخر کلمات عبرانی دائم ساکن است و حرکت ندارد. زبان عبرانی شبیه انگلیسی و غیره است از این جهت یک خط برای کتابت دارد، و یک خط برای چاپ کتاب. لغات عبرانی شبیه به عربی است در اینکه حروفش با حرکات مانند فتح و ضم و کسر تلفظ می‌شود. شماره هجای عبرانی بیست و دو حرف است و گاهی سه حرف بر آن افزوده می‌شود ولیکن این‌ها هم از آن بیست و دو حرف مشتق شده است. «الف» به جای حرکت نیست مگر در جاهای نادری، و نوعاً به صورت همزه تلفظ می‌شود. در لغت عبرانی حرف جیم نیست و جیم عبرانی مانند جیم مصری تلفظ می‌شود. در عبری کلمه بر سه قسم است اسم و فعل و حرف. اسم به مذکر و مؤنث و به مفرد و مثنی و جمع تقسیم می‌شود و مثنی در زبان عبری کم استعمال می‌شود مگر برای چیزهایی که جفت باشد. به جای «ال» که در عربی حرف تعریف است در عبرانی کلمه «ها» در اول کلمه اضافه می‌شود. علامت استفهام در عبرانی همان «ها» است که در اول کلمه اضافه می‌شود و معنی آن را با «ها» ی تعریف، از معنای جمله باید فهمید.»^۱

بلاغی زبان عبری را از نظر گستره‌ی لغات محدودتر از زبان عربی می‌داند. «در زبان عبرانی به جای عمو «آحاب» می‌گفته‌اند، زیرا برای عمو لغت نداشته‌اند. آحاب بر وزن داماد (قاموس مقدس) و در متن عربی کتاب عهد عتیق آخاب «أخ آب» بر وزن سلمان ترجمه کرده^۲ یعنی برادر پدر. در زبان عربی به جای برادر پدر و به جای خواهر پدر عم و عمه استعمال شده است و خود این موضوع بر محدودیت شدید زبان عبری و

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، جلد ۱ مقدمه، صص ۲۲۵ - ۲۲۴.

۲- کتاب اول پادشاهان ۱۶، ص ۲۹.

توسعه زبان عربی دلالت دارد و می‌رساند که زبان عربی (امّ الالسنه السامیه) است و فرزند زبان سریانی قدیم، یعنی زبان آدم ﷺ است. ضمناً باید دانست که حرف «خ» در زبان عبری نیست زیرا حروف «تَخِذْ، ضَطِغْ» را ندارد و بی‌اطلاعی فرهنگ‌نویسان که نوشته‌اند: زبان عربی (کامل) از زبان عبری (ناقص) گرفته شده است به خوبی معلوم می‌گردد.^۱

قدرت زبان عربی:

بلاغی زبان عربی را برترین زبان از نظر قدرت نشان دادن دقایق علوم مادی و معنوی می‌داند.

حجة التفاسیر در تفسیر آیه ی ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ - سوره یوسف، آیه ۲ - می‌نویسد: «البته ما آن کتاب (همان کتاب محفوظ) را فرو فرستادیم به صورت قرآنی به زبان عربی (آن کتاب را در بوت‌هی قرآن عربی ریختیم) تا شما تعقل کنید (زیرا زبان عربی دقایق و حقایق و رقایق را نشان می‌دهد که زبان‌های دیگر از نشان دادن آن گاهی عاجز است و گاهی فهمش دشوار است).^۲»

بلاغی حتی حروف عربی را با ساختار طبیعی دهان و دندان و زبان مناسب‌تر می‌داند.^۳ وی به حداقل رسیدن شکل حروف نسبت به دیگر زبان‌های زنده‌ی دنیا را، برای زبان عربی یک امتیاز می‌داند که باعث به وجود آمدن امکان تندنویسی خط و هم‌قدمی آن با فکر انسانی شده است. بلاغی برای بیان اهمیت تندنویسی در زبان‌های دنیا می‌گوید: «در ممالک دنیا فقط مجلس شورای ملی ایران و مجلس مبعوثان مصر و عراق و سوریه از داشتن منشی‌های کوتاه‌نویس نو ظهور مستغنی هستند. و آنگاه

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، جلد ۱ تعلیقه، ص ۱۸۹.

۲- همان، ج ۳، ص ۲۰۸.

۳- همان.

در بیان مقایسه با زبان نوشتاری حروف لاتین بر می آید. پس از اینکه اروپایی‌ها نارسایی حروف لاتین را برای احتیاجات روزانه و تمدن امروزی خود دریافتند، که در ادارات دولتی، تجارتخانه‌ها، بانک‌ها، دوایر صنعتی و پارلمانی، منشی‌ها و مخبرین جراید، خطابه‌های رؤسا را، به سرعتی که بیان می‌شوند نمی‌توانند بنویسد، لذا مجبور به اختراع خط تازه‌ای شدند که به فرانسه آن را «استونگرافی» و به انگلیسی «شورت هند» و به عربی «اختزال» و به فارسی «کوتاه‌نویسی» می‌گویند. و یاد گرفتن این خط دو سال مشق و تمرین لازم دارد و تا کارمندی از این خط کاملاً آگاه نباشد استخدام نخواهد شد.^۱

بلاغی همچنین وجود برخی از کلمات در زبان عربی را حاکی از قدمت عجیب و ریزه‌کاری‌های بی‌نظیر آن در وضع لغات می‌داند و واژه‌هایی چون «ثت»، «عذیویط»، «منافج»، «مرفد»، «ربوخ»، «صباحیه»، «کاذ»، «معقاب» را برای نمونه ذکر کند.^۲

وی زبان عربی را زبان بین‌المللی سرای آخرت معرفی می‌کند که در جهان دیگر، انسان‌ها قدرت بر فهم آن می‌یابند و به وسیله آن با هم سخن می‌گویند. بلاغی به این نکته نیز متذکر می‌شود که زبان ارواح همچون آینه است که برای انعکاس صورت‌های مختلف نیازی به آموزش جداگانه ندارد، و این تا هنگامی است که غبار جسمانیت بر آینه‌ی زلال روح ننشسته باشد.^۳

بلاغی با اشاره به سخن امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: **تَعَلَّمُوا الْعَرَبِيَّةَ فَإِنَّهَا**

كَلَامُ اللَّهِ الَّذِي تَكَلَّمُ بِهِ خَلْقُهُ^۴ آموزش زبان عربی را ضروری می‌داند و با اشاره به این که نوع آموزش نادرست، باعث نفرت افراد از زبان عربی می‌شود. از روش آموزش زبان عربی در عصر خود انتقاد می‌کند.^۵

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، جلد ۱، مقدمه، ص ۷۸۱.

۲- همان، جلد ۲ تعلیقه، ص ۴۷۹.

۳- همان، ج ۳، صص ۲۵۴-۲۵۳.

۴- زبان عربی را بیاموزید زیرا آن زبان خداست که با خلقش سخن گفته است.

۵- همان، ص ۲۴۶.

تغییر خط مساوی محو تمدن و فرهنگ:

بلاغی با اشاره به پیشنهاد تغییر حروف زبان فارسی به لاتین برای آسان شدن کار خواندن متون، تغییر خط را مساوی محو تمدن و فرهنگ و مذهب ایرانیان می‌شمارد و راه چاره‌ی رفع مشکل خواندن بعضی از کلمات مشکل را زیر و زبرداری نمودن آن‌ها می‌داند. وی این پیشنهاد را نه برای سهولت بلکه برای محو قرآن ارزیابی می‌کند.^۱

شناخت لغات سریانی در زبان عربی:

از مباحثی که در حجة‌التفاسیر مورد توجه قرار گرفته است، شناختن کلمات باقیمانده از زبان سریانی در زبان عربی است.

بلاغی در تفسیر آیه‌ی ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾^۲

سوره اعراف، آیه ۱۷۲-در بحث معنای واژه‌ی ذریه از اختلاف واژه‌شناسان و مفسران در ریشه‌ی کلمه‌ی ذریه سخن می‌گوید. و اختلاف را ناشی از این می‌داند که کلمه‌ی ذریه از بقایای زبان سریانی قدیم، یعنی زبان آدم ابوالبشر است. و ارباب لغت که اطلاع از زبان سریانی قدیم ندارند می‌خواهند با فشار بعضی کلمات باقی‌مانده از آن را زیر نظام زبان عربی حاضر درآورند.^۳

وی در بحث از لفظ جلاله‌ی «الله» با بیان نظرات گوناگون درباره‌ی اشتقاق این واژه سبب آن را اختلاف در مبدأ کلمه و اشتقاق آن و غفلت از این نکته می‌داند که واژه‌ی «الله» از باقی‌مانده‌ی زبان سریانی قدیم است.^۴

۱- بلاغی، حجة‌التفاسیر، ج ۶، ص ۱۶.

۲- و هنگامی که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آن‌ها را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که «ایا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «چرا گواهی می‌دهیم» تا مبادا روز قیامت بگویید: ما از این (امر) غافل بودیم.

۳- همان، ج ۲، صص ۲۸۸ - ۲۸۷.

۴- همان، جلد ۱ تعلیقه، ص ۶.

بلاغی واژه‌هایی از قبیل «الله»، «رحمن»، «فردوس»، «جهنم» و ... را نیز از باقی‌مانده‌ی واژه‌های سریانی قدیم در زبان عربی ارزیابی می‌کند.^۱

وی در جایی دیگر پس از نقل سخنان مفسرین و واژه‌شناسان جهت اختلاف در ریشه‌ی کلمه‌ی «ملائکه» و عدم تطبیق آن با موازین ارباب ادب را سریانی بودن این واژه معرفی می‌کند.^۲

بلاغی کلمه «ایل» را نیز سریانی قدیم می‌داند و می‌نویسد: «هر کسی که گفته عبرانی است اشتباه کرده یا غرض به کار برده است. و اسم نسل شیث طبق تورات (سفر تکوین ۵:۱۲) «مهلائیل» است و کلمه، مرکب است و جزء آخر آن (ایل) است. جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل هم کلمات مرکب است و بنابراین کلمه‌ی ایل از کلمات مستعمل در عهد آدم ابوالبشر است نه صدها قرن بعد که زبان عبری پیدا شده است.»^۳

اهمیت ریشه‌یابی واژه‌ها:

صاحب حجة التفاسیر به اهمیت ریشه‌یابی صحیح واژه‌ها آگاه است، و در تفسیر خود به هر مناسبتی به این موضوع مهم توجه نموده است و علت بسیاری از خطاها را در ناآگاهی از اصل و ریشه‌ی واژه‌ها می‌داند.

بلاغی در بررسی واژه‌ی «مجوس» در قرآن می‌نویسد: «در قرآن در سوره حج از مجوس نام برده شده است. و سپس نظرات لغت‌شناسان را درباره‌ی این کلمه بیان کرده و با یکدیگر مقایسه نموده است و آنگاه نظر خود را در ادامه توضیح می‌دهد: «فرهنگ نظام می‌نویسد: اصل این کلمه عربی است معنای آن ۱- پیرو دین زردشت ۲- گروهی از ایرانیان قدیم که

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۲، ص ۲۸۷.

۲- همان، ج ۵، ص ۲۵۳.

۳- همان، جلد ۱ مقدمه، ص ۹۱.

قائل به دو منبع نور و ظلمت و یزدان و اهرمن بودند، و ایشان پیش از زردشت بودند.

در ادبیات عربی و فارسی مجوس به هر دو معنا استعمال شده، اما از ملل و نحل شهرستانی که زردشتی و مجوسی را تفکیک نموده معلوم می‌شود علمای اوایل اسلام مجوس را از زردشتی جدا می‌دانستند و در باب لفظ مجوس می‌گفتند: معرب منج گوش (مگس گوش) است که نام کسی بوده که گوش‌های کوچک داشته و سازنده‌ی این مجوس اوست و او ثنوی بوده و نه موحد، زردشت موحد بوده، یزدان و اهرمن هر دو را مخلوق اهورامزدا (خدا) می‌دانسته است.^۱

بلاغی آنگاه می‌گوید: «در باب ریشه‌ی لفظ «مجوس»، لغت‌شناسان عربی اشتباه کرده‌اند. مجوس مأخوذ از منج گوش نیست بلکه از (موغوی) اوستا و (مغ) پهلوی است. یعنی دانشمند و ملای دینی و قربانی‌دهنده به آتش. و در اوستا هم از زبان سامی کلدانی گرفته که در آن «ماگوش» به همان معنا بوده و در کتیبه داریوش بزرگ برکوه بیستون لقب گومات «مگوش» نوشته شده که به همان معنی است، یعنی گومات از خانواده ملای مذهبی بوده. ممکن است که در زبان سامی از زبان آریایی رفته باشد. چه مکه و مگه در سنسکریت به معنی قربانی است که به آتش داده می‌شود.» بلاغی در ادامه، مطالبی را از قاموس کتاب مقدس بیان می‌کند.^۱

بلاغی واژه‌ی گبر را با استفاده از منابع زرتشتی توضیح می‌دهد: «پارسیان از آنجایی که به غیر از عبادت و اطاعت خدا نکنند (مازدیسنی‌اند و چون شت زرتشت پیغمبر ایشان است خود را (زرتشتی) شناسند. و چون کیش خویش را فرستاده‌ی خدا و موافق امر الهی دانند (هرمزدی کیش) هستند. و به سبب آن همیشه ضد بدکاران و معاند هر گونه قبایح و شناع آدابی و ذمایم جسمانی و نفسانی‌اند (جُد دیو) باشند. ولیکن زرتشتیان ایران در وقت خواندن همدیگر استعمال کلمه (گور) و (گوره) می‌کنند و

۱- بلاغی، حجة التفسیر، جلد ۱ مقدمه، ص ۴۹۳.

آن بدل از گبر و گبره باشد، که معنیش مرد پهلوان می‌شود. و گبر و گبره مخفف گبرا است که به زبان هزوارش به معنی مرد و گرد آید. و اصل این کلمه از السنه‌ی بنی سام است که زبان کلدانی و سریانی و عبری و عربی از آن قبیله می‌باشد. و در عربی کلمه جبر مقابل و مرادف گبر است که معنیش شاه و پهلوان می‌شود. چون معنی کلمه عموماً مرد بوده و خصوصاً پهلوان، لذا پارسیان به وقت مخاطبه یکدیگر را گبرا می‌خواندند، و به مرور ایام تخفیف یافته گبر شد. ولی اهل اسلام که از مقصود پارسیان و اصل کلمه اطلاع نداشته بدون تحقیق پندار کردند که گبر اسم این گروه پاک است، و مرد و زن این قوم را با تفاوت گبر خوانده‌اند. و در تصنیف صحایف لغات هم معنی کلمه را به ظن خود آتش پرست و کافر نوشتند. زردشتیان روی عقیده مسلمین قبول این اسم را شاق و دشوار می‌دانند ولی پس از دریافت جان سخن و معنای کلمه، گوینده و شنونده راضی بوده و می‌دانند که این اسم اسم بزرگ و نام شایسته می‌باشد.^۱

ریشه تمام زبان‌ها یکی است:

یکی از بحث‌های مهمی که بلاغی در تفسیر خود مطرح نموده است، موضوع منتهی شدن تمام زبان‌های دنیا به یک اصل و یک زبان است و در جاهای متعددی به آن می‌پردازد و دلایلی بر درستی آن می‌آورد. بلاغی با بیان سخن فرهنگ نظام که تاکنون عقیده‌ی زبان دانان عالم این بوده، که زبان عربی از دسته زبان سامی است، و سنسکریت و اوستا از دسته آریایی، و این دو دسته در ریشه به هم نمی‌رسند. زبان عربی یکی از السنه‌ی اصلیه‌ی سامی است و زبان سنسکریت از السنه‌ی اصلیه‌ی آریایی، پس نباید الفاظ و ریشه‌ی آن‌ها در یکدیگر باشد. اما من که در تفحص ریشه‌ی الفاظ فارسی در سنسکریت هستم، ریشه‌ی بسیاری از الفاظ عربی را در آنجا یافت‌م و این بر سبیل اتفاق نیست که

یک لفظ یا دو لفظ باشد بلکه بسیار است. و دیگر اینکه ریشه‌ی بسیاری از الفاظ فارسی اصلی در عربی هست، که از یک طرف در پهلوی و اوستا و سنسکریت ریشه دارند و از طرف دیگر با عربی بودن در عبرانی و سامی هم ریشه دارند. پس الفاظ مشترک میان آریایی و سامی هستند. اگر کسی در تفحص ریشه‌ی الفاظ ترکی تاتاری برآید، تعجب می‌کند که ریشه‌ی اغلب آن‌ها در السنه‌ی آریایی (اوستا، سنسکریت و لاتین) و السنه اصلیه سامی (عربی و عبرانی) موجود است. حتی لفظ «ترک» که نام زبان است فارسی است، در صورتی که ترکی از دسته «اورال آلتایی» است که ربطی به السنه سامی و آریایی ندارد. این‌ها همه‌ی نتیجه آمیزش قدیم است.

آنگاه بلاغی پاسخ فرهنگ نظام را واضح ندانسته و می‌نویسد: «جواب صریح این است که این‌ها همه برای منتهی شدن زبان‌های دنیا است به یک زبان، و آن زبان سریانی قدیم است. که پدر زبان‌هاست و عربی فرزند حقیقی سریانی و بقیه نوه و نتیجه و نبیره‌ی اویند، و فاصله از پدر خود گرفته‌اند، تا حدی که نوعاً پدر حقیقی خود را فراموش کرده‌اند و مسئله‌ی تقسیم زبان‌ها به سامی و آریایی و اورال آلتایی و غیرها فرضیه‌ای باطل است و از حدس واهی و تخمین در نمی‌گذرد.»^۱

بلاغی در جای دیگر سعی می‌کند با آوردن کلماتی از زبان‌های مختلف نشان دهد که اصل و ریشه‌ی آن‌ها یکی است و می‌نویسد: بر مبنای ما کلیه‌ی زبان‌های علمی عالم یک اصل داشته و دارد و تحریر مثال‌های آن محتاج کتاب‌های عدیده است. برای نمونه این چند مثال کافی است:

عربی / أب، عبرانی / أب، فارسی / پدر - بابا، انگلیسی / father، فرانسه / Pere، آشوری / أبو، بابلی / أبا، آرامی / أب.

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۲ تعلیقه، صص ۴۰۷-۴۰۶.

عربی / أمّ، عبرانی / أمّ، فارسی / مادر، انگلیسی / Mother، فرانسه / Mere، آشوری / أمو، بابلی / اما، حبشی / أم.
عربی / أخ، عبری / أخ، فارسی / برادر، انگلیسی / Brother، فرانسه / frere، آشوری / أخو، بابلی / أخا، آرامی / أخو.
عربی / سماء، عبرانی / شمایم، فارسی / آسمان، انگلیسی / Sky، فرانسه / Ciel، آشوری / شمو، بابلی / شمایا، آرامی / سمای.^۱

بلاغی پس از ذکر نمونه‌هایی از کلمات در زبان‌های مختلف ادامه می‌دهد:
«اکنون می‌گوییم: اصل کلمه‌ی مورد بحث سماء بوده و یا چیزی قریب به آن در سریانی قدیم و «شیام» سنسکریت و «سامه» اوستا و آسمان فارسی معمولی و «شمایم» عبرانی و sky انگلیسی و ciel فرانسوی و «شمو» آشوری و «شمایا» آرامی همگی همان «سماء» است و «سماء» با ریشه «شم» عبرانی و نیز «شمو» عبرانی و «اسم» عربی و «شومو» آشوری و «شما» آرامی و «سمو» یعنی بلندی در عربی، از یک ریشه است؛ و در همه معنی بلندی محفوظ است. پس آسمان را برای بلندی آن آسمان گفته‌اند.»^۲

وی در جای دیگری در همین باب می‌نویسد:
«أوم» اسم بسیار مقدس در نزد هندوهاست، «أوم» در هندی و «الوهیم» در عبری «اللهم» در عربی ظاهراً همه منتهی می‌شوند به یک اصل، و این خود دلیل ماست بر منتهی شدن زبان‌ها به یک زبان که همان زبان سریانی قدیم است، و بنابراین الوهیم جمع نیست.»^۳

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۷، ص ۲۲۷.

۲- همان، ص ۲۳۸.

۳- همان، ج ۲ تعلیقه، ص ۴۷۴.

فصل هفتم:

عقاید شیعه در محتالتفاسیر

بلاغی به عنوان یک شیعه‌ی دوازده امامی در سراسر تفسیر خود و در مناسبت‌های مختلف، در تفسیر آیات ضمن پایبندی به اصول عقاید از دیدگاه مذهب شیعه‌ی اثنی‌عشری، به توضیح مبانی آن اصول از متن قرآن می‌پردازد.

توحید

توحید یعنی باور داشتن به خداوندی که هیچ شریکی ندارد. تنهایی است که بی‌نیاز است و کسی شبیه او نیست اولی است که همیشه بوده است و پایانی ندارد و پایانی است که همیشگی می‌باشد و انتهای برای او نیست. وجود ثابتی است که نیستی در او جایی ندارد پادشاه دائمی است که پادشاهیش نابود نمی‌گردد. توانایی است که چیزی او را ناتوان نمی‌سازد. دانایی است که هیچ چیز بر او پنهان نمی‌شود. زنده‌ای است که زنده بودنش به زندگی نیست. او کسی است که به عدالت دستور می‌دهد و با فضل می‌گیرد و با قاطعیت حکم می‌دهد که دنباله ندارد و از خواست خود برنمی‌گردد و هیچ کس بر اراده‌ی او پیروز نمی‌شود و کسی نمی‌تواند بر خواست او غلبه کند و هر چه بخواهد تا به وجود آید می‌گوید: باش و آن به وجود می‌آید. او منزّه است که هر چیزی بدست او و بازگشت همه چیز به سوی اوست.^۱

اصل توحید از اصول بنیادین اسلام و دیگر ادیان ابراهیمی است. در مذهب شیعه این اصل با شرح و بسط بیشتری توسط ائمه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام مطرح گردیده است. تا آنجا که در کتب حدیثی شیعه فصل‌هایی به توحید اختصاص داده شده است و یا کتاب‌هایی مستقل در این موضوع نگاشته شده است.

امام علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید:

لَا تُحْمَدُ لِلَّهِ الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ أَوَّلٍ وَالْآخِرُ بَعْدَ كُلِّ آخِرٍ وَأَوَّلِيَّتُهُ وَجَبَ أَنْ لَا أَوَّلَ لَهُ وَ
بِآخِرِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا آخِرَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ شَهَادَةً يُوَافِقُ فِيهَا السِّرُّ الْإِعْلَانُ وَ
الْقَلْبُ اللِّسَانُ ۱

ترجمه: ستایش خداوندی را که اول هر نخستین است و آخر هر گونه
آخری، چون پیش از او چیزی نیست باید که ابتدایی نداشته باشد، و چون
پس از او چیزی نیست پس پایانی نخواهد داشت. و گواهی می‌دهم که جز او
خدایی نیست، و خدا یکی است، آن گواهی ای که با درون و برون و قلب و
زبان، هماهنگ باشد.

مفضل ابن عمر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند: لَمْ يَنْ
شَبَّهَ اللَّهُ بِمَخْلُوقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ أَنْ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُشَبَّهُ شَيْئًا وَلَا يُشَبَّهُ شَيْءٌ وَكُلَّ مَا وَقَعَ فِي
الْوَهْمِ فَهُوَ بِخِلَافِهِ ۲

ترجمه: کسی که خدا را به مخلوقش شبیه بداند مشرک است، زیرا
خداوند به چیزی شباهت ندارد و چیزی هم شبیه او نیست و هر چیزی
که در ذهن بیاید غیر از اوست.
با توجه به اهمیت اصل توحید و اختصاص آیات زیادی در قرآن به
این موضوع، حجة التفاسیر در تفسیر این آیات، به ابعاد گوناگون اصل
محوری توحید پرداخته است.

بلاغی در مورد اهمیت توحید در تفسیر آیات لِهَذَا ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرُ مَنْ
قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ - وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا
نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ۳ - سوره انبیاء، آیه ۲۵-۲۴ - می‌نویسد:

۱- نهج البلاغه، ترجمه: دشتی، خطبه ۱۰۱.

۲- صدوق، التوحید، ترجمه: میرزایی، صص ۸۱-۸۰.

«این اثبات خدای یکتا، یکتایی در وجود، یکتایی در پرستش و باطل بودن جز او) سخن کسانی است که با من اند (که قرآن را قبول دارند) و سخن کسانی است که از پیش بودند (تمام پیامبران پیشین و اتباع آنان). لیکن بیشتر کفار مکه حق را نمی‌دانند پس ایشان (از روی جهل و نادانی نه از روی علم و معرفت از پذیرفتن حق) رو گرداناند و نفرستادیم از پیش از تو هیچ پیامبری را مگر اینکه به سوی او وحی می‌فرستادیم که البته مطلب اساسی این است که نیست هیچ گونه خدایی (و معبود شایسته‌ای) مگر من پس مرا بپرستید.»^۱

بلاغی اصول و کلیات قرآن کریم را خلاصه شده در یک کلمه می‌داند که آن کلمه «الله» است.

دل گفت مرا علم لدنی هوس است

تعلیم کن اگر تو را دسترس است

گفتم: که «الف» گفت: دگر هیچ مگو

در خانه اگر کس است یک حرف بس است^۲

وی همچنین یکی از اصول دعوت اسلام و قرآن را مبارزه با شرک و بت‌پرستی می‌داند و در تفسیر سوره توحید، پیام سوره را دعوتی جهانی و خطاب به تمام مشرکین و نیز تمام مذاهبی که شرک در عقایدشان آمیخته است معرفی کند.^۳

مفهوم توحید:

بلاغی در معنا و مفهوم توحید در مورد ذات خداوند می‌گوید:

«مسئله توحید خدا که ام‌المسائل و ابوالکلام است، معنای آن این نیست که «خدا یک است و دو نیست» زیرا همه چیز یک است و دو نیست. بلکه توحید خدا عبارت است از اینکه ذات فناپذیری که از صبح

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۴، صص ۱۹۲-۱۹۱.

۲- همان، ج ۱، ص ۵.

۳- همان، ج ۷، ص ۲۲۲.

ازل بوده و تا شام ابد خواهد بود و محتاج به کسی نیست و همدمی ندارد، و شبیه و نظیر خود را زاد و ولد نمی کند (یکتاست) و سایر چیزها فناپذیر است و همدم می طلبد و نوعاً زایش می کند.^۱

«خدا یعنی ذات دارای صفات کمال، ذاتی که تعدّد ناپذیر است، زیرا تعدّد داشتن عین نقصان و ضدّ کمال است.»^۲

اصناف توحید:

بلاغی در تفسیر آیات ﴿وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ - إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِينَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ - سورة بقره، آیه ۱۶۴-۱۶۳- می نویسد: «توحید تنها توحید ذاتی نیست، بلکه توحید چهارگونه است: و الهکم اله واحد و خدای شما خدایی است یکتا (توحید ذاتی)، لا اله الا هو، نیست هیچ گونه معبودی (شایسته) مگر آن غیب مطلق (توحید عبادی)، الرحمن الرحیم، که بخشایشگر و مهربان است (توحید صفاتی)، ان فی خلق ... یعقلون، البته در آفرینش آسمان ها و زمین و در آمد و شد شب و روز و در کشتی ها که در دریا روان می شود و با محمولاتی که به مردم سود می رساند و در آنچه خدا از آسمان آب فرود آورده، پس زمین را به آن آب پس از مرده بودنش زنده ساخته و در زمین از هر نوع جنبنده پراکنده ساخته و در گردانیدن بادها و در ابر رام شده میان آسمان و زمین البته نشانه هاست، برای قومی که تعقل می کنند (توحید افعالی).»^۳

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۷، صص ۱۸۸-۱۸۷.

۲- همان، ج ۱، ص ۶.

۳- همان، ص ۱۱۶.

صفات خدا:

بلاغی در تفسیر آیات ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نِسِيًا - رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا

فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا﴾ - سوره مریم، آیه ۶۵-۶۴ - می نویسد: «و ای پیامبر، پروردگار تو فراموش کننده نیست (همان) پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان آن هاست. پس او را بپرست و بر بندگی او شکیبا و استوار باش، آیا برای او سَمِیّ ای (یعنی همنام و نظیری) سراغ داری؟» وی آنگاه به بحث درباره صفات خداوند می پردازد و بازگشت تمام صفات ثبوتیه را به صفت قدرت می داند. و در توضیح آن می گوید: «دو عالم و دانای تمام، می توان تصور کرد، یا دو زنده‌ی تام، دو ازلی تام، یا دو ابدی تام می توان تا حدی تصور نمود، ولی دو قادر تام قابل تصور نیست، که مثلاً یکی اراده کند که دیگری را نابود کند اگر توانست که دیگری زبون و عاجز است و خدا نیست و اگر نتوانست و کار برعکس شد این خدا نیست و اگر هر دو برابر شدند در این صورت هیچکدام قادر و در نتیجه خدا نیستند.»^۱

بلاغی در جای دیگر در ذیل سوره‌ی یوسف در پاسخ به این سؤال که آیا خداوند را می توان به هر نام و صفتی خواند؟ می نویسد: «خدا در سوره‌ی یوسف فرموده: ﴿لَمْ يَكُنْ لَكَ قُصٌّ﴾ ما قصه می کنیم، یعنی ما بیان می کنیم. خدا در سوره‌ی نساء فرموده: ﴿وَلَا تَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يَفْتِيكُمْ فِيهِنَّ﴾ خدا در مورد حقوق زنان به شما فتوا می دهد. خدا در سوره‌ی الرحمن فرموده: ﴿الْزَّحْنُ - عِلْمُ الْقُرْآنِ﴾ رحمن قرآن را تعلیم داده است. بنابراین خدا خود را به «قاص» و «مفتی» و «معلم» توصیف فرموده است. اکنون آیا خدا را به این اسامی می توان خواند؟ در تفسیر مجمع البیان در سوره یوسف نوشته که: همچو اجازه‌ای داده نشده است و نمی توان خدا را به این اسامی خواند.»^۲

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۴، ص ۱۵۱.

۲- همان، ج ۳، صص ۲۴۷-۲۴۶.

دلایل توحید:

بلاغی در تفسیر آیات ۴۸-۵۵ سوره نحل این آیات را بیان کننده دلایلی بر یکتایی خداوند می‌داند:

۱- دلیل ظلی:

لَوْلَهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ - يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ - وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ

إِثْنَيْنِ إِتْمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ فَإِذَا يَفَاهَى فَاذْهَبُونَ ﴿۴۸﴾ - سوره نحل، آیات ۵۱-۴۹ - «ای پیامبر،

ایا (کفار مکه) نگریسته‌اند به سوی آنچه خدا آفریده است؟ از هر چیزی (که دارای سایه است از درخت و کوه و بنا و ...) که (سایه‌ی آن چیز پیرو آن است و) سایه‌ی آن از جوانب راست و از جوانب چپ می‌گردد (همین گونه‌اند مخلوقات نسبت به خدا که سایه‌ی او هستند) و در حالی که مطیع‌اند برای خدا، و آن سایه‌ها (فرمانبردار و خاضع و مطیع و) خوارند. و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از جنبه‌ی و فرشتگان، خدا را پیروی می‌کنند و فرشتگان (نیز پیرو‌اند) (و از اطاعت خدا) (تکبر و گردنکشی) و سرکشی نمی‌کنند. از پروردگار خود، از (قوه قاهره‌ی) بالای خودشان می‌ترسند و آنچه امر داده می‌شوند به جا می‌آورند. (و بعد از اینکه ثابت شد که هر چیزی در وجود است مطیع خداست حتی بت‌ها، بنابراین) خدا فرمود: دو معبود، دو معبودی که هیچ تناسب ندارند، نگیرید جز این نیست که غیب مطلق معبودی است یکتا پس مرا (نه غیر مرا) (بپرستید)، پس (از بت و برق و طوفان و عوارض نفسانیه و تخیلات شیطانیه و شیاطین انسی و جنّی و ... نترسید) تنها از من (از سطوت و عظمت و عقوبت من) بترسید (و اوامر مرا نافرمانی نکنید).»^۱

۲- دلیل ملکی و تصرفی:

﴿وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ - سوره نحل، آیه ۵۲ - «و از آن خداست، آنچه در آسمان ها و زمین است (دیگر آفریننده و مالک حقیقی و متصرفی نیست تا کسی بتواند دعوی آفرینش و ملکیت حقیقی و تصرف دائمی کند).»^۱

۳- دلیل بقا:

﴿وَلَهُ الدِّينُ وَاصِباً أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ﴾ - سوره نحل، آیه ۵۲ - «و از آن خداست طاعت و انقیاد (طاعت و انقیاد هر کس و هر چیز که در آسمان ها و زمین و ما بین آن هاست) در حالی که آن طاعت و انقیاد ثابت و بی زوال است (زیرا خدا ثابت و بی زوال است و غیر از خدا عاقبت و سرانجام همه کس و همه چیز فناست) آیا پس (از این که دانستید که همه چیز ملک خدا و در تصرف اوست، همان چیزهایی که فناپذیر است، همان خدا که زوال ندارد و باقی است)، از غیر خدا (اطاعت می کنید و از غیر او) می ترسید؟»^۲

۴- دلیل فطری:

﴿وَمَا يَكُ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ - ثُمَّ إِذَا كُشِفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ - لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾ - سوره نحل، آیات ۵۳-۵۵ - «و آنچه با شما (مردم) است، از هر گونه نعمتی پس (آن نعمت) از خداست. سپس چون سختی ای به شما برسد در نتیجه (چون پناهگاه دیگری نیست به حکم فطرت) به سوی خدا می نالید. سپس چون آن سختی را از شما بردارد ناگهان (آن فطرت در حجاب مستور می شود و) گروهی از شما به پروردگار خود شرک می آورند، تا ناسپاسی کنند به آنچه به ایشان داده ایم

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۴، ص ۳۱.

۲- همان.

پس (چند صباحی در دنیا) برخوردار شوید پس البته خواهید دانست (و از نتیجه عملتان مستحضر خواهید شد).^۱

صاحب حجة التفاسیر در جاهای دیگری نیز دسته‌هایی از آیات را به عنوان دلایل توحید و یگانگی خدا تفسیر نموده است:

- آیات ۹۱-۹۲ سوره مؤمنون دلیل عدم تفرقه بین مخلوقات، دلیل عدم نزاع و جدال در خلقت، دلیل کمال تام و دلیل علم مطلق.^۲
- آیات ۶۲-۴۵ سوره فرقان دلایلی بر شناخت خدا و یگانگی او.^۳
- آیات ۶۴-۵۹ سوره شعراء به عنوان چهارده دلیل بر یکتاپرستی.^۴
- آیات ۷۵-۶۸ سوره قصص دلایل هشتگانه در یکتایی خداوند.^۵
- آیات ۴۳-۳۳ سوره یس دلایل آفاقی و انفسی بر یگانگی خدا.^۶
- آیات ۲۷-۲۰ سوره روم دلایل قدرت خداوند.^۷

آفت‌ها و انحرافات توحید:

سر فصل دعوت پیامبران، توحید و یگانه‌پرستی بوده است و آنان پیروان خود را به پرستش خدای یکتا دعوت کرده‌اند. در عین حال پس از مدتی مردم دچار انحراف گشته‌اند و دوباره همان آش و همان کاسه. دعوت پیامبر اسلام نیز با جمله‌ی ﴿قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى﴾ آغاز شد و یکی از آموزه‌های اصلی قرآن همواره پرهیز از شرک بوده است.

با توجه به اهمیت خطر شرک در قرآن، بلاغی نیز در تفسیر آیات به این موضوع مهم پرداخته و ابعاد گوناگون آن را مورد بحث قرار داده است.

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۴، ص ۳۱.

۲- همان، صص ۲۴۴-۲۴۳.

۳- همان، ج ۵، صص ۴۱-۴۲.

۴- همان، صص ۸۶-۸۷.

۵- همان، صص ۱۱۱-۱۱۲.

۶- همان، ج ۶، صص ۵-۶.

۷- همان، ج ۵، ص ۱۴۷.

دلایل مشرکان برای پرستش غیر خدا:

بلاغی در تفسیر آیهی ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَخْصُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾ -

سوره الزمر، آیه ۳ - می‌نویسد: «آگاه باش، که از آن خداست کیش خالص از شرک. و کسانی که غیر از خدا برای خود کارسازانی گرفته‌اند و می‌گویند: این کارسازان را فقط برای این پرستش می‌کنیم که ما را به خدا نزدیک کنند، البته خدا درباره آنچه اختلاف می‌کنند در روز قیامت حکم می‌کند (و بطلان این عقیده و دروغ آنان را آشکار می‌سازد) البته خدا کسی را که دروغ‌گوست و حق نعمت‌رسان خود را کفران می‌کند رهبری نمی‌فرماید.»^۱
براساس این آیه یکی از دلایل مشرکان برای پرستش غیر خدا کارسازی آنان در

تقرّب به خدا است. بلاغی در رد این دلیل مشرکان در تفسیر آیهی ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِیْظٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ﴾ - سوره شوری، آیه ۶ -

می‌گوید: «ای پیامبر، آنانی که به غیر از خدا کارسازانی گرفته‌اند اعمالشان را خدا تحت نظر دارد و تو مسئول کردار آن‌ها نیستی (آنچه بر دمه‌ی توست دعوت مردم و تبلیغ است و بس).»^۲

وی در توضیح ادامه‌ی آیات ﴿وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ - أم اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتِي وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - سوره شوری، آیه ۸-۹ - چنین می‌گوید: «و ظالمان (یعنی مشرکان که سر و سری با ایمان ندارند) نه کارسازی دارند (که سرپرستی ایشان را به عهده بگیرد) و نه یاورى دارند (که عذاب را از ایشان باز دارد) بلکه کفار کارسازانی غیر از خدا گرفته‌اند، ولیکن خطا کرده‌اند، زیرا خدا همان غیب مطلق کارساز است ...»^۳

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۶، ص ۴۳.

۲- همان، ص ۹۱.

۳- همان، ص ۹۲.

بلاغی در توضیح آیه ۷۴ سوره نحل طی مقدمه‌ای می‌نویسد:

«مشرکین مکه گفتند: که مالک البته خداست و کار ما با این بت‌ها برای این است که بی‌واسطه به دربار بزرگان نمی‌توان رفت و مستقیماً تشرّف حاصل نمی‌شود ولیکن این مَثَلِ مشرکین غلط است چه دربارِ مخلوق با درگاه خدا تطبیق ندارد. زیرا اراده و مشیت خدا در همه‌ی امور خواه با واسطه یا بی‌واسطه از جزئی و کلی دخیل است و از آن‌ها آگاه است و کار را آنچنان به کسی تفویض نمی‌کند که اراده‌ی ذات او سلب شود. به خلاف سلاطین که کارهای کشور را به حکام و عمّال، تفویض می‌کنند، و آنان در کار خود مستقل‌اند و پادشاه از کارهای قضات و حکام یا اصلاً خبر ندارد و یا به ندرت خبر دارد. مشرکان مکه مثلی دیگر زدند و گفتند: که اگر پرستش خدا را با پرستش بندگان مقایسه کنیم دوّمی مهمتر و عظمتش برای خدا بیشتر است ما کجا و خدا کجا؟ این مثل هم غلط است، زیرا خدا را با خلق نباید مقایسه کنیم چه آنکه بین بنی بشر و خدا حجابی نیست و خدا وزیر و حاجب و دربان ندارد بلکه او از شاه‌رگ آدمی به آدمی نزدیکتر است، به خلاف سایر مخلوقات.» و آنگاه آیه‌ی ﴿فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ - سوره نحل، آیه ۷۴ - را چنین تفسیر می‌کند: «پس برای خدا مثل نزنید، زیرا البته خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.»^۱

دلایل ردّ پرستش غیر خدا:

حجة التفاسیر در تفسیر آیات ابتدای سوره احقاف، دلایل باطل بودن

پرستش غیر خدا را بیان می‌کند:

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ اتَّخَذُوا مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْثَانَةً مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - وَمَنْ أَضَلُّ

مَنْ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ - وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ^۱ - سوره احقاف، آیه ۴-۶ - «ای پیامبر، به کافران بگو: آیا شما درباره‌ی چیزهایی که به جز خدا می‌پرستید دیده‌اید که چیزی آفریده باشند به من نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریده‌اند؟ (که بتوان گفت در کار خلقت زمین با خدا شرکت داشته‌اند) آیا آن‌ها در کار آسمان‌ها شرکت داشته‌اند؟ شما در این باره کتابی پیش از آمدن قرآن یا مدرک علمی برای من بیاورید، که دلیل بر شرکت معبودهای شما در کار خلقت آسمان‌ها باشد اگر راست می‌گویید. و چه کسی گمراه‌تر است از آن کس که کسی را جز خدا پرستش می‌کند؟ همان پرستش شده‌ای که تا روز قیامت پرستنده‌ی خود را (نمی‌پذیرد و) اجابت نمی‌کند و آن پرستش‌شده از پرستندگان خود بی‌خبرند و همین پرستش‌شده‌ها در روزی که مردم به موقف حساب جمع‌آوری می‌شوند، به دشمنی پرستندگان خود بر می‌خیزند و پرستششان را رد می‌کنند.»^۱

بلاغی در تفسیر آیات ۴۷-۵۵ سوره الذاریات دلایل لزوم پناه بردن به سوی خدا را چنین برمی‌شمارد:

- ۱- تنها روزی‌دهنده خداست و روزی خدا را خوردن و پرستش غیر خدا روا نیست.
- ۲- تمام آفریده‌ها جفت و مرکبند و تنها غیر مرکب خداست پس بایستی او به تنهایی پرستش شود.
- ۴- تنها مأمن، خداست و فرار به سوی مأمن، واجب عقلی است.
- ۵- خداوند قادر تام و تمام است یکتاست و رقیب ندارد و دیگران همگی ناقص‌اند و تنها قادر تام، لایق پرستش است.^۲

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۶، صص ۱۳۵-۱۳۴.

۲- همان، ۲۲۷-۲۲۶.

نسبت‌های مشرکین به بت‌ها:

بت‌پرستان در اموال مردم برای بت‌ها سهم‌هایی قرار می‌دادند. یا بعضی از حوادث را نتیجه‌ی بی‌احترامی به بتان می‌دانستند. و به پیامبر ﷺ از به خشم آوردن بت‌ها که باعث آسیب رساندن آنان به او گردد هشدار می‌دادند.

بلاغی در تفسیر آیه‌ی ﴿وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتَسْتَلْنَ عَمَّا

كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ﴾ - سوره نحل، آیه ۵۶ - می‌گوید: «و (کفار مکه و بت‌پرستان) برای چیزی که نمی‌دانند (یعنی بتی که حقیقت آن را واقف نیستند و به پستی آن اطلاع ندارند، و آن را نافع و ضارّ و شفیع به درگاه خدا می‌دانند) بهره‌ای از آنچه (ما) به آن مردم روزی داده‌ایم قرار می‌دهند. (می‌گویند: این قربانی یا این خوراک یا این کشت و محصول یا این حیوان، فلان سهم از آن خدا و فلان سهم از آن بت. در صورتی که بت استفاده نمی‌برد و خادمان بت‌کده آن سهم را بر می‌دارند و خدا هم سهم نمی‌برد، زیرا خدا بی‌نیاز است زیرا خدا دستوری درباره پرداخت آن سهم نداده است. و آن سهم را هم خادمان بت‌کده می‌برند.) قسم به خدا، قسم به خدا که البته البته از آنچه افترا می‌کردید (دروغ می‌بافتید) در قیامت پرسیده خواهید شد.»^۱

صاحب حجة التفاسیر در تفسیر آیات ﴿وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنْزِلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ - وَهُوَ الَّذِي يُنْزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ - وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ - وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ

وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾ - سوره شوری آیات ۳۰ - ۲۷ - شأن نزول این آیات را ظهور قحطی و گرانی در مکه و تطییر مشرکان به غضب بتان به دلیل بی‌احترامی به

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۴، ص ۳۲.

آنان و رد آن از سوی خداوند می‌داند و می‌نویسد: «ای پیامبر، اگر رزق را خدا به سود بندگان می‌گسترده در زمین طغیان می‌کردند. ولیکن خدا به هر اندازه که بخواهد ارزاق را می‌فرستد، زیرا خدا به احوال بندگان دانا و بیناست. و آن غیب مطلق کسی است که باران فرو می‌فرستد پس از اینکه مردم ناامید شدند. و بدین وسیله برکت خود را در اطراف و اکناف پراکنده می‌سازد و هم او کارساز مردم و به همه‌ی زبان‌ها ستوده است. از جمله آیات خدا، آفرینش آسمان‌ها و زمین است و آفرینش آنچه جنبنده است، که در آسمان‌ها و زمین پراکنده ساخته است. و هم او هر وقت بخواهد بر جمع‌آوری جنبندگان توانا ست. و هر بلایی و آفتی که به جان و مال رسد، پس مسبب آن نافرمانی است که از دست‌های شما سرزده است در حالی که خدا از بسیاری از گناهان در می‌گذرد.»^۱

وی درباره ترساندن پیامبر ﷺ از خشم بت‌ها در تفسیر آیه‌ی ﴿وَيَحْذَرُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾ - سوره زمر، آیه ۳۶ - می‌گوید: «و (چون پیامبر ذکر معایب خدایان را می‌فرمود، کفار او را تخویف کردند و گفتند: چنین مگوی، که خدایان ما تو را رنج می‌رسانند و حال تو به تباهی می‌انجامد و هیچ کس نمی‌تواند آن را علاج کند. در این باره خدا می‌فرماید: ای پیامبر، کافران تو را از غیر خدا (یعنی از بتان) می‌ترسانند اما هر کس را که (به سوء اختیارش) خدا گمراه سازد (مانند بت پرستان) بالنتیجه او را هیچ راهنمایی نیست.»^۲

تنها خدا زنده است:

بلاغی در تفسیر آیه‌ی ﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ﴾ - سوره فرقان، آیه ۵۸ - می‌نویسد: «ای پیامبر، بر زنده‌ای که نمی‌میرد توکل کن.» و نوع سخن

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۶، ص ۹۷.

۲- همان، ص ۵۱.

را تعریضی می‌داند بر بت‌ها که مرده‌اند و بر معبودهای زنده که عاقبت مرگ دارند.^۱

خدا فرزند ندارد

صاحب حجة التفاسیر در تفسیر آیهی ﴿وَمَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ﴾ - سوره مؤمنون، آیه ۹۱ - می‌گوید: «خدا هیچ گونه فرزندی نگرفته است نه پسر مانند عَزِیز و یا عیسی و نه دختر چون فرشتگان. زیرا فرزند گرفتن خدا از دو صورت خارج نیست یا فرزند خود اوست، که لازمه آن داشتن عائله و نتیجه‌ی آن احتیاج است و یا فرزند از دیگری است و خدا او را به فرزندی پذیرفته است و باز دلیل آن نیاز است و نیاز و احتیاج از خداوند دور است.^۲

بلاغی در بیان مسئولیت انسان‌ها در مقابل خداوند در تفسیر آیهی ﴿وَلَا تَزِرُ

وَاِزْرَةً وِزْرًا خَرَىٰ ثُمَّ اِلٰی رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ اِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ - سوره زمر، آیه ۷ - می‌گوید: «و هیچ کس و هیچ چیز مسئولیت دیگری را بر نمی‌دارد. (نه بتان بارِ گناه شما را متحمل می‌شوند و نه فرشتگان و نه عیسیای مسیح و نه کشیشان) و بعد از اینکه از دنیا رفتید بازگشت شما به سوی پروردگارتان است. و پس از بازگشت، شما را از کردارهای دنیویتان خبردار می‌سازد زیرا پروردگار به اسرار دل‌ها داناست.»^۳

بلاغی در تفسیر آیات ۲۸-۲۹ سوره روم که با ذکر مثلی از خود انسان‌ها به نفی شرک از خدا پرداخته شده است، به تفاوت ذکر تلبیه‌ی (لبیک گفتن) مشرکین قریش و تلبیه‌ی حضرت ابراهیم و انبیاء علیهم‌السلام اشاره می‌کند و می‌نویسد: «لبیک گفتن مشرکین قریش در هنگام حج چنین بوده: ﴿لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَا

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۵، ص ۴۳.

۲- همان، ج ۴، ص ۲۴۳.

۳- همان، ج ۶، صص ۴۴-۴۵.

شريك لك الاشريك هـو لك تملكه وما يملكه^۱ یعنی: در خدمت ایستاده‌ام، خدایا، در خدمت ایستاده‌ام، نیست شریکی برای تو مگر شریکی که آن برای توست که تو مالک اوایی و آنچه را او مالک است تو مالکی. و آنگاه از تفسیر صافی لبیک گفتن حضرت ابراهیم و انبیاء را چنین نقل می‌کند: ﴿لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، اِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ﴾ یعنی: در خدمت ایستاده‌ام، خدایا، در خدمت ایستاده‌ام، نیست شریکی برای تو، در خدمت ایستاده‌ام، زیرا البته ستایش و نعمت از آن توست و (نیز) پادشاهی، نیست شریکی برای تو.^۱

بلاغی در تفسیر آیهی ﴿الرَّحْمَنُ﴾ - سوره الرحمن، آیه ۱- می‌نویسد: «رحمن به معنی بخشایشگر وجود و رافع احتیاجات هر موجود است. و چون عقیده‌ی بت‌پرستان بر این بوده و هست که بت‌ها می‌بخشند و رفع احتیاج می‌نمایند نه خدا، از این جهت با این کلمه موافقت نداشتند و از شنیدن آن ناراحت می‌شدند.»^۲

ستایش، تنها برای خدا:

حجت علیشاه در تفسیر آیهی ﴿فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ - وَلَهُ الْكِبَرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ - سوره جاثیه، آیه ۳۶-۳۷- به عنوان خلاصه‌ی کلام سوره‌ی جاثیه می‌نویسد: «بنابراین، ای پیامبر، سپاس خاص خداست که پروردگار آسمان‌ها و پروردگار زمین است (بلکه) پروردگار جهانیان است. و از آن اوست بزرگی و عظمت در آسمان‌ها و زمین، و او غالب بر جمیع اشیاء است و کارهایش از روی اساس است.»^۳

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۵، صص ۱۴۸-۱۴۹.

۲- همان، ج ۶، ص ۲۷۴.

۳- همان، ج ۶، صص ۱۳۱-۱۳۰.

وی در تفسیر ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ - سوره حمد، آیه ۱ - می‌گوید: «هر لبی که با ستایش کسی یا چیزی گشوده شود و هر دلی که به نیایش کسی متوجه گردد، آن ستایش و نیایش (دانسته یا ندانسته) خاص ذاتی است که مرجع، و مافوق همه است.»^۱

بلاغی در تفسیر آیات ﴿فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ﴾ - وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ﴾ - سوره روم، آیه ۱۸-۱۷ - راه نجات و رستگاری انسان‌ها را در تسبیح و حمد خدا می‌داند و می‌نویسد: «(پس ای مشرکین مکه، اگر طالب بهشت هستید) بگویید: ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ در هنگامی که صبح می‌کنید و هنگامی که به وقت زوال آفتاب (یعنی نیمروز) داخل می‌شوید.»^۲

وی تسبیح پروردگار را به معنی پیراسته ساختن خدا از توصیفات نکوهیده‌ی بت‌پرستان و تشبیهات نامناسب یهودان و ننگ تثلیث مسیحیان می‌داند.^۳

بلاغی در تفسیر آیات ﴿وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ﴾ - أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾ - وَأَنْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ آمْسُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ﴾ - مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ﴾ - سوره ص، آیات ۷-۴ - به انجمن بیست و پنج تن از اشراف قریش

به زعامت ولید بن مغیره با ابوجهل و ابی بن خلف و ... در نزد ابوطالب اشاره می‌کند و می‌نویسد: «گفتند: تو میان ما و برادر زاده‌ات حکم کن، چه او

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۱، ص ۸.

۲- همان، ج ۵، ص ۱۴۶.

۳- همان، ج ۷، ص ۲۱۰.

سفیهان ما را می‌فریبد و خدایان ما را دشنام می‌دهد. و جوانان ما را فاسد می‌سازد و در جمعیت ما شکاف می‌اندازد. و پیشنهاد ثروت و سروری برای پیامبر ﷺ به ابوطالب دادند. پیامبر پیشنهاد کفار قریش را رد کرد و فرمود: اگر آفتاب را در دست راست من و ماه را در دست چپ من بگذارند نمی‌خواهم ولیکن یک کلمه از قریش می‌خواهم تا بر عرب سلطنت کند و عجم برای آن‌ها خاضع شود و در بهشت پادشاهی کند و آن شهادت به **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و **مُحَمَّدٌ**

رسول الله ﷺ است. و چون اشراف قریش این کلمه را شنیدند از روی تعجب گفتند: گفته‌ی محمد واقعاً بسیار شگفت‌انگیز و حیرت‌آور است. آیا محمد پرستش خدای یکتا را به جای پرستش سید و شصت بت گذارده است؟ آنگاه رؤسای قریش با شتاب از مجلس ابوطالب بیرون رفتند و با یکدیگر می‌گفتند: بروید و بر پرستش خدایان خود ثابت قدم باشید و مشقت‌ها را متحمل شوید، البته مخالفت محمد و افزایش یارانش پیشامد بدی است که از طرف روزگار متوجه ما شده است. ما در کیش عیسویان که آخرین ملت‌ها هستند از وحدانیت و طرد شرکاء سخنی نشنیده‌ایم (زیرا نصاری بر تثلیث قائلند) این توحید که محمد می‌گوید دروغی است که بر بافته است.^۱

شیطان‌پرستی:

بلاغی در تفسیر خود به برخی عقاید انحرافی نظیر شیطان‌پرستی، فرشته‌پرستی و پرستش ماه و خورشید و ستارگان اشاره می‌کند و دلایل ردّ این عقاید را از آیات قرآن بیان می‌نماید.

وی در مقدمه‌ی تفسیر آیات ۵۱-۵۰ سوره کهف می‌نویسد: «قرآن کریم در موارد عدیده، موضوع ابلیس و شیطان را بیان فرموده است. و خود علاوه بر تذکر عمومی به افراد بشر ناظر به رد عقاید شیطان‌پرستان

که در بعض طوایف رواج داشته است و هنوز هم در قسمتی از معموره رایج است و به خلاصه برای کندن ریشه‌ی این عقیده‌ی خبیث و پلید، قرآن کریم پافشاری عجیبی فرموده است که توانسته است این آتش را مهار کند و در محل محدودی محصور نماید.^۱

و در جایی دیگر در تفسیر آیه‌ی ﴿يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ

لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا﴾ - سورهٔ مریم، آیه ۴۴ - می‌نویسد: «ای پدر شیطان را مپرست، زیرا البته شیطان، رحمن را نافرمان است.» بلاغی در ادامه می‌گوید: «ممکن است مراد پیروی شیطان باشد، یا اینکه آن پدر کیش شیطان‌پرستی داشته است.»^۲

بلاغی در تفسیر آیه‌ی ﴿إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ

عَبْدًا﴾ - مریم، آیه ۹۳ - می‌نویسد: «نیست هیچکس در آسمان‌ها و زمین مگر آینده به نزد «رَحْمَن» به عنوان بندگی (هر گونه معبودی خواه فرشته و خواه بشر و خواه عَزِیز و خواه عیسی و ...). وی در مقدمه‌ی تفسیر این آیه می‌گوید: «باید دانست که کفار و منکرین و ابلیس و شیاطین همگی از جهت احتیاج در این دنیا سِمَت بندگی دارند، و از حوزه‌ی سلطنت الهی خارج نیستند ولیکن خائن‌اند و البته خائن هم در وقت مقرر مجازات می‌شود.»^۳

وی در تفسیر آیه‌ی ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ

فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمْ مِنْ شِرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ﴾ - سورهٔ سبأ،

آیه ۲۲ - خطاب این آیه را به مشرکان قبیله بنی مُلَیح که فرشته پرست بودند می‌داند و می‌نویسد: «ای پیامبر، (به فرشته‌پرستان) بگو: آنان را که (خدایان) می‌پندارید از جز خدا بخوانید. آن‌ها هم وزن یک ذره در آسمان‌ها مالک

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۴، ص ۱۲۱.

۲- همان، ص ۱۴۶.

۳- همان، ص ۱۵۷.

نیستند و مالک نیستند در زمین. و نیست آنان را در آسمان‌ها و زمین هیچ گونه شرک‌تی و نیست برای خدا هیچ گونه یاری و مددکاری از آنان.^۱

عدل

به عقیده شیعه دوّمین اصل از اصول دین، عدل است همه‌ی مسلمانان در اعتقاد به عدل الهی اتفاق نظر دارند، ولی مذهب شیعه همانند معتزله معنای آن را گسترده‌تر مطرح می‌سازد و مسائلی را در ذیل این اصل بدین‌گونه عنوان می‌کند: خدای تعالی مخلوقات را به هدف نهایی‌شان راهنمون می‌شود و بهترین سرنوشت را برای آن‌ها می‌خواهد. بر این مطلب دو نظریه متفرّع است اول: نظریه صلاح و اصلح، یعنی بر خدای سبحان واجب است آنچه را برای بندگان صالح است مراعات کند دوم: نظریه حُسن و قُبْح عقلی، یعنی حسن و قبح در اشیاء ذاتی است و شرع مقدس اگر چیزی را نیکو می‌شمارد یا تقبیح می‌کند، تنها از حسن و قبح آن خبر می‌دهد نه آنکه آن را اثبات کند.^۲

جبر و اختیار:

استاد مطهری با اشاره به اینکه موضوع عدل، ریشه در بحث کلامی جبر و اختیار دارد می‌نویسد: «بحث جبر و اختیار خود به خود بحث عدل را به میان آورد، زیرا رابطه‌ی مستقیمی است میان اختیار و عدل از یک طرف، و جبر و نفی عدل از طرف دیگر. یعنی تنها در صورت اختیار است که تکلیف و پاداش و کیفر عادلانه مفهوم و معنی پیدا می‌کند. اگر انسان آزادی و اختیار نداشته باشد و در مقابل اراده‌ی الهی و یا عوامل طبیعی دست بسته و مجبور باشد دیگر تکلیف و پاداش و کیفر مفهوم خود را از دست می‌دهد.»^۳

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۵، ص ۲۳۱.

۲- اوسی، روش علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، ترجمه: میرجلیلی، ص ۳۴۶.

۳- مطهری، عدل الهی، ص ۱۸.

بلاغی در تفسیر خود از دیدگاه کلامی به بحث عدل نپرداخته است. لیکن دیدگاه او در زمینه عدل الهی و مسائل مربوط به آن را از نحوه تفسیر برخی آیات قرآن می‌توان بدست آورد.

بلاغی بی‌نیازی تام و قدرت مطلق خداوند را دلیل بر عدل الهی می‌داند و ارسال رُسُل و برپایی قیامت را از عوامل ظهور عدالت تام خداوند می‌شمارد.^۱ وی همچنین در تفسیر آیهی ﴿وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾ - سورة قیامت، آیه ۲ - نفسِ لوامه را به حسّ ملامتگر، تفسیر کرده و می‌گوید: «این حسّ ملامتگر شعله‌ای است که از کانون عدل الهی افروخته شده است، و این حس در نهاد تمام افراد بشر با شدت و ضعف موجود است که صاحب خود را که بد کرده در مواقع تنهایی ملامت و سرزنش می‌کند. و این حس همان است که به نام وجدان شهرت دارد و همین وجدان حکم می‌کند که این جهان روز بازخواستی (قیامتی) در پی دارد، و اگر این حس ملامتگر به نام وجدان در آدمی سرکوب شده و در خواب رفته، در قیامت بیدار می‌شود و صاحب خود را که کفر پیشه کرده است ملامت و سرزنش می‌کند.» البته بلاغی معتقد است این نفسِ لوامه از جنبه‌ی تمجید و تحسین درباره کارهای نیک نیز برخوردار است، ولی چون در این سوره روی سخن با منکران قیامت است جنبه ملامتش یادآوری شده است.^۲

همانطور که گفته شد ریشه‌ی بحث عدل از بحث کلامی جبر و اختیار نشأت گرفته است و همان طور که نقل شد، از دیدگاه شهید مطهری رابطه‌ی مستقیم بین عدل و اختیار و همچنین جبر و نفی عدل وجود دارد. به بیان دیگر اگر کسی طرفدار اختیار انسان‌ها باشد در نحله طرفداران عدل الهی قرار خواهد گرفت.

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۷، ص ۳۱.

۲- همان، ص ۱۳۱.

بلاغی در سراسر تفسیر خود از اصل اختیار انسان‌ها در انتخاب راه خوب و بد دفاع می‌کند، و آیات قرآن را بر همین اساس تفسیر می‌کند. اما وی به این نکته نیز توجه دارد که اختیار انسان‌ها مطلق نیست بلکه (امر بین الامرین) است.

بلاغی در تفسیر آیه‌ی ۷۴ سوره نحل می‌گوید: «اراده و مشیت خدا در همه‌ی امور، خواه با واسطه یا بی‌واسطه از جزئی و کلی دخیل است و از آن آگاه است و کار را آن چنان به کسی تفویض نمی‌کند که اراده‌ی ذات او سلب شود.»

در مورد حسن و قبح عقلی و مطابق بودن فرامین الهی با عقل، در تفسیر آیه‌ی ﴿وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا﴾^۱ - سوره اسراء، آیه ۱۳ - کلمه «طائره» در آیه را به معنای مرغ عقل تفسیر می‌کند.^۲

بلاغی در تفسیر آیه‌ی ﴿وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ - سوره یونس، آیه ۲۵ - می‌گوید: «و خداوند بندگان را

به «دارالسلام» (سرای سلامتی یعنی بهشت) می‌خواند و خدا هر که را بخواهد (بر حسب حسن اختیار آن کس) به راه راست راهنمایی می‌کند (و آن اسلام است که نتیجه‌اش رسیدن به دارالسلام است).»^۳

وی در تفسیر آیه‌ی ﴿وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أُنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ

يُعَذِّبَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ - سوره هود، آیه ۳۴ - می‌گوید: «و اگر بخواهم به سودتان شما را نصیحت کنم، نصیحت من به شما سود نمی‌بخشد. اگر خدا بخواهد که شما را (به سوء اختیارتان) گمراه سازد، آن غیب مطلق پروردگار شماست و به سوی او بازگردانده می‌شوید.»^۴

۱- و عمل هر انسانی را به گردش آویخته‌ایم، و روز قیامت نوشته‌ای برای او بیرون می‌آوریم که آن را گشوده می‌یابد.

۲- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۴، ص ۶۳.

۳- همان، ج ۳، ص ۱۴۹-۱۴۸.

۴- همان، ص ۱۷۹.

در این آیات، بلاغی هدایت خداوند را پاداش اختیار (انتخاب) نیکوی مؤمنان و گمراه نمودن خدا را نتیجه‌ی انتخاب غلط کافران تفسیر می‌نماید.

بلاغی در تفسیر ﴿وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهْدَاكُمْ أَجَعِينَ﴾

سوره نحل، آیه ۹ - آیه را دلیل بر اختیار انسان‌ها می‌داند و می‌نویسد: «و بر خداست بیان راه راست (یعنی راه اسلام) و بعض از راه است کج و (منحرف از راه راست، کجرو) و اگر خدا می‌خواست راهنمایی می‌کرد شما را همگی (که منحرفین را هم مجبور به طی راه راست می‌کرد ولیکن چون در این جهان بنا بر اختیار است نه جبر، دسته‌ای پویای راه راست و بقیه منحرف از راه شده‌اند).»^۱

وی عبارت ﴿وَلَوْ شَاءَ﴾ در آیه ۱۷۶ سوره اعراف، به معنی اگر می‌خواستیم را به معنی «اگر جبر در کار بود» تفسیر کرده و آن را دلیل بر اختیار انسان در انتخاب راه درست یا پیروی از هوا و شیطان دانسته است.^۲

بلاغی همچنین عبارت ﴿فَمَنْ شَاءَ﴾ در آیه‌ی ﴿وَذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ

رَبِّهِ مَائِبًا﴾ - سوره نبا، آیه ۳۹ - را دلیل بر اختیار انسان‌ها می‌داند و می‌نویسد: «آن روز (یعنی روز قیام روح و صف کشیدن فرشتگان) لا محاله خواهد بود، پس هر کس که خواهد به سوی پروردگار خود قرارگاهی بگیرد (و هر کس نخواهد خود داند زیرا جبر در کار نیست).»^۳

وی آیه‌ی ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾ - سوره شوری، آیه ۸ - را نیز

دلیلی بر اختیار انسان‌ها در انتخاب ایمان یا کفر دانسته و می‌گوید: «و اگر خدا

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۴، ص ۲۱.

۲- همان، ج ۲، ص ۲۹۲.

۳- همان، ج ۷، ص ۱۶۰.

می‌خواست تمام مردم را به اجبار در زیر لوای ایمان متحد می‌ساخت (ولی چون بنای این جهان بر اختیار است و همگی مردم مکلفند).^۱

بلاغی در تفسیر آیهی ﴿سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ - قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾ -

سوره انعام، ۱۴۹-۱۴۸ - عنوان نمودن شبهه جبر از سوی مشرکین را برای شانه خالی کردن از بار مسئولیت دانسته، در تفسیر آیات می‌نویسد: «البته در آینده کسانی که شرک آورده‌اند می‌گویند: اگر خدا خواسته بود (که ما به شرک معتقد نشویم و یا قائل به تحریم موارد مذکور نگردیم) شرک نمی‌آوردیم و نه پدرانمان، و حرام نمی‌ساختیم از هیچ چیز. (ای پیامبر، این شبهه مطلب تازه‌ای که قوم تو عنوان کرده‌اند نیست) همچنین کسانی که پیش از این از مشرکین بودند (عنوان کردند و پیامبران خود را) تکذیب کردند، تا عذاب ما را چشیدند. ای پیامبر، بگو (شما که مدعی خواست خدا هستید) آیا نزد شما هیچ دانشی (و دلیلی) هست؟ که آن را برای ما بیرون می‌آورید (و بیان می‌کنید؟) و پیروی نمی‌کنید مگر گمان را، و نیستید مگر اینکه دروغ می‌گویید (زیرا خدا کفر و معصیت نمی‌خواهد). ای پیامبر، بگو: (اگر شما را هیچ حجتی بر قول خودتان نیست) پس برای خداست حجت (و دلیل) رسیده به نهایت صحت (و محکم). پس اگر خدا خواسته بود (و جبر در کار بود) بی‌گمان شما را هدایت می‌کرد همه یکجا».^۲

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۶، ص ۹۲.

۲- همان، ج ۲، صص ۲۳۵ - ۲۳۴.

وی همچنین در تفسیر آیه ۳۵ سوره نحل رد دلیل مشرکان از سوی خداوند که می‌گفتند: اگر خدا می‌خواست، ما جز خدا هیچ چیزی را نمی‌پرستیدیم، را دلیل اختیار انسان‌ها در انتخاب راه حق و باطل می‌داند.^۱

بلاغی در تفسیر آیه **﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أَغْوِيَهُمْ**

أَجْمَعِينَ﴾ - حجر، آیه ۳۹ - می‌گوید: «ابلیس گفت: پروردگارا، به سبب اینکه مرا گمراه کردی قسم است که البته البته من باطل را در زمین برای بشر آرایش می‌دهم و قسم است که البته البته تمام آن‌ها را گمراه می‌سازم.» و آنگاه در توضیحی به نقل از کتاب ملل و نحل شهرستانی می‌نویسد: «اولین شبهه‌ای که در خلق پیدا شد، شبهه ابلیس است. و مصدر آن استبداد وی به رأی در مقابل نص است و اختیار کردن هوا در برابر امر، و تکبر کردن اوست به ماده‌ای که از آن آفریده شده، یعنی آتش بر ماده‌ی آدم ﷺ که گِل است. و از این شبهه هفت شبهه منشعب شد و در خلق منتشر گردید و در اذهان مردم افتاد و مبدأ مذاهب بدعت و ضلال شد و مبنای تمام این شبهات بر تکبر (حسد) زیر سرپوش (جبر) و انکار اختیار است.»^۲

بلاغی در تفسیر آیات **﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ**

تُكْرَهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ - وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ

الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾ - یونس، آیات، ۹۹-۱۰۰ - تفسیر مفسران دیگر

از آیه ۱۰۰ را با اشکال جبر مواجه می‌داند و آیات را چنین تفسیر می‌کند: «و ای پیامبر، (تو بی نهایت بر اسلام آوردن قوم حریص هستی و چون ایمان نمی‌آورند اندوهگین و غمناکی لکن) اگر پروردگارت می‌خواست البته هر که

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۴، ص ۲۶

۲- همان، صص ۱۸-۱۷.

در زمین است همه‌ی آنان بی‌استثنا ایمان می‌آوردند (لیکن چون بنیاد قبول دین بر اکراه نیست و بر اختیار استوار است، لذا تو اندوهگین مشو) آیا پس تو مردم (یعنی کفار و قریش) را اکراه می‌کنی تا مسلمان شوند؟ و روا نیست برای هیچکس (که عاقل باشد) به اینکه سر تسلیم (در برابر کیش) فرو بیاورد مگر اینکه خدا اذن داده باشد (و خدا به غیر از دین اسلام، تسلیم شدن به هیچ گونه کیشی را رخصت نداده است) و خدا بر آنانی که عقل خود را به کار نمی‌اندازند پلیدی قرار می‌دهد (و آن‌ها را لعنت و غضب و عذاب می‌کند).^۱

نبوت

شیعه مانند سایر مسلمانان معتقد است که نبوت یک وظیفه الهی و مأموریتی آسمانی است، که خداوند آن را در بندگان صالح و اولیای برگزیده‌ی خویش که به کمال انسانی رسیده‌اند، قرار داده و به سوی بشر فرستاده، تا بشر را به آنچه خیر و صلاح زندگانی دنیا و آخرت اوست راهنمایی و ارشاد کند. شیعه اعتقاد دارد که نبوت لطفی از جانب خداست.^۲

لزوم ارسال رسولان:

بلاغی با تفکیک عقل از «لُبّ» با بیان اینکه عقل به تنهایی نمی‌تواند انسان را به راه ایمان هدایت کند می‌نویسد: «خدا می‌داند که انسان با قدم عقل به تنهایی نمی‌تواند راه دین را از چاه شیطان تشخیص بدهد. برای بشر پیامبر لازم است که حجاب‌های عقل‌ها را پاک سازد و برطرف کند و «لُبّ» یعنی روغن آن را بیرون بکشد، و مردم دارای لُب‌ها و به عبارت دیگر «اولوالباب» درست کنند. و اما بشری که بشر دیگر را می‌کشد و خون دوستش را می‌خورد فاقد عقل نیست بلکه عقلش تحت تأثیر بزرگان خودش که به نام «جادوگران» اند قرار می‌گیرد، و آدم خوری را یک نوع شجاعت و مردانگی می‌داند. یا آن کس که بشر بی‌گناهی را به

۱- همان، ج ۳، صص ۱۶۵-۱۶۴.

۲- اوسی، روش علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، ترجمه: میرجلیلی، ص ۳۵۲

بهانه‌ی اصلاح شهری یا اجتماعی می‌کشد فاقد عقل نیست ولیکن عقلش تحت تأثیر فلسفه‌های پوچ قرار می‌گیرد و یا ... و یا اعرابی که دختران خود را یا از ترس فقر یا از جهات تعصب جاهلانه زنده به گور می‌کردند و ... پس بنابراین جهات لزوم ارسال رسولان و پیامبران خدا و شرایع کاملاً واجب بوده است.^۱

بلاغی بر اساس آیه‌ی «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» - فاطر، آیه ۲۴ - هیچ امتی نیست مگر اینکه (پیامبری) بیم‌دهنده در آن امت گذشته است.^۲ معتقد است که خدا برای هر امتی پیامبری فرستاده است و بر همین اساس در آیه‌ی

«وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَأْتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مَن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» - قصص، آیه ۴۶ - نظر مفسران را در تفسیر جمله «وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَأْتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مَن قَبْلِكَ»

مَنْ نَذِيرٍ مَن قَبْلِكَ را به معنی «مردمی که قبل از تو پیامبری بیم رسان نداشتند» را قبول ندارد و کلمه‌ی «ما» را «ما» ی ابهامیه می‌داند و نه «ما» ی نافیه. و آیه را چنین تفسیر می‌کند: «و ای پیامبر، تو در کنار (کوه) طور نبودی آنگاه که موسی را آواز دادیم (و با او سخن گفتیم و الواح تورات را به او دادیم) ولیکن اعلام این اخبار، رحمت است از جانب پروردگارت تا بیم دهی هر گروهی را که آمده است آنان را از (هر گونه) بیم‌دهنده پیش از تو، باشد که اندیشه کنند.»^۳

بلاغی با جدا کردن دستورات شرعی از امور اخلاقی و فطری، از نظر نیاز به پیامبر، در تفسیر آیه‌ی «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» - اسراء، آیه ۱۵ - به نقل از تفسیر مجمع البیان می‌نویسد: «بیشتر مفسران اقوالی گفته‌اند. ولی این

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۳، صص ۱۲۹-۱۲۸.

۲- همان، ج ۵، ص ۲۴۶.

۳- همان، ج ۵، صص ۱۰۷-۱۰۶.

قول اصح اقوال است که مراد از آیه این است که، خدا نه در دنیا و نه در آخرت بندگان خود را عذاب نمی‌کند، مگر بعد از بعثت پیامبری بر آنها (ولی این موضوع خاص دستورهای شرعیات است که محتاج به شنیدن از پیامبر است).^۱

پیامبر چه کسی؟

بلاغی در تفسیر آیه ی ﴿أَلَمْ يَجْعَلْ لَكُمْ رَسُولًا نَحْنُ قَسَمْنَا لَيْسَ لَهُم مَعِيشَةٌ بِغَيْرِهِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرَ لَكُمْ وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴾ - زخرف، آیه ۳۲ - آن را در پاسخ به کلام مشرکین، که چرا این

قرآن بر یکی از مردان بزرگ (مکه و طائف) نازل نشد، می‌داند و می‌نویسد: «ای پیامبر، آیا رحمت پروردگارت (یعنی منصب پیامبری) را کفار مکه قسمت می‌کنند؟ (که درباره‌ی محل رسالت اظهار نظر می‌کنند) این ما هستیم که مدار زندگانی مردم را در حیات دنیا در میان مردم تقسیم کرده‌ایم و بعضی را بر بعض دیگر تفوق داده‌ایم که بالنتیجه بعضی، بعضی دیگر را به کار وادارند تا نظام عالم برقرار گردد. (این مردم که فضائل نفسانی و کمالات روحانی را نادیده می‌گیرند و به کثرت مال و منال و خدم و حشم، چشم دوخته‌اند بدانند که) منصب پیامبری از جانب پروردگار، مافوق این امور مادی است که در جمع آن همت می‌گمارند.»^۲

بلاغی عقل انسان‌ها را پیامبر باطن آنها معرفی می‌کند، که انسان‌ها را دعوت به ایمان به خدا می‌نماید. و رسولان الهی نیز از سوی خدا با نشانه‌هایی به سوی انسان‌ها مبعوث می‌شوند تا آنها را از تاریکی‌های کفر و جهالت خارج کنند.^۳

وی دعوت پیامبران را برای همه‌ی انسان‌ها می‌داند و با انتقاد از سخن کسانی که می‌گویند: حضرت موسی علیه السلام به قوم بنی‌اسرائیل

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۴، ص ۹۲.

۲- همان، ج ۶، ص ۱۰۸.

۳- همان، ص ۳۰۱.

اختصاص دارد می‌نویسد: «از این آیات (آیات ۱۵ تا ۲۵ سوره نازعات) که خداوند به حضرت موسی علیه السلام خطاب می‌کند، که به سمت فرعون برو و بگو: آیا می‌خواهی پاک شوی و به سوی پروردگارت هدایت یابی؟ معلوم می‌شود که در بعثت موسی به پیامبری تنها نجات بنی‌اسرائیل منظور نبوده بلکه اصلاح فرعون و اتباعش هم مقصود بوده است و اختصاص موسی علیه السلام به نژاد بنی‌اسرائیل که حاخام‌های^۱ یهود و کشیشان عیسوی می‌گویند غلط است.»^۲

البته بلاغی بر اساس آیات قرآن رسالت خاتم‌الانبیاء حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به طریق اولی و اخص، رسالت عام و جهانی معرفی می‌کند.

بلاغی در تفسیر آیهی **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ شَیْرًا وَنَذِيرًا وَلَکِن أَكْثَرُ**

النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ^۳ - سبا، آیه ۲۸ - می‌گوید: «(یعنی) نفرستادیم تو را مگر برای اینکه از شرک همه‌ی مردم مانع بشوی، مژده‌رسان (برای مطیعان) و بیم‌دهنده (برای متمردان) و لکن بیشتر مردم (به علت جهل مرکب، کمالات تو را) نمی‌دانند.» آنگاه ذکر سه منصب بازدارنده از شرک، مژده‌رسان و بیم‌دهنده را دلیل بر مبعوث بودن پیامبر اسلام بر تمام افراد بشر ذکر می‌کند.^۴

بلاغی همچنین آیهی **قُلْ یَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیْکُمْ جَمِیعًا**^۵ -

اعراف، آیهی ۱۵۸ - را دعوت عام از تمام بنی نوع بشر به ایمان به خدا و به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌داند و در تفسیر آن می‌نویسد: «ای پیامبر، بگو: ای مردم (همه مردم) البته من فرستاده‌ی خدا هستم به سوی شما (بنی نوع بشر) همه یکجا.»^۶

۱- حاخام لغت عبری و معادل حکیم در عربی است.

۲- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۷: ۱۶۶-۱۶۵.

۳- همان، ج ۵، ص ۲۳۲.

۴- همان، ج ۲، ص ۲۷۸.

تفکیک بین پیامبران:

بلاغی سخن مفسرین در تفسیر آیهی ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا﴾ - احزاب، آیه ۷ - که پیمان پیامبران مذکور در آیه را پیمان سخت و پیمان دیگر پیامبران را عادی تلقی کرده‌اند، را قابل قبول نمی‌داند و آیه را این گونه تفسیر می‌کند: «و ای پیامبر، از وقتی یاد کن که (ما) از (جمع) پیامبران پیمانشان را (بر تبلیغ رسالت) گرفتیم و از تو (ای پیامبر) و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی، پسر مریم و از (همه‌ی) پیامبران پیمان محکم گرفتیم.»^۱

همچنین بلاغی موروثی بودن منصب پیامبری را مردود دانسته و رسالت الهی را منحصر به نژاد خاص یا سرزمین خاصی نمی‌داند.

وی در تفسیر آیهی ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عِلْمُنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ﴾ - نمل، آیه ۱۶ - با ردّ

ارثی بودن دانش و منصب پیامبری منظور از ارثی که از داود به سلیمان رسیده است، را ملک و پادشاهی و مال دانسته و آیه را این گونه تفسیر می‌کند: «و سلیمان از داود میراث گرفت (در ملک و مال) و سلیمان گفت: ای مردم، آموخته شدیم گفتار مرغان را (که آنان چه می‌گویند) و داده شدیم از هر چیزی (که به آن محتاج بودیم) البته این همان فزونی آشکار است.»^۲

بلاغی نبوت لقمان را قابل تردید نمی‌داند زیرا بیانات لقمان که در قرآن مذکور است از سطح فکر یک نفر فیلسوف بالاتر است و به خلاصه دستورات او درباره‌ی توحید و معاد و امر به اقامه‌ی نماز و غیره، به کلام فیلسوفان شباهت ندارد. و به خصوص که پس از قرن‌ها تحقیق و تدقیق

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۵، ص ۱۸۳.

۲- همان، ص ۷۹.

درباره‌ی موضوعات مذکوره هنوز فلاسفه، متحد الکلمه نیستند و در بسیاری از امور یاد شده با عصای شک و تردید قدم بر می‌دارند. بلاغی وطن لقمان را حبشه یا سودان می‌داند و نژاد او را سیاه پوست معرفی می‌کند و او را نبی و پیامبری از سیاه‌پوستان می‌داند.

وی در تفسیر آیه‌ی ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ﴾ - لقمان، آیه ۱۲ -

می‌نویسد: «سیاه چهره بودن و پیامبر بودنش هیچ گونه جای شگفتی ندارد، که بعضی استبعاد کرده‌اند. زیرا یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر منحصر به سرزمین خاصی نبوده است، و پیامبری در تمام نژادها امکان وقوع داشته بلکه عملی بوده است.»^۱

عصمت پیامبران:

امامیه عقیده دارند که پیامبران ﷺ از ارتکاب گناهان صغیره و کبیره پیش از نبوت و پس از آن، عمدی و سهوی و از هر گونه رذیلت و منقصت و هر آنچه را دلیل بر خست و پستی است منزّه‌اند. تمام اهل سنت با این عقیده مخالفت کرده ارتکاب معاصی را برای آنان جایز دانسته‌اند.^۲

علامه طباطبایی عصمت را چنین تعریف نموده است: «وجود نیرویی در انسان معصوم که او را از انجام اموری که جایز نیست و از مقوله‌ی خطا و گناه می‌باشد حفظ نماید آنگاه عصمت را بر سه گونه تقسیم نموده است: ۱- مصونیت از گناه در مقام دریافت وحی ۲- مصونیت از خطا در مقام تبلیغ و رساندن پیام‌های الهی ۳- مصونیت از گناه یعنی آنچه مستلزم هتک حرمت عبودیت و مخالفت امر ربوبی باشد و نتیجه‌ی آن گفتار یا کرداری است که به نوعی منافی با عبودیت است.»^۳

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۵، ص ۱۶۹.

۲- مظفر، دلائل الصدق، ترجمه: سپهری، ج ۱، صص ۴۴۸-۴۴۷.

۳- اوسی، روش علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، ترجمه: میرجلیلی، صص ۳۵۴ و ۳۵۶.

بلاغی به عصمت پیامبران و امامان اهل بیت علیهم السلام معتقد است و در تفسیر خود از همه‌ی انواع آن، از عصمت در دریافت و ابلاغ وحی و عصمت در گناه دفاع می‌کند.

وی در بیان تاریخ زندگی یوسف علیه السلام به نقل از تفسیر مجمع‌البیان می‌نویسد: «بسیاری از مفسران گفته‌اند: این دوازده نفر (برادران یوسف علیه السلام) پیامبر بوده‌اند ولیکن در مذهب ما (یعنی شیعه‌ی امامیه) براین است که (به استثنای یوسف) بقیه پیامبر نبوده‌اند، زیرا پیامبر در نزد ما از گناهان کوچک و بزرگ معصوم است و رفتار آنان با یوسف گناه بوده است و در قرآن هم چیزی که بر نبوت آن‌ها دلالت کند نیست.»^۱

بلاغی همچنین در باب مصونیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و به تبع آن تمام پیامبران از خطا و فراموشی در دریافت و ابلاغ وحی، در تفسیر آیات ﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتُوْنَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِقْفَرِي عَلَيْنَا غَيْرُهُ وَإِذَا الَّتِي نَحْنُ ذُكَّ خَلِيلًا - وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَئْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنَ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا﴾ - اسراء، آیه ۷۴-۷۳ - می‌نویسد: «وای پیامبر، البته (مشرکین مکه و اطراف) اراده کردند که تو را (با فریب) از آنچه به سوی تو وحی کرده‌ایم باز دارند تا غیر از آنچه را که گفته‌ایم بر ما دروغ ببندی و آنگاه که چنین کردی تو را دوست گیرند (ولیکن تثبیت خدا، قلب تو را به نبوت و عصمت و معجزات مانع نفوذ آنان شد) و اگر نه این بود که تو را (به قوه‌ی نبوت و نور عصمت و معجزات) نیروی ثبات داده بودیم قسم است که اراده می‌کردی که اعتماد کنی به سوی آنان (یعنی مشرکین مکه) اندک اعتمادی.»^۲

بلاغی در تفسیر آیاتی که در ظاهر با عصمت پیامبران مغایرت داشته باشد به چند روش عمل می‌کند ۱- آیه از باب ﴿إِيَّاكَ أَعْنِي أَسْمَعِي يَا جَارِيَّةُ﴾ «به در می‌گویند که دیوار بشنود» آن را به شکل خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و مراد سایر

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۱ مقدمه، ۱۹۵.

۲- همان، ج ۴، صص ۸۰-۷۹.

مسلمانان و مردم می‌داند. ۲- کلمات به کار رفته در آیات را به معنی اصلی و ریشه‌ای آن معنا می‌کند و از معنای اصطلاحی آن صرف نظر می‌نماید. ۳- تفسیر دیگری از آیه ارائه می‌دهد.

وی در تفسیر آیات ۱۲۰ و ۱۴۵ سوره بقره، ۶۰ آل عمران، ۱۰۵ نساء، ۳۷ رعد، ۵۲ فرقان، ۸۶ قصص، ۱ احزاب، ۳۶ فصلت به روش اول عمل می‌کند و خطاب این آیات به پیامبر را از نوع (خطاب للنبی و المراد سایر المکلفین) می‌داند.

او در تفسیر آیات ﴿وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا - فَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ

وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا﴾ - فرقان، آیه ۵۱-۵۲ - بر همین اساس، آیات را چنین تفسیر می‌کند: «و اگر می‌خواستیم در هر شهری پیامبر بیم‌دهنده می‌فرستادیم که هر شهری پیامبری جداگانه داشته باشد (ولیکن ای پیامبر، تو را برای هدایت همه‌ی شهرها و توابع فرستادیم) پس تو از کافران پیروی مکن (ایاک اعنی اسمعی یا جاره) یا جاره، یعنی به در می‌گویند که دیوار بشنود) و با ایشان به وسیله قرآن جهاد کن جهادی بزرگ.»^۱

بلاغی آیه‌ی ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى﴾ - ضحی، آیه ۷ - کلمه ضالاً را

به معنای گم‌شده از راه، و نه به معنی گمراه تفسیر می‌کند و می‌نویسد: «و تو را راه گم کرده (در وقتی که حلیمه دایه‌ات تو را آورده بود که به جدت و مادرت بسپارد) پس تو را به (خاندانت) راه نمود (و جدت عبد المطلب را بر سر تو رسانید).»^۲

بلاغی در تفسیر آیات ﴿وَوَالَّذِي عَصَاكَ فَلَئِمَّا رَأَاهَا هَتَّكَانَهَا جَانُ وَلِي مُدَبِّرًا وَلَمْ يَعْبَ ثِيبٌ يَأْمُوسَى لَا يَخَفُ إِنِّي لَا يَخَفُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ - إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي

عَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ - نمل، آیه ۱۰-۱۱ - مراد از ظلم دربارہ مرسلین را ترک اولی

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۵، ص ۴۲.

۲- همان، ج ۷، ص ۲۵۷.

می‌داند و می‌نویسد: «(و ندا داده شد که ای موسی)، عصای خود را بیافکن پس (موسی آن را افکند و) چون موسی دید که عصا حرکت می‌کند گویی ماری است سبک‌خیز و تند و تیز، موسی رو گردانید و در حالتی که از ترس گریزان بود و باز پس نیامد (خطاب رسید: که) ای موسی، مترس که پیامبران مرسل به نزد من نمی‌ترسند. لیکن هر آن کس که او ظلم کند باز بدل کند و به جای آرد نیکویی را بعد از بدی (یعنی توبه کند) پس (من او را بیمارزم چه آنکه) البته آمرزگار و مهربانم.»^۱

وی همچنین در تفسیر آیهی ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرِ الذَّنْبَ وَالْمُؤْمِنِينَ

وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ﴾ - محمد، آیه ۱۹ - می‌گوید: «ای پیامبر، تو بدان که معبود شایسته‌ای جز خدا نیست و برای گناه خودت و برای گناه مردان مسلمان و زنان مسلمان از ما آمرزش بخواه و خدا جای آمد و رفت شما را در دنیا و جای ماندن شما را در آخرت می‌داند.»^۲

مفهوم گناه پیامبر ﷺ را این بیت می‌داند:

عابدان از گناه توبه کنند عارفان از عبادت استغفار

و آنگاه توضیح می‌دهد: «چون توجه پیامبر به مردم موجب انصراف از توجه کامل به خدا بوده است، از این جهت از نفس مردم آینه‌ی قلب پیامبر غبار می‌گرفته، لذا آن حضرت مأمور شده است که به وسیله‌ی استغفار زنگار نفس مردم را از آینه‌ی قلب خود بزداید.»^۳

بلاغی مصائب پیامبران در دنیا را ناشی از مقتضای در عالم امکان بودن آنان می‌داند، و نه کیفر گناه آنان. او معتقد است در صورتی که انبیا و اولیا در عالم امکان نبودند یا با ممکنات دیگر سرو کار نداشتند هرگز گرفتار مصائب نمی‌شدند.^۴

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۵، ص ۷۸.

۲- همان، ج ۶، ص ۱۵۱.

۳- همان، ص ۱۵۶.

۴- همان، ج ۲، ص ۵۶.

وی در همین رابطه آیهی ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ

فَمِنْ نَفْسِكَ﴾ - نساء، آیه ۷۹ - را چنین تفسیر می‌کند: «ای پیامبر (بگو) آنچه از خوبی به تو برسد پس از خداست و آنچه از بدی به تو برسد پس از (مقتضیات) خودت است (که یا از جنبه‌ی ممکن بودن تو است و یا از جهت کیفر کارهای بد توست).^۱

بلاغی در شأن نزول آیات ابتدای سوره عبس با بیان اینکه عموم تفاسیر اهل سنت رو ترش کردن نسبت به ابن ام مکتوم مؤذن رسول خدا ﷺ را به پیامبر ﷺ نسبت داده‌اند، آن را رد کرده است و آن را حاصل دوران حکومت بنی‌امیه می‌داند. وی آنگاه از نسبت دادن عبس به پیامبر ﷺ از سوی صفی‌علیشاه ابراز تعجب نموده و می‌نویسد: «از صفی‌علیشاه تعجب دارم که چگونه در تفسیر منظوم خود این جریان را نسبت به پیامبر ﷺ داده است.»^۲

امامت

امامت در قرآن:

از نظر شیعه اصل امامت از اصول دین است که ایمان جز با اعتقاد به این اصل کامل نمی‌شود.^۳ از نظر امامیه، امامت در ادامه‌ی نبوت پیامبر است و دلیل وجوب امامت همان دلیل ارسال پیامبران از سوی خداست. امامت منصوب از سوی خداست و با نص از سوی خدا یا سخن پیامبر ﷺ و یا امام قبل از او اثبات می‌شود.^۴

۱- بلاغی، حجة‌التفاسیر، ص ۵۷.

۲- همان، ج ۷، ص ۱۷۰.

۳- مظفر، عقائد الامامیه، ص ۶۵.

۴- همان، ص ۶۶.

بلاغی معرفت و شناخت امامت را همچون معرفت خدا و صفات او و نبوت و معاد، واجب عینی معرفی می‌کند که لازم است هر کس نسبت به شناخت آن اقدام نماید، و با شناخت تعدادی از افراد، بر بقیه ساقط نیست.^۱

وی ضمن انتقاد از کسانی که با آن همه علوم و کمالات و با آن همه کشف و کرامات و با آن همه براهین و بینات و با آن همه نیروهای خلاقه و معجزات زیر بار امامت ائمه اثنی عشر که علی علیه السلام در مطلع آنان و مهدی علیه السلام در مقطع آنان است نمی‌روند می‌نویسد: «قسمتی از آیه ۳ و تمام آیات ۵۵ و ۶۷ سوره مائده را که آیات ۳ و ۶۷ درباره علی علیه السلام و غدیر خم است و ۵۵ که درباره هم پالکی بودن علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله در ولایت است، یعنی در کارساز بودن و اولی به تصرف بودن در انفس و اموال مسلمانان است.»^۲

بلاغی در مورد آیهی **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ** - مائده، آیه ۵۵ - می‌نویسد: «آیه ۵۵ را شیعه و سنی درباره حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفته‌اند. و جمع آوردن «راکعون» را ناظر به تعدد مصادیق آن که شامل امام علی و یازده فرزندش است معنا می‌کند.»^۳

بلاغی با بیان اینکه در تفسیر قمی به نقل از تفسیر صافی این آیه را درباره‌ی امامت دانسته است، و در تأیید آن در تفسیر آیهی **وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أُولِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا** - احزاب، آیه ۶ - چنین می‌گوید: «در کتاب خدا

(یعنی لوح محفوظ) خویشانندان بعضی از ایشان (چون علی) به بعضی دیگر (یعنی به پیامبر) در امر خلافت سزاوارتر است از مؤمنین (یعنی انصار) و از مهاجرین مگر (در

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۱ تعلیقه، ص ۱۲۴.

۲- همان، ج ۲، ص ۱۶۱.

۳- همان، ج ۲، صص ۱۵۷-۱۵۶.

سایر مناصب) که به دوستان خود بخواهید نیکویی کنید (که تفویض آن منصب به دیگران جایز است) و آن جانشینی در کتاب نوشته شده است. (که از جمله در تورات سفر تکوین باب ۱۷ شماره ۲۰، ظهور دوازده امام را از نسل اسماعیل علیه السلام خبر داده است و در ...)»^۱.

وی منظور از عبارت «فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا» را وجود عبارتی در تورات به شرح زیر می‌داند:

«اما در مورد اسماعیل نیز تقاضای تو را اجابت نمودم و او را برکت خواهم داد و نسل او را چنان زیاد خواهم کرد که قوم بزرگی از او به وجود آید دوازده امیر از فرزندان او برخوانند خواست.»^۲

بلاغی در تفسیر خود وارد بحث کلامی امامت نشده است، اما در هر مناسبتی از جمله آیه‌ی مباهله و آیات سوره انسان به بحث درباره جانشینی و امامت ائمه معصومین علیهم السلام پرداخته است.

بلاغی در تفسیر آیه‌ی «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُرْهُ تَطْهِيرًا» - احزاب، آیه ۳۳ - به بیان نظرات مختلف درباره مصداق آیه که در خلال خطاب به زنان پیامبر علیهم السلام آمده است می‌پردازد و می‌نویسد: «اهل بیت یعنی خاندان نبوت و رسالت، و طبق بعضی روایات مراد از اهل بیت پنج نفرند: پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام. و طبق بعضی روایات که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: (هولاء اهل بیتی) یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرده است بارالها: اینان اهل بیت منند، مراد علی و فاطمه و حسن و حسین هستند و پیامبر صلی الله علیه و آله داخل نیست.»^۳

وی آنگاه به معنای لغوی اهل و آل و تفاوت آن‌ها از دیدگاه لغویون پرداخته و با بیان نظراتی که اهل بیت را منحصر در پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۵، صص ۱۸۲-۱۸۳.

۲- تورات، سفر تکوین، باب ۱۷، شماره ۲۰.

۳- همان، ج ۵، ص ۲۱۷.

فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام می‌دانند و کسانی که اهل بیت را تنها زنان پیامبر معرفی می‌کنند می‌نویسد: «بعضی دیگر این پنج نفر را با زنان پیامبر مشمول آیه مزبور دانسته‌اند، که خود را از اشکالات کلمات مذکور خلاص کرده‌اند و هم موقعیت ذکر آیه در خلال خطابات با زنان پیامبر علیهم السلام مد نظر گرفته‌اند.» وی آنگاه این نظر را از جنبه فرضی نظر بدی نمی‌داند و می‌گوید: «به عبارت دیگر همه‌ی زنان پیامبر علیهم السلام و این پنج نفر اهل بیت‌اند اما اهل بیت درجات دارند و هر کدام در خاندان نبوت مرتبه‌ای دارند. ولیکن گل سر سبدشان همان پنج نفرند به اضافه، مراد از تطهیر درباره زنان پیامبر علیهم السلام پاک شدن از لوث کفر و شرک و بت‌پرستی و مخالفت با خدا و رسول است و مراد از تطهیر درباره پنج نفر اثبات مقام عصمت است.»^۱

پیش‌بینی ظهور امام مهدی علیه السلام:

بلاغی در تفسیر تعدادی از آیات قرآن آن‌ها را از علامات و نشانه‌های ظهور حضرت مهدی علیه السلام می‌داند.

وی در تفسیر آیه‌ی ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۲ - سوره نور، آیه ۵۵ - با بیان اینکه پیامبران از عهد آدم ابوالبشر علیه السلام تا خاتم علیه السلام همگی خلفاء الله یعنی جانشینان و نمایندگان خدا روی زمین بوده‌اند و این خلافت تا روز قیامت انقطاع‌پذیر نیست می‌گوید: «لیکن عهد جانشینان دوگونه بوده است ۱- عهدی که توحید و یکتاپرستی خالص بدون شرک در

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ص ۲۱۹.

۲- خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که حتماً آنان را در زمین جانشین خواهد ساخت، چنان که کسانی که پیش از ایشان بودند جانشین گردانید، و قطعاً دینشان را که برایشان پسندیده است به سودشان استقرار خواهد بخشید، و یقیناً بیم آن‌ها را به ایمنی مبدل خواهد کرد. به گونه‌ای که تنها مرا بپرستند، در حالی که چیزی را با من شریک ن سازند و هر کس بعد از آن کفر ورزد، آنان اند که خود فاسق خواهند بود.

روی زمین حکم فرما بوده و آن فقط دو عهد بوده، یکی عهد نزول آدم ﷺ تا مدتی و دیگر عهد طوفان تا مدتی ۲- عهدی که هم یکتاپرست وجود داشته و هم مشرک و آن عهد پیامبران دیگر خداست. «آنگاه در ادامه می‌نویسد: «خدا در آیه ۵۵ سوره نور، ظهور عهدی از آن قسم اول را وعده فرموده است و آن عهد ظهور مهدی ﷺ که مورد اجماع است، و در آن عهد، یکتاپرستی خالص در زمین حکم فرما خواهد شد و دیگر شرک وجود نخواهد داشت.»^۱

معاد

یکی از اصول اعتقادی شیعه معاد است به این معنی که خداوند مردم را پس از مرگ در روز قیامت در آفرینش جدیدی مبعوث می‌نماید، تا کسانی که طاعت خدا کرده‌اند به پاداش کردار خود برسند، و آنان که سرپیچی نموده‌اند نیز کیفر اعمال خود را ببینند. و این امر فی‌الجمله از نظر گستردگی مورد اتفاق تمام ادیان آسمانی و فلاسفه است.^۲

بلاغی در تفسیر خود از جنبه‌های گوناگونی با استفاده از آیات قرآن به موضوع معاد پرداخته است. وی به مباحثی چون دلایل وجود معاد و خصوصیات و اسامی قیامت، منکران معاد و پاسخ به آنان، ریشه‌های انکار قیامت، نظرات گروه‌ها و مذاهب عصر پیامبر درباره معاد، معاد در ادیان دیگر و ... به مناسبت‌های گوناگون در تفسیر خود پرداخته است.

دلایل وجود معاد:

بلاغی در تفسیر آیات ۷-۵ سوره حج مراحل خلقت انسان‌ها از خاک و سپس مراحل تحولات نطفه تا به دنیا آمدن کودک و زندگی او در دنیا از کودکی تا پیری و زنده شدن زمین با آب باران و رویش گیاهان گوناگون را، نشانه‌ی قدرت خداوند در برانگیختن انسان‌ها پس از مرگ و زنده کردن مردگان می‌داند و می‌نویسد: «با تفکر در سازمان انسانی و

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۵، ص ۲۵.

۲- مظفر، عقائد الامامیه، ص ۱۲۶.

اینکه خاک چه تحولاتی را طی می‌کند تا آدم شود و آدمی چه تحولاتی را طی می‌کند و در هر تحولی مرگی و زنده‌شدنی صورت می‌گیرد سابقه می‌میرد و لاحقاً با حیات نَوی پدیدار می‌گردد، چگونه برانگیخته شدن مردگان را پس از مرگ انکار می‌کنید و از قدرت ما خارج می‌دانید؟!^۱

وی در تفسیر آیه‌ی «أَفَعَيَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ» - ق، آیه ۱۵ - می‌گوید: «(کافران که بازگشت پس از مرگ را از منطق و عقل دور می‌دانند) آیا پس در بار اول (که آدمی نبود و او را آفریده‌ایم) عجزی نشان داده‌ایم؟ (شما که آفرینش اول را اقرار دارید چگونه بازگشت را انکار می‌کنید؟ در صورتی که اعاده از ابداع آسان‌تر است) بلکه کافران درباره دم به دم بودن آفرینش در شبهه‌اند (یعنی نمی‌دانند که آفرینش دم به دم تجدید می‌شود و عالم مرتباً در یک لحظه می‌میرد و در لحظه بعد اعاده می‌شود، مانند آب جوی که هر آن عوض می‌شود و قطرات متصله‌ی مابعد غیر از قطرات متصله‌ی ماقبل آن است و نادان تصور می‌کند که آب عوض نشده است و مانند آدمی که هر نفس او که بیرون می‌آید می‌میرد و چون نفس او فرو می‌رود زنده می‌شود ولیکن از بس به سرعت انجام می‌شود نادان تصور می‌کند آدمی یک بار زنده آمده است و یک بار هم می‌میرد و به عبارت دیگر مانند آتش چرخان که چون به سرعت چرخانده می‌شود، آتش موجود آن به صورت دایره به نظر می‌آید در صورتی که اگر سرعت چرخش نداشت یک ظرف کوچک آتش بیش به نظر نمی‌رسید و موضوع دایره جَوَّالَه در کار نبود.»^۲

بلاغی آنگاه به اشعاری از مثنوی مولوی در این باب اشاره می‌کند:

پس تو را هر لحظه مرگ و رجعتی است

مصطفی فرمود: دنیا ساعتی است

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما

بی‌خبر از نو شدن اندر بقا

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۴، ص ۲۱۱.

۲- همان، ج ۲، صص ۲۱۰-۲۰۹.

عمر همچون جوی نو نو می‌رسد
 مستمرّی می‌نماید در جسد
 آن ز تیزی مستمر شکل آمده است
 چون شرر کش تیز جنبانی بُدست
 شاخ آتش را بجنبانی به ساز
 در نظر آتش نماید بس دراز
 این درازی مدت از تیزی صنع
 می‌نماید سرعت‌انگیزی صنع^۱

بلاغی آیهی ﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ

مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تَخْرُجُونَ﴾ - روم، آیه ۱۹ - را یکی از ادله‌ی زنده شدن انسان‌ها پس از مرگ جهت حساب می‌داند و در تفسیر آن می‌نویسد: «خدا زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده بیرون می‌آورد و زمین را بعد از مردن زمین زنده می‌سازد (سبزه از تخم‌های مرده سر می‌زند مرغ از تخم مرغ سر به در می‌کند انسان از نطفه به وجود می‌آید مؤمن از کافر و عالم از جاهل پیدا می‌شود و بالعکس. تخم از سبزه و تخم مرغ از مرغ و نطفه از انسان و کافر از مؤمن و جاهل از عالم پیدا می‌شود، و از زمین مرده بعد از اینکه زنده می‌شود گل‌ها و گیاهان و درختان بیرون می‌آید) و شما به همین گونه (از قبور) بیرون آورده می‌شوید.»^۲

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۶، صص ۲۱۷-۲۱۶.

۲- همان، ج ۵، ص ۱۴۶.

انکار قیامت و پاسخ به منکران:

یکی از اشکالات منکران قیامت این است که می‌گویند: چگونه انسان‌ها پس از مردن و تبدیل شدن به خاک دوباره زنده می‌شوند؟ بلاغی آیات ۷۸ سوره یس و ۶۶ سوره مریم را در پاسخ به سخن اُبی ابن خَلَف می‌داند که درباره‌ی زنده شدن استخوان‌های پوسیده از روی طعنه سؤال کرد، که این استخوان‌ها را چه کسی زنده می‌کند؟

وی در تفسیر آیات ﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ - قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾ - یس، آیه ۷۸-۷۹ -

می‌نویسد: «و برای ما مثل می‌زند و خلقت خود را فراموش کرده و می‌گوید: کی این استخوان پوسیده را زنده می‌کند؟ ای پیامبر، در جوابش بگو: کسی این استخوان‌ها را زنده می‌سازد که از روز نخستین ایجاد کرد (اول نبود بود کرد اکنون که نیم بودی هست پس بود کردنش آسان‌تر است، مانند به وجود آوردن موم برای ساختن صورتی و یا خراب کردن صورت مومین و دوباره ساختن آن، البته اول بار اعجب از بار دوم است) و خدا برای جمع‌آوری ذرات متلاشی شده، واقف به تمام ذرات است و در هر کجا باشد ذرات را حاضر می‌کند و قدرتش را هم دارد (همانطور که آهنربا ذرات آهن را از دل خاک جمع می‌کند)»^۱

بلاغی آیه‌ی ﴿أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْجُحْرَمِينَ - مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ -

قلم، آیه ۳۶-۳۵ - را در پاسخ به منکران قیامت می‌داند و در تفسیر آن می‌نویسد: «(و اما اینکه کافران می‌گویند: انسان هر کار می‌خواهد بکند آزاد است و حساب و کتاب و قیامتی در کار نیست، مورد تعجب است) آیا ما (که خدا هستیم) فرمانبرداران و گناهکاران را یکسان قرار می‌دهیم شما را چه شده؟ عقلتان کجا رفته؟ که این گونه حکم می‌کنید.»^۲

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۶، ص ۹.

۲- همان، ج ۷، ص ۷۴.

از دلایل قیامت که از این آیه و آیات دیگر بر می‌آید این است که، خلقت انسان و جهان از روی بازی و بیهودگی نیست و آفرینش دارای هدف و غایت است و قیامت یکی از مراحل خلقت انسان‌هاست که خدا آن را برای پاداش بندگان نیکوکار و عقاب بدکاران قرار داده است.

دلایل انکار قیامت:

همه انسان‌ها با انگیزه‌ی یکسانی قیامت را انکار نمی‌کنند، بلکه هر گروهی به علتی به انکار آن می‌پردازند. بلاغی آیات سوره قیامت را در پاسخ به سخنان عُدیّ ابن ربیعہ در انکار معاد و قیامت تفسیر می‌کند و پس از اینکه وجود نفس لوّامه و وجدان را در انسان نشانه‌ای از قیامت معرفی می‌کند، درباره علل انکار قیامت توسط انسان‌ها از طریق آیات توضیح می‌دهد.

وی در تفسیر آیه **«بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ»** - قیامت، آیه ۵ - می‌نویسد:

«انسان (یعنی عُدی که قیامت را انکار می‌کند سببش ابهام این مسئله و عدم وضوح دلایل قدرت الهی نیست) بلکه (سببش این است که) او می‌خواهد در (زمان حال و) آینده به فجور (و معصیت و بی‌باکی و فسق) خود ادامه دهد، (زیرا فکر قیامت و ترس از روز حساب عیش او را کُدر و تیره می‌سازد و در لذّات و کامرانش خلل می‌اندازد لذا آن روز را انکار می‌کند).»^۱

بلاغی در ادامه‌ی تفسیر سوره‌ی قیامت یکی دیگر از علل انکار معاد را دوستی

دنیا بیان می‌کند. و در تفسیر آیه‌ی **«كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ»** - قیامت، آیه ۲۰ -

می‌نویسد: «(ای عُدی و عُدی صفتان) نه چنین است (که وجدان شما به قیامت قیامت حکم نکند) بلکه (انکار قیامت برای این است که غرق امور دنیا شده‌اید چون دنیا نقد است و به زودی حاصل می‌شود لذا آن) نقد را دوست دارید.»^۲

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۷، ص ۱۳۱.

۲- همان، ص ۱۳۲.

بلاغی در تفسیر آیهی ﴿إِنَّكُمْ أَشَدُّ خُلُقًا مِّنَ السَّمَاءِ بَنَاهَا﴾ - نازعات، آیه ۲۷ - با بیان اینکه ریشه‌ی اصلی انکار معاد تردید در قدرت خداوند است، می‌نویسد: «(انکار شما از معاد و قیامت از تردید درباره قدرت ما سرچشمه گرفته است بنابراین می‌پرسیم): آیا آفرینش شما سخت‌تر است یا آسمان (با آن عظمت) که خدا ساختمان کرده است؟»^۱

چگونگی قیامت:

بلاغی در توضیح اسامی روز قیامت هر یک از نام‌ها را نشان‌دهنده‌ی یکی از خصوصیات آن روز می‌داند. قارعه: روز کوبنده، همان روزی که از هول آن قلب‌ها به سختی می‌زنند و بدن انسان از شدت ترس مانند گوشت کوبیده می‌گردد و منظومه‌های دنیا درهم کوبیده می‌شود.^۲ طامة الکبری: روز هنگامه بزرگ، که بالاترین هنگامه‌هاست.^۳ یوم الفصل: روز فیصله بین حق و باطل.^۴ حاقه: روز ثابت، که حقایق اشیاء در آن ظاهر می‌گردد و وقوع و احکام آن واجب و راست است.^۵

و اسامی دیگری چون واقعه، تغابن، غاشیه، تبلی السرائر، یوم التلاق و یوم الآزفه. بلاغی همچنین بعضی از وقایع را به عنوان مقدمه‌ی وقوع قیامت برمی‌شمرد. مانند گرفتن روشنایی خورشید، از هم گسستن نظم آسمان‌ها و جاذبه بین آن‌ها، زلزله شدید و وی ضمن بیان برخی از حالات و مشخصات قیامت در عین حال دسترسی به تمام خصوصیات آن را برای افراد بشر غیر ممکن می‌داند.

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ص ۱۶۴.

۲- همان، ص ۲۹۰.

۳- همان، صص ۱۶۴ و ۱۶۵.

۴- همان، ص ۱۵۱.

۵- همان، ص ۸۰.

بلاغی درباره لفظ «غمام» در قرآن آن را جزء اسراری می‌داند که مردم پس از حلول قیامت خواهند فهمید.^۱

وی درباره‌ی نسبت دنیا و آخرت از کشکول شیخ بهایی نقل می‌کند: «وسعت عالم آخرت که شخص به وسیله‌ی مرگ به آن وارد می‌شود، حکم فضای دنیا را با رَجَم دارد بلکه اَوْسَع و اعظم است که به شمار در نمی‌آید.»^۲

حجة التفاسیر در تفسیر آیه‌ی ﴿لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا

بُكْرَةً وَعَشِيًّا﴾ - مریم، آیه ۶۲ - می‌گوید: «در بهشت سخن بیهوده نمی‌شنوند، مگر سلام (که بین آن‌ها مبادله می‌شود) و از آن ایشان است در بهشت روزی ایشان در صبح و شام.» بلاغی آنگاه به نقل از تفاسیر مجمع‌البیان و کاشفی می‌نویسد: «در بهشت روز و شب نیست.»

وی در تفسیر عبارت ﴿وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ﴾ - فصلت، آیه ۳۱ - می‌گوید: «و از آن شماست در آخرت آنچه دل‌های شما هوس کند و برای شماست در آخرت آنچه بخواهید.» آنگاه توضیح می‌دهد: «ممکن است هوس راجع به مادیات آن عالم باشد گرچه سنخ آن مادی است ولی غیر از سنخ مادیات این عالم است.»^۳

بلاغی در مورد نحوه‌ی حسابرسی خلق از سوی خدا در تفسیر آیات ﴿يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ - الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ - غافر، آیات ۱۶-۱۷ - می‌نویسد: «روزی که مردم از قبرها به درآیند و برهنه باشند و به حضور خدایی احضار شوند، که هیچ چیز احضارشدگان بر او پوشیده نیست (و کسی نمی‌تواند پنهان شود یا امری را پنهان کند) (و آنگاه ندایی می‌رسد که) امروز پادشاهی برای

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۵، ص ۳۶.

۲- همان، ج ۶، ص ۲۳۴.

۳- همان، صص ۸۸-۸۲.

کیست؟ (جميع حاضران از خیل فرشتگان و انبیا و اولیا و مومنان و بالضروره کافران جواب می‌دهند:) پادشاهی مخصوص خدای یکتای درهم شکننده‌ی جميع تعینات است. (آنگاه بار دیگر ندایی می‌رسد که) امروز هر کس هر عملی کرده است از خوب یا بد جزای آن به او داده می‌شود، امروز ستمی نیست و البته خدا حسابگر چالاک است. مفسر آنگاه درباره واژه‌ی «سریع الحساب» می‌گوید: «خدا در یک وقت حساب همه‌ی خلائق را می‌رسد و هر یک را به آنجا که باید بفرستد، می‌فرستد، و مشغولی او به حساب کسی مانع رسیدگی به حساب دیگری نیست.»^۱

بلاغی در مورد محل ثبت اعمال انسان‌ها برای یادآوری آن‌ها در قیامت در مقدمه‌ی تفسیر سوره‌ی انفطار می‌نویسد: «اعمال آن‌ها در چند جا یا عکس‌برداری می‌شود یا ثبت می‌گردد: ۱- در مغز ۲- در پیشانی (ناصیه) و همانطور که «رنگ رخسار خبر می‌دهد از سرّ ضمیر» همینطور خطوط پیشانی از مجموعه‌ی اسرار درونی خبر می‌دهد. و قرآن فرموده: ﴿يُعَرِّفُ الْجُرْمُونَ لِسِمَاهُمْ﴾ - الرحمن، آیه ۴۱ - و البته قرینه‌ی آن (يُعَرِّفُ الْمُتَّقُونَ لِسِمَاهُمْ) در آن پنهان است.

۳- در کف دست‌ها (نامه‌ی بهشتی به دست راست و نامه‌ی جهنمی به دست چپ اوست) ۴- در نوار که فرشتگان عکس‌برداری می‌کنند ۵- در دفاتر که فرشتگان اعمال انسان‌ها را در آن دفاتر ثبت می‌کنند.^۲

وی همچنین در تفسیر آیه‌ی ﴿هَذَا كِتَابُنَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِجُ مَا

كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ - جاثیه، آیه ۲۹ - می‌نویسد: «این کتاب اعمال، کتاب ماست که به راستی و درستی بر شما سخن می‌گوید. (این شما و این کتاب) زیرا البته ما هر کرداری را که می‌کردید می‌نوشتیم و عکس بر می‌داشتیم و گفتارهایمان را

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۶، صص ۶۳ و ۷۴.

۲- همان، ص ۱۸۴.

ضبط می کردیم.» مفسر آنگاه عکس برداری و ضبط صدا را نیز از الهامات الهی می داند.^۱

عقیده معاد در گروه ها و مذاهب عصر پیامبر ﷺ:

در عصر ظهور پیامبر ﷺ مردم مکه از اهل کتاب و دهریون عقاید مختلفی در مورد قیامت داشتند. بلاغی در مقدمه‌ی تفسیر سوره نبأ درباره انواع دیدگاه‌های مردم جزیره العرب درباره‌ی قیامت می نویسد: «اختلافاتی که در مکه درباره‌ی قیامت دور می زد عبارت بود از اینکه: یک دسته به کلی حیات پس از مرگ را منکر بودند و می گفتند: «من مات فات» یعنی هر کس مُرد نابود شد. دسته‌ای به روش مصریان معتقد بودند که تا جسم مرده از هم نپاشیده است، بعد از مرگ باز روح به سراغ آن جسم می آید و از ارزاق دنیا متنعم می گردد ولی اگر جسم از هم پاشید، روح سرگردان می شود و دیگر راه به جایی ندارد. ولیکن صاحبان این عقیده می بایستی از مومیایی کردن اجساد مردگان به طریق مردم مصر استفاده می کردند، اما نظر به فقدان وسایل مومیایی در عاصمه‌ی عربستان آثاری از اجساد مومیایی شده در مکه و اطراف آن دیده نمی شود. دسته‌ای به روش عوام مسیحیان می گفتند: قیامت روحانی است نه جسمانی. دسته‌ای به روش عوام یهود می گفتند: ما گوشمان به این سخنان بدهکار نیست و مانند یهود باید به دنبال تحصیل مادیات برویم. دسته دیگر دو دل و مردّد و مشکوک بودند.»^۲

بلاغی پافشاری قرآن در موارد متعدد و در سوره‌های مختلف نسبت به موضوع معاد و قیامت را بدین دلیل می داند، که قرآن و پیامبر نه تنها با دهریه و ملحدان در کشمکش بوده بلکه با اهل کتاب نیز که منکر رستاخیز بوده‌اند مواجهه داشته است. زیرا می بینیم که در تورات موجود در دست یهود ابداً نامی از قیامت مردگان مشهود نیست. وی آنگاه به

۱- بلاغی، حجة التفسیر، ج ۲، ص ۱۳۱.

۲- همان، ج ۷، ص ۱۵۶.

بررسی علل احتمالی وجود نداشتن موضوع معاد در تورات می‌پردازد و می‌نویسد: «احتمال اول این است که موضوع قیامت در تورات موجود بوده است ولیکن حاخام‌های یهود آن را از تورات حذف کرده‌اند، تا دیگر هراس و دلهره‌ای در اجرای منویات سوء خود نداشته باشند. احتمال دوم این است که در تورات اسمی از قیامت نبوده و پایه و مایه‌ی عقلانی امت موسی به حدی ضعیف بوده است، که موضوع قیامت یعنی روز ظهور عدل تام الهی را درک نمی‌کرده‌اند و لذا اسمی از قیامت برده نشده است.»^۱ آنگاه بلاغی احتمال حذف و تحریف تورات را قطعی می‌داند و دلیل کمبود رشد عقلانی را موجه نمی‌شمارد، زیرا اگر پایه و مایه‌ی عقلانی امت موسی تا این حد سست و ناتوان بوده، نمی‌بایستی مسئله‌ی یکتاپرستی که اصعب و اعلی و اجل بوده بر آن قوم القا شود. و دلایل دیگر بر رد ناتوانی عقلانی امت موسی وجود آیاتی در قرآن که حضرت موسی موضوع قیامت را با امت خود و فرعون و اتباع او در میان گذاشته است. و از این مهمتر اینکه تمام پیامبران از دیدگاه قرآن مأموریت ابلاغ موضوع قیامت به امت خود را داشته‌اند.»^۲

بلاغی در تفسیر آیات ﴿إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِيُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا سَعَىٰ﴾ -

فَلَا يُضِدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَرَّدِي^۱ - سوره طه، آیه ۱۶-۱۵ - آن را دلیل وجود معاد در تعالیم موسی علیه السلام می‌داند و می‌نویسد: «البته قیامت آینده است، می‌خواهم وقت آن را پنهان دارم. (تأسیس قیامت برای این است که) تا مزد هر کسی به مقابل آنچه می‌کوشد داده شود، پس کسی که به قیامت ایمان ندارد و از هوای (یعنی خواهش نفس) خود پیروی کرده است، البته تو را از (باور داشتن) قیامت باز ندارد که اگر بازداشت هلاک می‌شوی.»^۲

۱- بلاغی، حجة التفاسیر، ج ۷، صص ۱۸۱-۱۸۲.

۲- همان، ج ۴، ص ۱۶۳.

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- قرآن کریم، ترجمه: نعمت الله صالحی نجف‌آبادی.
- ۲- کتاب مقدس (شامل عهد قدیم و عهد جدید).
- ۳- نهج البلاغه، شریف رضی، محمدبن حسین، ترجمه: محمد دشتی، نشر روح، دی ۱۳۷۹.
- ۴- گلستان سعدی
- ۵- آلن آمریکایی، شمول آیین مسیحیت، تهران، چاپخانه فاروس، ۱۳۲۰.
- ۶- اوسسی، علی، روش علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، ترجمه سیدحسین میرجلیلی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- ۷- ایزدپناه، مهرداد، آشنایی با دین یهود. انتشارات محور، ۱۳۸۲.
- ۸- بابایی، علی‌اکبر، مکاتب تفسیری، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۵.
- ۹- بستانی، فؤاد افرام، فرهنگ جدید عربی- فارسی، ترجمه المنجد الطلاب، ترجمه محمد بن‌در ریگی، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ پانزدهم، ۱۳۷۷.
- ۱۰- بلاغی، عبدالحجت، تاریخ نایین، تهران، چاپخانه مظاهری، ۱۳۶۹.
- ۱۱- _____، مقالات الحنفاء فی مقامات شمس‌العرفا یا زندگی‌نامه شمس‌العرفاء، تهران، چاپخانه مظاهری، ۱۳۷۱.
- ۱۲- _____، حجة‌التفاسیر و بلاغ‌الاکسیر یا من لا یحضره المفسر و التفسیر، انتشارات حکمت، ۱۳۸۶.
- ۱۳- تاج‌پور، محمدعلی، تاریخ دو اقلیت مذهبی یهود و مسیحیت در ایران، مؤسسه مطبوعاتی فراهانی، ۱۳۴۴.
- ۱۴- خرمشاهی، بهاء‌الدین، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، تهران، انتشارات دوستان، ناهید، ۱۳۷۷.
- ۱۵- دیاری، محمدتقی، پژوهشی در باب اسرائیلیات در تفاسیر قرآن، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، ۱۳۸۳.

- ۱۶- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، ترجمه و تحقیق غلامرضا خسروی، چاپ دوم، تهران، انتشارات مرتضوی، ۱۳۷۴.
- ۱۷- رامیار، محمود، بخشی از نبوت اسرائیلی و مسیحی، ۱۳۵۲.
- ۱۸- رضائی اصفهانی، درآمدی بر تفسیر علمی قرآن کریم، انتشارات اسوه، ۱۳۷۵.
- ۱۹- زرقانی، محمدعبدالعظیم، ترجمه مناهل العرفان فی علوم القرآن، ترجمه محسن آرمین، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۵.
- ۲۰- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، ترجمه الاتقان فی علوم القرآن، ترجمه مهدی حائری قزوینی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۰.
- ۲۱- شاکر، محمدکاظم، مبانی و روش‌های تفسیری، مرکز جهانی علوم اسلامی قم، ۱۳۸۲.
- ۲۲- شاله، فیلیسین، تاریخ مختصر ادیان بزرگ، ترجمه و اضافات منوچهر خدایاری محبی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
- ۲۳- شاهمرادی، علی، تاریخ یهود (از آغاز تا تجزیه امپراطوری سلیمان)، انتشارات نیکان کتاب، ۱۳۸۴.
- ۲۴- صدوق، محمدبن علی بن بابویه، معانی الاخبار، ترجمه عبدالعلی محمدی شاهرودی، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷.
- ۲۵- _____، التوحید، ترجمه علی‌اکبر میرزایی، چاپ دوم، انتشارات علویان، ۱۳۸۸.
- ۲۶- صدوقی سه‌ها، منوچهر، تاریخ انشعابات متأخره سلسله نعمت‌اللهیه، تهران، انتشارات پاژنگ، ۱۳۷۰.
- ۲۷- طباره، عقیف عبدالفتاح، یهود از نظر قرآن، ترجمه علی منتظمی، تهران، انتشارات بعثت، ۱۳۵۱.
- ۲۸- طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴.

- ۲۹- طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع‌البیان، ترجمه مترجمان، تهران، انتشارات فراهانی، ۱۳۶۰.
- ۳۰- عروسی، حویزی، عبدعلی ابن جمعه، تفسیر نورالثقلین، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
- ۳۱- عطار نیشابوری، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، انتشارات مرکزی، ۱۳۸۱.
- ۳۲- علوی مهر، حسین، روش‌ها و گرایش‌های تفسیری، قم، نشر اسوه، ۱۳۸۱.
- ۳۳- فاخوری، حفا، الجر، خلیل، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه عبدالمجید آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، ۱۳۷۷.
- ۳۴- قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن، رساله قشیریه، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.
- ۳۵- کلینی، محمدبن یعقوب، الروضة من الکافی، ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران، انتشارات علمیه اسلامی، ۱۳۶۴.
- ۳۶- کیائی‌نژاد، زین‌الدین، سیر عرفان در اسلام، تهران، انتشارات اشراقی، ۱۳۶۶.
- ۳۷- لوفمارک، کارل، کتاب مقدس چیست؟، ترجمه محمدکاظم شاکر، تهران، انتشارات دستان، ۱۳۸۵.
- ۳۸- لین، تونی، تاریخ تفکر مسیحی، ترجمه روبرت آسریان، انتشارات ایلام، ۲۰۱۰م.
- ۳۹- محمدی ری شهری، محمد، درآمدی بر تفسیر جامع روایی، مؤسسه علمی فرهنگی دارالحديث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۹۰.
- ۴۰- مدرسی چهاردهی، نورالدین، سلسله‌های صوفیه ایران، چاپ سوم، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۳.
- ۴۱- مشکور، محمدجواد، خلاصه ادیان در تاریخ دین‌های بزرگ، انتشارات شرق، ۱۳۷۷.

- ۴۲- مطهری، مرتضی، عدل الهی، انتشارات صدرا، ۱۳۸۹.
- ۴۳- مظفر، محمدحسن، دلائل الصدق، ترجمه محمد سپهری، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۴.
- ۴۴- _____، فلسفه و کلام اسلامی، ترجمه ابوالفضل محمودی، انتشارات بوستان کتاب قم، ۱۳۸۲.
- ۴۵- مظفر، محمدرضا، عقاید الامامیه، قم، نشر انصاریان، ۱۳۸۷.
- ۴۶- معرفت، محمدهادی، تناسب آیات، ترجمه عزت‌الله مولائی‌نیا همدانی، چاپ اول، قم، بنیاد معارف اسلامی، ۱۳۷۳.
- ۴۷- _____، تاریخ قرآن، چاپ اول، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، ۱۳۷۵.
- ۴۸- _____، علوم قرآنی، قم، مؤسسه فرهنگی تمهید، ۱۳۸۱.
- ۴۹- _____، تفسیر و مفسران، چاپ چهارم، قم، مؤسسه فرهنگی تمهید، ۱۳۸۷.
- ۵۰- _____، تفسیر اثری جامع، ترجمه جواد ایروانی، قم، مؤسسه فرهنگی تمهید، ۱۳۹۰.
- ۵۱- _____، التمهید فی علوم القرآن، چاپ چهارم، سازمان انتشارات اسلامی، ۱۴۲۵ق.
- ۵۲- ناس، جان بایر، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی‌اصغر حکمت، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۴۴.
- ۵۳- جعفری، محمدتقی، رسائل فقهی، نشر کرامت، ۱۳۸۰.
- ۵۴- نفیسی، سعید، سرچشمه تصوف ایران، نشر فروغی، ۱۳۴۳.
- ۵۵- نوری، یحیی، بررسی‌های تاریخی درباره آیین یهود و مسیحیت، انتشارات مجمع علم و دین، ۱۳۴۴.
- ۵۶- نیرومند محقق، کریم، تاریخ پیدایش تصوف و عرفان، زنجان، نشر ستاره، ۱۳۶۴.
- ۵۷- نیکلسون، رنالد الین (۱۳۵۸ ش)، تصوف اسلامی و رابطه انسان با خدا، تهران، نشر توس.

- ۵۸- واحدی نیشابوری، علی ابن احمد، اسباب نزول القرآن، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹.
- ۵۹- هاکس، مستر، قاموس کتاب مقدس، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۳.
- ۶۰- هجویری، علی ابن عثمان، کشف المحجوب، کتابخانه طهوری، چاپ آرمان، ۱۳۷۱.
- ۶۱- همایونی، مسعود، تاریخ سلسله‌های طریقه نعمت‌اللهیه در ایران (از سال ۱۱۹۰ هجری قمری تا ۱۳۹۹ هجری قمری)، انتشارات مکتب عرفان ایران، ۱۳۸۵.
- ۶۲- هیوم، رابرت ا، ادیان زنده جهان، چاپ چهارم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴.

100
100